

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و معارف اسلام
۲

جلد چہارم

از قیمت

امام شناسی

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طبرانی

قدس اللہ نقۃ الزکیۃ

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العزيز

امام شناسی

بحث های تفسیری فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی:

و در باره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین

باخصوص

درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و ابحاث حلی و نقدی

پیرامون ولایت

لمؤلفه بحقیق

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنه

درس یک صد و نود و ششم تا درس دویستم:

أمر قرآن و پیامبر به کتابت و تربیت کاتبان

از صفحه ۱۷ تا صفحه ۱۹۶

شامل مطالب:

- ۱۸ اهمیت تدریس و کتابت
- ۲۰ تفسیر آیه دین و تجارت از سوره بقره
- ۲۲ استشهاد به آیات قرآن کریم بر وجوب کتابت
- ۲۶ کتابت در زمان رسول خدا ﷺ
- ۲۸ روایات رسول خدا ﷺ در امر به کتابت
- ۳۴ کتاب صحیفه صادق عبدالله بن عمرو در زمان رسول خدا ﷺ
- ۳۶ کتابت در زمان رسول خدا ﷺ
- ۳۸ تعمّد خطیب در عدم نقل روایات منع عمر از کتابت رسول خدا ﷺ
- ۴۰ منع عمر از کتابت براساس أغراض سیاسی بوده است
- ۴۲ منع عمر از کتابت حدیث پیامبر ﷺ
- ۴۸ ردّ علامه امینی بر عمر در منع از کتابت حدیث
- ۵۲ رأی عمر درباره کتب
- ۵۶ صحابه سنّت رسول خدا ﷺ را نقل می کردند
- ۵۸ نظر گلدزیهر درباره کتابت حدیث
- ۶۰ آفات اعتقاد به حسّنا کتاب الله
- ۶۲ با وجود سنّت، نیاز به امام باقی است
- ۶۴ سخن احمد امین در نیاز به سنّت
- ۶۶ مباحثه آیه الله کاشف الغطاء با احمد امین
- ۶۸ اعترافات احمد امین به منع عمر از نوشتن رسول خدا ﷺ در مرض موت
- ۷۰ اعتراف احمد امین به غلط بودن خلافت ابوبکر و عمر

- ۷۲ اعتراف أحمد أمين به مطاعن عثمان
- ۷۴ گفتار مرحوم مظفر در ترک نصّ بر خلیفه
- ۷۶ اعترافات أحمد أمين عین عقائد شیعه است
- ۷۸ سخن مستشار عبدالحلیم بر تقدّم علیّ علیه السلام در کتابت حدیث
- ۸۰ سخن مستشار عبدالحلیم درباره مصحف علیّ علیه السلام
- ۸۲ ردّ مردم مصحف جمع آوری شدۀ علیّ علیه السلام را
- ۸۴ بیان علامۀ طباطبائی (ره) درباره عدم تحریف قرآن
- ۸۸ استدلال به تحدّی قرآن، بر عدم تحریف قرآن
- ۹۴ استدلال به امثال حدیث ثقلین بر عدم تحریف قرآن
- ۹۶ أدلّة حشویّه و محدّثین شیعه و عامّه در تحریف قرآن
- ۱۰۰ استدلال به إجماع بر عدم تحریف مستلزم دور است
- ۱۰۲ استدلال به اخبار تحریف و پاسخ آن
- ۱۰۶ اخبار تحریف مدسوس است
- ۱۱۴ سخن علامۀ طباطبائی (ره) در جمع آوری قرآن
- ۱۲۴ کلام طبرسی و سید مرتضی در عدم تحریف قرآن
- ۱۲۶ گفتار آیه الله میرزا حسن آشتیانی در عدم تحریف قرآن
- ۱۲۸ نظر شیخ صدوق و شیخ مفید در عدم تحریف قرآن
- ۱۳۰ سخن امام هندی در تبرئه شیعه از قول به تحریف
- ۱۳۲ گفتار شیخ طوسی (ره) در عدم تحریف قرآن
- ۱۳۴ نقل سوره ای تحریف شده از « دبستان مذاهب »
- ۱۳۶ سخن صاحب الذریعة درباره کتاب « دبستان مذاهب »
- ۱۳۸ متن کتاب « دبستان مذاهب » درباره عقائد شیعه
- ۱۴۲ نقل سخن محمّد امین استرآبادی در طریقه اخباریه
- ۱۴۴ نقدی بر مکتب اخباری
- ۱۴۶ نقدی بر کتاب فصل الخطاب در تحریف قرآن
- ۱۴۸ نقدی بر محدث نوری (ره) در تألیف کتاب « فصل الخطاب »
- ۱۵۰ گفتار صاحب الذریعة درباره « فصل الخطاب »
- ۱۵۴ گفتار آیه الله امین جبل عاملی در عدم تحریف قرآن
- ۱۵۸ گفتار سید محمّد تیجانی در تبرئه شیعه از قول به تحریف
- ۱۶۲ در میان اهل سنّت هم قائل به تحریف وجود دارد
- ۱۷۸ بحث مفصل و عالمانه علامۀ بلاغی در عدم تحریف قرآن

درس دویست و یکم تا درس دویست و دهم:

کتابی که شیعه تألیف کرده است. و تقدّم شیعه در جمیع علوم

از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۳۸۸

شامل مطالب:

- ۲۰۰ تفسیر آیه: ن وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ
- ۲۰۴ مصحف علی علیه السلام
- ۲۰۶ روایات در خصوصیت کتاب جامعه
- ۲۰۸ تفسیر علامه مجلسی (ره) درباره علم اعظم امامان
- ۲۱۰ روایات « بصائر الدرجات » در خصوصیت جامعه
- ۲۱۶ گفتار آیه الله حسن صدر در تقدّم شیعه در تدوین
- ۲۲۰ خصوصیات کتاب جفر
- ۲۲۲ روایات وارده درباره جفر
- ۲۳۰ بیان علامه مجلسی (ره) درباره جفر
- ۲۳۲ روایات دیگر وارده درباره جفر
- ۲۳۶ اصول و قواعد جفر، اصولی صحیح است
- ۲۳۸ ائمه علیهم السلام از جفر استکشاف مغیبات می نموده اند
- ۲۴۰ گفتار علماء درباره جفر
- ۲۴۲ گفتار ابن خلدون درباره جفر
- ۲۴۴ شرح حال فواطم در زمان هجرت
- ۲۴۶ اتهامات رافعی بر شیعه در تفسیر قرآن براساس علم جفر
- ۲۴۸ گفتار علامه محسن امین درباره جفر
- ۲۵۰ خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حکومت بنی امیه
- ۲۵۲ ردّ علامه امین بر رافعی در اتهامات وی
- ۲۵۴ تحریف سید حسن امین در کتاب « أعیان الشیعه » پدرش
- ۲۵۸ تحریف و جنایتی دیگر از سید حسن امین
- ۲۶۲ گفتار مغنیه درباره جفر
- ۲۶۴ گفتار مغنیه در کیفیت علم غیب امامان علیهم السلام
- ۲۷۰ نقد کلام مغنیه و امثال او در علم غیب امامان
- ۲۷۶ اثبات علم غیب از طریق جفر در گفتار ایجی و میر سید شریف
- ۲۷۸ مشکل بودن باور بسیاری از مسائل غیبیه برای علمائی که راه عرفان را نپیموده اند
- ۲۸۰ إخبار آیه الله بهجت از ضمیر مؤلف

| | |
|-----|---|
| ۲۸۲ | گفتار مستشار عبدالحلیم درباره جفر |
| ۲۸۴ | صحیفه اسامی شیعیان نزد امام صادق <small>علیه السلام</small> غیر از جفر بوده است |
| ۲۸۶ | شرح کتاب دیات از سید حسن صدر |
| ۲۸۸ | روایات بخاری در صحیفه دیات |
| ۲۹۲ | گفتار ابوریّه درباره صحیفه دیات |
| ۲۹۶ | روایات شیعه درباره صحیفه دیات |
| ۲۹۸ | صحیفه فرائض چهارمین تدوین امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> |
| ۳۰۰ | کتاب ستّین پنجمین تدوین امیرالمؤمنین |
| ۳۰۲ | ردّ علامه امین بر رافعی درباره کتاب ستّین |
| ۳۰۴ | مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small> از مدوّنات علی <small>علیه السلام</small> است |
| ۳۰۶ | روایات درباره هویت مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱۰ | کلام علامه امین در عظمت مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱۲ | کتابت علی <small>علیه السلام</small> اسامی ائمه را به املاء رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> |
| ۳۱۴ | گفتار مغنیه درباره مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱۸ | حدیث لوح فاطمه <small>علیه السلام</small> |
| ۳۲۸ | حدیث نامه‌های سربمهر آسمانی در ولایت دوازده امام <small>علیه السلام</small> |
| ۳۳۲ | ابورافع نخستین مؤلف در شیعه پس از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> |
| ۳۳۶ | تقدم سنن ابورافع بر کتاب سلیم |
| ۳۳۸ | تدوین اهل سنت پس از دو قرن بوده است |
| ۳۴۲ | ردّ بی فائده محمد عجاج خطیب بر سید حسن صدر |
| ۳۴۴ | کلام شیخ محمود ابوریّه در کیفیت تدوین اهل سنت |
| ۳۶۰ | دلایل اینکه تدوین عامّه در رأس صده سوم بوده است |
| ۳۶۲ | کلام ابوریّه در تکون اسرائیلیات در حدیث |
| ۳۶۸ | نهی اکید پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از روایت اسرائیلیات |
| ۳۷۰ | سستی روایات ابوهریره و عبدالله بن عمرو |
| ۳۷۲ | ردّ ابوریّه بر احادیث ابوهریره |
| ۳۷۴ | بی‌ارزشی صحیفه عبدالله بن عمرو |
| ۳۷۶ | دفاع محمد عجاج از صحیفه عبدالله بن عمرو |
| ۳۸۰ | نقد گفتار محمد عجاج در ردّ بر ابوریّه |
| ۳۸۶ | سلمان فارسی و ابوذر غفاری، دو صحابی مدوّن بوده‌اند |

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

لله الحمد و له المنة جلد سیزدهم «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در روز بیست و پنجم شهر مبارک رمضان سنه یکهزار و چهارصد و ده هجریه قمریه به پایان رسید، و این جلد فقط بحث در پیرامون حدیث ثقلین را استیعاب نمود؛ و از جهت سندن تواتر، و از جهت دلالت و وضوح آن در عصمت و همتا بودن ائمه طاهرین (صلوات الله و سلامه علیهم) با قرآن کریم و حجیت کلامشان تا روز بازپسین به اثبات رسید. از اینرو نگارنده می‌بایست بدون فاصله و درنگ از خداوند متعال مدد می‌جست تا جلد چهاردهم شروع گردد و در بقیه مباحثی درباره امامت که شرح آن مختصراً در مقدمه مجلد سیزدهم آمده است بحث و تحقیق به عمل آید.

اما چون کتاب «وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» که حاوی مطالبی ضمن بحث با رفقای صمیمی و اخلاء روحانی بلده طیبه ارض اقدس مشهد رضوی (علی شاهدا آلف التّحیّه والإکرام) بود، در شهر شوال المکرّم همان سال یعنی ۱۴۱۰ تحریر و سپس انتشار یافت، و در آنجا اشاره شده بود که این مباحث ادامه دارد و این کتاب باید مجلد اول و ابتدائی دروسی به دنباله آن در حکومت اسلام قرار گیرد؛ لهذا از طرفی برای متمیم مباحث سابقه، و از طرف دیگر چون این مباحث بعینها از حکومت امام و ولایت فقیه بحث می‌نمود، و این خود یکی از مطالب موعوده در مجلد چهاردهم به شمار می‌رفت، بنابراین اساس پس از ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و چهارصد و یازده با اخوان طلاب دینی و اکارم فضلالی

روحانی این شهر مقدّس بحثی را در تحت عنوان ولایت فقیه در حکومت اسلام شروع نمود، به طور متوسط، نه آنقدر مختصر که مطلبی به دست نیاید و نه آنقدر مفصّل که رشته بدر رود، و در مدّت سه ماه که چهل و هشت جلسه کامل را استیعاب نمود، در میان گذارده شد؛ و الحمدلّله روی مطالب معنونه بحث کافی و وافی به عمل آمد و سپس تحریر و در چهار مجلّد برای طبع آماده شد.

در ماه رجب المرجّب یکهزار و چهارصد و دوازده حقیر کتابی را به نام «رُوح مُجَرَّد»: یادنامه حاجّ سیّد هاشم حدّاد قدس سرّه شروع نموده و مدّت تدوینش سه ماه به طول انجامید. چون حضرت معظّم له علیه السلام از شاگردان أقدم و أُسبِق و أفضل فردوس و ساده آیه الحقّ و العرفان و سند الحکمة و الايقان: مرحوم آیه الله حاجّ سیّد میرزا علی آقای قاضی قدس سرّه بوده‌اند و از گرمی‌ترین اساتید حقیر در مباحث اخلاق و عرفان محسوب می‌شدند، لهذا این کتاب به شماره ۴ از سلسله دوره علوم و معارف اسلام که در قسمت اخلاق و فلسفه و عرفان است انتشار می‌یابد؛ کما آنکه دوره کتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» به شماره ۶ از این دوره انتشار می‌یابد که شامل مباحث علمی و مسائل فقهی می‌باشد.

خدا را سپاسگزاریم که توفیق مرحمت فرمود و خامه حقیر را در این آمد غیر بعید به تحریر و نگارش این مسائل به جریان انداخت؛ و اینک بحمدالله که روز عید سعید غدیر خمّ از سنه یکهزار و چهارصد و دوازده هجریّه قمریّه می‌باشد شروع به مجلّد چهاردهم از «امام شناسی» را که به شماره ۲ از دوره علوم و معارف اسلام مشخص گردیده است مقدر فرمود. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.

هست بی شبهه خطا چون بر بُتان نام خدا

بر کسی غیر از تو اِطْلَاقِ امیرالمؤمنین

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَ إِمَامَ الْمُؤَحِّدِينَ، وَ يَعْسُوبَ
 الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَائِدَ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

مشهد مقدس دو ساعت به ظهر مانده روز

۱۸ ذوالحجّة الحرام ۱۴۱۲ هجریه قمریه

عبدہ الفقیر: سیّد محمد حسین حسینی طهرانی

درس صدونودوششم تا دویستم

امر قرآن و پیامبر به کتابت و تربیت کاتبان

درس ۱۹۶ تا ۲۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛
و لعنة اللّٰه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدّین؛
و لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قال اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤَيِّنَهُ اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّى
مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.^۱

« در توان و قدرت هیچ فرد انسان چنین حقّی نیست که پس از آنکه خداوند به
وی کتاب آسمانی و حکم و نبوت را داده باشد، به مردم بگوید: شما بندگان من
باشید نه بندگان خدا! ولیکن برای وی این حقّ هست که به مردم بگوید: شما رجال
الهی مربّی بشر بوده باشید، به سبب آنکه روش و منهاج شما بر آن بوده است که
کتاب الهی را تعلیم می‌نموده‌اید و در درس دادن آن مزاولت و ممارست
داشته‌اید!»

درس دادن عبارت است از تعلیم به کیفیت مخصوصی که غالباً با خواندن از
روی کتاب توأم باشد و آن اخصّ از مطلق تعلیم است چنانکه حضرت استاذنا الاکرم

۱- هفتاد و نهمین آیه از سوره آل عمران: سوّمین سوره از قرآن کریم.

افاده فرموده‌اند: وَ الدَّرَاسَةُ أَحْصُ مِنْ التَّعْلِيمِ فَإِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ غَالِباً فِيمَا يُتَعَلَّمُ عَنِ الْكِتَابِ بِقِرَاءَتِهِ^۱.

اصل کتاب، نوشته‌ای است که با کتابت صورت می‌گیرد، و تدریس کتاب هم غالباً با نوشتن و تعلیم آن به صورت کتابت است. بنابراین کتابت نقش مهم و مؤثری در تدریس و تعلیم دارد.

در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: وظیفه انبیای الهی که به ایشان کتاب الهی و حکم و نبوت داده شده است آن است که مردم را به خواندن و تعلیم و تدریس کتاب و احکام از راه تربیت استادان و مربیانی الهی که پیوسته با کتابشان ممارست دارند و در خواندن و تدریس و تعلیم آن مزاولت می‌نمایند آشنا کنند.

علمای ربّانی که در تحت تعلیم و تربیت پیامبران عظام می‌باشند به وسیله خواندن و نوشتن و کتابت کتابهای آسمانی و پیوسته دخالت نمودن در تعلیم و تدریس آنها، مردم را به شاهراه سعادت رهبری می‌نمایند. بنابراین یگانه راه و طریق هدایت مردم از راه انبیاء و پیغمبران، علمائی می‌باشند که در وسط قرار گرفته و کارشان در اثر کتابت و دراست آیات الهیه، فهماندن حقایق دین به اذهان عامه مردم است و این مأموریت، تنها به واسطه تدریس و تعلیم کتاب که لازمه اش کتابت و نوشتن است تحقق می‌یابد.

در قرآن مجید نام کتاب و کُتُب و مشتقات از ماده کتابت بسیار برده شده است و کأنه علاوه بر تدریس و تدرّس علوم، خصوص عنوان کتابت در ایصال و افهام آن دراسات و تعلیمات مؤثر است.

در بعضی احکام، کتابت را از لوازم شمرده و امر بدان کرده است. در آیه ۲۸۲ و آیه بعد از آن از سوره بقره می‌بینیم که در ده جا لفظ و عنوان کتابت عنوان شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ (۱) وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۳۰۴.

كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ (۲) وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ (۳) وَ لِيُمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ (۴) وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (۵) وَ لَا يَنْحَسِ مِنْهُ شَيْئاً (۶) فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً (۷) لَوْ ضَعِيفاً (۸) لَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ هُوَ (۹) فَلِيُمْلِلْ وَيُهِ بِالْعَدْلِ (۱۰) وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ (۱۱) مِنْ رِجَالِكُمْ (۱۲) فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ (۱۳) مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ (۱۴) أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا (۱۵) وَ لَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً (۱۶) لَوْ كَبِيراً (۱۷) إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَى الْأَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْتَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا (۱۸) وَ اسْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ (۱۹) وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ (۲۰) وَ لَا شَهِيدٌ (۲۱) وَ إِنْ تَعَلَّوْا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ (۲۲) وَ اتَّقُوا اللَّهَ (۲۳) وَ يَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهَانٌ (۲۴) مَقْبُوضَةٌ (۲۵) فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ (۲۶) وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (۲۷) وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ (۲۸) وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (۲۹) وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر در میانتان معامله استقراضی و یا مبادله مدت‌داری تا رأس زمان معهود و مشخصی واقع شود، بر شما لازم است زمان أجل و سررسید آن را بنویسید (۱)، و باید در میان شما کسی باشد که آن سَنَد را به راستی و درستی تنظیم کند و بنویسد (۲)، و نباید نویسنده در برابر این موهبت که خداوند به او تعلیم را عنایت کرده است از نوشتن دریغ نماید، پس بر وی واجب است که بنویسد (۳)، و بر شخص مدیون واجب است مقدار دین را بر کاتب إملاء و القاء کند و کاتب از جانب وی بر عهده وی بنویسد (۴)، و مرد إملاء کننده مدیون، و یا مرد کاتب و منظم نماینده سند، باید تقوای خداوند را ملحوظ داشته (۵) و از دَین مقرر و معهود، چیزی کمتر نویسند، و از مقدارش نگاهند (۶)، و مدیون (که بر عهده اوست که در رأس مدت معین طلب را پرداخت نماید) اگر سفیه (کم عقل و تبذیر کننده) بود (۷)، و یا ضعیف (صغیر نابالغ و یا پیر فرتوت و خرفت) بود (۸)، و یا

قدرت بر إماء را (به واسطه لال بودن و یا جهالت به لغت) نداشت (۹)، در این صورت لازم است که ولیّ و صاحب اختیار امور او از روی راستی و درستی (۱۰) بجای وی إماء کند، و باید دو نفر گواه (۱۱) را از میان مردان مسلمانان (۱۲) بر این قضیه گواه گیرید! و اگر دو نفر مرد نبودند باید یک نفر مرد و دو نفر زن (۱۳)، از گواهانی که شما آنان را می‌پسندید و به صداقتشان صحّه می‌نهد (۱۴)، بر این امر گواه باشند؛ (و دو نفر زن بجای یک نفر مرد) بدین علت است که اگر یکی از آن زنان داستان تحمّل شهادت را فراموش نمود آن زن دیگر وی را در موقع اداء شهادت به یاد آورد. و نبایستی گواهانی که تحمّل شهادت را نموده‌اند در وقتی که ایشان را برای ادای شهادت می‌طلبند إیا و امتناع نمایند (۱۵)، و نباید از نوشتن و تنظیم سند، ملول و خسته شوید؛ خواه آن معامله و دَین، کوچک باشد (۱۶) یا بزرگ (۱۷)، زیرا که (این تنظیم سند و نوشتار سه فائده مهمّ دارد): در نزد خداوند معامله‌ای راستین‌تر و استوارتر است و برای اداء شهادت، قویم‌تر و محکم‌تر، و به عدم پیدایش شکّ و شبهه در مقدار دَین و در زمان لزوم پرداخت، نزدیک‌تر. مگر آنکه معامله نقدی دست به دست در میان شما صورت گیرد که در این فرض اگر نوشته‌ای در میان نباشد اشکال نخواهد داشت (۱۸)، و هنگامی که معامله‌ای را انجام می‌دهید بایستی بر آن گواه بگیرید (۱۹)، و نبایستی کاتب (۲۰) و شاهد (۲۱) ضرری را (به واسطه ترک اجابت و تحریف و تغییر در کتابت و شهادت) بهم رسانند، و یا آنکه نبایستی به کاتب و شاهد ضرری (به واسطه تعجیل بدین امر از فوت امر مهمّشان و تکلیف بیشتر از آنچه بر ایشان معین شده است) برسد. و این ضرر کاتب و شاهد غلط و انحرافی است که از ناحیه شما تحقّق پذیرفته است و از جانب شما سر زده است (۲۲). در تمام این مسائل باید تقوای خدا را پیش گرفته در مصونیت وی درآئید (۲۳) و خداوند به شما تعلیم می‌نماید، و خداوند به هر چیزی دانا است.

و اگر در سفر بودید و کاتبی را برای نوشتن نیافتید، باید گروه نقدی (۲۴) که آن را قبض می‌نمائید (۲۵) به دست شما برسد! و اگر بعضی از داینین و طلبکاران، بعضی

از مدیونین و بدهکاران را امین دانند (در این فرض به رهن و گرو نیازی نیست و) باید شخص مدیونِ امین که به واسطهٔ ایتمان به او از گرو و رهن صرف نظر شده است، دین را که در این حال به صورت امانتی در نزد وی می‌باشد، در موقع معین به داین و بستانکار پرداخت نموده، حقّ وی را تأدیه نماید (۲۶) و از خداوند بپرهیزد (و در اداء آن در موقع مقرر و در مقدار آن خیانتی به عمل نیاورد) (۲۷)، و حرام است که شما مسلمانان شهادت را کتمان نمائید (و در موقع ادای آن پنهان دارید و از اظهار و بازگوکردنش خودداری کنید) (۲۸)، چرا که هر کس شهادت را پنهان دارد و از ابرازش در موقع حاجت إبا و امتناع ورزد، دل او گنهکار است (۲۹)؛ و خداوند به آنچه شما بجا می‌آورید دانا است!»

تفسیر اجمالی این آیات مبارکات را همان طور که ملاحظه می‌شود منتخبی از «تفسیر قاضی بیضاوی» آوردیم.^۱

آیهٔ اوّل طویل‌ترین آیه در قرآن کریم است، و از مصاحف طبع جدید که بدون غلط و دارای مزایائی است یک صفحهٔ تمام را شامل شده است.

در آیهٔ نخستین بیست و سه حکم از احکام مسائل تجارت و نحوهٔ استقراض و معاملات سررسیددار و احکام شهادت و شرائط شاهد و لزوم معاملهٔ رهنی در وقت عدم امکان تنظیم سند و کتابت، به طور کلی همانطور که حقیر در اینجا به شمارش آورده‌ام بیان می‌کند؛ و در آیهٔ هومین شش حکم از احکام آن مسائل را بیان می‌فرماید که مجموعاً بیست و نه حکم می‌گردند.

در این آیات از کتابت و کیفیت تنظیم سند و نوشته و لزوم و اهمیت آن در معاملات یاد نموده است و برای استحکام و متانت و درستی معاملات و مبادلاتی که در آن وعده و میعاد است بسیار ضروری و لازم به شمار می‌آید.

می‌توان از این آیات لزوم تشکیل ادارهٔ اسناد کلّ و ثبت اسناد و املاک جزئیّه را

۱- از طبع دو جلدی قدیم، دارالطباعه العامرة مصر، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰.

استفاده کرد؛ و به طور کلی امروزه که در دنیا اصول معاملاتشان متکی به اسناد و تنظیم و نوشته و امضاء و توشیح از مقامات عالیه و رسمیه است، از این دو آیه اخذ شده است؛ و با ضمیمه بعضی از آیات دیگر جمیع سیاسات مُدُن و قوانین اجتماعی را می‌توان به صورت مُدَوَّن و مشروح و گسترده ابراز نمود؛ و زحمت این امر بر دوش فقهای عظام شیعه بوده و ایشان الحقّ خوب از عهده برآمده‌اند، شکرَ الله مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَمَبَانِيَهُمُ الْمُنِيفَةَ.

فعلاً سخن ما از این موضوع خارج است، و فقط این دو آیه را به عنوان استشهاد در اینجا ذکر نمودیم تا اهمیّت نوشتن و کتابت که موضوع بحث ما از نظر اسلام است واضح گردد و عنایت قرآن کریم و پیامبر عظیم و امرشان به نوشتن و لزوم کتابت در موارد عدیده مشخص گردد، تا جائی که یک پایه از مسائل دینیّه را می‌توان مبتنی و متکی بر کتابت دانست که اگر آن نبود بسیاری از مسائل زمین می‌ماند.

خطیب بغدادی: مورخ ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت گوید: وصف نمودن رسول الله صلی الله علیه [و آله و سلم] کتاب را به اینکه قید علم است، دلیل است بر اباحه نگاهستن علوم را در کتابها برای کسی که بر قوه حافظه خویشتن نگران است از آنکه در آن غلطی وارد شود، و ناتوانی و عجز از إتقان و ضبط علوم برایش پیدا شود. و خداوند سبحانه بندگان خود را به مثل این مسأله در مسأله دین تأدیب فرموده و گفته است:

وَلَا تَسْأَلُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا^۱.

« و از نوشتن سند و سر رسید دیون خود در معاملات خسته و ملول نگردید، خواه آن دین کوچک باشد خواه بزرگ! این کار نزد خداوند به حقّ و درستی بیشتر می‌گراید و برای گواهی و شهادت استوارتر، و برای عدم حصول شکّ و تردید، به واقع نزدیکتر می‌باشد.»

۱- آیه ۲۸۲ از سوره ۲: بقره.

و جائی که می‌بینیم: خداوند در امر دین و ذمه و عهده‌داری برای حفظ آن، و برای محافظت و احتیاط در آن، و برای ترس از دخول شک و شبهه در مقدار و در اجل آن ما را امر به نوشتن و کتابت فرموده است، علومی که حفظ آنها به مراتب از حفظ دین سخت‌تر است، سزاوارتر است که کتابتش به جهت خوف از دخول ریب و شک و شبهه در آنها، جائز باشد. بلکه کتابت علم در این زمان با طولانی‌تر شدن سندها، و اختلاف اسباب روایت، در مقام احتجاج از حفظ قوی‌تر است.

مگر نمی‌بینی خدای عز و جل نوشتن شهادت را در اموری که راجع به حقوق مردم و مبادلات و رد و بدل‌هائی است که میان آنها تحقق می‌پذیرد، کمک برای اثبات آن در موقع انکار، و موجب یادآوری در وقت فراموشی قرار داده است؟! و عدم آن را نزد مغلظه کاران و تمویه کنندگان در آن، قویترین أدله و حجتها بر بطلان مدعاهایشان، قرار داده است!؟

از این قبیل است چون مشرکین از روی بهتان ادعا نمودند که خداوند سبحانه برای خود از میان فرشتگان دخترانی را برگزیده است، خداوند پیامبر ما ﷺ را امر نمود تا بدیشان بگوید: فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱ «اگر شما در این ادعا راستگو می‌باشید، کتاب خود را که در آن این مطلب هست بیاورید!»

و چون یهود گفتند: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ^۲ «خداوند اصولاً بر هیچ فردی از افراد انسان، هیچگونه چیزی را نازل ننموده است» و قبل از این انکار، خودشان به جهت ایمانی که به کتاب تورات داشته‌اند قائل بوده‌اند که خداوند نزول کتاب نموده است، و این حقیقت به طور استفاضه و گسترده از ایشان بروز نموده است،

۱- آیه ۱۵۷ از سوره ۳۷: صافات.

۲- آیه ۹۱ از سوره ۶: انعام. و تمام آیه این طور است:

و ما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء قل من أنزل الكتاب الذي جاء به موسى نوراً و هدى للناس تجعلونه قراطيس يُدونها و يُخفون كثيراً و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا آباؤكم قل الله ثم ذرهم في حوضهم يلعبون.

خداوند تعالی به پیغمبر ما ﷺ می گوید: بگو به آنان:

مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبَدُّونَهَا وَ تُحْفُونَ كَثِيرًا «چه کسی نازل نموده است کتابی را که موسی آورد و آن کتاب نور و هدایت برای مردم بود، و شما آن را بر روی کاغذها ظاهر کردید و نشان دادید، و بسیاری از آن را پنهان داشتید؟!»

یهود در برابر این سؤال، برهانی نیاوردند؛ در این حال خداوند از عجز و ناتوانیشان بدین گونه پرده برداشت: قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ «بگو ای پیغمبر: خداست که کتاب را نازل نمود؛ سپس بگذار ایشان را تا در غوطه‌وری در جهل و سفاقتشان بازی کنند!»

و خداوند تعالی در مقام ردّ آنان که بتها را خدایان خود قرار داده و از عبادت خدا دست شستند می گوید: أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱ «به من نشان بدهید که این بتها از موجودات روی زمین چه چیز را آفریده‌اند؟! یا آنکه در تدبیر امور آسمانها (که مؤثر در نزول امور این عالم طبیعتند) چه شرکتی دارند؟! شما کتابی را که در آن این گونه مطالب باشد و قبل از این (قرآن که بر اساس توحید است) نازل شده باشد، و یا از باقیمانده و آثار علوم پیشینیان که اینک بجای مانده است، بیاورید اگر راستگویانید؟!»

و همچنین کسی که ادّعی علمی و یا حقّی را دربارهٔ املاک مردم می‌کند، اگر طرف مقابل اقرار به ملکیت او نکند، راه اثبات آن است که اقامهٔ برهان نماید، یا به گواهی دو نفر مرد عادل و یا به ارائهٔ سند و نوشته و کتابی که در آن تدلیس به عمل نیامده و دست برده نباشد؛ وگرنه راهی برای تصدیق وی نیست.

و در هنگام تنازع، کتاب شاهی است برای فصل خصومت و رفع نزاع

۱- آیه ۴، از سورهٔ ۴۶: أحقاف.

همچنانکه حسن بن ابی بکر به ما خبر داد از ابوسهل أحمد بن محمد بن عبدالله بن زیاد قَطَّان، از اسمعیل بن اسحق، از عبدالله بن مَسْلَمَه، از سلیمان بن بلال، از عُبَّیة بن مُسلم، از نافع بن جُبَیر که: مَرَّوان بن حَكَم در میان مردم خطبه خواند و از شهر مکه و اهل آن و احترام آن یاد کرد. رافع بن خدیج فریاد برداشت و گفت: چرا من می شنوم که تو از مکه و اهلس و احترامش یاد نمودی و اما از مدینه و اهلس و احترامش یادی نکردی؟! وَ قَدْ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا^۱ «در صورتی که رسول خدا ﷺ میان دو زمین بیابان سنگزار خشن و سیاه را که در طرفین آن قرار گرفته اند، حَرَم قرار داده است؟» وَ ذَلِكَ عِنْدَنَا فِي لُبِّمِمْ خَوْلَانِيَّ إِن شِئْتَ أَقْرَأُكَه! «و نوشته و سند آن در پوست دباغی شده مال خَوْلَان در نزد ما موجود است و اگر بخواهی آن را برای تو بخوانم!» نافع گفت: مروان ساکت شد، و پس از آن گفت: من بعضی از آن را شنیده‌ام.

و اگر در این باب نبود مگر علم یقینی ما به آنچه که رسول خدا ﷺ می نوشت از پیمانها و عهدی که بر جمع آوری کنندگان صدقات مقرر می نمود و نوشته آن حضرت به عَمْرُو بن حَزْم چون وی را به سوی یمن گسیل داشت، برای اثبات مطلب ما کافی بود؛ چرا که اُسُوَه اوست و اقتدا به اوست.^۲

مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ گوید: در کنار مساجدی که در آنجا تعلیم کتابت در زمان رسول الله می شد کتابتیبی^۳ (مواضع تعلیم و تدریسی) بود که در آنها کودکان کتابت و قرائت را با قرآن کریم می آموختند. و فراموش نشود که اثر غزوه بَدْر در تعلیم اطفال

۱- در «قاموس» فیروزآبادی ج ۱، ص ۱۲۹ گوید:

و حَرَمُ التَّبِيءِ ﷺ مَا بَيْنَ لَابَتَيْ الْمَدِينَةِ وَ هَا حَرَّتَانِ تَكْتَفَانِهَا. أَقُولُ: وَالْحَرَّةُ: الْأَرْضُ ذَاتُ حِجَارَةٍ نَجْرَةٍ سُوْدٍ كَأَنَّهَا أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ. ج حَرَّاتٍ وَ حَرَارٍ وَ أَحْرُونَ وَ حَرُونَ.

۲- کُتَابُ «تَقْيِيدِ الْعِلْمِ» لِلْخَطِيبِ الْبَغْدَادِيِّ مَتَوَلَّدٌ فِي سَنَةِ ۳۹۲ وَ مَتَوَفَّى فِي سَنَةِ ۴۶۳، صَاحِبُ كِتَابِ شَهِيرٍ: «تَارِيخُ بَغْدَادٍ» ص ۷۰ تَا ص ۷۲.

۳- كُتَابُ جَمْعِ كَاتِبٍ اسْتِ، وَ أَيْضًا بِه مَعْنَى مَوْضِعِ تَعْلِيمِ اسْتِ وَ جَمْعُ آن كِتَابَتِيبُ اسْتِ.

مدینه بسیار به موقع بود در وقتی که رسول خدا ﷺ به اسیران بدر اجازه دادند تا هر یک از ایشان در برابر حق آزادی خود هر کدام از آنها که نویسنده است ده نفر از پسر بچه‌های مدینه را کتابت و قرائت تعلیم دهد.^۱ و تعلیم کتابت و قرائت انحصار به ذکور نداشت بلکه دختران نیز در خانه‌هایشان تعلّم کتابت می‌نمودند. ابوبکر بن سُلیمان بن اَبی حُثَمَة از شفاء دختر عبدالله روایت کرده است که: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَأَنَا عِنْدَ حَفْصَةَ فَقَالَ لِي: أَلَا تُعَلِّمِينَ هَذِهِ رُقِيَةَ التَّمَلَّةِ كَمَا عَلَّمْتِيهَا الْكِتَابَةَ؟^۲ «رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و من نزد حفصه بودم، به من فرمود: آیا به این زن نوشته‌های آویختنی را که برای دُم‌های پهلو مفید است یاد نمی‌دهی، همانطور که کتابت را به او یاد داده‌ای؟!»

و أيضاً مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ فِي بَابِ حَاتِّ وَ تَحْرِيطِ وَ تَأْكِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 گوید: آن حضرت در تحریص و ترغیب اصحاب خود، به طلب علم شرعی از ناحیه قرآن و سنت طاهره اکتفا نمود بلکه ایشان را به فرا گرفتن هر علمی که برای مسلمین مفید است دعوت کرد به طوری که چون آن حضرت در وقت ورود به مدینه از زید بن ثابت که صغیر السن بود، ده سوره و اندی از قرآن شنید به شگفت آمد و به وی امر نمود تا لغت یهود را فرا گیرد و گفت:

يَا زَيْدُ تَعَلَّمْ لِي كِتَابَ يَهُودٍ؛ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا آمَنُ يَهُودَ عَلَيَّ كِتَابِي. وَ فِي رِوَايَةٍ: إِنِّي أَكْتُبُ إِلَى قَوْمٍ فَأَخَافُ أَنْ يَزِيدُوا عَلَيَّ أَوْ يَنْقُصُوا؛ فَتَعَلَّمِ السُّرِّيَّاتِ. قَالَ زَيْدٌ: فَتَعَلَّمْتُهَا

۱- «طبقات ابن سعد» قسم ۱، ج ۲، ص ۱۴. [تعلیقه]

۲- «سنن اَبی داود» ج ۲، ص ۳۳۷. وَ تَمَلَّه دَمَلِي است که در پهلو در می‌آید و در حدیث از انس وارد است که: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي الرُّقِيَةِ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْحُمَّةِ وَ التَّمَلَّةِ. چشم زدن را عین گویند؛ و مسموم شدن به سم را حُمَة گویند که با ضمه حاء و فتحه میم است. یعنی در این سه امر رسول خدا اجازه داده است دعائی نوشته و بر مریض ببنند و با اثر آن دفع آلم گردد. این حدیث در «صحیح مسلم» ص ۱۷۲۵، حدیث ۵۸ از ج ۴ وارد است. (کتاب «السنة قبل التدوين»، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰).

فِي سَبْعَةِ عَشَرَ يَوْمًا^۱.

«ای زید! برای من طریق نوشتن یهود را یاد بگیر؛ سوگند به خدا من از یهود بر دستبرد بر کتابم ایمن نمی‌باشم. و در روایت دیگری است: من نامه به سوی قومی می‌نویسم، پس می‌ترسم ایشان از قول من دروغ بسته در نامه زیاد کنند، یا از آن کم نمایند؛ تو لغت سریانی را فراگیر! زید می‌گوید: من لغت سریانی را در مدت هفده روز فرا گرفتم.»

خطیب بغدادی^۲ نه روایت از رسول الله ﷺ درباره کسی که از سوء قوه حافظه‌اش نزد آن حضرت شکایت نموده و آن حضرت او را به کتابت برای کمک حفظ محفوظاتش امر نموده‌اند، آورده است:

اول- با سند خود از ابوهیره که گفت: مردی بود که در حضور رسول خدا ﷺ برای استماع احادیثش می‌آمد و حفظ نمی‌شد و از من می‌پرسید و من برای وی می‌گفتم. وی از کمی حفظ خود نزد رسول خدا ﷺ شکوه کرد؛ حضرت به او امر فرمود: **اِسْتَعِنْ عَلَيَّ حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ** - یعنی **الکتاب** «از دستت برای حفظت کمک بخواه - یعنی: بنویس!»

دوم - با سند خود أيضاً از ابوهیره که گفت: مردی از سوء حافظه‌اش نزد رسول خدا شکایت نمود، حضرت فرمود: **اِسْتَعِنْ عَلَيَّ حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ** - یعنی: **اِکْتُبْ**: «از دستت برای حفظت یاری جوی - یعنی: بنویس!»

سوم - با سند خود أيضاً از ابوهیره که گفت: مردی به رسول الله ﷺ گفت: من چیزی در خاطر نمی‌ماند. حضرت فرمود: **اِسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ عَلَيَّ حِفْظِكَ** - یعنی: **الْكِتَابَ**. «یاری بجوی از دستت برای حافظه‌ات. - یعنی: با نوشتن.»

چهارم - با سند خود أيضاً از ابوهیره که گفت: مردی به رسول خدا ﷺ از کمی و قلت قوه حافظه‌اش شکوه کرد؛ حضرت فرمود: **عَلَيْكَ** - یعنی: **الْكِتَابَ**. «بر تو

۱- کتاب «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، ص ۳۹.

باد - یعنی: بر نوشتن.»

پنجم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی از انصار گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَحَادِيثَ وَأَخَافُ أَنْ تَقْلَتَ مِنِّي. قَالَ: اسْتَعِنَ بِيَمِينِكَ! «ای رسول خدا! من از تو احادیثی و مطالبی را می‌شنوم و نگرانم از آنکه از ذهنم بجهد و فرار کند؛ فرمود: از دستت استعانت بجوی!»

ششم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثاً كَثِيراً فَأُحِبُّ أَنْ أَحْفَظَهُ فَلَا أُنْسَاهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اسْتَعِنَ بِيَمِينِكَ! «ای پیغمبر خدا! من از تو مطالب و گفتار بسیاری را می‌شنوم و دوست دارم به خاطر داشته باشم و فراموش ننمایم. حضرت فرمود: از دستت نصرت بطلب!»

هفتم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: إِنْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَسْمَعُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ أَشْيَاءَ تُعْجِبُهُ كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى حِفْظِهِ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اسْتَعِنَ بِيَمِينِكَ! «مردی از طائفه انصار بود که از پیغمبر خدا ﷺ مطالب شگفت انگیزی می‌شنید و قدرت بر حفظش نداشت. رسول خدا به وی فرمود: از دستت کمک طلب!»

هشتم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: إِنْ رَجُلًا شَكَأَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سُوءَ الْحِفْظِ، فَقَالَ: اسْتَعِنَ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ. «مردی از سوء حافظه‌اش به رسول خدا ﷺ شکایت برد. حضرت فرمود: برای حفظت از دستت استعانت طلب!»

نهم - با سند خود أيضاً از آنس بن مالک که گفت: شَكَأَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سُوءَ الْحِفْظِ، فَقَالَ: اسْتَعِنَ بِيَمِينِكَ! «مردی از سوء حفظش به رسول خدا شکوه آورد، رسول خدا به وی فرمود: از دستت یاری خواه!»

و همچنین خطیب بغدادی با اسناد متصل خود شش روایت از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: علم را به واسطه نوشتن مهار

کنید!

اول - از عبدالله بن عمرو بن العاص که گفت: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أُقَيِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ! «عرض کردم: ای رسول خدا! من علم را مهار کنم؟ فرمود: آری.»

دوم - از عبدالله بن عمرو که گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! أُقَيِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: وَمَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ.» «ای رسول خدا! من بر علم ببنده بگذارم؟! فرمود: آری. گفتم: بند نهادن بر آن چگونه است؟! فرمود: نوشتن آن.»

سوم - از عبدالله بن عمرو که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: قَيِّدُوا الْعِلْمَ! قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ! «دانش را غل و بند کنید! عرض نمودم: ای رسول خدا! غل و بند کردنش چیست؟! فرمود: نوشتن آن.»

چهارم - از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش که به رسول خدا ﷺ عرض کرد: أُقَيِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ - يَعْنِي: كِتَابَهُ! «آیا من علم را مهار بزنم؟! فرمود: آری - یعنی بنویسید آن را!»

پنجم - از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش که رسول خدا ﷺ فرمود: قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ! «علم را به وسیله نوشتن در بند آورید!»

ششم - از انس که بعضی وی را ابن مالک (انس بن مالک) یادداشت نموده‌اند که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله]: قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ! «رسول خدا ﷺ فرمود: علم را به واسطه نوشتن مهار کنید!»

و خطیب با سه سند متصل خود روایت می‌کند از رافع بن خدیج و در بعضی بدین عبارت است: قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنْ نَسَمِعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ أَفَنَكْتُبُهَا؟! قَالَ: اَكْتُبُوا وَلَا حَرَجَ! «گفت: ما گفتیم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهایی را می‌شنویم؛ آیا اجازه داریم آنها را بنویسیم؟! فرمود: بنویسید: و باکی نیست!»

و در بعضی بدین عبارت است که: مَرَّ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ نَتَحَدَّثُ،

فَقَالَ: مَا تَحَدَّثُونَ؟! قُلْنَا: نَتَحَدَّثُ عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: تَحَدَّثُوا وَلِيَتَّبِعُوا مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَقْعَدًا مِنْ جَهَنَّمَ! «رسول خدا ﷺ بر ما عبور کرد و ما مشغول گفتگو بودیم. در این حال گفت: از چه سخن می‌گویید؟! گفتیم: از تو حدیث می‌کنیم ای رسول خدا! فرمود: حدیث گوید! و کسی که به من دروغ ببندد باید جای خود را در جهنم تهیه ببیند!»

رافع می‌گوید: رسول خدا ﷺ به دنبال حاجت خود رفت، و این گروه سرهایشان را به زیر انداختند و دست از حدیث و گفتار بازداشتند، و آنچه که از رسول خدا ﷺ شنیدند موجب حزن و اندوهشان گشت.

فَقَالَ: مَا سَأَلْتُمْ؟! أَلَا تَحَدَّثُونَ؟! قَالُوا: الَّذِي سَمِعْنَا مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! «پس رسول خدا گفت: در چه حالتید؟! چرا حدیث نمی‌کنید؟! گفتند: آنچه از تو شنیدیم زبانه‌های ما را فرو بسته است!»

قَالَ: إِنِّي لَمْ أَرِدْ ذَلِكَ؛ إِنَّمَا أَرَدْتُ مَنْ تَعَمَّدَ ذَلِكَ. قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا. «حضرت فرمود: من این را اراده نکردم! مقصودم این بود که کسی از روی تعمد بر من دروغ ببندد. رافع می‌گوید: چون این پاسخ را شنیدیم دوباره به حدیث گفتن ادامه دادیم.»

قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ فَتَكْتُبُهَا؟! قَالَ: اَكْتُبُوا وَلَا حَرَجَ! «رافع گفت: من گفتم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهایی را می‌شنویم آیا آنها را بنویسیم؟ فرمود: بنویسید، و باکی نیست.»

و أيضاً خطیب با بیست و پنج سند متصل خود از عبدالله بن عمرو بن عاص (که اکثر آنها از عمرو بن شعیب، از پدرش شعیب، از جدش: عبدالله بن عمرو بن عاص می‌باشد) روایت می‌نماید که ما از رسول خدا ﷺ پرسیدیم که: ما از شما مطالبی را می‌شنویم؛ آیا می‌توانیم آنها را بنویسیم؟! فرمود: آری!

این روایات گرچه بسیار است اما مفاد و مضمون آنها متقارب است و همگی در

اذن کتابت احادیث آن حضرت اشتراک دارند. بعضی بدین عبارت است:
 يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ أَخَافُ أَنْ أُنْسَاهَا؛ فَتَأْذِنُ لِي أَنْ أَكْتُبُهَا؟! قَالَ:
 نَعَمْ! «ای رسول خدا! من از تو چیزهایی را می شنوم و می ترسم آنها را فراموش
 نمایم؛ آیا به من اذن می دهی آنها را بنویسم؟ فرمود: بلی.»

و در بسیاری از آنها مُفَاد و مضمون این عبارت است: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكْتُبُ مَا
 أَسْمَعُ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: إِنِّي لَا أَقُولُ فِي
 الْغَضَبِ وَالرِّضَا إِلَّا الْحَقَّ - إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَ إِلَّا حَقًّا. «ای پیامبر الهی! من آنچه
 را که از تو می شنوم بنویسم؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه در حال رضا و
 خوشنودی آن گفتار از شما سر زده باشد و چه در حال سَخَط و غَضَب؟ فرمود: بلی!
 آنگاه فرمود: گفتار من چه در حال رضا و چه در حال غضب نیست مگر عین گفتار
 حق؛ البتّه از مثل منی سزاوار نیست که گفتاری غیر از حقّ صادر شود.»

و در بعضی بدین عبارت است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا
 مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. ^۱ قَالَ: فَمَكَثْنَا قَرِيبًا مِنْ شَهْرٍ لَا نُحَدِّثُ بِشَيْءٍ. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَنَحْنُ
 عِنْدَهُ جُلُوسٌ، كَانَ عَلَيَّ رُؤُوسِنَا الطَّيْرِ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ لَا تُحَدِّثُونَ؟! ^۱

فَقُلْنَا: سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ: مَنْ تَقَوْلَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!
 قَالَ: فَقَالَ: تَحَدَّثُوا وَلَا حَرَجَ!

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ تُحَدِّثُنَا فَلَا نَأْمَنُ أَنْ نَضَعَ شَيْئًا عَلَيَّ غَيْرِ مَوْضِعِهِ،
 أَفَأَكْتُبُ عَنْكَ؟! ^۱

۱- از عبارت رسول خدا به عبدالله بن عمرو عاص که: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ
 مِنَ النَّارِ استشمام می شود که خود عبدالله بن عمرو در صراط تکذیب و نسبت مطالب غیر حقّه
 به پیامبر بوده است. و چنانچه بعداً خواهیم دید در جنگ یرموک عبدالله دو زامله (شتر) از کتب
 اهل کتاب را برای خود استنفاذ نمود، سپس روایاتی را از آن دو زامله اخذ نموده و به رسول الله
 نسبت داده است. و علیهذا صحیفه صادقه که عبدالله نوشت سپس به دست خود و به نقل از
 زاملتین، و اسناد به صحیفه صادقه، از حجیت افتاد و مطالبی که به عنوان این صحیفه در کتب
 عامّه ذکر می شود دارای اعتبار نمی باشد.

قال: نَعَمْ فَانْكُتُبْ عَنِّي! قال: قُلْتُ: فِي الرِّضَا وَالسَّحْطِ؟! قال: فِي الرِّضَا وَالسَّحْطِ.

« کسی که به من کلامی را از نزد خود نسبت دهد که من آن را نگفته‌ام پس باید نشیمنگاهش را در آتش مهیّا سازد. عبدالله بن عمرو (راوی حدیث) می‌گوید: ما قریب یک ماه درنگ نمودیم و ابدلاً از چیزی حدیث نکردیم. روزی که ما در حضور آن حضرت مؤدّب و ساکت نشسته بودیم که گویا پرندگان بر روی سرهای ما نشسته‌اند و اگر تکان بخوریم پرواز می‌کنند، رسول خدا به ما فرمود: چرا حدیث نمی‌گوئید؟ عرض کردیم: ای پیغمبر خدا از تو شنیدیم که می‌گفتی: کسی که به من ببندد و نسبت دهد کلامی را که من نگفته‌ام باید نشیمنگاهش را در آتش مهیّا سازد!

راوی گفت: حضرت فرمود: حدیث کنید و باکی نیست!

راوی گفت: گفتم: ای رسول خدا! تو مطلبی را برای ما بیان می‌کنی و ما ایمن نیستیم جمله و مقداری از آن را در غیر جای خودش بگذاریم. آیا در این صورت هم اجازه دارم آن را از ناحیه تو بنویسم و به تو نسبت دهم؟ فرمود: بلی از ناحیه من بنویس!

عرض کردم: چه در حالت خشنودی شما باشد و چه در حالت عصبانیت

شما؟! فرمود: آری! چه در حال خشنودی و چه در حال عصبانیت من!

و در بعضی از طرق این حدیث که مُعَا فَا بِن زَكَرِيَّا جَرِيرِي قَرَار دَارِد، وی در ذیل حدیث می‌گوید: در این خبر دلالت روشنی است که راه درست آن است که علم باید ضبط گردد و لازم است حکمت را با کتابت و نوشتن تقیید و مهار نمود تا آنکه آدم فراموشکار بدان مراجعه کند و آنچه را که به نسیان سپرده است به یاد آورد و آنچه را که از دستش رفته و از ذهنش غروب نموده و دور افتاده است استدراک نماید؛ و دلالت دارد بر بطلان گفتار کسی که کتابت را مکروه و ناپسند می‌دارد.

و در خبر وارد است که: سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ به بعضی از شیاطینی که اسیر نموده بود گفت: مَا الْكَلَامُ؟! قَالَ: رِيحٌ. قَالَ: فَمَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ! «حقیقت گفتار چیست؟! گفت: باد است. سلیمان گفت: چگونه می‌شود آن را در قید آورد و مهار

نمود؟! گفت: با نوشتن آن!»

و در بعضی از آنها با این عبارت است: قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أُرِيدُ حِفْظَهُ، فَتَهْتِنِي قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: إِنَّكَ تَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا! فَأَمْسَكَتُ عَنِ الْكِتَابِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَقَالَ: أَكْتُبُ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ. «گفت: عادت من این طور بود که تمام مطالبی را که از رسول خدا ﷺ می شنیدم می نوشتم و می خواستم آنها را از بر کنم. قریش مرا از این عمل منع نمودند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می شنوی می نویسی، در حالی که رسول خدا هم بشری است که سخنانش در دو حال مختلف خشنودی و غضب است! من به علت نهی قریش، دست از نوشتن برداشتم و آن را برای آن حضرت بازگو کردم. فرمود: بنویس! سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست از زبان من بیرون نمی آید مگر سخن حق.»

و در بعضی وارد است: فَأَسْتَعِينُ بِيَدِي مَعَ قَلْبِي؟ قَالَ: نَعَمْ! «آیا من برای حفظ آن احادیث با دستم برای همراهی با حافظه ام مدد بجویم؟ فرمود: آری!»

و در بعضی وارد است: شَبَّكُوهَا بِالْكِتَابِ! ۲ «آن مطلب را برای حفظ و نگهداریش با نوشتن در شبکه و دام درآورید!»

خطیب شش روایت با اسناد متصل خود از ابوهیره آورده است که: «هیچ کس از اصحاب رسول خدا ﷺ روایتش از من بیشتر نیست جز عبدالله بن عمرو که او

۱- مقصود از قریش در اینجا خصوص ابوبکر و عمر و دستجات و طرفداران آنها بوده‌اند؛ به قرینه اینکه هر جا در روایات مطلبی به عنوان قریش مخالف با رسول خدا نقل شده است آنها بوده‌اند؛ و نیز از مفاد سایر احادیث که ایشان رسول خدا را در امور دنیوی خطاکار می‌پنداشتند - عیاداً بالله - و خود را ذورای قلمداد می‌نمودند. و سابقاً هم دیدیم مراد عمر از اینکه می‌گفت: قریش زیر بار علی نمی‌رود، خودش بوده است! و از قرائن مختلفه دیگر نیز به دست می‌آید.

۲- «تقیید العلم» ص ۷۴ تا ص ۸۲.

علاوه بر حفظ کردن روایات، آنها را می‌نوشت؛ و من نوشتن را نمی‌دانستم.» و عبارت همه متقارب است و در بعضی بدین الفاظ است:

مَا كَانَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، فَإِنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ فَاسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ عَنْهُ مَا سَمِعَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَكَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَيَعِي بِقَلْبِهِ، وَأَنَا كُنْتُ أَعْيَى بِقَلْبِي.^{۱، ۲} «هیچ کس به حدیث رسول خدا ﷺ داناتر از من نبود مگر عبدالله بن عمرو عاص؛ چون وی نوشتن می‌دانست و از رسول خدا ﷺ اجازه خواست تا آنچه را که از آن حضرت می‌شنود بنویسد، رسول الله به او اذن دادند. بنابراین هم او با دست می‌نوشت و هم با ذهن و حافظه‌اش حفظ می‌کرد؛ و من تنها با ذهن و حافظه‌ام حفظ می‌نمودم.»

خطیب پنج روایت با اسناد متصل خود آورده است که «صَادِقَه» نام صحیفه‌ای بوده است که عبدالله بن عمرو از رسول خدا با کتابت خود گرد آورده است.

در بعضی بدین عبارت است: الصَّادِقَةُ صَحِيفَةٌ كَتَبْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «صادقه، صحیفه‌ای است که من آن را از بیانات رسول خدا ﷺ نوشته‌ام.»

و در بعضی بدین عبارت است که: مجاهد می‌گوید: أَتَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو فَتَنَاولْتُ صَحِيفَةً مِنْ تَحْتِ مَفْرَشِهِ، فَمَنَعَنِي. قُلْتُ: مَا كُنْتَ تَمْنَعُنِي شَيْئاً! قَالَ: هَذِهِ الصَّادِقَةُ. هَذِهِ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَحَدٌ. إِذَا سَلَّمْتُ لِي هَذِهِ وَكِتَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَالْوَهْطُ فَمَا أَبَالِي مَا كَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا!

۱- «تقید العلم» ص ۸۲ تا ص ۸۴.

۲- این دُعائی است که أبوهریره می‌کند و شواهد و أدله بر کذب او بسیار است. أبوهریره از علی بن ابیطالب رضی الله عنه بُرید و به معاویه پیوست و از فرمانبرداران دستگاه و دربار او شد؛ و در جعل روایات دروغین دست توانا و ید طولانی دارد. در اینجا انصافاً شیخ محمود أبوریه عالم سنی مذهب مصری در کتاب «أضواء على السنة المحمدية» و کتاب «أبوهريرة شيخ المضيرة»؛ و سید عبدالحسین شرف الدین عاملی عالم شیعی مذهب در کتاب «أبوهريرة» و کتاب «النص والاجتهاد» داد سخن داده‌اند و مطلب را از همه جوانب بحث نموده و به طور کامل ایفا نموده‌اند، جزاها لله عن الاسلام و الولاية و الحق و الحقيقة خیرالجزاء.

«من به نزد عبدالله عمرو و عاص آمدم و صحیفه‌ای را از زیر فراش او برداشتم. او مرا از خواندن آن منع کرد. گفتم: تا امروز تو آنچنان نبودی که از من چیزی را منع نمائی؟! گفت: این صحیفه صادقانه است. این آن مطالبی است که در اوقاتی که من در خدمت رسول الله صلی الله علیه [و آله و سلم] بودم از وی بلاواسطه شنیده‌ام و در اینجا آورده‌ام. اگر این صحیفه و کتاب خداوند تبارک و تعالی، و وهط برای من سالم بمانند، من هیچ باکی ندارم که دیگر بر دنیا چه می‌گذرد!»

و در بعضی تفسیر وهط را نموده است که: «وَأَمَّا الْوَهْطَةُ فَأَرْضٌ تُصَدَّقُ بِهَا عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ كَانَ يَقُومُ عَلَيْهَا» و اما وهطه زمینی است که پدرم: عمرو بن عاص که آن را آباد نموده بود و به آن می‌پرداخت، آن را جزء صدقات خود قرار داد.»

و در بعضی بدین عبارت است: أبو راشد حبرانی گفت: من به نزد عبدالله بن عمرو عاص رفتم و گفتم: از آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای برای من بیان کن! عبدالله صحیفه‌ای به نزد من افکند و گفت: اینها نوشتجاتی است از من که از رسول خدا ﷺ می‌باشد. من در آن نظر نمودم، دیدم نوشته بود:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي مَا أَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَإِذَا أَمْسَيْتُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! قُلْ: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكِهِ، وَأَنْ أَفْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا، أَوْ أُجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ^۱،^۲

۱- «تقیید العلم» ص ۸۴ و ص ۸۵.

۲- حضرت استادنا الاعظم آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه روزی بیان می‌فرمودند که از طریق برخورد و گفتار رسول خدا ﷺ با افراد مختلف این طور برمی‌آید که با همان جملات مختصر و کوتاه خود به طور اجمال از آتیه و سرگذشت او، و ایمان و کفر و ارتداد او، و یا از ثبات قدم و اسلام راستین او خبر می‌داده‌اند. روی این بیان از تعلیم دعای رسول خدا به ابوبکر استفاده می‌شود که دچار شرّ نفس و شرّ و شرک شیطان و اعمال ناپسند و زشتی نسبت به خود بوده است و آنها را به مسلمین می‌کشانیده است. خود ابوبکر در خطبه اول پس از ارتحال رسول خدا ﷺ که به منبر رفت اعتراف بدین حقیقت نمود که: لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِينِي فَاِذَا زَعَتِ

« به درستی که ابوبکر صدیق گفت: ای پیغمبر خدا! مرا دعائی تعلیم کن که چون صبح شود و شب شود آن را بخوانم! فرمود: ای ابوبکر! بگو: بار پروردگارا! تو هستی که شکافنده و آفریننده آسمانها و زمین می باشی! بر غیب و آشکارا عالم هستی، معبودی جز تو نیست، پروردگار و تربیت کننده و صاحب اختیار تمام موجودات می باشی! من به تو پناه می برم از شرّ نفسم، و از شرّ و شرک شیطان، و از آنکه من برای خودم کار زشت و بدی را انجام دهم، و یا آن زشتی و بدی را به سوی مسلمانی بکشانم! »

خطیب ایضاً برای تأکید امر کتابت در زمان رسول خدا ﷺ روایتی را آورده است که آن حضرت راجع به ابوشاة گفتند که: اصحاب خطبه ای را که او از آن حضرت شنیده بود برای وی بنویسند. و این مطلب را از ابوبکر أحمد بن محمد بن غالب فقیه خوارزمی با سند متصل خود از ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن اُبی کثیر از ابوسلمة بن عبدالرحمن از ابوهیره آورده است که گفت:

لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَٰلِهِ] وَسَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ، وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَبَسَ عَن مَكَّةَ الْفَيْلَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ إِنَّهَا لَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ كَانَ قَبْلِي، وَ إِنَّمَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ؛ وَ إِنَّهَا لَنْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، فَلَا يَنْفَرُ صَيْدُهَا، وَ لَا يُحْتَلَى شَوْكُهَا، وَ لَا تُحَلُّ سَاقِطُهَا إِلَّا لِمُشِيدٍ! وَ مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُقَدِيَ وَ إِمَّا أَنْ يُقْتَلَ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْإِذْخِرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي قُبُورِنَا وَ بِيُوتِنَا، فَقَالَ: إِلَّا الْإِذْخِرَ. فَقَامَ أَبُو شَاةَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ. فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَٰلِهِ]: اكْتُبُوا لِأَبِي شَاةٍ!

«چون خدای تعالی مکه را بر روی رسولش ﷺ گشود، در میان مردم به خطبه

← فقومونی. « بدرستی که من شیطانی دارم که مرا فرا می گیرد پس زمانی که از حق منحرف شدم شما مرا راست کنید و بر پا دارید! »

برخاست، حمد و ثنای خدا را بجای آورد و سپس گفت: خداوند تبارک و تعالی فیل را از ورود به مگه حبس نمود، و رسول خود و مؤمنان را بر مگه مسلط فرمود؛ ورود و جنگ و فتح در مگه برای احدی پیش از من حلال نبوده است و فقط در یک ساعت از یک روز برای من حلال شد، و پس از من هم برای احدی حلال نخواهد بود.

بنابراین نباید صید مگه را دنبال کرد و فراری داد، و نباید خار آن را چید، و برداشتن چیزی که در آن بر زمین افتاده و صاحبش معلوم نمی‌باشد حلال نیست مگر برای جوینده صاحب آن. و کسی که کشته‌ای از او کشته شود بهترین از این دو طریق را انتخاب می‌نماید: یا آنکه از آنها فدیّه و پول خون می‌گیرد، و یا اینکه قاتل را می‌کشد.

در این حال عباس گفت: آنچه را که حرام است کندن آنها غیر از اِذْخِر (گور گیاه) بوده باشد ای رسول خدا، چرا که ما آن را در قبورمان می‌گذاریم و در خانه‌هایمان بکار می‌بریم! رسول خدا فرمود: مگر اِذْخِر.

در این حال ابوشاة که مردی از اهل یمن بود برخاست و گفت: ای رسول خدا، شما این مطالب را برای من بنویسید! رسول خدا ﷺ فرمود: برای ابوشاة بنویسید! راوی این روایت: ولید بن مسلم می‌گوید: من به اوزاعی گفتم: مُراد و منظور گفتار ابوشاة که می‌گوید: اَكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ چیست؟ گفت: مقصودش خطبه‌ای است که از رسول خدا ﷺ شنید.^۱

۱- «تقیید العلم» ص ۸۶. و یوسف العث در تعلیقه گوید: مشابه این روایت از یحیی بن اَبی کثیر در «بخاری» ج ۱ ص ۴۰-۴۱، ک ۳ ب ۳۶ و شرح آن در «ارشاد السّاری» ج ۱، ص ۱۶۸ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۶۷ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۴؛ و مثل این روایت با اختصار از ولید ابن مسلم در «صحیح ترمذی» ج ۲، ص ۱۱۰؛ و از یحیی بن اَبی کثیر در «اسدالغابة» ج ۲، ص ۳۸۴ و «تیسیرالوصول» ج ۳، ص ۱۷۶؛ و مثل این روایت با تقارب لفظ از ولید بن مسلم در «المحدثات الفاصل» ج ۴، ص ۲۱؛ و با اختصار از اوزاعی در «جامع بیان العلم» ج ۱، ص ۷۰؛ و بدون سند در «معالم السنن» ج ۴، ص ۱۸۴ و «استیعاب» ج ۲، ص ۷۱۷ و «مقدمه ابن صلاح»

اینها مجموعه مطالبی بود که خطیب بغدادی در کتاب خود: «تقیید العلم» برای اثبات و اهمیت کتابت، و امر رسول خدا ﷺ بدین امر خطیر آورده است. و همانطور که ملاحظه می شود ذکری از «صحیفه امیرالمؤمنین» علیه السلام نیست، و حتی از استشهاد به کتابت رسول خدا در حین موت که قلمی و قرطاسی طلبیدند تا بنویسند برای اُمت چیزی را که پس از آن هیچگاه گمراه نگردند، یادی نکرده است.

و این مطلب به قدری شگفت آور است که تعجب یوسف العشاء مُصَحِّح و مُصَدِّر و مُعَلِّق کتاب را برانگیخته است تا جائی که نتوانسته است خودداری نماید و در تعلیقه آورده است: بسیار عجیب است که از نظر خطیب استشهاد به کتابی که رسول خدا ﷺ اراده فرمود در حال وفاتش بنویسد، دور شده و مورد سهو و خطا قرار گرفته است. و آن خبر در «صحیح بخاری» طبع لیدن ج ۱، ص ۴۱ و «صحیح مسلم» با شرح نووی ج ۲، ص ۴۲ و «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۱۸۶ و ص ۱۸۷ و «أسد الغابۃ» ج ۳، ص ۳۰۵ و شرح حدیث در «ارشاد الساری» ج ۱، ص ۱۶۹ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۵ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۷۵ و «شرح مسلم» نووی ج ۲، ص ۴۳ موجود است.^۱

و حقیر نویسنده این سطور گوید: این سهو خطیب سهو تعمدی بوده است که غالباً بل اکثراً در میان علمای عامه دیده می شود که از این اشتباهات عمدی بسیار می کنند از حذف و تحریف و تغییر و تقطیع و عدم ذکر روایت رأساً؛ و اینها همه شواهد روشن و أدله واضحه است بر بطلان آراء و مذهب آنها که بر اساس وحشت و إرعاب مردم و إسکات و تعطیل بیان حق بنا نهاده اند؛ و همانطور که خلیفه شان علناً در حضور جماعت گفت: «این مردک هذیان می گوید؛ برای ما کتاب خدا کافی است؛» اینها بر همان پایه و اساس دست از روایات اهل بیت که در همان زمان

←

ص ۱۷۰ آمده است.

۱- همان مصدر.

مشخص و مدون بوده است شسته‌اند؛ چرا که این روایات در نزد مصدر ولایت امیرالمومنین علیه السلام همگی موجود و محفوظ و مدون بوده است، غایة الامر عامه که مقصد و ممشایشان بر خلاف منهای اهل بیت است با ایجاب ضرورت سیاسی باید بدین روایات توجه نکنند، بلکه آنها را مطرود و ممنوع به شمار آرند، چرا که این روایات که تفسیر آیات قرآن و روایاتی درباره مقام و منزلت صاحب ولایت است با خلافت غاصبه آنان متضاد است و حتماً برای براریکه نشانیدن خود باید اهل بیت و روایات و کتابهایشان را مهجور دارند؛ وگرنه جمع میان ضدین و متناقضین می‌گردد.

بر روی همین اصل عمر گفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛** و در آن مجلس الرزیه كل الرزیه در حضور رسول الله سر و صدا و غوغا راه انداخت و کلام درهم و پیچیده و لغط پیدا شد و پیامبر از نوشتن و کتابت صرفنظر کرد و به رفیق اعلی رهسپار گشت.

شما فرض کنید آن مکتوب پیامبر درباره وصایت مولی الموالی امیرالمومنین علیه السلام هم نباشد بالأخره هر چه بود نامه‌ای بود که در آن عدم ضلالت و گمراهی امّت الی الأبد تضمین شده بود.

کسی نیست که به این طرفداران و دایگان از مادر مهربانتر بگوید: آن نامه پیامبر هرچه بود تضمین سعادت و عدم ضلالت امّت از جانب رسول خدا به طور جاودان بود، عُمر به چه مجوز عقلی و وجدانی و شرعی امّت را از این فیض تا روز قیامت محروم گردانید؟!

عیناً قضیه مالک بن نویره است که چون وی از پرداخت زکوة به صندوق ابوبکر امتناع نمود و گفت باید به صندوق خلافت و ولایت حقه حقیقیه علی بن ابیطالب علیه السلام پرداخت گردد، خالد بن ولید با آن طرز فجیع و فظیح وی را به اتهام ارتداد کشت، و عذرش در نزد ابوبکر مقبول افتاد، چرا که اگر انتشار می‌یافت که مالک بن نویره مرتد نشده است، او مسلمان است غایة الامر دنبال صندوق راستین می‌آید تا وجوهات و زکوات خودش و قومش را بدانجا بریزد؛ و اگر ابوبکر، خالد بن ولید را به جرم قتل مرد مسلمان قصاص می‌کرد و می‌کشت، با یک چشم به هم زدن مطلب

انتشار می‌یافت و همه به پیروی مالک برای مخالفت با ابوبکر سربلند می‌نمودند؛ و در این صورت مشهود بود که چه می‌شد و ابدأً دستگاه خلافت آنان پایدار و برقرار نمی‌ماند. این جمع میان ضدین و متناقضین بود. لِهَذَا برای آنکه مطلب افشا نگردد، زود سرش را به هم آوردند و **إِلَّا اتَّسَعَ الْخَرْقُ عَلَى الرَّاقِعِ** (در آن صورت نه تنها نمی‌توانستند آن پارگی را وصله نهند، بلکه پارگی همه جا را می‌گرفت، و جز زبونی و درماندگی دستگاه خلافت چیزی ثمر نمی‌داد).

این رازی بود که خالد در گوش ابوبکر گفت؛ و ابوبکر هم صحیح و معقول دانست و او را تبرئه نمود و چون ابوبکر به عمر که از مخالفان خالد در این داستان بود گفت، او هم قبول نمود و دست از اصرار بر اِعدام خالد برداشت، و همه با هم صفا کردند و سر کاسه آش داغ نشستند و به خوردن مشغول شدند.

جمله **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ**، به قدری نامعقول است که عامه در تفسیر آن سر به زیر افکنده و شرمگین‌اند. اما در آنجا عُمَر برای درهم شکستن ولایت و خرد کردن و نابود ساختن آن، با آنکه خودش خوب می‌داند عبارت غلطی است و قرآن کتاب الهی بدون سنّت و مفسّری از رسول الله تمامیت ندارد، معذک جلوی نوشتار رسول الله را گرفت و از آوردن قلم و کاغذ منع نمود.

و آنگاه در زمان خلافت خود با شدیدترین وجهی جلوی بیان حدیث و احوال رسول خدا را گرفت؛ و نه تنها کتابت حدیث را منع کرد، بیان شفاهی آن را نیز بأشدّ وجه منع نمود. چرا؟! برای آنکه احادیث وارده از رسول خدا ﷺ در مدّت بیست و سه سال درباره وصایت و امامت و اِمارت و خلافت بلافصل مقام ولایت بازگو نگردد. این روایات بیانی است که درست در جهت مَمْشَى و مَجْرَى و منهاج خلافت غاصبه قرار دارد؛ و چگونه می‌توان مردم را در کتابت و بیان آن همه احادیث آزاد گذارد آنگاه یورش بر خانه فاطمه برد، و امیرالمؤمنین را برای بیعت و تمکین به مسجد سوق داد؟

شیخ محمود ابوریّه بعد از ردّ این حدیث مروی از طرق عامه: **أَلَا وَإِنِّي قَدْ**

أُوتِيَتْ الْكِتَابَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ « آگاه باشید که: به من کتاب (قرآن) و مثل قرآن با آن داده شده است» می‌گوید: و اگر مطلب از این قرار بود، پس چرا پیامبر به کتابت این مثل همت نگماشت در زمان حیاتش در وقتی که آن را از پروردگارش تلقی می‌کرد همان طور که به کتابت قرآن عنایت داشت؟

تا آنکه می‌گوید: آیا صحیح است پیامبر نصف آنچه را که به او وحی شده است رها و یله گذارد تا آنکه بدون قید و نوشتن در میان اذهان بماند، این یک آن را بگیرد، و آن یک آن را فراموش نماید، و آن سیمی بر آن چیزی بیفزاید، از قبیل چیزهایی که در غیر مدونّات در کتابی محفوظ، پیش می‌آید؟ و آیا متصوّر است پیغمبر با این طرز عملش رسالتش را آن طور که باید تبلیغ نموده باشد؟ و امانت را به طور کامل به اهلش سپرده باشد؟!

این حدیث کجا بود هنگامی که پیامبر در مرض اخیر خود که بعد از آن به سوی پروردگارش رهسپار شد، و پس از اینکه آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** نازل شده بود، می‌گفت: **إِنِّي وَاللَّهِ مَا تَمَسَّكُونَ عَلَيَّ بِشَيْءٍ، إِنِّي لَمْ أُحِلَّ إِلَّا مَا أَحَلَّ الْقُرْآنُ، وَلَمْ أُحَرِّمْ إِلَّا مَا حَرَّمَ الْقُرْآنُ!**^۲

« سوگند به خدا، من عهده دار عمل شما نمی‌باشم، و شما هیچ دستاویز و بهانه‌ای نسبت به من ندارید! و من حلال ننمودم مگر آنچه را که قرآن حلال نموده است، و حرام نکردم مگر آنچه را که قرآن حرام کرده است!»

از این گذشته کجا بود این حدیث زمانی که ابوبکر به مردم گفت: **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ!** « در میان من و شما کتاب خداست؛ پس حلالش را حلال بشمارید، و حرامش را حرام بدانید!»

۱- آیه ۳، از سوره ۵: مانده.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۳۳۲.

و کجا بود این حدیث وقتی که رسول خدا ﷺ در حال احتضار بود و می‌خواست کتابی بنویسد تا اَمّت پس از وی گمراه نگردند و عمر گفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؟!

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: ما می‌بینیم که صحابه رسول خدا به عدم کتابت اکتفا نمودند بلکه از روایت حدیث اعراض می‌کردند و از بیان آن نهی می‌نمودند، و در قبول اخبار و احادیث تشدید خطیری بجای می‌آوردند.

ذَهَبِي در «تذكرة الحُفَاط» می‌گوید: از مراسیل ابن اَبی ملیکه^۱ آن است که: ابوبکر مردم را پس از فوت پیغمبرشان جمع کرد و گفت: **إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَن رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ تَحْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا؟ فَلَا تُحَدِّثُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا؛ فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ!**

« شما مطالبی را از رسول خدا بیان می‌کنید که در آن احادیث اختلاف دارید، و بعد از شما اختلاف مردم شدیدتر خواهد شد. بنابراین هیچ حدیثی را از رسول خدا بیان نکنید؛ و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و شما کتاب الله است، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمرید!»

و ابن عَسَاكِر از مُحَمَّد بن إِسْحَاق از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عَوْف روایت کرده است که: **عُمَرُ بن خَطَّابِ نَمِرْدٌ مَگرَ أَنكَه بَه سَوَى اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ دَر جَمِيعِ اَفَاقِ فَرَسْتَادٍ وَ هَمَه رَا جَمَع كَرْد: عِبْدَاللَّهِ بِن حُذَيْفَةَ؛ وَ اَبَا الدَّرْدَاءِ، وَ اَبَاذَرٍّ، وَ عَقَبَةَ بِنِ عَامِرٍ، وَ بَدِيشَانِ كَفْت: اِینِ اِحَادِیْثِی كَه شَمَا دَر اَفَاقِ اَز رَسُولِ خُدا افشا كَرده اید چِیست؟! كَفْتنْد: اَیا ما را مَنع می‌كنی؟ كَفْت: نَه، دَر نَزْدِ مَن باید بمانید؛ وَ**

۱- ج ۱، ص ۳. و ابن اَبی ملیکه همان عبداللہ بن عبیداللہ بن اَبی ملیکہ قرشی تمیمی مکی است که قاضی مکه در زمان ابن زبیر بوده است، مردی پیشوا و فقیه و فصیح و سخنگو بوده است. همگی بر توثیق او متفقند و از کسانی که از او روایت می‌کنند لیث بن سعد است. وی در سنه ۱۱۷ هجری فوت نمود. این روایت را شیخ محمد خضری در کتاب «التشريع الإسلامی» ص ۶۳ آورده است.

سوگند به خدا تا من زنده هستم نباید از نزد من جای دیگر بروید، و ما داناتریم، ما از شما می‌گیریم و به شما ردّ می‌کنیم! و ایشان از عمر مفارقت نمودند تا زمانی که عمر مرد.^۱

و ذَهَبِي در « تَذَكْرَةُ الْخُفَّاطِ » از شعبه، از سعید بن ابراهیم، از پدرش آورده است که: عُمَرُ، ابْنُ مَسْعُودٍ و أَبُو دَرْدَاءٍ و أَبُو مَسْعُودٍ اَنْصَارِي را حبس نمود و گفت: شما روایات بسیاری را از رسول خدا نقل کرده‌اید!^۲ ایشان را در مدینه زندانی نمود و عثمان ایشان را آزاد کرد.^۳

و ابْنِ سَعْدٍ و ابْنِ عَسَاكِرٍ از محمود بن لُبَيْدٍ روایت کرده‌اند - با لفظ ابن سعد - که گفت: شنیدم عُثْمَانُ بنِ عَفَّانٍ بر منبر می‌گفت: جایز نیست برای کسی که حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر نشنیده است روایت نماید؛ و من که حدیثی را بیان نمی‌کنم نه از جهت آن است که از بهترین فراگیرندگان روایت در میان اصحاب رسول خدا نیستم، بلکه از این جهت است که شنیدم که می‌گفت: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَالَمْ أَقُلْ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. « کسی که به من گفتاری را نسبت بدهد که من نگفته‌ام تحقیقاً جای خود را در آتش مهیا ساخته است. »

و در کتاب « جَامِعُ بَيَانِ الْعِلْمِ وَ فَضِيلِهِ »^۴ که مؤلّفش حافظ مغرب ابن عبد البرّ

۱- این عبارت را ابن عساکر و محمد بن اسحق تخریج نموده‌اند.
 ۲- « تاریخ التّشريع الإسلامي » ج ۱، ص ۷ و ص ۱۲۳، و کتاب « تمهیدٌ لتاریخ الفلسفة الاسلامیة » شیخ مصطفی عبدالرزاق، ص ۱۶۱.

۳- ابوبکر بن عربی در کتاب « العواصم من القواصم » که در مقام دفاع از عثمان در آنچه از مظالم و مناکیر به وی نسبت داده‌اند با عین این عبارت به دفاع برآمده است: و عجیب آن است که اشکالاتی بر عثمان وارد می‌کنند که نظیر آنها را عمر انجام داده است. زیرا که روایت شده است که عمر بن خطّاب ابن مسعود را با چند نفر صحابی دیگر یکسال در مدینه حبس نمود تا آنکه کشته شد و عثمان ایشان را آزاد کرد و گناهشان آن بود که: آنها روایت از رسول خدا ﷺ زیاد بیان می‌کرده‌اند. (ص ۷۵ و ص ۷۶)

۴- ج ۲، ص ۱۲۰.

می باشد از شعبی از قَرظَة بن كَعْب حکایت نموده است که گفت:

خَرَجْنَا نُرِيدُ الْعِرَاقَ فَمَشَى مَعَنَا عُمَرُ إِلَى صِرَارٍ^۱ ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَتَدْرُونَ لِمَ مَشَيْتُمْ مَعَكُمْ؟! قُلْنَا: أَرَدْتَ أَنْ تُشَيِّعَنَا وَتُكْرِمَنَا! قَالَ: إِنَّ مَعَ ذَلِكَ لِحَاجَةً خَرَجْتُ لَهَا: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ بَلَدَهُ لِأَهْلِهَا دَوَى كَدَوَى النَّحْلِ، فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ! قَالَ قَرظَة: فَمَا حَدَّثْتُ بَعْدَهُ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ.

و فی روایة أُخری: إِنَّكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرِيَّةٍ لَهَا دَوَى بِالْقُرْآنِ كَدَوَى النَّحْلِ فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ لِتَشْغَلُوهُمْ. جَوِّدُوا^۲ الْقُرْآنَ وَأَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ!^۳

فَلَمَّا قَدِمَ قَرظَة قَالُوا: حَدِّثْنَا! فَقَالَ: نَهَانَا عُمَرُ،^۴

و فِي الْأُمَّ لِلشَّافِعِيِّ رَوَايَةُ الرَّبِيعِ بْنِ سُلَيْمَانَ: فَلَمَّا قَدِمَ قَرظَة قَالُوا: حَدِّثْنَا! قَالَ: نَهَانَا

عُمَرُ!

« ما از شهر مدینه بیرون آمدم و عازم عراق بودیم. عمر با ما تا صرار پیاده بدرقه نمود و سپس به ما گفت: آیا می دانید چرا من با شما آمده‌ام؟! گفتیم: می خواستی تا ما را مشایعت کنی و گرامی بداری! گفت: علاوه بر این حاجتی داشتم و برای آن از مدینه بیرون شدم. حقا شما به سوی شهری می روید که اهل آنجا مانند صدای زنبور

۱- صرار با کسره، موضعی است نزدیک مدینه و در روایتی است: خَرَجْنَا فَمَشَى مَعَنَا.

۲- در عبارت علامه امینی ج ۶، ص ۲۹۴ از «الغدیر» وارد است: جَرِّدُوا الْقُرْآنَ يَعْنِي أَن رَأَى بِدُونِ تَفْسِيرِ تَعْلِيمِ كُنَيْدٍ.

۳- و در شرح ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۱۲۰ آورده است و در «السنة قبل التدوين» ص ۱۰۰ آورده است.

۴- این اضافی از کتاب «تذكرة الحفاظ» ذهبی است و حاکم در «مستدرک» ج ۱، ص ۱۰۲ آن را صحیح شمرده است.

۵- و در «سنن دارمی» ج ۱، ص ۸۵ و «سنن ابن ماجه» ج ۱ ص ۱۶ و «مستدرک» حاکم ج ۱، ص ۱۰۲ و «جامع بیان العلم» ج ۲ ص ۱۲۰ و «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۳ بنا به نقل علامه امینی در «الغدیر» ج ۶، ص ۲۹۴، و «السنة قبل التدوين» ص ۹۷ آورده است.

با خواندن قرآن صدا و زمزمه دارند؛ شما به واسطه بیان احادیثی از رسول خدا ایشان را باز ندارید و من در این امر شریک شما می‌باشم! قرظه گفت: پس از این توصیه عمر من حتی یک حدیث از رسول خدا بیان نمودم.

و در روایت دیگری است: شما حَقّاً به سوی شهری می‌روید که صوتشان در حال قرائت قرآن مانند صدای زنبور است، بنابراین با بیان احادیث آنان را باز ندارید تا از قرآن به غیر قرآن مشغول گردند. قرآن را صحیح و استوار بدارید، و روایت از رسول الله را کم نمائید، و من در این امر شریک شما می‌باشم!

چون قرظه وارد عراق شد، گفتند: برای ما از رسول خدا بیان کن! گفت: عمر ما را منع نموده است.

و شافعی در کتاب «الأُم» به روایت ربیع بن سلیمان آورده است که: چون قرظه وارد شد مردم عراق به او گفتند: از احادیث رسول الله برای ما بیان کن! گفت: عمر ما را نهی کرده است.»

وَ كَانَ عُمَرُ يَقُولُ: أَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا فِيمَا يُعْمَلُ بِهِ.^{۱، ۲}

داستان صَبِيحِ تَمِيمِي بن عَسَل و زدن او را دوست تازیانه در دوبار، و بدنش را خونین کردن به جهت سؤالی که در معنی الذَّارِيَّاتِ ذَرَوًّا از عمر نموده بود، ما در جلد دوازدهم از «امام شناسی» درس ۱۷۴ تا ۱۷۶، ص ۲۴۱ تا ص ۲۴۵ از سیوطی و ابن کثیر از بزّاز و دارقطنی در «إفراد» و ابن مَرْدَوِيَه و ابن عَسَاكِر و از «سُنَن دَارِمِي» و از «سیره عمر» تألیف ابن جَوْزِي، و از «کنز العُمَال» از نصر مقدّسی و اصفهانی و ابن أنباری و أَلْكَانِي، و از «فتح الباری» و از «فتوحات مکّیه» ذکر نموده‌ایم.

عُمَر چهار چیز را اکیداً ممنوع نمود: اوّل سؤال از آیات مشکله قرآن؛ دوم سؤال

۱- «أضواءٌ على السُّنَّةِ المَحْمُودِيَّةِ» طبع سوّم، دارالمعارف مصر، ص ۵۲ تا ص ۵۵ و تمام جریان قضیه قرظة بن كعب را علامه أمینی در «الغدیر»، ج ۶ ص ۲۹۴ در باب نوادر الأثر فی علم عمر ذکر نموده است.

۲- فیما یعمل به؛ یعنی سنّت عملیّه (ص ۱۰۷ ج ۸ البدایة و النہایة).

از احکام و تکالیفی که هنوز واقع نشده است؛ سوم: بیان احادیث رسول الله؛ چهارم: کتابت حدیث.

عمر برای عملی نمودن این امور صحابه معروف رسول الله را با شلاق می زد و حبس می نمود.

علامه امینی گوید: چون عمر ابوموسی اشعری را به عراق اعزام نمود به او گفت: تو به سوی قومی می روی که اهل آنجا صداهایشان در مساجدشان مانند صدا و زمزمه زنبور عسل به قرائت قرآن بلند است؛ پس آنها را بر همین حال واگذار و به احادیث مشغولشان مساز؛ و من در این امر شریک تو هستم.

این مطلب را ابن کثیر در تاریخش ج ۸، ص ۱۰۷ ذکر نموده است و گفته است: این قضیه از عمر معروف است.

و طبرانی از ابراهیم بن عبدالرحمن تخریج نموده است که: عمر سه نفر را حبس کرد: ابن مسعود و ابودرداء و ابومسعود انصاری، و گفت: شما حدیث از رسول خدا ﷺ زیاد نقل نموده اید. در مدینه آنها را محبوس نمود تا اینکه کشته شد.^۱

و در عبارت حاکم در «مستدرک» ج ۱، ص ۱۱۰ این طور آمده است: عمر بن خطاب به ابن مسعود و ابودرداء و ابوذر گفت: این حدیثی که از رسول خدا ﷺ نقل کرده اید چیست؟! و من گمان دارم که عمر ایشان را در مدینه تا زمانی که کشته شد حبس نمود.

و در لفظ جمال الدین حنفی این طور آمده است که: عمر ابومسعود و ابودرداء و ابوذر را حبس کرد تا وقتی که کشته شد و به آنها گفت: مَا هَذَا الْحَدِيثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟! «این حدیث کردن از رسول خدا چیست که شما می کنید؟!» و من چنین گمان دارم که تا وقتی که کشته شد آنان را در مدینه حبس کرد. و همین طور این عمل

۱- «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۷، «مجمع الزوائد» ج ۱، ص ۱۴۹، و محشی کتاب آن را صحیح شمرده و گفته است: ثبوت این حدیث از عمر صحیح است از راههای بسیاری، و عمر در حدیث شدید بود.

را با ابوموسی اشعری با وجود عدالتش در نزد وی انجام داد. (المعتصر، ج ۱، ص ۴۵۹) و عمر به ابوهیره گفت: دست از حدیث از رسول خدا [صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ] برمی‌داری یا تو را به زمین دَوَس بفرستم؟! م - و به کعب الأخبار گفت: دست از حدیث بر می‌داری یا تو را به زمین قِرْدَة (میمونها) بفرستم؟! (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۶)

و ذَهَبی در «تذکره» ج ۱، ص ۷ از ابوسلمه روایت کرده است که من به ابوهیره گفتم: همان گونه که اینک حدیث می‌کنی در زمان عمر هم می‌کردی؟! گفت: اگر من در زمان عمر مانند زمان شما حدیث می‌کردم مرا با تازیانه خود می‌زد. ابو عمرو از ابوهیره تخریج نموده است که می‌گفت: من احادیثی را برای شما روایت نموده‌ام که اگر در زمان عمر بن خطّاب حدیث می‌کردم مرا با تازیانه دستی خود می‌زد. (جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۲۱)

و در عبارت زُهَری این طور وارد است که: مگر من می‌توانستم آن طور که الآن برای شما حدیث می‌کنم در زمان حیات عمر حدیث کنم؟! سوگند به خدا که در آن صورت یقین داشتم که تازیانه او با پوست پشت بدن من تماس پیدا می‌کرد. و در عبارت ابن وهب این طور وارد است که: حقّاً من برای شما احادیثی را بیان نموده‌ام که اگر در زمان عمر و یا نزد عمر بدان لب می‌گشودم یقین داشتم که سرم را می‌شکافت. (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷)

در پی آمد و دنبال این واقعه شعبی گفت: من با عبدالله بن عمر دو سال و یا یکسال ونیم نشستم و از وی نشنیدم حدیثی را از رسول خدا ﷺ نقل کند مگر یک حدیث را.^۲

و سائب بن یزید گفت: من با سعّد بن مالک از مدینه تا مکه مصاحب بودم و

۱- ابن عساکر کما فی «کنز العمال» ج ۵، ص ۲۳۹ آن را تخریج نموده است. و أبوزرعه

أیضاً کما فی «تاریخ ابن کثیر» ج ۸، ص ۱۰۶ تخریج کرده است.

۲- «سنن دارمی» ج ۱، ص ۸۴ «سنن ابن ماجه» ج ۱، ص ۱۵.

حتّی یک حدیث از او از رسول خدا ﷺ نشنیدم (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶).
و ابوهریره گفت: ما ابدأً قدرت نداشتیم بگوئیم: قال رسول الله، تا زمانی که عمر
کشته شد (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷).

امینی گوید: آیا بر خلیفه پنهان بود که ظاهر کتاب و قرآن، امت را از سنت بی نیاز
نمی نماید؟ و سنت با قرآن مفارقت نمی کند تا بر پیغمبر در کنار حوض کوثر وارد
شوند؟ و حاجت امت به سنت رسول خدا کمتر از حاجتشان به ظاهر کتاب نیست؟
وَالْكِتَابُ كَمَا قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ وَمَكْحُولٌ أَحْوَجُ إِلَى السُّنَّةِ مِنَ السُّنَّةِ إِلَى الْكِتَابِ.
(جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۹۱).

« و کتاب خدا همان طور که اوزاعی و مکحول گفته اند، نیازش به سنت بیشتر
است از نیاز سنت به کتاب.»

یا آنکه خلیفه دیده است در آنجا جماعتی هستند که با وضع و جعل احادیث بر
رسول خدا و پیامبر اقدس با سنت بازی می کنند- و این دیدار هم از روی حق بوده
است- بنابراین همت گمارده است تا ریشه های تقوّل و نسبت کلام ناصحیح به
پیامبر ﷺ را قطع کند؛ و آن دستهای جنایتکار را از سنت شریفه کوتاه نماید. چه
این باشد چه آن، گناه مثل ابوذر که رسول اعظم به صدقش با عبارت متقنه: مَا أَظَلَّتِ
الْخَضْرَاءُ، وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ عَلَى رَجُلٍ أَصْدَقَ لَهُجَةً مِنْ أَبِي ذَرٍّ^۱ « آسمان نیلگون سایه
نیفکنده است، و زمین تیره بر روی خود حمل ننموده است مردی را که از جهت
صداقت گفتار و راستی سخن از ابوذر بهتر باشد» گواهی داده چه بوده است؟ و یا
مثل عبدالله بن مسعود صاحب سرّ رسول الله و افضل افرادی که قرآن را قرائت
کرده است و حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته است و فقیه دین و عالم در
سنت بوده است^۲ چه گناهی داشته اند؟ و یا مثل ابوذر داء غویمر کبیر الصحابه

۱- « مستدرک » حاکم ج ۳، ص ۳۴۲ و ص ۳۴۴.

۲- « مستدرک » حاکم ج ۳، ص ۳۱۲ و ص ۳۱۵.

صاحب رسول الله ﷺ چه جرمی داشته‌اند؟! چرا ایشان را تا وقتی که به او خنجر زدند در مدینه حبس کرد؟ چرا این صحابه عظیم را در ملاً دینی هتک نمود و ایشان را در چشم مردم کوچک و پست کرد؟

و آیا مثل أبوهریره و أبوموسی اشعری از آن جماعت وضّاعین حدیث بوده‌اند تا آنکه استحقاق آن گونه تعزیر و دور کردن و تبعید و حبس و وعید را داشته باشند؟! من نمی‌دانم!

آری تمام این آراء، أحداث سیاست مقطعی بوده است که ابواب علم را بر روی امت بسته است و آنان را در پرتگاه جهالت و آوردگاه أهواء در افکنده است گرچه خلیفه آن را قصد نکرده باشد. اما خلیفه در آن روز با این مسائل سپری برای خود گرفت و از خود در برابر معضلات مهلکه دفاع کرد، و خود را از مسائل مشکله نجات بخشید.

م - و پس از نهی نمودن امت مسلمان و اسلام آورده را از علم قرآن، و دور کردن امت را از آنچه در کتابش آمده است از معانی فخیمه و دروس عالیه از ناحیه علم و ادب و دین و اجتماع و سیاست و اخلاق و تاریخ، و بستن باب تعلّم و آموزش و فراگیری احکام و آداب دینی که هنوز موضوعات آنها محقق و واقع نشده است، و پهلو تهی کردن از آماده شدن برای عمل به دین خدا قبل از وقوع واقعه، و منع کردن امت را از معالم سنت شریفه، و نهی و ردع از انتشار آنها در ملاً، پس به کدام علم زنده و مفید و به کدام حکم و یا کلمه حکمتیه، این امت مسکین بخواهد بر امتها ترفع جوید و تقدّم یابد؟! و به کدام کتاب و به کدام سنت، آقائی و سیادت خود را بر جمیع عالم که صاحب رسالت ختمیه آن را برای او تأسیس فرموده است، به دست آورد؟

بنابراین، سیره این خلیفه، یک ضربه‌ای بود که بر اسلام وارد شد و آن را از پای درآورد؛ و ضربه‌ای بود بر امت اسلام و تعالیم امت و شرف و تقدّم و تعالی امت؛

۱- «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۳۷. [تعلیقه]

خلیفه متوجّه این ضرر باشد یا نباشد. و از نتایج و موالید این سیره ممقوته و مهلکه عمر، حدیث کتابت سنن و نوشتن روایات رسول الله است. هان بدانید که مطلب از این قرار است:

۹۳

حدیث کتابت سنن

از عروه روایت است که عمر بن خطاب اراده کرد تا سننهای رسول خدا را بنویسد؛ بنابراین در این باره از أصحاب رسول خدا ﷺ پرسش نمود، همگی او را به نوشتن دلالت کردند. عمر مدّت یک ماه تأمل کرد و در این مدّت از خداوند طلب خیر می نمود؛ و پس از آن صبحگاهی عازم شد به عزم خدائی که او را رهبری می نمود و گفت: من اراده کرده بودم تا احادیث سنن را بنویسم؛ لیکن چون به یاد آوردم قومی را که قبل از شما بوده اند و کتابی نوشتند و بر آن مجذّانه و مصرّانه صرف همّت کردند و کتاب الله را ترک نمودند، سوگند به خدا، من کتاب الله را هیچگاه با چیز دگر مشوب نمی سازم.^۱

و به پیروی از این خلیفه جمعی از کتابت سنن منع کردند؛ و خلافاً للسنّة الثابتة از آورنده و اعلان کننده بزرگوار شریعت غرّاء، دست از کتابت برداشتند.^۲

۹۴

رأی خلیفه درباره کتب

به مشکلات اربعه و حوادث گذشته: حادثه مشکلات قرآن، و حادثه سؤال از چیزی که هنوز به وقوع نپیوسته است؛ و حادثه حدیث از رسول الله؛ و حادثه

۱- «طبقات» ابن سعد ج ۳، ص ۲۰۶، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳۳.

۲- «سنن» دارمی ج ۱، ص ۱۲۵، «مستدرک» حاکم ج ۱، ص ۱۰۴ تا ص ۱۰۶، «مختصر

جامع بیان العلم» ص ۳۶ و ص ۳۷.

کتابت سنت پیامبر، اضافه کن حادثه رأی خلیفه و اجتهادش را در حول کُتِّب و مؤلفات:

مردی از مسلمانان به سوی عمر آمد و گفت: ما وقتی که شهر مدائن را فتح کردیم در آنجا کتابی به دستمان رسید که در آن علمی از علوم فارسیان و مطلب شگفت آوری بود. عمر شلاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن آن مرد، و سپس گفت: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ^۱ « ما بر تو (ای پیغمبر) به بهترین روش داستان می‌گوییم.»

و می‌گفت: وای بر تو! آیا داستانهائی بهتر از کتاب الله وجود دارد؟! حَقًّا و تحقیقاً کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند، به سبب آن بود که به کتابهای علماء و کشیشان خود روی آوردند و تورات و انجیل را ترک نمودند، تا اینکه کهنه شدند و علمی که در آنها بود از میان برداشته شد!

و به عبارت و شکل دیگری: از عمرو بن میمون از پدرش روایت است که گفت: مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! چون ما شهر مدائن را گشودیم، من در آنجا کتابی یافتم که در آن کلام معجبی بود. عمر گفت: آیا آن کلام معجب از کتاب الله بود؟ گفت: نه! عمر شلاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن او و شروع کرد به خواندن این آیه:

الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تَا اینجا که: وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ^۲. «الر، آن است آیات کتاب آشکارا. حَقًّا ما قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را تعقل کنید - تا اینجا که - و به تحقیق تو پیش از انزال ما این آیات را از غافلان بودی.»

و سپس گفت: إِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ اللَّهُمَّ أَقْبَلُوا عَلَيَّ كُتِّبَ عُلَمَائِهِمْ وَأَسَاقَفَتِهِمْ

۱- آیه ۳ از سوره ۱۲: یوسف.

۲- آیات ۱ تا ۳، از سوره ۱۲: یوسف و تمام آیه سوم این است: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ.

و تَرَكُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ حَتَّى دَرَسَا وَ ذَهَبَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ.

« و فقط علّت هلاک پیشینیان شما آن بوده است که بر کتابهای دانشمندان و کشیشان روی آوردند و تورات و انجیل را کنار گذاردند تا کهنه شد و علمی که در آنها بود از میان رفت.»

و عبدالرزاق و ابن ضریس در « فضائل القرآن » و عسکری در « مواظ » و خطیب از ابراهیم نخعی تخریح کرده‌اند که گفت: در کوفه مردی بود که کتب دانیال امثال آن را جستجو می‌نمود. در این حال نامه‌ای از عمر بن خطاب رسید که وی را به سوی او بفرستند؛ چون حضور عمر رسید عمر تازیانه دستی‌اش را بر او بالا برد و فرود می‌آورد و سپس بر وی خواند: الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ - تا رسید به اینجا که - الْعَافِلِينَ.

آن مرد می‌گوید: من مقصود عمر را فهمیدم و گفتم: ای امیرمؤمنان مرا واگذار سوگند به خدا هیچ یک از آن کتب نزد من نخواهد ماند مگر آنکه آنها را خواهم سوزانید! در این حال عمر دست از او برداشت. (به سیره عمر تألیف ابن جوزی ص ۱۰۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۱۲۲، کنز العُمَال ج ۱، ص ۹۵ رجوع شود).
و در تاریخ « مختصر الدُّوَل » تألیف أبو الفَرَجِ مَلَطِي متوفای ۶۸۴، ص ۱۸۰، از طبع بوک فی اوکسونیا سنه ۱۶۶۳ میلادی، با عین این عبارت آمده است:

و یحیی غَرَامَطِيقِي زنده ماند تا وقتی که عَمْرُو بن عاص مدینه اسکندریه را فتح کرد و بر عَمْرُو عاص وارد شد، چون عمرو موقعیت وی را در علوم می‌دانست او را گرامی داشت و از مطالب فلسفی که ابدأً عرب بدانها اُنس نداشت غرائبی را شنید که موجب دهشت او شد و مفتون کلمات او گشت. عمرو مردی عاقل و حَسَن الاستماع و صحیح الفکر بود؛ با او ملازم شد و هیچگاه از او مفارقت نمی‌جست.

روزی یحیی به عمرو گفت: شما به تمام محصولات مهم و اصلی اسکندریه احاطه نموده‌اید و بر تمام اصناف موجوده در آن حکمفرمایی دارید، آنچه در اسکندریه موجب انتفاع شماست ما معارضه‌ای نداریم، و اما آن چیزهایی

که مورد انتفاع شما نیست ما بدان سزاوارتریم!
عَمْرُو بدو گفت: شما به چه نیازمندید؟! گفت: کتب حکمت که در خزینه‌های
ملوکیه می‌باشد!

عَمْرُو بدو گفت: این امری است که در تحت قدرت و اختیار من نیست مگر پس
از آنکه از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب استیذان بنمایم!

عَمْرُو نامه‌ای به عَمْرُو نوشت، و درخواست یحیی را در آن بیان نمود؛ نامه‌ای از
عَمْرُو رسید که در آن نوشته بود: **وَأَمَّا الْكُتُبُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا فَإِنَّ كَانَ فِيهَا مَا وَأَفَقَ كِتَابَ
اللَّهِ فَفِي كِتَابِ اللَّهِ عَنْهُ غَنَى؛ وَإِنْ كَانَ فِيهَا مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِ فَتَقَدَّمَ
بِإِعْدَامِهَا!** « و اما کتابهایی را که نام بردی، اگر در میان آنها مطلبی است که موافق کتاب
الله است پس با داشتن کتاب الله بدان نیازی نیست؛ و اگر در میان آنها مطلبی است
که مخالف کتاب الله است، پس حاجتی بدان نیست و تو در اعدام و نابودیشان
اقدام کن!»

عَمْرُو بن عاص شروع کرد به تقسیم و تفریق آنها بر حمائمهای اسکندریه و
سوزاندن آنها در تنوره‌ها و تونهای آنها و شش ماه طول کشید تا همه سوخت و از
بین رفت. این مطلب را بشنو و عجب نما!

این جمله از کلام ملطی را جُرْجی زَیدان در «تاریخ تمدن اسلامی» ج ۳، ص ۴۰
بتمامها و کمالها ذکر کرده است. و در تعلیقه آن گوید: در نسخه‌ای که مطبوع است در
مطبعة آباء یسوعیین در بیروت، تمام این جملات از آن حذف شده است به علّتی
که ما نمی‌دانیم.

و عبداللطیف بغدادی متوفی در ۶۲۹ هجری در کتاب «الإفادة والاعتبار»
ص ۲۸ گوید: من در اطراف ستون سواری از این عمودها و ستونها بقایا و آثاری
دیدم که برخی از آنها صحیح و درست و برخی شکسته و مکسور بود، و از حالت
آنها چنان دستگیر می‌شد که آن ستونها دارای سقف بوده است و ستونها حامل
سقف بوده‌اند و ستون سواری بر روی آن سقف و قبه‌ای بوده است که آن ستون

حامل آن قبه بوده است.

و من چنین می‌دانم که آن محوطه همان رواقی است که ارسطوطاليس و پیروان او پس از او در آنجا درس می‌داده‌اند؛ و همان دارالمعلم است که اسکندر وقتی شهرش را بنا کرد آن دارالمعلم را ساخت و در آنجا بوده است خزینه‌های کتابهایی که عمرو بن عاص با اذن عمر آنها را آتش زد.^۱

از آنچه به طور فشرده بیان شد، معلوم شد که عبارت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ نه تنها رأی عمر است بلکه نظریه ابوبکر و عثمان نیز بوده است، و همچنین نظریه خلفای غاصب اموی؛ همه آنها بر همین نهج مشی نموده‌اند. و کتابت حدیث تا زمان عمر بن عبدالعزیز که یک قرن از هجرت می‌گذشت ممنوع بود، و تا یک قرن ونیم که علمای عامه شروع به نوشتن و کتابت احادیث نمودند اثری از حدیث و سنت و کتابت نبود.

بنابر این عمر هم به حمل اولی ذاتی یعنی مفهوم و مفاد حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ عمل کرد، و هم به حمل شایع صناعی عملاً در خارج، جلوی تحقق حدیث و بیان سنت و کتابت سنت را گرفت، و در دست امت نماند مگر ظاهر قرآن.

اما شیعه از زمان رسول الله ﷺ هم بیان حدیث می‌کردند و هم کتابت حدیث. بر این اساس در زمان خود رسول الله شیعه کتابهایی نوشته است و پس از آن حضرت مرتباً و مسلسلماً بیان حدیث و کتابت آن رواج شایع داشته است.

شیعه بر اساس حدیث: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ،**^۲ سنت رسول خدا را عملی کرد و این حدیث

۱- «الغدیر» ج ۶، ص ۲۹۴ تا ص ۲۹۹ در باب نوادر الأثر فی علم عمر. و ما در کتاب «نور ملکوت قرآن» از سلسله انوار الملکوت ج ۴، بحث نهم از ص ۳۷۲ تا ص ۳۷۵ بحث مختصری نموده‌ایم در اینکه شایعه کتابسوزی ایران و مصر یکی از ترفندهای استعمار است و سند تاریخی ندارد.

۲- در تمام مجلد ۱۳ از «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام تنها از این حدیث

را که سنت است اخذ کرد، و یک قرن و نیم قبل از سُنَّیان دست به بیان حدیث و کتابت زد.

حال باید بدانیم: چرا سُنَّیان پس از یک قرن درصدد جمع سنت شدند؟ چون دیدند کتاب الله بدون سنت کافی نیست؛ عیناً مانند طَیْرِی است که بخواهد با یک بال به پرواز درآید. در قرآن کلیات احکام است و مسائل روزمره مردم در جزئیات نیاز به بیان دارد؛ و بیان آن غیر از سنت چیز دیگری نیست. و از طرفی وارد شدن علوم و مسائل مختلفه تازه در جهان اسلام و نیاز مبرم به علم و اطلاع از سیره و منهج و روش عملی و کلام علمی رسول الله، آنان را به هوش آورد و دیدند خیلی عقب افتاده‌اند و پس رفته‌اند. اسلام که باید جهان علم و عمل و تقوی را مسخر معنی و حقیقت خود نموده باشد، رو به قهقرا می‌رود، و اگر از بقایا و پس مانده‌های سنت پیامبر که در سینه‌های بعضی دست به دست گشته، چیزی جمع‌آوری نگردد **عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ**. در آن وقت تازه به فکر و منهج شیعه پی بردند و فهمیدند که راه راست و درست همان سبک و اسلوب آنهاست؛ باید بنویسند و بیان حدیث کنند. اما کجا؟ و کی؟ و چگونه؟

بزرگان عامه با کمال بزرگواری به روی مبارک خود نیاورده و عبارت **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** را نادیده گرفتند، و در مقام نسخ علمی و عملی این گفتار، شروع به نوشتن کتب و سنن نمودند. و بعضی از عامه عملاً به جمله **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** استهزاء نمودند و گفتند: مگر می‌شود کتاب بدون سنت؟! گفتند:

محمد عَجَّاج خطیب که کتابی در عظمت سنت نوشته است و به قدری سعی دارد که روی جرائم عمر و همکارانش پرده بپوشاند و آنها را مصلح و مصلحت اندیش قلمداد کند، و خود یک مرد سنی متعصب و ناهمواری است، در این کتاب با اینکه نتوانسته است برای **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** محمل صحیحی بتراشد، خود نیز در

←

مبارک بحث شده است.

مقام اثبات و صحت سنت و لزوم بیان حدیث می گوید: صحابه سنت رسول خدا - علیه الصلوة و السلام - را اخذ کردند و بدان تمسک جستند و نخواستند همان مردی باشند که گفتار رسول خدا ﷺ بر او منطبق می شود:

يُوشِكُ الرَّجُلُ مُتَكِنًا عَلَى رِيكْتِهِ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحَلَلْنَاهُ، وَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَمْنَاهُ. أَلَا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ.^۱

« نزدیک است که مرد بر بالشگاه خود تکیه زند و حدیثی از احادیث مرا برای او بخوانند و بگویند: در میان ما و میان شما کتاب الله عزوجل است، آنچه را که در آن حلال بیابیم حلال می شمیریم، و آنچه را که در آن حرام بیابیم حرام می شمیریم. آگاه باشید! آنچه را که رسول خدا حرام کرده است همانند آن است که خدا حرام کرده است.»^۲

بلکه در برابر سنت در موقف عظیمی درنگ کردند و هر کس را که آن گونه فهم کرده بود (که کتاب خدا کافی است) رد کردند.

أبو نَضْرَةَ از عِمْرَانَ بن حَصِينِ روایت می کند که: مردی نزد وی آمد و از چیزی سؤال نمود؛ عمران جواب را برای او گفت. آن مرد به عمران گفت: از کتاب خدا حدیث کن، نه از غیر کتاب خدا! عمران گفت: إِنَّكَ أَمْرٌ أَحْمَقُ! أَتَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ صَلَاةَ الظُّهْرِ رُبْعًا لَا يُجْهَرُ فِيهَا، وَعَدَّ الصَّلَوَاتِ، وَعَدَّ الزَّكَاةَ وَنَحْوَهَا؟ ثُمَّ قَالَ: أَتَجِدُ هَذَا مُفْسَّرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟! كِتَابُ اللَّهِ قَدْ أَحْكَمَ ذَلِكَ، وَالسُّنَّةُ تُفَسِّرُ ذَلِكَ.^۳

۱- «سُنَنِ ابْنِ مَاجَه» ج ۱، ص ۵ و «سنن بیهقی» ج ۱، ص ۶ و آن را مُقْدَام بن مُعْدِيكَرَب روایت نموده است.

۲- شما را به خدا سوگند بینید مگر این حدیث که از نور نبوت منشعب گردیده است، غیر از حالت ابوبکر و عمر و عثمان را بیان می کند؟!

۳- کتاب خطی مکتبه ظاهریه دمشق «کتاب العلم» تألیف مقدسی ص ۵۱، و «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱.

« تو مرد احمقی هستی! آیا در کتاب خدا یافته‌ای که نماز ظهر را باید چهار رکعت انجام داد و با صدای آهسته قرائت نمود؟! عمران برای او یکایک از نمازها را شمرد، و زکوة را شمرد، و غیر از اینها از سایر احکام را شمرد و سپس گفت: آیا برای اینها در کتاب خدا تفسیری یافته‌ای؟! کتاب خدا آنها را به طور اجمال و سربسته بیان می‌کند، و سنت آنها را تفسیر می‌نماید!»

و مردی به تابعی جلیل و بزرگوار: مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَحِيرٍ گفت: لَا تُحَدِّثُونَا إِلَّا بِالْقُرْآنِ. « شما برای ما حدیث نکنید مگر با قرآن!» مُطَرِّفُ به او گفت: وَاللَّهِ مَا تُرِيدُ بِالْقُرْآنِ بَدَلًا، وَلَكِنْ تُرِيدُ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ مِنَّا! ^۱، ^۲

« سوگند به خدا، ما بدلی را برای قرآن نمی‌جوییم، ولیکن می‌خواهیم دنبال کسی برویم که او از همه ما به قرآن داناتر است.»

ایشان در بحثی تحت عنوان « احتیاطُ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ فِي رِوَايَةِ الْحَدِيثِ » سعی می‌کنند عبارت اَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ را به محاملی حمل کنند که منافات با عقل نداشته باشد، و سدّ باب نقل حدیث نکنند؛ و حقاً توجیهاً مالا یَرْضَى بها صاحبها عُمر را نموده‌اند؛ و بر همین اساس از حدیث مشایعت عمر از قرظة بن کعب عبور می‌کنند عبور کریمانه، و در زندان کردن سه صحابی بزرگ در روایت حافظ ذَهَبی: ابن مسعود و اَبُو دَرْدَاءَ و اَبُو مَسْعُودِ أَنْصَارِي را در مدینه تا اینکه عمر کشته شد، تشکیک می‌نمایند که: این عمل خلاف چگونه از خلیفه‌ای همچون امیرالمؤمنین عمر متصور است؟! چگونه می‌شود با آن سوابق و ترجمه احوالشان در اسلام، عمر به چنین کاری دست زند؟! چگونه ممکن است؟! و با چگونه ممکن است‌ها مطلب را خاتمه می‌دهند. و بر فرض تحقق این موضوع می‌گویند: مراد از حَبَسَهُمْ فِي الْمَدِينَةِ زندانی کردنشان نیست، بلکه منعشان از حدیث است، حَبَسَهُمْ

۱- « جامع بیان العلم و فضله » ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- « السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ » ص ۷۸ و ص ۷۹.

أَيُّ مَعْنَاهُمْ^۱

ایشان از کلام گُلْدُ زَيْهَرِ مستشرق آلمانی که می‌گوید: « حدیث در اسلام مولود زمان نخستین آن نیست، بلکه در دوران بعد به واسطه تطورات سیاسی و اجتماعی پیدا شده است» به قدری عصبانی و ناراحت است که می‌خواهد گریبان چاک زند، در حالی که گفتاری است درست ولی از نقطه نظر تاریخ و حدیث عامه، نه از نقطه نظر تاریخ و حدیث شیعه، زیرا همان طور که خواهیم دید همه اعتراف دارند به اینکه تدریس و بیان و کتابت حدیث نزد شیعه از زمان خود حضرت ختمی مرتبت بوده است، و شیعیان یکصد و پنجاه سال در ثبت حدیث و ضبط سنت رسول الله بر سنیان تقدم دارند.

عبارت محمد عجاج خطیب این است: وَالسُّنَّةُ لَمْ تَكُنْ قَطُّ نَتِيجَةَ لِلتَّطَوُّرِ الدِّينِيِّ وَالسِّيَاسِيِّ وَالاجْتِمَاعِيِّ لِلْإِسْلَامِ فِي الْقَرْنَيْنِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي كَمَا ادَّعَى «جولد تسیهر» الَّذِي يُضِيفُ فَيَقُولُ: وَ لَيْسَ صَحِيحاً مَا يُقَالُ مِنْ أَنَّهُ - أَيِ الْحَدِيثِ - وَثِيقَةٌ لِلْإِسْلَامِ فِي عَهْدِهِ الْأَوَّلِ عَهْدِ الطُّفُولَةِ وَ لَكِنَّهُ أَثْرٌ مِنْ آثَارِ جُهُودِ الْإِسْلَامِ فِي عَصْرِ النُّضُوجِ.

« و سنت هیچگاه نتیجه تطور دینی و اجتماعی اسلام در دو قرن اول و دوم نبوده است چنانکه «گلدزیهر» مدعی آن است. او علاوه بر این گفتار، کلامی اضافه دارد و می‌گوید: و درست نیست آنچه گفته شده است که حدیث پیوندی محکم با اسلام، در عهد اول آن که عهد طفولیت آن است، داشته است. ولیکن حدیث اثری از آثار کوشش و سعی اسلام در عصر پختگی و رسیدگی آن است.»

به کتاب «نظرة عامة في تاريخ الفقه الاسلامي» از «دراسات اسلامية» گلدزیهر مراجعه شود، طبق گفته گاستون ویت، این رأی از گلدزیهر است در مقاله او درباره حدیث در «التاريخ العام للدیانات» ج ۴، ص ۳۶۶ به زبان فرانسه.

و در ماده حدیث، واضعان «دائرة المعارف الاسلامية» قریب به همین قول را از

۱- «السنة قبل التدوين» از ص ۹۲ تا ص ۱۱۲.

گلدزیهر ذکر کرده‌اند به نقل از کتابش: «دراسات اسلامیه» و او سُنَّت را از موضوعات مسلمین می‌داند. و این کلام افتراء محض است، و در باب وضع حدیث بدان متعرض می‌گردم؛ بدانجا رجوع شود.^۱

محمد عجّاج خطیب برای اثبات عمل ابوبکر به سنت رسول خدا ﷺ می‌گوید:

ذَهَبِيّ از مراسیل ابن ابی ملیکه روایت نموده است که: بعد از ارتحال پیغمبر، ابوبکر مردم را جمع کرد و گفت: **إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَادِيثَ تَحْتَلِفُونَ فِيهَا؛ وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا. فَلَا تُحَدِّثُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا! فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ!**

« شما احادیثی از رسول خدا ﷺ بیان می‌کنید که در آنها اختلاف دارید! و پس از شما مردم دچار اختلاف شدیدتری خواهند شد. بنابراین چیزی را از رسول خدا حدیث ننمائید! و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و میان شما کتاب الله موجود است، حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بشمارید! »
در اینجا حافظ ذهبی می‌گوید: و این گفتار تو را دلالت دارد بر اینکه ابوبکر در مقام تثبّت و تحرّی و تحقیق در اخبار بوده است، نه آنکه می‌خواسته است باب روایت را مسدود نماید.

مگر نمی‌بینی: چون در حکم **إرث جدّه** به وی مراجعه شد و او حکمش را از کتاب الله نمی‌دانست، چگونه درباره آن از سنت سؤال نمود؛ و چون حکمش را برای او بیان کردند، بدان قناعت نکرد تا به شخص ثقه دیگری آن را قوی ساخت و در پاسخ نگفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** همانطور که خوارج به او می‌گویند.^۲

و حکم **إرث جدّه** را از ذهبی این طور نقل می‌کند که: اولین کسی که در قبول

۱- «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، تعلیقه ص ۴۶.

۲- «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ» ص ۱۱۳ از «تذکرة الحفظ» ج ۱، ص ۳-۴ و در مقدمه «تمهید»

ص ۱۱ گوید: ابوبکر گفت: **إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ!**

اخبار احتیاط کرد ابوبکر بود. ابن شهاب از قبیصة بن ذُو یَب روایت کرده است که: جدّه‌ای نزد ابوبکر آمد و ارثیه خود را طلب می‌کرد. ابوبکر به او گفت: من در کتاب خدا برای تو چیزی نیافتم و نمی‌دانم رسول خدا ﷺ برای تو چیزی را معین نموده باشد. سپس از مردم پرسید.

مُغیره برخاست و گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که: به جدّه یک سُدَس می‌داد. ابوبکر گفت: آیا با تو دیگری هست تا شهادت دهد؟ مُحَمَّد بن مَسْلَمَه به مثل آن شهادت داد. بنابراین حکم ارث سُدَس را برای وی تنفیذ کرد.^۱

ما اشکال نمی‌کنیم که در ثبوت سنّت محقّقه، ابوبکر از قبول آن غالباً امتناع می‌کرد و حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ می‌گفت تا توجیه ذَهَبی و مُحَمَّد عَجَّاج وجیه آید، اشکال ما در آن است که ابوبکر و عمر و عثمان و مُغیره و أبوعبیده جراح و من شَابَهَهُمْ و مَائِلَهُمْ از سنّت رسول خدا ﷺ کم اطلاع بوده‌اند. لَهذا در مواقع مراجعه به آنها ابراز می‌کردند: نمی‌دانیم! و در این صورت که نمی‌دانیم باید کتاب الله مرجع باشد!

این کلام، غَلَط است، زیرا پیامبر شخصی را که مَرَجع و مَسْنَد و مَصْدَر و مورد علوم، و باب مدینه علم، و أَقْصَى الْأُمَّة، و عالم بالکتاب و تأویل و تفسیره، و بالسّنة خَصْرًا و سَفْرًا باشد از خود باقی گذارد و او را به عنوان محلّ رجوع مسائل و حوادث و وقایع مردم معرفی کرد، و در غدیر خمّ در میان ده‌ها هزار جمعیت خطبه خواند و وی را عِلْم و رایت و هادی و شاخص و مَرَبّی بشر و مَكْمَل و مَتَمّم معرفی فرمود؛ چرا شما حقّ او را ربودید و او را خانه نشین کردید، و بر آریکه حکم و امر و نهی و فتوی و قضاء و قرآن تکیه زدید، آنگاه فرو ماندید و از عهده برنیامدید؟! چون نمی‌دانستید! وقتی شخص علیم و دانا و بصیر، با اعتراف یکایک خود شما، علی بود، چرا وی را مطرود و منفور و خارج از مدینه نموده، تا برود بیل دست بگیرد و

۱- «السّنة قبل التّدوین» ص ۱۱۲ از «تذکرة الحفّاظ» ج ۱، ص ۳، و «معرفة علوم الحدیث» ص ۱۵، و «کفایة» ص ۲۶. و امام مالک آنرا در «موطأ» ج ۲، ص ۵۱۳ تخریج نموده است، همانطور که أبوداود و ترمذی و ابن‌ماجه تخریج نموده‌اند.

آبیاری کند و قنات جاری کند و درخت و نخل و خرما بهم رساند؟! ای وای بر شما! نه یک وای بلکه تا روز بازپسین وای، و تا وقتی که لفظ و کلمه وای دارای معنی و مفهوم است وای! علی بن ابیطالب باید بیست و پنج سال از دستگاه امر و نهی و فرمان و تفسیر و بیان سنت و اداره امور خلق خدا دور بیفتد و شما که در ضروری ترین مسائل خود جاهل و نادانید باید به عنوان مَصْدَر حُکْم و رَتْق و فَتْق امور بر اسبان تازی خود مهمیز زنید و به خود فخریه و مباحات کنید که علی را در هم شکستیم و آن شیر بیشه ولایت را رام و مطیع نمودیم و با طناب بر گردن به مسجد کشانده، وی را در ملأ عام به بیعت فرا خواندیم؟!

اشکال در آن است که شما که از سنت خبر نداشتید، چرا وقتی حکمی را که در کتاب الله نیافتید به علی بن ابیطالب رجوع نکردید؟! او طبق فرمایش رسول خدا محل رجوع در تمام مسائل است و أعلم و أثقی و أروع اُمَّت است. اشکال در اینجاست. آقای ذهبی و عجاج و غیر کما! به خدا قسم شما هم مطلب را می دانید! دیگر بس است! با این تمویهات خود را و دگران را گول زنید!

آیا با وجود مَصْدَر ولایت و علم إحاطی و سعی او اگر ابوبکر در کلبه نفسانی خود بخزد و در مسائل اظهار عدم اطلاع کند و به ولایت مراجعه نکند و نپرسد و به مجرد آنکه در کتاب الله نیافته است حکم به نفی کند، مگر این عمل غیر از حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ چیز دیگری می تواند بوده باشد؟!

رسول خدا در مدت عمر خود علی را به علم تعلیم فرمود و آن جهان علم را به اُمَّت معرفی کرد. پس علی عالمی است از حدیث، و جهانی است از سنت، و کتابخانه ای است از مکتوبات و نوشته های رسول الله.

او را با جمله: اِثْنُونِي بِقِرْطَاسٍ وَقَلَمٍ، که در صورت تحقیق نوشتن اِلَى الْاَبْدِ ضلالت را از اُمَّت بر می داشت، چرا با جمله: اِنَّ الرَّجُلَ يَهْجُرُ جُلُوسِي كِتَابَتِ رَسُولِ رَا گرفتید؟! چرا ضلالت را تا موقف عدل الهی برای اُمَّت بخت برگشته خریدید؟! جعل حدیث دروغ مساوی است با نفی حدیث صحیح. چه تفاوت داشت که

شما در مجلس پیامبر هزاران هزار دروغ به رسول خدا نسبت دهید و یا با یک جمله عدم نیاز به ولایت، و کفایت قرآن، امت را از آن همه بهره و منفعت محروم سازید؟! شیخ محمود أبوریّه عالم سنّی مذهب بیدار شده، در کتاب خود دریغ می‌خورد که چرا رسول خدا در زمان حیات خود امر به کتابت احادیث مانند کتابت قرآن ننمود تا این مشکلات جانکاه و کمرشکن برای مسلمین پیش نیاید؟ اگر احیاناً به مانند کتاب الله، احادیث در مرأی و منظر و مشهد رسول الله تدوین می‌شد، ما اینک در یک عالمی از وَحْدَت و فراغت و ایمان و سکینه و آرامش بسر می‌بردیم.^۱

این کلام، سخن راستینی نیست، زیرا:

اولاً: با وجود تدوین سنت تامّه و کامله باز نیاز به معلّم و مربّی و راهنما و ولیّ قائم به امر باقی است، وگرنه به مانند تفسیرهای متفاوت در آیات قرآن، تفسیرهای مختلف نیز در سنت مدوّن پیش می‌آمد و در این صورت غیر از وجود امام به حقّ هیچ امری فاصل خصومت و رافع اختلاف، معقول نبود.

ثانیاً: تدوین چنین سنّتی در زمان رسول خدا به دست مردم محال بود، زیرا با وجود اهمیّت قرآن مجید و سعی در حفظ الفاظ و کلمات، که همین امر بزرگترین معجزه الهی آن حضرت است، تدوین چنین سنّتی به دست عامّه مردم امکان نداشت.

ثالثاً: سنت در موضوعات متفاوت، احکام مختلف به حسب موارد دارد از قبیل موضوع ضرری و حرجی و عُسری و یُسری و أمثالیها که در موضوع واحد به حسب اختلاف احوال و شرائط، احکام متفاوتی بر آن بار می‌شده است. و این احکام به قدری گسترده و وسیع است که قابل إحصاء و تدوین نیست، و فقط ذهن امام و قوه درّاکه و عاقله و مشخصه ولی قائم به امر می‌تواند بر آن احاطه داشته باشد، لاغیر.

رابعاً: این کتاب مدوّن و این سنت مضبوطه که باید به دست خبیرترین افراد

۱- «أضواء على السنّة المحمّديّة» ص ۲۴۵.

امّت سپرده شود پیامبر تهیّه فرمود و به دست خبیرترین آنها سپرد. آن کتاب مدوّن، وجود اقدس نائب مناب و خلیفه رسول الله است که أنت مّتی بمنزلة هرون من موسى إلاّ أنّه لانبیّ بعدی درباره او گفته شد. مضافاً به آنکه آن حضرت دارای صحیفه‌ای مدوّن بوده است که تمام مسائل کلیّه و معضلات و حوادث و وقایع و منایا و بلایا در آن مضبوط بوده است، و با جمله: «قلمی و کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم آن چیزی را که بعد از آن تا ابد گمراه نشوید» آن کتاب را به امّت نشان می‌داد. این است سنّت مدوّنه و احادیث مضبوطه مسطوره!

رسول خدا ﷺ امر به کتاب نمود تا این سند مسجّل گردد و رسمی شود؛ ولی از آوردن کتاب منع کردند و جمله حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ را سر دادند، و آخرین لحظات عمر پیامبر گرامی با لَعَط و سخنان درهم و برهم و غوغا و سر و صدا در آن مجلس آشوب منقضی شد و آن وجود اقدس لحظاته با ناراحتی سپری شد تا به رفیق اعلی پیوست.

جمله اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي معرفی همان کتاب مسطور و سنّت زنده و ثابته‌ای است که در برابر قرآن، رسول خدا آن دو را با هم به امّت ارزانی داشت.

دکتر احمد امین بک مصری می‌گوید: وَأَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ أَهْمُ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ؛ وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَأَذْكُرُوهَا وَ أَكْتَفَوْا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ وَ خَدَّهُ. وَ هَذَا حَطَأٌ. فَفِي السُّنَّةِ تَفْسِيرٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ لِلْقُرْآنِ. فَقَدْ كَانَ يُجِيبُ عَلَيَّ أَسْئَلَةَ الصَّحَابَةِ فِيمَا غَمَضَ عَلَيْهِمْ وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ. وَ فِيهَا تَارِيخُ الْإِسْلَامِ وَ تَارِيخُ أَعْمَالِ الصَّحَابَةِ وَ طَرِيقَةُ تَنْفِيذِهِمْ لِأَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَ كَيْفِيَّةُ عَمَلِهِمْ بِهَا.

فَمِنَ الْحَدِيثِ نَعْلَمُ: كَيْفَ عَمِلَ الرَّسُولُ وَ أَصْحَابُهُ بِالْقُرْآنِ؟ وَ كَيْفَ تَجَحَّوْا فِي تَأْسِيسِ حُكُومَةٍ مَدِينِيَّةٍ عَلَيَّ مَبَادِي الْإِسْلَامِ. وَ فِي الْحَدِيثِ أَخْبَارُ الرَّسُولِ وَ أَصْحَابِهِ وَ وَقَائِعُهُمْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.

وَ قِسْمٌ مِنَ الْأَحَادِيثِ أَخْلَاقِيٌّ تَهْدِيئِيٌّ يَحْتَوِي عَلَى الْحِكْمِ وَ الْأَدَابِ وَ النَّصَائِحِ

مثلُ مَدْحِ الصُّدْقِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ ذَمُّ الْكُذْبِ وَالظُّلْمِ وَالْفِسْقِ وَالْفَسَادِ.
و قِسْمٌ يَشْتَمِلُ عَلَى أَصُولِ الْعُقَايِدِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْقُرْآنِ مِثْلُ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ
الْإِلَهِيَّةِ وَالرُّسَالَةِ وَالْبَعْثِ وَ جَزَاءِ الْأَعْمَالِ.

و قِسْمٌ آخِرٌ يَشْتَمِلُ عَلَى أَحْكَامٍ؛ وَ قَدْ اشْتَرَطُوا فِي أَحَادِيثِ الْأَحْكَامِ صِحَّتَهَا.^۱
« و اما سنت، پس آن بعد از قرآن مهمترین مصادر اسلام است. و جماعتی تجرّی
کردند و آن را منکر شدند و تنها به قرآن اکتفا کردند؛ و این غلط است. چرا که تفسیر
بسیاری از قرآن در سنت از رسول الله ﷺ موجود است. پیامبر جوابگوی مسائل
غامضه و مشتبهاتی بود که برای امت رخ می داد. در سنت است که رسول خدا آنها
را مبین می سازد و مشتبهات را روشن می کند. و در سنت است تاریخ اسلام و تاریخ
اعمال صحابه و طریق تنفیذشان احکام قرآن را و کیفیت عملشان به آن احکام.
زیرا از حدیث درمی یابیم: چگونه رسول خدا و اصحابش به قرآن عمل کردند؟
و چگونه در تأسیس و برپاداری حکومت شهری و تمدن اجتماعی بر مبادی و آئین
اسلام پیروز گردیدند؟ و اخبار پیغمبر و اصحاب او و وقایع و سرگذشتشان همه در
حدیث وارد شده است.

و دسته ای از احادیث اخلاقی و تهذیبی می باشند که محتوی بر حکم و آداب و
نصایح هستند، مانند مدح صدق و عدل و احسان و ذم کذب و ظلم و فسق و فساد.
و دسته ای مشتمل بر اصول عقائد مذکوره در قرآنند مثل توحید و صفات الهیه
و رسالت و بعث و جزای اعمال.
و دسته دیگری مشتمل است بر احکام؛ و در احادیث احکام شرط نموده اند
صحت آنها را.»

أحمد امین بک همان دانشمند مطلع و متضلع و مشهور مصری است که کتب

۱- «يوم الإسلام» نسخة أصلية كاملة، ناشر مؤسسة الخانجي بمصر، المكتب التجاري
بيروت، مكتبة المثنى ببغداد، ص ۱۲.

«فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضَحَى الْإِسْلَامِ» و «ظُهُرُ الْإِسْلَامِ» را نوشت و در دنیا انتشار داد و مورد قبول عامه مدارس و مکاتب عامه واقع شد.

در «فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضَحَى الْإِسْلَامِ» شیعه را یک گروه استثنائی خارج از اسلام به دواعی اغراض سیاسی معرفی می‌کند، و در فروع و اصول به آنها اتهاماتی روا می‌دارد، که باز پس از چهارده قرن از مظلومیت مولانا در سقیفه بنی ساعده و مجلس رسول الله در یوم الرزیه و... که می‌گذرد می‌بینیم با همان شمشیرهای آخته بر ولایت تاخته و از هر گونه سب و شتم و طرد و تهمت مضایقه ندارد.

وی در ماه رمضان سال ۱۳۴۹ هجری قمری، که با جمعی از یارانش به نجف اشرف برای سیاحت مشرف شده بود، با علمای آنجا ملاقات نمود و آنها مطالب وی را در حضورش مستدلاً رد کردند، و اثبات نمودند که این مطالب تهمت‌هایی است بدون برهان که از سابق الأیام به شیعه می‌زده‌اند.

از جمله علمای اعلام نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمه الله علیه بود که محل اجتماع احمد امین با ایشان در مدرسه ایشان به نام مدرسه کاشف الغطاء صورت گرفت. و چند ساعتی که از شب می‌گذشت او با همراهانش به آنجا آمدند و با آن عالم خبیر ملاقات کردند و در ضمن بحث و کلام، مرحوم آیه الله به ایشان گفت: من تعجب دارم از بی‌اطلاعی شما در عقائد و آداب و تاریخ و رجال و مذاهب، آنگاه به عنوان استاد کتاب می‌نویسید و به دنیا انتشار می‌دهید و شیعه را که یک رکن، نه بلکه رکن اساسی اسلام است با اغراض و عقائد و رسوم و آدابی معرفی می‌کنید که ابداً به شیعه مربوط نیست! مطالب وارده در دو کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» درباره شیعه اتهام محض است. از خدا و سؤال و قیامت بگذریم، در برابر حق و حقیقت و پی‌جوئی و ریشه‌یابی در ادیان و مذاهب، وظیفه کسی که خود را استاد می‌پندارد و در جامعه تدریس می‌کند و بعد مطالب خود را منتشر می‌سازد چیست؟!

احمد امین گفت: ما این مطالب را از شهرت و از کتب مدوّنه استخراج نموده‌ایم

(و نام کتابها را برد) و در این صورت راه خلافی نیموده‌ایم!

آیه‌الله گفت: این شهرت آیا در میان شیعه است یا در سر زبانهای معاندین آنها که به ایشان نسبت می‌دهند؟! و این کتابها آیا کتب شیعه است یا کتب مخالفین آنها که در مرام و عقیده با آنان خلاف دارند؟!

وی گفت: از فلان کتاب و فلان کتاب!

آیه‌الله گفت: آن کتابها از مصادر تاریخ اهل تسنن است نه شیعه؛ و در آن مطالب اغراض سیاسی و تعصبات مذهبی به کار رفته است. آنگاه خصوص آن اغراض را یک یک برشمرد به طوری که أحمد امین از وسعت اطلاعات ایشان در شگفت ماند.

آنگاه مرحوم آیه‌الله گفت: قاعده تحقیق برای عقائد و آداب و رسوم و اعمال هر قوم آن است که باید از خودشان تحقیق به عمل آورد و از داخلشان استعلام نمود نه از خارج و از زبان قومی که مخالف آنها می‌باشند. و در این طریقه مُسَلِّمه امروزه میان دانشمندان جهان اختلاف نیست. هر محققى که می‌خواهد از عقیده و آداب جماعتی چیزی به دست آورد و بنویسد، حرکت می‌کند، قاره‌ها می‌پیماید تا به خود آن جماعت می‌رسد و از درون، ایشان را ملاحظه و مشاهده می‌کند و از خودشان تحقیق به عمل می‌آورد. شما کدام یک از کتب شیعه را از صدر اسلام تا به حال از کتاب... و کتاب... و... مطالعه کرده‌اید؟ و سپس در برابر آراء و عقائد شیعه قلمفرسائی نموده‌اید؟!

أحمد امین گفت: از کتب شیعه در دسترس ما چیزی نیست!

آیه‌الله گفت: این هم یک مصیبت بزرگ! چرا نیست؟! و چرا نباید بوده باشد؟! من که یک طلبه هستم، در همین مدرسه محقر اینک پنج هزار جلد کتاب در مکتبه موجود است که در دسترس جمیع طلاب قرار دارد. از تمام انواع کتب صحاح و سنن و تواریخ اهل تسنن در نزد ما بأنواعها و اقسامها و انواع طبعها موجود است، چرا که برای تحقیق و بررسی کامل برای ما لازم است. آیا برای جامعه عامه و اهل

سنت در مصر و در جامع آن نباید کتب شیعه وجود داشته باشد؟! و ایشان برای تحقیقات خود نباید از نزدیک بدانها مراجعه نمایند؟!!

و علی جمیع التّقادیر مرحوم آیه الله مواضع اشتباه او را در دو کتاب مذکور درباره شیعه و عقائدشان مستدلاً و مشروحاً به اثبات رسانید و مجلس تا قریب اذان صبح طول کشید، و أحمد امین در همان مجلس معترف به خطای خود شد و وعده داد که در مراجعت به مصر مواضع اشتباه را تصحیح نماید.

پس از مراجعت أحمد امین به مصر مرحوم آیه الله کتاب قوی و استوار «أصلُ الشَّیْعةِ وَ أَصُولُهَا» را نوشته و منتشر کردند ولی از أحمد امین جوابی و تصحیحی به عمل نیامد و سالها گذشت و خبری نبود.

أحمد امین در آخر عمر که از چشم و نوشتن با آن ممنوع بود مطالبی را إملاء نمود و در کتابی به نام «یومُ الإسلام» منتشر ساخت. در آن کتاب بدون آنکه از خطاهای خود نامی ببرد و یا از دو کتابش در این باره ذکری به عمل آورد در جاهای مختلف عقائد شیعه را صحیح شمرده است و همان اتهاماتی را که می زده است به صورت و در جهت متعاکس برای واقعیّت امر اثبات نموده است، به طوری که از ضمّ و ضمیمه های مطالب متفرّق کتاب، می توان به دست آورد که اصول عامّه و سنت را ابطال نموده و اصول خاصّه و شیعه را تثبیت نموده است.

عالم خبیر و اخیراً در گذشته شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشَّیْعةِ وَ التَّشِیع» مطالبی را از «یوم الإسلام» وی نقل می کند که دلالت بر مدّعی ما دارد.

ما پس از مطالعه دقیق «یوم الاسلام» و تطبیق گفتار مغنیه، مطالب کتاب «الشَّیْعةِ وَ التَّشِیع» را در این مورد ذکر می نمایم:

أحمدُ امینُ یَعْتَرِفُ فِی أیَّامِهِ الْأَخِیرَةِ

أحمد امین در دو کتاب «فَجْرُ الإسلام» و «ضُحَى الإسلام» خود به امامیه هجوم سخت و ناهمواری برده است. و در همان زمان انتشار، علمای امامیه بر مطالب وی ردّ منطقی کرده اند و به شهادت تاریخ و کتب عقائدیّه آنها اثبات نموده اند که او

عاطفه را به جای عقل، و تعصب را محلّ عدل، و پندار را بجای واقع و حقیقت نشانده است. و از کسانی که متصدی ردّ وی شدند مرحوم کاشف الغطاء است در کتاب «أصل الشیعة و أصولها».

و پس از گذشت مدت بیست سال یا بیشتر از آن هجوم، چشمش آسیب دید و از قرائت و کتابت عاجز ماند. و در این ایام آخرینش (سنه ۱۹۵۲ میلادی) از غیر کمک جست و کتابی را بر او املاء و انشاء نمود که آنرا «یوم الإسلام» گذارد؛ در این کتاب بدون آنکه خودش احساس کند و یا ملتفت گردد، به آنچه بر عقائد امامیه انکار نموده و عیب گرفته بود اعتراف کرده است، و از آن قبیل است:

او این عقیده و اصل را که جانشینی رسول الله به تنصیص و تعیین می باشد انکار می نمود و گمان داشت که آن را شیعه از خارج به عنوان بدعتی در دین وارد نموده اند، و آنکه رسول الله اصل انتخاب و شوری را تقریر و تثبیت نموده است.

در این مطلب، خودش خودش را ردّ کرده است و مناقض با عقیده سابقه، در کتاب «یوم الإسلام» اعتراف کرده است بآن النبّی ﷺ أراد أن ینکب فی مرضه الذی مات فیهِ کتاباً یعیّن من ینلی الأمر بعده، فحال عمر و ن إرادته.

و اینک عین آنچه را که صاحب «فجر الإسلام» با خود الفاظ و عبارات وی در کتاب اخیرش: «یوم الإسلام» ص ۴۱ طبع ۱۹۵۸ آورده است در اینجا می آوریم:

أراد رسول الله ﷺ فی مرضه الذی مات فیهِ أن ینکب من ینلی الأمر بعده، ففی الصحیحین - البخاری و مسلم - أن رسول الله ﷺ لما احتضر قال:

«هلّم أکتب لکم کتاباً لاتضلوا بعده» و کان فی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب، فقال عمر: إن رسول الله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله! فاختلف القوم و احتصموا، فمنهم من قال: قرّبوا إلیه ینکب لکم کتاباً لن تضلوا بعده، و منهم من قال: القول ما قاله عمر.

۱- فی «صحیح البخاری» ج ۶، ص ۹ از طبع سنه ۱۳۱۴ هـ: ما شأنه - ای النبّی - أهجر؟

فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَهُ ﷺ قَالَ لَهُمْ: قُومُوا؛ فَقَامُوا وَتَرَكَ الْأَمْرَ مَفْتُوحًا لِمَنْ شَاءَ. جَعَلَ الْمُسْلِمِينَ طُورَالَ عَصْرِهِمْ يَحْتَلِفُونَ عَلَى الْخِلَافَةِ حَتَّى عَصِرْنَا هَذَا بَيْنَ السُّعُودِيِّينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ.^۱

«رسول خدا ﷺ اراده کرد در مرضی که در آن مرض فوت کرد برای ولایت امر مردم کسی را برای آنان معین نماید. زیرا در صحیحین - بخاری و مسلم - آمده است که: چون حالت احتضار به رسول الله دست داد گفت: بیاورید بنویسم کتابی را برای شما که پس از آن گمراه نشوید! و در اطاق رسول الله مردانی بودند که از ایشان بود عَمَرُ بْنُ خَطَّابٍ. عمر گفت: درد مرض بر رسول الله غلبه کرده است^۲ و در نزد شما قرآن است. کتاب خدا ما را بس است.

در این حال آن جماعت با هم اختلاف نمودند و به منازعه و مخاصمه پرداختند. بعضی از ایشان می گفت: برای رسول الله بیاورید آنچه را که می خواهد تا بنویسد برای شما کتابی (مکتوبی) که بعد از آن گمراه نشوید! و بعضی از ایشان می گفت: گفتار همان است که عمر گفته است.

و چون کلام لغو و اختلاف در نزد رسول خدا ﷺ بسیار شد به آنها فرمود: برخیزید! و آنها برخاستند. و امر ولایت را رها کرد و یله گذارد که برای آن کس که می خواهد باز باشد. مسلمین را در طول عصرشان طوری قرار داد که در امر خلافت اختلاف کنند حتی در این عصر ما که میان سعودیین و میان هاشمیین اختلاف است.»

و در ص ۵۳ می گوید: «اِخْتَلَفَ الصَّحَابَةُ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَ الرَّسُولِ، وَكَانَ هَذَا ضَعْفَ لِيَأَقَةَ مِنْهُمْ، إِذَا خْتَلَفُوا قَبْلَ أَنْ يُدْفَنَ الرَّسُولُ»^۳ مَعَ الْعِلْمِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ مَشْغُولًا

۱- «يوم الإسلام» ص ۴۱.

۲- «در صحیح بخاری» ج ۶، ص ۹ از طبع سال ۱۳۱۴ هجری این طور وارد است: وضع و شأن او - یعنی پیغمبر - چطور است؟ آیا هذیان می گوید؟

۳- «يوم الإسلام» ص ۵۳.

بِتَجْهِيزِ النَّبِيِّ ﷺ

« صحابه در ولایت امر بعد از رسول الله با هم اختلاف نمودند، و این از ضعف لیاقتشان بود؛ به علت آنکه این اختلاف قبل از دفن پیغمبر پیدا شد.» با علم به اینکه علی مشغول به تجهیز رسول الله بود.

و در ص ۵۲ می‌گوید: كَانَ مَجَالُ الْخِلَافِ الْأَوَّلِ - لِي بَيْنَ الصَّحَابَةِ - فِي بَيْتِ النَّبِيِّ؛ وَ الثَّانِي فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ؛ وَ آخِرًا تَمَّ الْأَمْرُ لِأَبِي بَكْرٍ عَلَيَّ مَضُضٌ.^۱

« اولین جایی که در آن برای ولایت امر در میان صحابه رسول خدا اختلاف شد در خانه رسول الله بود؛ و هومین جا در سقیفه بنی ساعده؛ و نهایتاً امر ولایت با کراهت و ناگواری، برای ابوبکر خاتمه یافت.»

و در ص ۵۴ می‌گوید: « وَ بَايَعَ عُمَرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ بَايَعَهُ النَّاسُ، وَ كَانَ فِي هَذَا مُخَالَفَةً لِرُكْنِ الشُّورَى. وَ لِذَلِكَ قَالَ عُمَرُ: إِنَّهَا غَلَطَةٌ وَقِيَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا؛ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ غَلَطَةً بِيَعَةِ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَ.»^۲

« و عمر با ابوبکر بیعت کرد و سپس مردم با او بیعت کردند، و در این گونه بیعت مخالفت با رکن شوری شد. و بدین جهت عمر گفت: آن بیعت غلط و خلاف حقی بوده است، خداوند مسلمین را از شر آن غلط حفظ نمود؛ و همچنین بیعت ابوبکر با عمر غلط و خلاف حقی بود که به وقوع پیوست.»

و در ص ۵۸ می‌گوید:

وَ كَانَ أَهْمٌ مَا تَقَمَّ النَّاسُ عَلَيَّ عُمَانَ:

۱- طَلَبَ مِنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدِ بْنِ أَسِيدِ الْأَمْوِيِّ صَلَاةً، فَأَعْطَاهُ لِرُبْعِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

۲- أَعَادَ الْحَكَمَ بَنُ الْعَاصِ بَعْدَ أَنْ نَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَعْطَاهُ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

۱- « یوم الإسلام » ص ۵۲.

۲- « یوم الإسلام » ص ۵۴.

۳- تَصَدَّقَ رَسُولُ اللَّهِ بِمَوْضِعِ سُوقِ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَأَعْطَاهُ عُثْمَانُ لِلْحَارِثِ الْأُمَوِيِّ.

۴- أُعْطِيَ مَرْوَانَ فَدَكًّا، وَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ طَلَبَتْهَا بَعْدَ أَبِيهَا فَدَفَعَتْ عَنْهَا.

۵- حَمَى الْمَرَاعِي حَوْلَ الْمَدِينَةِ كُلِّهَا مِنْ مَوَاشِي الْمُسْلِمِينَ كُلِّهِمْ إِلَّا عَنْ بَنِي أُمَيَّةَ.

۶- أُعْطِيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي السَّرْحِ جَمِيعَ مَا آفَأَ اللَّهُ مِنْ فَتْحِ إِفْرِيقِيَا بِالْمَغْرِبِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُشْرَكَ فِيهِ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

۷- أُعْطِيَ أَبَاسُفِيَانَ مِائَتِي أَلْفٍ وَمَرْوَانَ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمُسْلِمِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.

۸- آتَاهُ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ بِأَمْوَالٍ كَثِيرَةٍ مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَمَّاهَا كُلِّهَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ.

۹- تَزَوَّجَ الْحَارِثُ بْنُ الْحَكَمِ، فَأَعْطَاهُ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

۱۰- نَفَى أَبَا ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى الرَّبِذَةِ لِمَنَاهِضَتِهِ مُعَاوِيَةَ فِي كَنْزِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

۱۱- ضَرَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، حَتَّى كَسَرَ أَضْلَاعَهُ^۱.

۱۲- عَطَّلَ الْحُدُودَ، وَلَمْ يَرُدِّ الْمَظَالِمَ، وَلَمْ يَكْفِ الْأَيْدِيَ الْعَادِيَةَ.

۱۳- كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ فِي مِصْرَ بِأَمْرِهِ بِقَتْلِ قَادَةِ الثَّوْرَةِ^۲.

۱- حضرت استاذنا الأكرم أعلى الله درجته در «تفسیر المیزان» ج ۱۲، ص ۱۲۵ در فصل ۵ از فصول بحث پیرامون عدم تحریف کتاب الله فرموده‌اند: یعقوبی می‌گوید: ابن مسعود در وقت طلب عثمان مصاحف را، در کوفه بود و از تسلیم قرآنش به عبدالله بن عامر امتناع کرد. عثمان به عبدالله نوشت تا او را به مدینه بفرست، که این دین تباه و این اُمت فاسد نیست. عبدالله بن مسعود داخل مسجد مدینه شد در وقتی که عثمان خطبه می‌خواند، عثمان به مردم گفت: إله قد قدمت عليكم دابة سوء. ابن مسعود با او به کلام درشت سخن گفت؛ پس عثمان امر کرد تا پایش را گرفته و به رو کشیدند تا از مسجد خارج کردند تا جایی که دو دنده از استخوانهای سینه او شکست. و عایشه در این قضیه سخن بسیار گفت.

۲- «يوم الإسلام» ص ۵۸ و ص ۵۹، إلا أن الشيخ المغنّية حذف ممّا قاله بعض الكلمات والجملات اختصاراً و نحن نوردھا إتماماً للفائدة، و هي على مايلي مرتباً بحسب أرقام المتن: وكان من أهم...؛ وأقطع مروان فـدك... بعد وفات أبيها تارة بالميراث و تارة بالتحلة...؛ ۶- ... بالمغرب - وهي من طرابلس إلى طنجة -...؛ ۷- وأعطى أباسفيان بن حرب مائتي ألف من بيت المال في اليوم الذي أمر فيه لمروان بن الحكم بمائة ألف و قد كان زوج ابنته لم أبان، فجاء زيد بن أرقم

« و از مهمترین چیزهایی که مردم بدان سبب در مقام مؤاخذه و انتقام از عثمان برآمدند اینهاست:

۱- عبدالله بن خالد بن اُسَید اُموی از وی صِلِه‌ای خواست؛ عثمان به او چهارصد هزار درهم داد.

۲- حَكَم بن العاص را پس از آنکه رسول خدا او را از مدینه تبعید نموده بود به مدینه بازگردانید و یکصد هزار درهم هم به وی داد.

۳- محلی از بازار مدینه را رسول خدا صدقات برای مسلمین قرار داده بودند، و عثمان آن را به حارث اُموی بخشید.

۴- به مروان فدک را بخشید پس از آنکه فاطمه آن را پس از پدرش طلب نموده بود و وی را از فدک رانده بودند.

۵- چراگاههای اطراف مدینه را از مواشی مسلمانان قُرُق کرد و اختصاص به بنی‌امیه داد.

۶- جمیع غنائمی را که خداوند از فتح آفریقا بر مسلمین عنایت کرده بود، به عبدالله بن اُبی سَرَح بخشید بدون آنکه یک نفر از مسلمانان را در آن شرکت دهد.

۷- در یک روز به اُبوسفیان دو بیست هزار، و به مروان یکصد هزار از بیت المال مسلمین داد.

۸- اُبوموسی اشعری از عراق، اموال بسیاری را برای مدینه آورد. تمام آنها را عثمان میان بنی‌امیه تقسیم کرد.

←

صاحب المال بالمفاتیح فوضعها بین یدی عثمان و بکی، فقال عثمان: أتبکی أن وصلتُ رحمی؟ قال: لا ولكن أبکی لائی أظنک أخذت هذا المال عوضاً عما كنتُ أنفقته فی سبیل الله فی حیاة رسول الله! و الله لو أعطیت مروانَ مائة درهم لكان كثيراً. فقال: ألتقی المفاتیح فإنا سنجد غیرک؛ ۹- و زوج الحارث بن حکم بنت عائشة فأعطاه مائة ألف من بیت المال أيضاً؛ ۱۲- و عدل عن طریقة عمر فی إقامة الحدود و ردّ المظالم و كفّ الأیدی العادیة و الانتصاب لسیاسة الرعیة؛ ۱۳- و ختم ذلك کلّه بما وجدوه من کتابه إلی عامله بمصر بأمره بقتل قادة الثورة.

- ۹- حارث بن حَکَم ازدواج نمود؛ عثمان به او یکصد هزار از بیت المال داد.
- ۱۰- أبوذَرٌ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ را به رَبَذَه تبعید کرد؛ چون با معاویه در جمع کردن طلا و نقره مبارزه کرد و برای جلوگیری از او قیام نمود.
- ۱۱- عبدالله بن مسعود را به قدری زد که استخوانهای سینه‌اش شکست.
- ۱۲- حدود الهی را تعطیل نمود، مظلّم مردم را ردّ نکرد و دست‌های متجاوز و متعدّی را باز نداشت.
- ۱۳- به عامل خود در مصر نوشت و او را به کشتن پیشداران قیام و انقلاب علیه او امر کرد.
- و در ص ۵۷ می‌گوید: «وَكَانَ مِنْ أَكْبَرِ الشَّخِصِيَّاتِ الْبَارِزَةِ فِي مُحَارَبَتِهِ وَتَأْلِيْبِ النَّاسِ عَلَيْهِ عَائِشَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»^۱
- «و از بزرگترین شخصیت‌ها و مقاماتی که در محاربه و برانگیختن مردم بر ضدّ عثمان بن عفّان قیام و اقدام نمودند عائشه دختر ابوبکر بود.»
- و در ص ۶۱ می‌گوید: «إِنَّ قَتْلَ عُمَرَ وَعَلِيٍّ كَانَ حَادِثَةً فَرْدِيَّةً وَ مُؤَامَرَةً جُزْئِيَّةً أَمَّا مَقْتَلُ عُثْمَانَ فَقَدْ كَانَ ثَوْرَةً شَعْبِيَّةً لِلْأَقْطَارِ الْإِسْلَامِيَّةِ»^۲
- «کشته شدن عمر و علی یک حادثه فردی و قرارداد و معاهده جزئی بود که صورت گرفت؛ امّا کشتن عثمان یک نهضت و ثوره و قیام ملّی بود برای جمیع اقطار اسلام.»
- و در ص ۵۳ می‌گوید: «كَرِهَ كَثِيرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ النَّبُوَّةِ وَالْخِلَافَةِ، وَ لِعَلْمِهِمْ بِشِدَّةِ عَلِيٍّ فِي الْحَقِّ وَ عَدَمِ تَسَاهُلِهِ»^۳
- «بسیاری از صحابه ناپسند داشتند که نبوت و خلافت در خاندان واحدی قرار گیرد؛ و به علّت آنکه می‌دانستند: علی در أخذ حقّ شدید است و مرد مساهله کار

۱- «یوم الاسلام» ص ۵۷.

۲- «یوم الاسلام» ص ۶۱.

۳- «یوم الاسلام» ص ۵۳.

نیست.»

حالا اگر این مطالب مذکوره را بعضی را با بعضی دیگر روی هم بگردانیم نتایجی که اینک ذکر می‌شود به دست می‌آید:

اصل و عقیده تنصیص بر خلیفه، مصدر اول آن رسول الله است نه غیر رسول الله و آن کسانی که با پیامبر مخالفت کردند و حائل شدند میان او و میان آنکه نصی به عمل آورد برای کسی که ولایت را بدو بسپارد در سَنَدِ مَسْجَل و نامه مکتوب و امضا شده‌ای که هیچ قبول تأویل و تبدیل نکند، ایشان بالذات همان کسانی بودند که با آن نصوص غیر مکتوبه مخالفت نموده بودند.

شیخ محمد رضا مظفر در کتاب «سقیفه» می‌گوید: «آن گروه چون در زمان حیات رسول خدا اطاعتش را در این سیل نمودند، پس چگونه پس از وفات او اطاعتش را بنمایند؟!»

و ترک کردن تنصیص بر خلیفه، اُمت را در تفریق و تفرق انداخت و کلمه واحدشان را پاره کرد و در کشمکش و تنازع تا آخرین روز واقع ساخت. و علت تامه در تمام این امور تنها خلیفه ثانی بوده است و کسانی که با او کمک نمودند و اعانت کردند او را در آنکه منع کند پیغمبر را در اینکه برایشان نامه‌ای بنویسد که پس از آن هیچگاه گمراه نشوند.

بیعت ابوبکر و عمر نه از روی نص بود و نه از روی شوری، بلکه مجرد غلطه‌ای بود که واقع شد. و معنی اینکه غلطه بود آن است که بر غیر حق بود. أمّا عثمان، پس او با اسلام مخالفت کرد و لهذا اقطار اسلامی بر وی شوریدند و با تحریض و تحریک عائشه علیه او نهضت و قیام نمودند.

بنابراین قیام و شورش و ثوره علیه او قیام ملی اسلامی بوده است نه قیام قبیلگی و طائفگی، و نه از ناآشنایان و ناشناختگان و قاطعان طریق - همچنانکه گفته شده است.

و کسانی که میان علی و خلافت حائل شدند، این کار را به دو جهت انجام

دادند:

أول: علی در حقّ شدید بود و ابداً در حقّ تساهل نمی‌ورزید.

دوم: تعصّب بر علیه اهل بیت. چون ناپسند داشتند که در بیت واحد که بیت محمد است نبوت و خلافت با هم مجتمع شوند.

و در جائی که ابا و امتناع ورزد از روی عناد و تعصّب کسی که ابا و امتناع می‌ورزد از آنکه به خلافت علی اعتراف کند - نه به جهت علّتی و سببی بلکه به جهت آنکه او بر حقّ است و او از اهل بیت است - پس بدانند که شیعه ایمان به خلافت او آورده است، زیرا ایشان به حقّ ایمان آورده‌اند، و علی را دوست دارند، چرا که شیعه پیامبر خدا و اهل بیت اطهارش را دوست دارند.

و مجمل سخن آنکه: آنچه را که شیعه در این باب می‌گویند در حقیقت چیزی بیشتر نیست از آنچه أحمد امین در کتاب «یوم الإسلام» می‌گوید: کتابی که در روزهای واپسین از عمرش آن را تألیف نمود پس از آنکه با دو کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» خود دنیا را بر علیه امامیه برآشفته و لیکن دیگر بعد از برآشفتن آن را نشانید.^۱

آری أحمد امین طبق قواعد شرف و انصاف و عدل و فتوت و مردانگی می‌بایست در این کتاب «یوم الإسلام» صریحاً توبه کند و از نوشتجات کثیره منتشره در عالم و موجوده در مکتبه‌ها و کتابخانه‌ها عذرخواهی کند و پس از آنکه با آن دو کتاب خود دنیای شرق و غرب را بر ضد امامیه تحریک کرد اینک آن حرکت را تبدیل به سکون و آرامش نماید و آن قیام را فرو نشانند.

۱- کتاب «الشّیعة و التّشیع» که مکتبه المدرسه و دارالکتاب اللّبنانی للطباعة و النشر بیروت آن را مستقلاً طبع کرده است، ص ۷۲ تا ص ۷۵. و در مجموعه کتاب «الشّیعة فی المیزان» که مجموع سه کتاب: ۱- «الشّیعة و التّشیع» و ۲- «مع الشّیعة الامامیّة» و ۳- «الاثنا عشریّة» در یک جا گردآوری شده است و دارالتعارف للمطبوعات بیروت آن را طبع نموده است، ص ۷۰ تا ص ۷۳.

ولی این کار را نکرد و فقط در لابلائی مطالب و أوراق « یوم الإسلام » مطالب مذکوره فوق از قلم او گذشته است. اللَّهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يَتَوَلَّاهُ وَيُحِبُّهُ، وَأَبْعِدْهُ مِمَّنْ يَتَّبِعُهُ مِنْهُ وَيُبْعِضُهُ.

اگر احمد امین صریحاً اشتباهات خود را با نام کتاب و عنوان و مطلب ذکر می کرد، دیگر کسی از افراد کم تعمق و مطالعه از خواندن فجر و ضحای او گمراه نمی شد، ولی اینک همه گمراه می شوند مگر کسی که « یوم الإسلام » او را دقیقاً مطالعه کند، آن هم مانند شیخ بصیر و خبیر مُغْنِيهِ به ربط آنها آگاه و از رویهم ریختن مطالب آن این نتیجه را بگیرد.

اگر عُمَرُ هم از آوردن قلم و کاغذ منع نمی نمود، دیگر کسی از افراد اُمَّتِ اسلام گمراه نمی شد و ولایت امروزه اختصاص به شیعه نداشت، بلکه تمام جهان از آن روز إلى الأبد شیعه بودند.

رسول خدا ﷺ امر به کتابت نمودند و در پایان عمر شریف خود قلم و کاغذ طلبیدند تا بنویسند برای آن قوم وصایت و خلافت بلافصل و ولایت کلیه إلهیه مولى الموالی حضرت امیر المؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - را؛ ولیکن گروه مخالف نگذاشتند و نخواستند ولایت بر آن حضرت تحقق پذیرد و خودشان و پیروانشان را در ضلالت فرو بردند؛ اما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علاوه بر کتابت قرآن حکیم تمام احادیث قدسیه و سنتهای علمیّه و عملیّه رسول خدا را می نوشت، و همه و همه نزد او مضبوط بود.

او پیوسته از زمان طفولیت دامن پرورده رسول خدا بود و از مخرم ترین موضع اسرار او بود. در سفر و حضر، و حضور و غیبت، و جنگ و صلح، و اقامت و مهاجرت، و سکون و حرکت، انیس و مونس و ندیم و همفلس رسول الله بود. هر آیه ای از قرآن که نازل می شد بر او می خواند و او می نوشت گرچه پس از گذشت روزها باشد؛ و آن آیه را حضرت برای کُتَّابِ وَحْیِ قرائت نموده و آنها نیز می نوشتند.

تنها امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن تام و تمامی را که در زمان رسول خدا نوشته شد و آن کتاب مَصْدَر و مَرْجِع بود، نوشت و آن قرآن به خط او و کتابت او بود. مُسْتَشَار عَبْدَ الْحَلِيمِ جُنْدِي رئیس مجلس اعلای شئون اسلامیة جمهوری مصر در کتاب جدید التالیف که حقاً از کتب نفیس و ارزشمند است و به نام «الإمام جعفر الصادق» انتشار داده است، در صفحه ۲۵ می‌گوید: مَنَعَ عُمَرَ تَدْوِينَ الْحَدِيثِ - مَخَافَةَ أَنْ يُخْلَطَ الْقُرْآنُ بِشَيْءٍ - وَ بِهَذَا أَبْطَأَ التَّدْوِينَ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ قَرْنًا بِتَمَامِهِ. وَأَنْفَتَحَتْ أَبْوَابُ الْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ وَ لِلْوَضْعِ وَ لِلضِّيَاعِ. أَمَّا عَلِيُّ فَدَوَّنَ مِنْ أَوْلَى يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ الرَّسُولُ. وَ لَعَلَّهُ إِذْ دَوَّنَ صَارَ مَرْجِعَ الصَّحَابَةِ بِمَا فِيهِمْ عُمَرُ؟^۱

« عمر از ترس آنکه مبدا حدیث با قرآن مخلوط شود از تدوین آن منع کرد، و بدین علت کتابت و تدوین در نزد اهل سنت یک قرن تمام به تأخیر افتاد. فلهاذا أبوابی از جرح و تعدیل، و از جعل و وضع حدیث، و از ضایع شدن و از بین رفتگی باز شد. أمّا علی از همان روزی که رسول الله ارتحال نمود، نوشت و تدوین کرد و شاید به همین جهت است که او مرجع علمی تمام صحابه که خود عمر نیز در آنها بود، واقع شد.»

این مرد دانشمند درباره‌ی المذهب الجعفری می‌گوید:

حاکم در تاریخش با إسناد خود به ابوبکر تخریج نموده است که رسول الله فرموده‌اند: مَنْ كَتَبَ عَلَيَّ عِلْمًا أَوْ حَدِيثًا لَمْ يَزَلْ يُكْتَبُ لَهُ الْأَجْرُ مَا بَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْمُ أَوْ الْحَدِيثُ.

« کسی که علمی و یا حدیثی را که از من سرزده است بنویسد، پیوسته تا هنگامی

که آن علم و یا حدیث باقی است برای وی ثواب و پاداش نوشته می‌شود.»

و ابوبکر در ایام خلافتش سعی کرد تا حدیث را تدوین کند و مجموعاً پانصد

حدیث گرد آورد. شبی خوابید و پیوسته منقلب بود و در فراش می‌گردید. عائشه

۱- در قاهره سنه ۱۳۹۷ هجری قمری با اشراف محمد توفیق عویضه طبع شده، ص ۲۵.

گفت: این حرکت‌های ناهموار او مرا محزون کرد. چون صبح شد به من گفت: أَى بُئِيَّةٍ! هَلَمَّى الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ، فَجَعْتُ بِهَا فَأَحْرَقَهَا.

«ای دخترکم! آن احادیثی که نزد توست بیاور. من آنها را آوردم و آنها را

سوزانید.»

و از زهری از عروه روایت است که عمر اراده کرد سنن رسول الله را بنویسد. از اصحاب آن حضرت استفتا کرد. همه وی را دلالت بر نوشتن نمودند. عمر شروع کرد تا مدت یک ماه از خدا در این امر خیرخواهی و طلب راه رشد می‌کرد تا آنکه روزی صبحگاه گفت: إِنِّي كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ السُّنَنَ، وَإِنِّي ذَكَرْتُ قَوْمًا قَبْلَكُمْ كَتَبُوا كُتُبًا فَأَكْبَرُوا عَلَيْهَا وَ تَرَكُوا كِتَابَ اللَّهِ؛ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَشُوبُ كِتَابَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَبَدًا.

«من می‌خواستم سنن را بنویسم، و من قومی را به خاطر آوردم که پیش از شما

بودند کتاب‌هایی را نوشتند و تمام سعی و همت خود را بر آنها داشتند و کتاب الله را ترک کردند؛ و قسم به خدا که من کتاب الله را با چیز دیگری أبداً مخلوط و درهم نمی‌نمایم.»

لَكِنْ عَلِيًّا دُونَ، وَ خَلَّفَ فِي شِبَعِيَّةِ طَرِيقَةَ التَّدْوِينِ. فَلَقَدْ كَانَ عَلَى تِقَةٍ مِنْ طَرِيقَتِهِ. وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ الرَّسُولُ: عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

وَ عَنْهُ قَالَ الرَّسُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! وَاللَّهِ لَيُبَعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْكُمْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ

قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَيَضْرِبُكُمْ عَلَى الدِّينِ.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: لَا! قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: لَا، وَ

لَكِنْ ذَلِكَ الَّذِي يَخْصِفُ التَّلْعَ!

«و اما علی نوشت و تدوین کرد، و در میان شیعیان خود طریقه تدوین و رسم

کتابت را به یادگار گذاشت. چرا که وی بر راه و روش خود دارای یقین بود و به

عملش وثوق و اطمینان داشت. و اوست که رسول خدا درباره‌اش فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است، و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

و راجع به اوست که رسول خدا فرمود: ای جماعت قریش! سوگند به خدا تحقیقاً خداوند برمی‌انگیزاند بر شما مردی را از شما که خدا دل وی را در بوته آزمایش ایمان، امتحان کرده است و او برای اسلام و دین شما، شما را با شمشیر می‌زند.

أبو بکر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! عمر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! ولیکن او آن کس است که الآن دارد کفش مرا پینه می‌زند! و در آن وقت علی مشغول پینه زدن نعلین رسول الله بود.

و أيضاً این مرد محقق و موشکاف و حُرّ در بحث و کلام، تحت عنوان: الْمَدْرَسَةُ الْكُبْرَى که مدرسه حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است بیانی دارد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

الْمُصْحَفُ الْخَاصُّ أَوْ كِتَابُ الْأُصُولِ (قرآن مخصوص و یا کتاب اصول):

أمیرالمومنین عليه السلام بر جان خود سوگند یاد نموده بود که پس از فراغ از تجهیز رسول الله صلی الله علیه و آله ردا بر دوش نیفکند تا زمانی که قرآن را جمع کند. بنابراین آن را بر ترتیب اسباب نزول جمع نمود، و به عامّ و خاصّ، و مُطْلَق و مُقَيَّد، و مُحْكَم و مُتَشَابِه، و ناسخ و منسوخ، و واجبات و رخصتها، و سُنَن و آداب آن اشاره کرد، و بر اسباب نزول آن تنبیه و دلالت فرمود.

و از عظمت شأن این کتاب همان بس که محمد بن سیرین می‌گوید: لَوْ أَصَبْتَ هَذَا الْكِتَابَ كَانَ فِيهِ الْعِلْمُ «اگر بدان کتاب دسترسی پیدا کردی بدانکه در آن علم است.»

آن قرآن همان طور که از محتویاتش ظاهر است، مصحف مخصوصی است و کتاب اصولی است که با دست علی گرد آمده است.

و «جامعه» کتابی است که طولش هفتاد ذراع و از إماء رسول الله و خطّ علی

است. در آن است آنچه مردم بدان محتاجند از حلال و حرام و غیره تا به جائی که در تفصیل خصوصیات به **أُرْشُ الْخَدَشِ** می‌رسد (یعنی بیان مقدار دیه‌ای که باید انسان در اثر خدشه وارد ساختن بر روی پوست بدن کسی بپردازد). این جامعه را حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بدین گونه توصیف کرده‌اند. و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار که از ایشان است ابوبصیر، آن را نزد آنها دیده‌اند و مشاهده نموده‌اند.

حضرت صادق علیه السلام می‌گوید: **أَمَّا وَاللَّهِ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ، وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا. إِنَّ عِنْدَنَا الْكِتَابَ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ وَحُطُّ عَلَى بِيَدِهِ، صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا؛ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ.**

« آگاه باشید! قسم به خدا در نزد ما آن چیزی است که با آن محتاج به احدی نمی‌شویم و مردم همگی به ما محتاج می‌باشند. حَقًّا در نزد ما همان کتاب است که به اِمْلَاءِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و حُطُّ علی است که با دست خودش نوشته است. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و هر حلالی و حرامی در آن ثبت است.»

و حضرت فرمود: **إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَامًا. فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ. إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَّاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَّاسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا. وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَّاسِ.**

«حَقًّا کتاب جامعه برای احدی کلامی را باقی نگذاشته است، چرا که در آن حلال و حرام است. کسانی که احکام را از قیاس استنتاج می‌نمایند طلب علم را با قیاس می‌کنند، بنابراین جز دوری از حق چیزی دستگیرشان نمی‌شود. و دین خدا با قیاس دستگیر انسان نمی‌گردد.»

گفته‌اند: این کتاب را **جَامِعَهُ** و **صَحِيفَهُ**، و کتاب **علی** و **صَحِيفَهُ** عتیقه نامیده‌اند.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در خطبه‌های خود می‌فرمود: **وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ تَفَرَّوْهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ - وَكَانَتْ مُعَلَّقَةً بِسَيْفِهِ - أَخَذْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.**

« سوگند به خدا ما کتابی که آن را بخوانیم برای شما نداریم مگر کتاب الله و این صحیفه، - و صحیفه به شمشیر او آویزان بود - من این صحیفه را از رسول خدا ﷺ أخذ کرده‌ام.»

و خلیفه: ابوجعفر منصور این کتاب علی را خواست. حضرت امام صادق علیه السلام آن را برای او آوردند؛ و در آن خواند که: « زنان چون شوهرانشان بمیرند، از عِقار آنها ارث نمی‌برند.»

و ابو جعفر منصور گفت: هَذَا وَاللَّهِ حَطُّ عَلِيٍّ وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. « قسم به خدا، این خط علی و املاء رسول الله ﷺ می‌باشد.»

و ابوجعفر از دانشمندان و علما بود - همچنانکه امام مدینه: مالک بن انس درباره او گفته است؛ و همچنانکه جاحظ، بزرگ نقادان و ایرادگیران، درباره او گفته است - او شاید بدین علت قسم می‌خورد که قبل از این، کتابتی را از علی خوانده، یا آنکه علمش به قدری بوده که می‌شناخته آن املاء پیغمبر است.

و از آن کتاب است کتاب دیات که در فقه معاصر « مَسْئُولِيَّتِ مَدَنِي » نامیده می‌شود، از افعالی که به جسم ضرر می‌رساند. محتویات آن را ابن سعد در کتابش که معروف به «جامع» است آورده است؛ و احمد بن حنبل از وی در «مسند» اعظم روایت نموده؛ و بخاری و مسلم آن را ذکر کرده و از آن روایت نموده‌اند.^۱

و أيضاً در این کتاب تحقیقی می‌گوید: كَانَ أَوْلُ الْمُسْتَفِيدِينَ بِالتَّوْبَةِ الْبَاكِرِ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ يَلُودُونَ بِالْإِنْمَةِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَيَتَعَلَّمُونَ شِفَاهاً أَوْ تَحْرِيراً. لِي مِنْ فَمٍ لِقَمٍ أَوْ بِالْكِتَابَةِ.

فَمَا تَنَاقَلَتْهُ كُتُبُ الشَّيْعَةِ مِنَ الْحَدِيثِ، هُوَ التَّرَاثُ النَّبَوِيُّ - فِي صَمِيمِهِ - . بَلَغَ الشَّيْعَةُ فِي يُسْرِ طَوْعٍ لِعِلْمِهِمُ الْأَزْدِيَّهِارِ؛ فِي حِينٍ لَمْ يَجْمَعْ أَهْلُ السُّنَّةِ هَذَا التَّرَاثَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ أَنْكَبَ عَلَيْهِ عُلَمَاؤُهُمْ قَرْنًا وَ نِصْفَ قَرْنٍ حَتَّى حَصَلُوا مَا دَوَّوْهُ فِي الْمُدَوَّنَاتِ الْأُولَى. ثُمَّ

۱- «الإمام جعفر الصادق» ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰.

ظَلُّوا قُرُونًا أُخْرَى يَجُوبُونَ الْفِيَّافَى وَالْإِقْفَارَ فِي كُلِّ الْأُمْصَارِ.^۱

«اولین جمعیت متعلمین و مستفیدین از تدوین بکر و دست نخورده، همان دسته‌ای بودند که به ائمه از اهل بیت پناه می‌آوردند و از ایشان شفاهاً یا تحریراً فرا می‌گرفتند، یعنی از دهان به دهان و یا به وسیله نوشتن و کتابت.

بنابراین آن‌ها حدیثی که در کتب شیعه از کتابی به کتابی نقل شده است آن عین میراث خالص و پاک و دست نخورده نبوی بوده است. شیعه در اثر آسانی پیروی و اطاعت، به علوم وافر و شکوفا و سرشارشان رسیدند در حالی که اهل سنت نتوانستند این میراث را گرد آورند مگر پس از آنکه علمای آنها یک قرن و نیم خود را برای تحصیل و تدوین به زحمت انداخته و همت وافی به خرج دادند تا توانستند آنچه را در مُدَوَّنَات نخستین تدوین نموده بودند به دست آورند. و سپس باز قرنهای دیگری گذشت تا علمای آنها در بیابانهای علفزار و بیابانهای خشک و بی‌آب و علف سیر و گردش کردند و به هر شهری در آمدند تا توانستند جمع حدیث و سنت کنند.»

امیرالمومنین علیه السلام همان طور که اولین ناطق اسلام است، اولین کاتب اسلام است. تمام قرآن را با خصوصیات نزول و تأویل آن در زمان خود رسول الله نوشت؛ و پس از رحلت آن حضرت طبق وصیت وی از خانه برون نیامد و به جماعت خلفای غاصب نپیوست و ردا بر شانه نیفکند تا مدت شش ماه در منزل ماند و قرآن را طبق نزول آن ترتیب داد و با بیان جمیع جهات راجعه به آن در عبائی بست و روی شتر نهاد و به مسجد آورد و به آن جماعت گفت: این است کتاب خدا، و منم صاحب ولایت! و این دو ثقل ثقلی است که رسول الله فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** عمر گفت: ما را به تو نیازی نیست و ما نزد خودمان کتاب الله داریم و نیازی به کتاب تو

۱- «الإمام جعفر الصادق» عبدالحلیم جندی، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳.

نداریم.

حضرت سر شتر را رو به منزل برگردانید و این آیه را برای آنها خواند: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ^۱.

«و زمانی که خداوند پیمان و عهد گرفت از آنان که کتاب به آنان داده شده است که: کتاب آسمانی را برای مردم بیان نمائید و کتمان نکنید؛ پس آنها آن پیمان و عهد را به پشت سر پرتاب کردند و آیات الهیه را به قیمت و بهای بی‌ارزشی فروختند؛ پس چقدر بد است معامله‌ای که نموده‌اند.»

و فرمود: دیگر روی این کتاب را نخواهید دید! و همین‌طور بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات آن را نزد خود نگه داشت و پس از وی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان ودائع و خزائن امامت رسید. از آن حضرت به حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام رسید؛ و همین‌طور به یکایک از امامان علیهم السلام رسید تا اینکه آن مصحف نزد حضرت بقیة الله تعالی حجة بن الحسن العسکری - عجل الله فرجه الشریف - موجود است تا آن حضرت ظهور کنند. در آن وقت قرآن را ظاهر نمایند و به اهل عالم نشان دهند.

این روایات شیعه است و اما روایات عامه همین قدر گویاست که چون آن حضرت قرآن را جمع کردند و به نزد آنان بردند؛ ایشان گفتند: ما خودمان دارای قرآن می‌باشیم و نیازی به قرآن شما نداریم!

اینک باید دید طبق عقیده شیعه آیا تفاوتی میان قرآن آنها با قرآنی که در تدوین اول در زمان ابوبکر، و در تدوین دوم در زمان عثمان به وجود آمد، وجود دارد یا تفاوتی در میان نیست؟!

شکی نیست که تفاوت موجود است و گرنه آنها قبول می‌کردند و اختلافی نبود.

۱- آیه ۱۸۷، از سوره ۳: آل عمران.

تفاوت در چه بود؟! قرآن امیرالمؤمنین علاوه بر آیات مُنزله، اولاً طبق نزول آیات، ترتیب آیات داده شده بود و سوره‌ها طبق نزول قرار داشتند. و ثانیاً از ناسخ و منسوخ، و عام و خاص و مُجْمَل و مُبَيَّن و غیرها، شرح وافی از رسول خدا که سنت است در آن بود. و ثالثاً از شأن نزول آیات و مواضع ورودشان گویا بود. و رابعاً از احادیث قدسیه که از زبان رسول الله آمده بود برای شرح و تأویل و تفسیر آن بازگو می‌کرد. و خامساً تأویل آیات، یعنی مقصود و مفاد و منظور غائی آیات در آن روشن و مبین بود.

و أما قرآن مُدَوَّن بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ که اینک در دست ماست از این مزایا فاقد است و فقط حاوی خود سُور و آیات است بدون تغییر و تبدیل و تحریف به زیادی و یا به کمی.

اینک برای اثبات این مدعا و عقیده علمای محققین و اساطین از مدققین فقهاء و مفسرین و حکماء و عرفای اسلام که عبارت است از: عدم تحریف کتاب الله به زیاده و به نقصان گرچه یک جمله و یا یک کلمه اندک باشد، ناچاریم در اینجا قدری بحث را گسترش دهیم تا حقیقت اعتقاد شیعه در این باره روشن گردد.

حضرت أستاذنا الأکرم فخرالمفسرین و خاتمتهم، و رأس الحکماء المتألهین و قدوتهم، و عمادالعرفاء الشامخین و أصلهم در این زمان ما: آیه الله معظّم حاج سید محمدحسین علامه طباطبائی قدس سره فرموده‌اند:

قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.^۱ گفتار خدای تعالی: «به درستی

که ما حقاً و حقیقهٔ قرآن را فرو فرستادیم، و حقاً و حقیقهٔ ما حافظ آن می‌باشیم!»

صدر آیه در مقام حصر است؛ و ظاهر سیاق آن، آن است که: حصر راجع به قول مشرکین است که در ردّ قرآن گفته‌اند: از هذیانهای انگیزته از جنون است، و او (محمد ﷺ) مجنون است، نه اعتباری به کارهای او هست و نه منعی؛ و

۱- آیه ۹، از سوره ۱۵: حجر.

همچنین راجع به پیشنهادشان است که: فرشتگان را به نزدشان بیاورد تا او را در دعوتش و در آنکه قرآن کتاب آسمانی حقی است تصدیق نمایند.

و بنابراین - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - معنی این طور به دست می‌آید که: این ذکر را تو از نزد خودت نیآورده‌ای تا تو را عاجز کنند، و قرآن را به عنادشان و شدت بطششان ابطال نمایند، و تو خود را برای حفظ آن به تکلف و مشقت بیندازی و سپس از عهده برنمایی! و از نزد فرشتگان فرود نیامده است تا نیاز به نزول آنان باشد که آن را تصدیق کنند و بر صحتش گواهی دهند؛ بلکه ما این ذکر را فرو فرستادیم فرو فرستادن تدریجی، و حَقًّا و حَقِيقَةً ما حافظ و پاسدار آن می‌باشیم به وصف اینکه ذکر است به آن جهت که ما عنایت کامله بدان داریم.

بِنَاءً عَلَیْهِذَا قرآن ذکر است زنده و جاویدان؛ مصون است از آنکه بمیرد و از اصل فراموش گردد؛ مصون است از آنکه چیزی بر آن زیاد شود، چیزی که ذکریت آن را باطل سازد؛ مصون است از نقص به همین کیفیت؛ مصون است از تغییر در صورت و سیاقش به طوری که صفت ذکر بودن آن برای خدا، و مبین بودن آن حقائق معارفش را، تغییر پذیرد.

بنابراین آیه دلالت دارد بر آنکه کتاب الله محفوظ است از تحریف به تمام اقسام آن از جهت آنکه قرآن یادآورنده و ذکر خداوند است سبحانه و تعالی. پس قرآن ذکر است حَیٌّ و زنده و جاودان و پاینده.

و نظیر این آیه در دلالت بر آنکه کتاب عزیز محفوظ است به حفظ الهی و مصون است از تحریف و تصرف به هرگونه که در تصور آید از جهت آنکه ذکر خداست سبحانه و تعالی، این کلام خداست:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (حم السَّجْدَةِ آيَةُ ٤١ و ٤٢)

« حَقًّا آن کسانی که کفر ورزیدند به این ذکر در وقتی که به سویشان آمد (در خسران و ضلالتند). و حَقًّا این قرآن کتاب عزیز (پایدار و استوار و غیرقابل نفوذ و

محکمی) است که باطل نه از روبرو، و نه از پشت سر بدان روی نمی آورد؛ تنزیلی است از ناحیه خداوند حکیم و حمید.»

و از آنچه گفتیم معلوم شد: حرف لام در الذَّكْرُ برای عهد ذکر است؛ و مراد از وصف حَافِظُونَ زمان استقبال و آینده است همچنانکه این معنی از اسم فاعل حَافِظ ظاهر است. و لهذا به این بیان ایرادی که نموده‌اند که: این آیه اگر دلالت بر نفی تحریف از قرآن بکند به علت آنکه ذکر است، باید دلالت بر نفی تحریف از تورات و انجیل را أيضاً بنماید چون هر کدام از آنها ذَکْر می‌باشند، با آنکه می‌دانیم در کلام خدای متعال تصریح به وقوع تحریف در آن دو کتاب آسمانی شده است؛ آن ایراد صحیح نیست.

و این بدان جهت است که این آیه به قرینه سیاق دلالت دارد بر حفظ خصوص ذِکْری که قرآن است پس از نزول آن تا ابد؛ و دلالت ندارد بر آنکه هر ذکر الهی باید محفوظ باشد و ذِکْر عَلِیَّتْ برای حفظ آن داشته باشد و حکم بقاء و محفوظ بودن، دائر مدار نفس ذِکْر بوده باشد.^۱

حضرت استاد در اینجا پس از بحث روائی، درباره عدم تحریف قرآن بیان وافی و کافی و راقی و عالی افاده فرموده‌اند و در تحت عنوان مصونیت قرآن از تحریف ضمن هفت فصل مطلب را ایشباع فرموده و سدّ و ثغور شبهات را به کلی درهم شکسته و برای اثبات مدّعی خود، با منطق متین و دلیل استوار وارد شده‌اند. و ما در اینجا بسیاری از آن مطالب را که برخورد مستقیم با بحث تحریف دارد به طور انتخاب می‌آوریم.

كَلَامٌ فِي أَنَّ الْقُرْآنَ مَصُونٌ عَنِ التَّحْرِيفِ فِي فُصُولٍ

(کلام در اینکه قرآن از تحریف، مصون و محفوظ

است که در ضمن فصلهائی آورده می‌شود)

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ص ۱۰۴.

الفصل ۱

به شهادت ضرورت تاریخ پیغمبر عربی محمد ﷺ قبل از چهارده قرن - تقریباً - آمد و ادعای نبوت نمود و برای دعوت قیام کرد و امتی از عرب و غیر عرب بدو گرویده ایمان آوردند؛ و وی کتابی آورد که آن را قرآن نامید و نسبت آن را به پروردگارش داد که متضمن مجموعه‌ای از معارف و کلیات شریعت و آئینی بود که مردم را بدان دعوت می‌نمود. وی قرآن را آیت و نشانه نبوت خود می‌شمرد و بدان تحدی می‌کرد و به مغالبه و مبارات برمی‌خاست.

و به شهادت ضرورت تاریخ این قرآن موجودی که امروز در دست ماست اجمالاً همان قرآنی است که او آورده و برای مردم معاصر زمان خود می‌خوانده است. به معنی آنکه آن قرآن به طور کلی از اصلش ضایع نشده و مفقود نگردیده است به طوری که کتابی دیگر که در نظم مشابه آن باشد یا نباشد بجای آن گذارده شده باشد و نسبتش را به وی داده باشند و در میان مردم شهرت یافته باشد که آن قرآنی است که بر پیغمبر ﷺ نازل شده است.

اینها مطالبی است که در هیچیک از آنها شک ندارد مگر کسی که جنون داشته و در فهمش خلل و فساد راه یافته باشد؛ و همچنین یک نفر از بحث کنندگان در مسأله تحریف از مخالفین و مؤالفین، یکی از این امور را احتمال نداده است.

آری تنها چیزی که برخی از کسانی که قائل بدان شده‌اند از مخالف یا مؤالف، احتمال داده‌اند زیاد شدن چیز کمی است مثل جمله و یا آیه^۱، یا نقص یا تغییر در جمله و یا آیه‌ای، در کلمات آن و یا اعراب آن. و أمّا جُلّ کتاب الهی به همان کیفیت

۱- مانند قول بعضی از کسانی که مسلمان نیستند که گویند: قوله تعالی: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ را ابوبکر وضع کرد در وقتی که شنید عمر شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده و می‌گوید: هر کس بگوید: محمد مرده است من او را می‌کشم. ابوبکر این جمله را برای عمر خواند و او را منصرف نمود. [تعلیقه]

است که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است که ضایع نشده و مفقود نگردیده است. از این گذشته ما می‌بینیم قرآن را که تحدی و مغالبه دارد با اوصافی که راجع به جمیع آیات آن است، و در عین حال می‌بینیم این قرآنی که در دست ماست یعنی ما **بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ** واجد آن صفتی است از اوصافی که بدانها تحدی و مغالبه کرده است بدون آنکه در چیزی از آن صفات تغییری به عمل آمده باشد و یا از بین رفته و مفقود گردیده باشد.

بناءً علیهذا می‌یابیم قرآن را که تحدی و مغالبه به بلاغت و فصاحت می‌نماید، در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست مشتمل است بر همان نظم عجیب بدیعی که معادل و مشابه آن هیچ سخنی از کلام بلغا و فصحا نمی‌باشد. آن کلامی که از ایشان محفوظ مانده و روایت شده است از نثر، و نظم، و شعر، و خطبه، و رساله، و محاوره، یا غیر از آنها. و این نظم مشاهد در جمیع آیات یکسان است **كِتَابًا مُّشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ الْجُلُودُ وَالْقُلُوبُ**.^۱ «کتابی است که آیاتش شبیه به هم است، و آیاتش نظر به آیات دگرش دارد به طوری که پوستهای بدن و دلها از شنیدن و خواندن و إدراک کردنش به لرزه در می‌آید و جمع می‌شود.»

و همچنین می‌یابیم قرآن را که تحدی و مبارات می‌کند بقوله تعالی: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** (نساء، آیه ۸۲) «آیا این مردم تدبّر در قرآن نمی‌کنند؛ و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند» به عدم وجود اختلاف در آن؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست به بهترین وفائی و عالی‌ترین و پر بهره‌ترین ثمره‌ای بدین امر ایفا نموده است، چرا که ما خلل یا ابهامی را که به نظرمان در یک آیه می‌آید، آیه دیگر آن را برمی‌دارد و از بین می‌برد. و اگر در مقداری از آن مناقضه و یا خلافی در بدو نظر

۱- اقتباس است از آیه ۲۳ از سوره ۳۹: زمر و آن آیه این است: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ الْجُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ**

توهم گردد، جای دگر آن را دفع می‌کند و تفسیر می‌نماید.

و می‌یابیم به غیر از این موارد آنچه را که اختصاصش به اهل لغت عربی نیست و فهمش همگانی است، همچنین قرآن در مقام مغالبه و تحدی برآمده است: مثل قوله تعالی:

قُلْ لئن اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا وَهُ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. (سوره اُسرَى، آیه ۸۸)

« بگو: اگر انس و جن با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند نخواهند

توانست اگر چه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

و قوله تعالی: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ. (سوره طارق، آیه ۱۳ و ۱۴)

« این قرآن تحقیقاً گفتاری است جدا کننده میان حق و باطل، و نیست از روی

مزاح و شوخی.»

و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست در بیان صریح حقی که در آن شک و تردید راه ندارد، استیفاء مطلب را نموده است؛ و به آخر و نهایت آنچه عقل ما را بدان هدایت می‌کند از اصول معارف حقیقیه و کلیات شرایع فطریه و تفصیل فضائل خَلْقِیَه رهبری می‌نماید، بدون آنکه بر خورد کنیم در آنها به نقصان و کم بودی و خلل و خرابی، و یا امری را که در آن شائبه تناقض و اشتباه باشد بیابیم بلکه جمیع معارف را با وجود وسعتش و کثرتش می‌یابیم که همه زنده هستند به حیات واحده که از تدبیر روح واحدی که مبدأ جمیع معارف قرآنیّه می‌باشد، إشراب و تربیت شده‌اند، و از یگانه اصلی که همه معارف بدان بازگشت می‌کنند و آن اصل توحید است تغذیه می‌کنند و رشد و نمو می‌نمایند.

مرجع جمیع معارف قرآنیّه، توحید است که جمیع معارف در وقت تحلیل بدان

منتهی می‌گردد؛ و آن توحید در وقت ترکیب به یکایک از آنها بازگشت می‌کند.

و می‌یابیم قرآن را که در اخبار گذشتگان از انبیاء و مرسلین و امت‌هایشان غوص

می‌کند و فرو می‌رود، و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست داستانها

و قصص آنها را بیان می‌نماید، و گفتار درباره‌شان را طوری شرح و تفصیل می‌دهد که به طهارت دین سزاوار است و مناسب با نزهت و پاکی ساحت نبوت و خلوص آن در مقام طاعت و عبودیت می‌باشد، در حالی که هر چه از قصص قرآنیّه را با مماثل آن که در عهدین (عهد عتیق و عهد جدید در تورات و انجیل) وارد شده است تطبیق نمائیم، این پاکی و طهارت بیان قرآن برای ما به بهترین وجهی منکشف و منجلی خواهد شد.

و می‌یابیم قرآن را که آیاتی را در ملاحم و إخبار از غیب و اموری که هنوز واقع نشده است آورده و حوادث آتیه را در آیات بسیاری تصریحاً و یا تلویحاً بازگو کرده است؛ و در عین حال می‌یابیم: قرآنی که در دست ماست بر همان شریطه و منهاج، صادق و مُصدّق است.

و می‌یابیم قرآن را که خودش را به اوصافی پاک و جمیل و نیکو وصف می‌کند، همچنانکه خود را وصف می‌کند به آنکه نور است، و هادی است به سوی صراط مستقیم، و به سوی ملت و آئینی که از همه آئین‌ها استوارتر است؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست که فاقد چیزی از این آثار نیست و از امر هدایت و دلالت گرچه امر بسیار کوچکی را فروگذار نیست.

و از جامعترین اوصافی که قرآن برای خودش ذکر می‌کند آن است که: ذکّر خداست. قرآن از جهت آنکه آیه و نشانه‌ای است زنده و جاویدان که دلالت بر خدا می‌کند، و از جهت آنکه خداوند را به اَسْمَاءِ حُسْنٰی خود و صفات غُلّیای خود وصف می‌نماید، و سنّت و طریقه او را در صنع و ایجاد وصف می‌کند، و ملائکه و کتب او و رسل او را وصف می‌نماید، و شرایع و احکامش را وصف می‌کند، و آنچه امر عالم خلقت بدان منتهی می‌شود که همان معاد و رجوع همه به سوی اوست را، با تفصیل آنچه امر مردم بدان منتهی می‌گردد از سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ، وصف می‌کند، در تمام این جهات و مسائل ذکر خداست و نشان دهنده و یادآورنده خدا. و این است آنچه قرآن از إطلاق ذکر به آن منظور و مقصودش می‌باشد؛ و در عین حال

می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست فاقد هیچ گونه از این معانی ذکر نیست. و از آنجا که ذکر از جامعترین صفات است برای دلالت بر شئون قرآن، در آیاتی که خبر داده است در آنها از اینکه او قرآن را از بطلان و تغییر و تحریف حفظ می‌کند از آن تعبیر به لفظ ذکر نموده است همچون کلام او تعالی و تقدس:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْفَونَ عَلَيْنَا أَمَّنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمَّنْ يَأْتِي آمِنًا
يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ، وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (حم السجدة، آیه ۴۰ تا ۴۲)

«حقاً کسانی که در آیات ما إلحاد می‌ورزند بر ما پنهان نیستند. آیا آن کسی که در آتش دوزخ افکنده می‌شود بهتر است یا آن کسی که با ایمنی و مصونیت در روز قیامت می‌آید؟! بجای بیاورید هر عملی را که دلتان می‌خواهد، زیرا که وی به آنچه شما انجام می‌دهید آگاه است!

حقاً کسانی که به ذکر کفر ورزیدند پس از آنکه به سویشان آمد (در خسران و خطری عظیم می‌باشند)؛ و حقاً این قرآن کتاب عزیز و غیر قابل انفعال و محکم و استواری است که باطل نه از روبروی او، و نه از پشت سر او بدان روی نمی‌آورد. این قرآن از سوی خداوند حکیم و حمید به تدریج فرود آمده است.»

در اینجا خدای تعالی بیان فرموده است که: قرآن از جهت آنکه ذکر است باطل بر او غلبه نمی‌کند و در او داخل نمی‌گردد، نه در زمان حال و نه در زمان استقبال، نه به ابطال و نه به نسخ، و نه به تغییر و یا تحریفی که موجب زوال وصف ذکریت از آن شود. و همچون کلام او تعالی و تقدس:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. (سوره حجر، آیه ۹)

«ما تحقیقاً ذکر را نازل نمودیم، و ما تحقیقاً حافظان و پاسداران آن می‌باشیم.» در اینجا أيضاً ملاحظه می‌شود که: خداوند به قرآن لفظ ذکر را اطلاق نموده است و لفظ حفظ را برای آن به کار برده است، بنابراین قرآن محفوظ است با حفظ

خداوندی و مصون است به صیانت الهی از هر گونه زیاده و نقیصه و تغییری در لفظ یا در ترتیبی که آن را از ذکریتش ازاله کند، و در اینکه آن ذاکر و یادآورنده خداست خللی وارد سازد و آن را ابطال نماید بوجه من الوجوه.

و از گفتار سخیفانه آن است که: ضمیر در «لَهُ» به پیغمبر ﷺ ارجاع داده شود (و گفته شود: مراد آن است که ما حافظ پیامبریم)، چرا که این ارجاع را سیاق آیه دفع می‌کند، زیرا مشرکین پیغمبر را از جهت قرآنی که مدعی بود بر وی نازل شده است استهزاء می‌کردند، همچنانکه به این مطلب اشاره دارد این کلام خدای تعالی که تفسیر آن گذشت: وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ.^۱

«و گفتند: ای کسی که بر تو این ذکر نازل شده است حقاً تو دیوانه می‌باشی!»

از آنچه تا به حال ذکر کردیم روشن و مبین شد که: قرآنی را که خداوند بر پیامبرش ﷺ فرود آورده است و آن را به صفت **ذِكْرٍ** وصف فرموده است بر همان گونه‌ای که فرود آمده است محفوظ است به حفظ الهی و مصون است به صیانت خداوندی از زیاده و نقیصه و تغییر همان طوری که خداوند پیامبرش را در قرآن وعده داده است.

و خلاصه دلیل آنکه: قرآن را خداوند بر پیغمبرش نازل فرموده است و در آیات کثیری آن را به اوصاف مخصوصی وصف نموده است که اگر در یکی از این اوصاف تغییری حاصل شده بود به زیادتی، و یا به نقصان، و یا به تغییر در لفظ و یا در ترتیب مؤثر، در این صورت آثار آن صفت قطعاً از میان برداشته می‌شد؛ اما ما قرآنی که فعلاً در دست داریم، آن را چنان می‌یابیم که واجد آثار آن صفات شمرده شده به تمام‌ترین و بهترین طرز ممکن می‌باشد. بنابراین در آن تحریفی که آن صفات را از آن بزدايد واقع نشده است. بناءً علیهذا این قرآنی که در دست ماست بعینه همان قرآنی است که بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده است.^۲

پس اگر فرض شود که چیزی از آن کاسته شده باشد، و یا تغییر و تبدیلی در

۱- آیه ۶، از سوره ۱۵: الحجر.

۲- تعلیقه این عبارت در صفحه ۳۸۹ آمده است.

إعراب یا حروف و یا ترتیب آن به وقوع پیوسته باشد، حتماً باید در بعضی از اموری رخ داده باشد که در چیزی از آن اوصاف مثل إعجاز، و ارتفاع اختلاف، و هدایت، و نوریّت و ذکریت و هیمنه و سیطره‌اش بر سائر کتب سماویّه و غیر ذلک تأثیری نداشته باشد و این مثلاً مثل آیه مکرّره‌ای که ساقط شده و یا اختلاف در نقطه یا إعراب و همانند اینها می‌باشد.

فصل ۲

و نیز دلالت بر عدم وقوع تحریف در قرآن می‌نماید أخبار بسیاری که از طرق فریقین از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده است که: در وقت وقوع فتنه‌ها و در حلّ عقده‌های مشکلات به قرآن رجوع کنید.

و أيضاً حدیث ثَقَلَيْنِ که از طرق فریقین به طور تواتر رسیده است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا** - الحدیث.

« حَقًّا وَ تَحْقِيقًا مِنْ بَاقِي الْغَادِرِينَ هَسْتُمْ فِي مِثْلِ مَا فِيكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَ ارْزَمْتُمْ رَأْسَكُمْ فِي مِثْلِ مَا فِيكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَ ارْزَمْتُمْ رَأْسَكُمْ فِي مِثْلِ مَا فِيكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَ ارْزَمْتُمْ رَأْسَكُمْ فِي مِثْلِ مَا فِيكُمْ مِنْ نَفْسٍ » - تا آخر حدیث، معنی ندارد که امر کند پیامبر به تمسک به کتاب مُحَرَّف، و نفی ضلال و گمراهی ابدی کند از متمسکین به آن.

و همچنین أخبار بسیاری که از پیغمبر ﷺ و از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد است که امر می‌کند: باید أخبار و روایات را عرضه بر کتاب بدارید. و آنچه بعضی ذکر کرده‌اند که: « این مسأله عرضه أخبار بر قرآن در أخبار فقهیه است، و جائز است که ما ملتزم شویم به عدم وقوع تحریف در آیات احکام، و اما در سائر آیات ثمری ندارد؛ این کلام مدفوع است به اینکه: روایات عرضه به کتاب الله إطلاق دارد، و تخصیص آنها به احکام فقهیه تخصیص بدون مُخَصَّص است.

از این گذشته، لسان أخبار عرضه به کتاب الله صریح یا همچون صریح است در

آنکه امر به عرض به کتاب فقط برای تمیز صدق از کذب، و حق از باطل است. و معلوم است که وضع و جعل و دسّ منحصر در اخبار فقهیه نیست بلکه دواعی بر دسّ و وضع و جعل در معارف اعتقادیّه و قصص انبیاء و اُمّت‌های پیشین و اوصاف مبدأ و معاد بیشتر و فراوانتر است. و مؤید گفتار ما اسرائیلیاتی است از روایات که در دست ماست، و آنچه که مشابه آنهاست از آنچه که امر جعل و وضع در آنها روشن تر و واضحتر می‌باشد.

و همچنین اخباری که متضمّن آن است که: ائمه اهل البيت علیهم السلام به آیات مختلفی از قرآن کریم در هر بابی از ابواب طبق قرآن موجود در دست ما تمسک نموده‌اند حتی در مواردی که آحادی از روایات تحریف در آنجا آمده است. و این بهترین شاهد است بر آنکه مراد در کثیری از روایات تحریف که ایشان علیهم السلام فرموده‌اند: کَذَا نَزَلَ «این طور نازل شده است» تفسیر است بر حسب تنزیل آن، در مقابل باطن قرآن و تأویل آن.

و همچنین روایاتی که از امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام وارد است که: آنچه در دست مردم است همان قرآن نازل از نزد خداوند است، گرچه غیر آن است که علی علیه السلام به عنوان مصحف خود تألیف نموده است، و وی را در تألیف در زمان ابوبکر، و در تألیف زمان عثمان شریک در کار خود نمودند.

و از همین قبیل است گفتارشان علیهم السلام به شیعیان خود: إِقْرُوا كَمَا قَرَأَ النَّاسُ.

«قرآن را قرائت کنید به همان طریقی که مردم قرائت می‌کنند.»

و مقتضای مُفَاد و مُخَصَّل این روایات آن است که: قرآنی که در میان مردم متداول و دائر است اگر با قرآن علی علیه السلام مخالف باشد در چیزی، حتماً باید مخالف آن باشد فقط در ترتیب سوره‌ها، یا ترتیب بعضی از آیاتی که اختلال ترتیب مؤثر در اختلال مدلول آن به هیچ وجه نباشد؛ و ایضاً در اوصافی که خداوند قرآن نازل از نزد خودش را بدانها توصیف نموده است تغییری که موجب اختلال آن آثار و اوصاف باشد به وجود نیارد.

لهذا مجموع این روایات با اختلاف اصنافشان دلالت قطعیه دارند بر آنکه: قرآنی که در دست ماست همان قرآنی است که بر پیغمبر ﷺ نازل شده است بدون آنکه چیزی از اوصاف کریمه و آثار و برکاتش را فاقد گردیده باشد.

فصل ۳

جماعتی از محدثین شیعه و حشویّه و جماعتی از محدثین اهل سنت قائل به وقوع تحریف به معنی نقص و تغییر در لفظ و یا در ترتیب قرآن شده‌اند بدون آنکه قائل به زیادی شده باشند، زیرا همانطور که گفته شده است: احدی از مسلمین قائل به تحریف از جهت زیادتی نشده است. برای نفی زیادتی به دلیل إجماع متمسک گردیده‌اند، و برای وقوع نقص و تغییر به وجوه بسیار.

وجه اول: اخبار کثیره مرویه از طریق شیعه و اهل سنت که دلالت دارد بر سقوط بعضی از سوره و آیات و همچنین جملات و اجزاء جملات و کلمات و حروف در جمع نخستین که در زمان ابوبکر صورت گرفت و در آن هنگام تألیف شد. و ایضاً در جمع دومین که در زمان عثمان به وقوع پیوست و ایضاً تغییراتی که در این زمینه حاصل شد.

اینها روایات بسیاری است که آنها را شیعه در جوامع معتبره‌اش و غیر آن جوامع آورده است. و بعضی ادعا کرده‌اند که: به دو هزار حدیث بالغ می‌گردد. و اهل سنت ایضاً آنها را در کتب صحاحشان همچون «صحیح» بخاری و «سُنن» ابو داود و نسائی و أحمد و سایر جوامع و کتب تفاسیر و غیرها روایت نموده‌اند، و آلوسی در تفسیرش گفته است که: این اخبار از حدّ إحصاء و شمارش بیرون است.

و البته این اختلاف غیر از آن اختلافی است که مصحف عبدالله بن مسعود با مصحف مشهور دارد که خود آن متجاوز از شصت موضع است؛ و غیر از اختلافی است که مصحف اُبی بن کعب با مصحف عثمانی دارد و آن سی و اندی موضع است؛ و غیر

از اختلافی است که مصاحف عثمانیه‌ای که دستور داد نوشتند و به آفاق فرستادند و آنها پنج و یا هفت عدد بود که به مکه، و شام، و بصره، و کوفه، و یمن، و بحرین فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت، با هم دارند؛ و اختلافی که در میان آن مصاحف است به تنهایی بالغ بر چهل و پنج حرف می‌شود و گفته شده است: پنجاه و اندی حرف.^۱

و غیر از اختلاف در ترتیب است که میان مصاحف عثمانیه و میان جمع اول در زمان ابوبکر می‌باشد، به علت آنکه در تألیف اول سوره انفال در مثنائی، و سوره براءت در مئین قرار گرفت و هر دوی آنها در جمع دوم همان طور که بیان آن خواهد آمد در طوال قرار گرفتند.

و غیر از اختلاف در ترتیب سوره موجود میان مصحف عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب است با مصاحف عثمانیه بنا بر روایتی که در اینجا آمده است.

و غیر از اختلاف قرائت شاذه است که از صحابه و تابعین روایت شده است. چرا که اگر تمام این مواقع اختلاف را گرد آوریم چه بسا مجموعشان به هزار عدد یا بیشتر بالغ شود.

وجه دوم: آنکه: عقل حکم می‌کند به اینکه اگر قرآن متفرق و متشتت و منتشر در بین مردم بوده باشد و متصلی جمع آن غیر معصوم باشد بر حسب عادت ممتنع است که جمع آن مطابق واقع درآید.

وجه سوم: عامه و خاصه روایت نموده‌اند که: علی علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردم کناره گرفت و ردا بر دوش نیفکند مگر برای نماز تا زمانی که قرآن را جمع کرد؛ و سپس آن را حمل نموده به سوی مردم آورد و به ایشان اعلام نمود که این همان قرآنی است که خداوند بر پیغمبرش فرو فرستاده است و او آن را جمع نموده است. ایشان او را رد کردند و گفتند: با وجود آنکه زید بن ثابت برای ما قرآن

۱- ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» آورده است.

را گرد آورده است ما بدین قرآن احتیاج نداریم.

و اگر در آنچه او گرد آورده بود مخالفتی با مُصْحَف زَیْد نبود وجهی برای حمل آن قرآن به سوی آنان و إعلامشان و دعوتشان به سوی آن نبود. و می‌دانیم که: علی رضی الله عنه أعلم مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به کتاب الله بود؛ و پیامبر مردم را در حدیث ثَقَلَيْنَ متواتر به وی ارجاع داده بود؛ و در حدیث متفقٌ علیه میان خاصه و عامه فرمود: **عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**. «علی با حق است، و حق با علی است.»

وجه چهارم: روایاتی است که مفادش آن است که: آنچه در میان بنی اسرائیل واقع شده است در میان این اُمَّتِ حَذْوَالْتَعْلِلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ^۱ «مانند شباهت یک لنگه کفش با لنگه دیگر، و مانند تساوی در درازا و تراشیدن دو عدد پر برای تیری که در چله کمان می‌گذارند (کنایه از کمال مشابهت)» واقع خواهد شد.

و طبق آیه قرآن کریم و روایات مأثوره، بنی اسرائیل کتاب پیامبرشان را تحریف کردند. بنابراین به ناچار باید نظیر آن در این اُمَّتِ واقع گردد، و باید ایشان کتاب پروردگارشان را که قرآن کریم است تحریف نمایند.

در «صحیح بخاری از أبو سعید خُدَری وارد است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِيبْرًا بِشِيبْرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ؛ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُ! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَابَاتِنَا وَأُمَّهَاتِنَا، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟! قَالَ: فَمَنْ؟!

«تحقیقاً و بدون شک و تردید شما از سنت‌های اقوامی که قبل از شما بوده‌اند، وَجَبَ به وجب و ذِرَاعِ به ذِرَاعِ^۲ پیروی و متابعت می‌نمائید تا به حدی که اگر ایشان

۱- القُدَّةُ: ریش السهم. تیری را که سابقاً در چله کمان می‌گذارند و به هدف پرتاب می‌نمودند عبارت بود از یک چوبه یا نی که بر سرش نیش و پیکان می‌نهادند و برای اینکه مستقیم حرکت کند در آخرش دو عدد پَر به اندازه مساوی در طرفین چوبه یا نی می‌نهادند. و برای اینکه تیر کاملاً مستقیم حرکت کند می‌باید به اندازه هم سر و ته آن دو پر را برید و در طرفین نصب نمود. و لهذا این دو پر که از هر جهت یک جفت مشابه به حساب می‌آیند مانند دو عدد نعل و کفش برای تشبیه مماثلت در نظیر به کار آمده است.

۲- ذِرَاعِ از انسان عبارت است از: آرنج تا کنار نهائی انگشت وسطی. و مقدار ذراع طولی

داخل سوراخ سوسماری شده‌اند شما نیز به دنبالشان می‌روید!
گفتیم: فدایت شوند پدرانمان و مادرانمان! آیا مقصود شما از آن قوم پیشین،
یهودیان و مسیحیان می‌باشند؟! گفت: آری! اگر ایشان نباشند پس چه کسانی
می‌باشند؟!»

این حدیث از روایات مستفیضه‌ای است که در جوامع حدیث از عده‌ای از
صحابه همچون اَبُو سَعِيدِ خُدْرِي - همانطور که گذشت - و اَبُو هُرَيْرَةَ، و عبد الله بن
عُمَرَ، و ابن عَبَّاسٍ، و خُذَيْفَةَ، و عبد الله بن مَسْعُودٍ، و سَهْلُ بن سَعْدٍ، و عمر بن عَوْفٍ،
و عَمْرُو بن عَاصٍ، و شَدَّادُ بن أَوْسٍ، و مَسْتَوِرُ بن شَدَّادٍ در عبارات متقاربه‌ای
روایت شده است.

و از طریق شیعه به طور مستفیض از عده‌ای از ائمه اهل البيت عليهم السلام از پیغمبر
اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است؛ همان طوری که در «تفسیر قمی» از آن حضرت صلی الله علیه و آله
آمده است که: لَتَرَ كِبْنَ سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ؛
لَا تُحِطُونَ طَرِيقَهُمْ وَلَا تُحِطُوا؛ شِبْرٌ بِشِبْرٍ، وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَ بَاعٌ بِبَاعٍ؛ حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مَنْ
قَبْلَكُمْ دَخَلَ جُحْرًا ضَبًّا لَدَخَلْتُمُوهُ.

قَالُوا: الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى تَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: فَمَنْ أَعْنِي؟! لَتَنْقُضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةً! فَيَكُونُ أَوْلُ مَا تُنْقِضُونَ مِنْ
دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ!

« شما همان راهی را که مردمان پیش از شما پیمودند بدون اندک تفاوت همچون
تشابه لنگه نعل پا با نعل دیگر، و تشابه پر تیر تراشیده شده برای چله کمان با پر تیر
دیگر، خواهید پیمود! شما از طریقه و منهاجشان تجاوز و تخطی نمی‌نمائید و آن
طریق و منهاج برای شما تغییر و تبدیل نمی‌یابد، و جب به و جب، و ذراع به ذراع، و

←

است که به درازای این مقدار باشد.

باع به باع^۱ همانند و مشابه آنان خواهید بود، به طوری که فرضاً اگر افرادی که قبل از شما بوده‌اند داخل سوراخ سوسماری می‌شده‌اند، شما هم داخل آن سوراخ خواهید شد!

گفتند: آیا شما از ایشان یهودیان و مسیحیان را قصد نموده‌اید؟!

فرمود: پس که را غیر از ایشان قصد می‌نمایم؟! شما تمام بندها و گره‌های اسلام را بنبده بند، و گره به گره می‌شکنید و پاره می‌کنید! پس اولگین چیزی را که از دیتان می‌شکنید و از بین می‌برید امانت است و آخر آن نماز».

اما جواب از استدلالشان به إجماع اُمّت بر نفی تحریف به زیادتى در قرآن آن است که: این استدلال معیوب است؛ چرا که مستلزم دَر است.

بیان این مطلب به آن است که بگوئیم: إجماع در ذات خودش یک حجت عقلیّه یقینیه نیست، بلکه در نزد قائلان به معتبر بودن آن، یک حجت شرعیّه می‌باشد که اگر اعتقادی را إفاده کند، فقط إفاده ظنّ می‌کند، خواه إجماع محصلّ باشد و خواه إجماع منقول، به رغم گفتار بسیاری که پنداشته‌اند: إجماع محصلّ إفاده قطع و یقین می‌نماید.

و آن بدین سبب است که آن مقداری که إجماع برای انسان اعتقاد می‌آورد زیادتى از مجموع اعتقاداتی که آحاد اقوال می‌آورند نخواهند بود. و قول واحد از اقوال متوافقه دخیل در حصول اجماع نمی‌تواند إفاده کند مگر حصول ظنّ را به إصابه واقع؛ و انضمام قول دوم که موافق قول اول است، فقط إفاده قوّت ظنّ را می‌کند نه قطع و یقین را؛ چون قطع و یقین، اعتقاد خاصّی است بسیط و مغایر با ظنّ، و مرکّب از ظنون عدیده نمی‌باشد. و به همین منوال هرچه از اقوال اضافه گردد و قولی به قول دگر منضمّ گردد و اقوال متوافقه متراکم شوند، قوّت ظنّ نخستین زیادتى می‌گردد، و ظنون غیر مفیده للقطع متراکم می‌شوند، و نزدیک به مرحله قطع و یقین می‌رسد

۱- باع به قدر درازای دو دست انسان است در صورتی که از طرفین کشیده و باز باشد.

بدون آنکه به یقین همانطور که گفتیم انقلاب حاصل نماید.

این است کیفیت در اجماع محصل؛ و آن اجماعی است که خود ما در اثر تتبع اقوال به دست آورده‌ایم و خودمان بر یکایک از اقوال رسیده‌ایم. اما در اجماع منقول که آن را یکی دو نفر از اهل علم نقل نموده‌اند، امر آن اوضح است، زیرا که آن مانند آحاد روایات است که اگر إفاده چیزی از اعتقاد کند، فقط إفاده ظن است.

لهذا اجماع حجّت ظنیّه شرعیّه می‌باشد؛ و دلیل اعتبارش در نزد اهل سنت، کلام پیغمبر ﷺ می‌باشد که گفت: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَاٍ أَوْ ضَلَالٍ. «أُمَّتٌ مِنْ بَرِّ اشْتَبَاهُ وَ يَأْتِي بِرِ الْغَمْرَاهِي، مَجْتَمِعٌ نَمِيْ كَرْدَنَد.»

و در نزد شیعه، دخول قول معصوم است در میان اقوال اجماع کنندگان، یا کشف اقوال ایشان به وجهی از وجوه از قول معصوم.

بناءً علیهذا حجیت اجماع، إجمالاً متوقف است بر صحّت نبوت، و این واضح است. و صحّت نبوت امروزه متوقف است بر سلامت قرآن از تحریفی که مستوجب زوال صفات قرآن کریم از آن گردد، مانند هدایت، و قول فاضل، و بالأخص إعجاز. زیرا دلیل زنده جاویدانی که بر خصوص نبوت پیغمبر ﷺ دلالت نماید غیر از قرآن کریم به اینکه آیت و نشانه معجزه است نداریم؛ و با طریان احتمال تحریف به زیادتى و یا نقصان و یا هر گونه تغییر دگر، هیچگونه وثوقی به آیات و محتویاتش باقی نمی‌ماند که آن کلام الله محض است. و بدین سبب از حجیت ساقط می‌شود، و آیه بودن آن فاسد می‌گردد. و با سقوط کتاب الله از حجیت، نبوت ساقط می‌شود و با سقوط آن اجماع از حجیت می‌افتد.

و آنچه سابقاً در این مقام گفتیم که: وجود قرآنی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد در این قرآنی که در دست ماست إجمالاً از ضروریات تاریخ است؛ دفع اشکال را نمی‌کند، زیرا مجرد احتمال قرآنی که در دست ماست بر قرآن واقعی، احتمال تحریف به زیادى یا به نقصان و یا به هر تغییر دیگر از هر آیه و یا جمله‌ای که تمسک به آن برای اثبات مطلوب بشود را از میان نمی‌برد.

و اما جواب از وجه اولی که برای اثبات تحریف و وقوع تغییر و نقصان است و آن عبارت از تمسک به اخبار وارده در این باب بود، به آن است که:

أولاً: تمسک به اخبار از جهت آنکه حجّت شرعیّه هستند مشتمل بر دور است به همان کیفیت از حصول دوری که تمسک به اجماع با نظیر بیانی که اینک گذشت، مشتمل آن بود. بنابراین در دست استدلال کننده به آن چیزی باقی نمی ماند مگر تمسک بدانها از جهت آنکه اسناد و مصادر تاریخیّه می باشند؛ حال آنکه در میان آنها حدیث متواتر و یا حدیث محفوف به قرائن قطعیه که عقل را مجبور به قبولش بنماید وجود ندارد، بلکه آنها اخباری می باشند آحاد متفرقه متشکته مختلفه؛ بعضی از آنها صحاح، و برخی از آنها ضعیف، و بعضی از آنها در دلالتشان قاصر، و چقدر در میان تمام این اخبار خبری که در سندش صحیح و در دلالتش تامّ باشد به ندرت و شدوذ یافت می شود.

تازه این نوع از خبر با وجود ندرت و شدوذش، غیر مأمون از وضع و جعل و دسّ نخواهد بود. چون راه یافتن اسرائیلیات و مایلحق بها از موضوعات و مدسوسات، در میان روایات ما به قدری است که جای انکارش نیست. و معلوم است که خبری که مأمون از دسّ و وضع نباشد حجّیت ندارد.

و از همه اینها گذشته، این اخبار، نام از آیات و سوری می برد که ابدأ با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابهت ندارند، و از این هم که بگذریم، این اخبار چون مخالف کتاب الله است مردود است.

و اما اینکه گفتیم: اکثر این اخبار ضعیف الإسناد می باشند مدّعائی است که باید دلیل آن را در رجوع به اسانیدش به دست آورد. آنها یا احادیث مرسله هستند، و یا مقطوعه السنّد، و یا ضعیفه الإسناد.

و از میان آنها اگر بخواهیم خبر سالمی را بیابیم که مُبرّی از این عیوب باشد به اقلّ قلیلی برخورد می کنیم.

و اما اینکه گفتیم: برخی از این اخبار در دلالت قصور دارند به جهت آن است

که: در بسیاری از آنها که آیاتی از قرآن حکایت شده است، آنها از قبیل تفسیر و ذکر معنی آیات می‌باشند، نه حکایت متن آیه تحریف شده. همچنانکه در «روضه کافی» از حضرت امام ابوالحسن الأول علیه السلام در قول خداست:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ فَقَدْ سَبَقَتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الشَّقَاءِ وَ سَبَقَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَقِيلَ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.

«آنها می‌باشند آنان که خداوند خبر دارد آنچه را که در دل‌هایشان می‌باشد؛ پس از ایشان روی گردان؛ چرا که کلمه شقاوت و بدبختی بر ایشان سبقت گرفته است و عذاب بر ایشان سبقت دارد؛ و بگو برای ایشان در جان‌هایشان گفتار رساننده و بلیغی را.»

و آنچه در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی آمده است:

وَ إِنْ تَلَوْوْا أَوْ تُعْرَضُوا قَالَ: إِنْ تَلَوْوْا الْأَمْرَ وَ تُعْرَضُوا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

«و اگر روی بگردانید یا اعراض کنید، فرمود: اگر از امر روی بگردانید و از آنچه که به شما امر شده است اعراض کنید، البته خداوند از آنچه شما بجای می‌آورید با خبر است!»

و غیر اینها از روایات تفسیری که از اخبار تحریف به شمار آمده است. و به این باب إلحاق می‌شود روایات غیر قابل شمارشی که اشاره به سبب نزول دارد، ولی آنها را از جمله روایات تحریف به شمار آورده‌اند. مثل روایتی که این آیه را این طور ذکر نموده است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ.

«ای رسول ما! بلاغ کن آنچه را که به سوی تو راجع به علی فرود آمده است!»

این آیه در حق آن حضرت علیه السلام نازل شده است.

و مثل روایتی که می‌گوید: وافدین از بنی تمیم چون بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند، در حجره آن حضرت می‌ایستادند و ندا می‌کردند: «ای محمد! خارج شو

به سوی ما!»

آنگاه آیه را این طور ذکر کرده‌اند:

إِنَّ الَّذِينَ يَتَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ بَنُو تَمِيمٍ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

«حقاً کسانی که تو را از پشت حجره‌ها ندا می‌دهند، بنو تميم هستند که اکثرشان

نمی‌فهمند.»

بنابراین چنین گمان برده‌اند که در آیه، سقّطی وارد شده است.

و أيضاً به این باب ملحق می‌شود أخبار کثیره مالایحصى در جرّی قرآن و انطباق

آن همچنانکه در کلام خدا این طور وارد است: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ.

«و البته در آیه خواهند دانست کسانی که درباره آل محمد ظلم کرده، حق آنها را

ربوده‌اند.»

و آنچه در کلام خدا این طور وارد است:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

«و کسی که در ولایت علی بن ابیطالب و ائمه پس از وی خدا و رسولش را

اطاعت نماید، پس تحقیقاً به ظفر و پیروزی عظیمی رسیده است.» و نظیر این گونه اخبار بسیار است.

و أيضاً به این باب ملحق می‌شود آنچه که در پی قرائت قرآن، ذکری و یا دعائی

آمده است و سپس توهّم شده است آن از قرآن بوده و ساقط گردیده است.

همچنانکه در «کافی» از عبدالعزیز بن مهتدی روایت است که گفت: از حضرت امام

رضا علیه السلام راجع به توحید سؤال نمودم.

فرمود: هر کس قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند و بدان ایمان آورد حقاً توحید را

شناخته است.

گفت: (گفتم ظ) چگونه ما آن را بخوانیم!؟

فرمود: همانطور که مردم می‌خوانند، و زیاد کرد در آن لفظ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي،

كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي. « اینطور است خداوند: پروردگار من! اینطور است خداوند: پروردگار من! »

و از قبیل قصور دلالت است اختلاف روایات در لفظ آیه‌ای که ما در کثیری از آیات معدوده از جمله محرفات می‌یابیم مثل آنچه وارد است در قول خدای تعالی: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ « و حَقًّا خدا شما را در سرزمین بَدْر در حالی که ذلیلان بودید یاری کرد. » که در بعضی آیه این طور وارد است: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ ضُعَفَاءُ. « و حَقًّا خدا شما را در سرزمین بَدْر یاری کرد در حالی که ضعیفان بودید! » و در بعضی از آنها این طور وارد است: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ قَلِيلٌ « و حَقًّا خدا شما را در سرزمین بَدْر یاری کرد در حالی که افراد شما کم بود! » و اینگونه اختلاف چه بسا قرینه است برای آنکه مراد از آن تفسیر به معنی است همچنانکه در همین آیه مذکوره مشاهده شد.

و مؤید این گفتار آن است که: در بعضی از آنها وارد است که امام علیه السلام فرمود: لَا يَجُوزُ وَصْفُهُمْ بِأَنَّهُمْ أَذِلَّةٌ وَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. « جایز نیست توصیف مؤمنین به آنکه ایشان ذلیلانند، در حالی که در میان آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. » و چه بسا اختلاف جهتی ندارد مگر تعارض و تنافی بین روایات که همین تنافی موجب سقوط آن روایات می‌گردد، مثل آیه رَجَمَ هَمَانَ طُورَ كِه در روایات خاصه و عامه وارد است. و در بعضی بدین عبارت است:

إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةِ!

« زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، البتّه واجب است آنها را رجم (سنگسار) کنید، زیرا که ایشان دوران شهوت را پشت سر گذارده‌اند. » و در بعضی بدین عبارت است: بِمَا قَضِيَا مِنَ اللَّذَّةِ. « زیرا که آنها دوران لذّت را سپری نموده‌اند. »

و در آخر بعضی از آنهاست که: نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. « این پاداش و انتقامی است از جانب خدا؛ و خداوند علیم و حکیم است. »

و در آخر بعضی: **نُكَلِّأُ مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**. «این جزا و پاداشی است از ناحیه خدا؛ و خداوند عزیز و حکیم است.»

و مثل آیه **الْكَرْسِيِّ** بنا بر تنزیل آن که در بعضی از روایات این طور وارد است: **اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا مِّنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ** - **إِلَىٰ قَوْلِهِ - وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.

«الله معبودی جز او نیست که زنده است و قیوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‌گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر خاک است. اوست دانای پنهان و آشکارا، بر غیب خود کسی را مطلع نمی‌گرداند؛ چه کسی است که در نزد او به شفاعت برخیزد - تا این کلام - و اوست بلند مرتبه و عظیم المنزله؛ و تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به پروردگار عالمیان دارد.»

و در برخی تا کلام خدا - **هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ** وَ **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است.

و در برخی این گونه است: **لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** تا آخر.

و در برخی این طور است: **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ**.

و در برخی این قسم است: **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**.

و آنچه بعضی از محدثین ذکر نموده‌اند که: «اختلاف این روایات در آیات منقوله، ضروری به اصل تحریف نمی‌زند، زیرا همگی در اصل تحریف مشترکند؛» مردود است به آنکه اختلاف نه ضعف دلالتشان را بر تحریف اصلاح می‌نماید و نه مدافعه و مطاردهٔ بعضی با بعض دیگر را بر طرف می‌سازد.

و اما آنچه ما ذکر کردیم از شیوع دسّ و وضع در روایات، مطالبی است که برای کسی که مراجعه به روایات منقوله در صنع و ایجاد، و قصص انبیاء و اُمم، و اخبار

واردۀ در تفسیر آیات و حوادث واقعه در صدر اسلام بنماید، قابل شکّ و تردید نیست.

مهمترین چیزی که برای دشمنان دین حائز اهمّیت بود به طوری که از هر گونه مساعی در اطفاء نور آن، و خاموش نمودن آتش آن، و محو و نابود ساختن اثر آن دریغ نمی نمودند، و با تمام تجهیزات بدین مهمّ قیام نموده بودند قرآن کریم بود. قرآن کریم عبارت بود از کَهْف مَنیع و رُكُن شدیدی که جمیع معارف دینیّه به سوی آن پناه می برد و آن را حِصْن حَصین و ملجأ و پناه برای خود می گزید. اوست سند زنده جاودان برای منشور نبوت و موادّ دعوت دین در همه مراحل. زیرا دشمنان به خوبی می دانستند که اگر قرآن از حجّیت سقوط کند، امر نبوت فاسد می شود و نظام دین مختل می گردد، و در بنای عظیم و بنیۀ دینی دیگر سنگی بر روی سنگی برقرار نخواهد ماند.

و عجب است از این افرادی که احتجاج می نمایند به روایات منسوبه به صحابه و یا به امامان اهل البيت علیهم السلام بر تحریف کتاب الله سبحانه و ابطال حجّیت آن؛ با وجود آنکه با بطلان حجّیت قرآن، نبوت بیهوده و بی فائده می گردد، و معارف دینیّه لغو و بدون اثر می ماند!

و این گفتار ما چه ارزشی دارد که بگوئیم: مردی در فلان تاریخ ادّعی نبوت نمود و قرآن را سند معجزه خود آورد، ولیکن خودش مرد، و قرآنش تحریف شد، و در دست ما چیزی باقی نماند که به واسطه آن امر دین تأیید گردد مگر آنکه مؤمنین به آن پیغمبر، اجماع بر صدق وی در دعوتش نمودند و آن قرآنی را که او آورد معجزه ای بود که دلالت بر نبوتش می نمود؛ و اجماع حجّیت است برای آنکه آن پیغمبر مذکور حجّیت آن را اعتبار نمود و یا آنکه کاشف است مثلاً از گفتار امامان اهل بیت او.

و بالجمله احتمال دسّ و وُضْع که جدّاً احتمال قریبی است و موید به شواهد و قرائنی است، حجّیت این روایات را دفع می کند و اعتبارشان را خراب می نماید و با

احتمال دسّ و وضع، دیگر برای آنها نه حجّیت شرعیّه، و نه حجّیت عقلائیّه باقی نخواهد ماند حتّی نسبت به روایاتی که صحیح السّنند باشند. به علّت آنکه صحّت سند و عدالت رجال طریقی، تعدّد کذب ایشان را از میان برمی دارد، نه دسّ و وضع غیر ایشان را در اصول و جوامعشان چیزهایی را که آنها روایت نموده‌اند.

و اما اینکه ذکر نمودیم که: روایات تحریف، آیات و سُوروی را نشان می دهد که: نظمشان با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابه نیست، این مطلب بر کسی که بدانها مراجعه داشته باشد، پوشیده نیست. زیرا که وی به مطالب بسیاری از این قبیل برخورد می کند مثل دو سوره خُلَع و حَفْد که از طریقی اهل سنّت (نه شیعه) با طرق عدیده‌ای روایت شده‌اند.

سوره خُلَع این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُکُ مَنْ یَفْجُرُكَ.

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. بار پروردگارا! ما از تو استعانت می جوئیم و از تو طلب غفران می نمائیم، و بر تو حمد و سپاس می گوئیم و کفران تو را نمی کنیم، و دست برمی داریم و ترک می نمائیم کسی را که با تو فجور و گناه کند.»

و سوره حَفْد این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اللّٰهُمَّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ، وَ اِلَیْكَ نَسْعٰی وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ، وَ نَخْشٰی نَقْمَتَكَ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ.

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. بار پروردگارا! ما فقط تو را می پرستیم، و فقط برای تو نماز می گزاریم و سجده می کنیم، و به سوی تو می شتابیم و با سرعت در تکاپو می باشیم، امید رحمت تو را داریم، و از نقت تو ترسناکیم، حقاً عذاب تو به کافرین پیوسته است.»

و همچنین آنچه که در بعضی از روایات به نام سوره ولایة و غیرها آمده است؛

اینها اقاویل مختلفیه‌ای است که واضعین آنها قصد داشته‌اند از نظم قرآنی تقلید کنند؛ بدین جهت کلام از أسلوب عربی مألوف خارج شده و به نظم قرآنی معجز نرسیده است. و در این صورت نتیجه چنین از آب درآمده است که: طبع انسانی آن را مکروه و ناهنجار می‌یابد، و ذوق سلیم آن را إنکار می‌کند. و برای شما اختیار است که بدان سوره رجوع کنید تا صدق گفتار و مدعایمان را از نزدیک مشاهده نمائید، و آنگاه حکم نمائید که: بسیاری از کسانی که بدین سُوَر و آیات مختلفیه مجعوله اعتنا نموده‌اند، محرک و انگیزه‌شان بر این قبول، تعبّد شدید به روایات و إهمال در عرضه آنها بر کتاب الله بوده است. و اگر چنین نبود برای آنها کافی بود تا حکم کنند که آنها کلام الهی نیستند فقط یک نگاه و نظر بدانها بیفکنند.

اما اینکه گفتیم: روایات تحریف بر تقدیر صحت اسنادشان به جهت مخالفت با کتاب، مردود می‌باشند، مرادمان مجرد مخالفت با ظاهر قول خدا: **إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** «حقاً ما قرآن را نازل نمودیم و حقاً ما پاسدار و حافظ آن می‌باشیم» و قول خدا: **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** «و حقاً آن قرآن کتاب عزیزی است که باطل، نه از روبرو، و نه از پشت سرش بدان راه نمی‌یابد» نیست، تا اینکه مخالفت مضمونشان با کتاب الله مخالفت ظنیّه باشد براساس آنکه ظهور ألفاظ از باب أدله ظنیّه می‌باشند. بلکه مرادمان مخالفت با کتاب الله است با دلالت قطعیه از مجموعه قرآنی که در دست ماست بر حسب آنچه که در حجت اول که برای نفی تحریف إقامه نمودیم، تقریر کرده‌ایم.

چگونه این طور نباشد؟ در حالی که قرآنی که در دست ماست و متشابه الأجزاء است در نظم بدیع معجزه انگیزش، کافی است در رفع اختلافاتی که در میان آیاتش و أبعاضش به چشم می‌خورد؛ نه ناقص است، و نه قاصر در إعطاء معارف حقیقیه‌اش، و علوم إلهیه کلیه و جزئیه‌اش که بعضی با بعضی مرتبط و فروعش بر أصولش مترتب، و اطرافش بر اجزاء و درونش منعطف و ناظر، إلی غیر ذلک از خواص نظم قرآنی که خداوند برای ما توصیف نموده است.

و جواب از وجه دوم آن است که: دعوی امتناع عادی جزاف گوئی روشن است. آری عقل تجویز می‌کند عدم موافقت تألیف قرآن را فی نفسه با واقع مگر آنکه قرائنی دلالت بر این معنی نماید؛ و آن قرائن، موجود و قائمند بر إفاده این مرام همچنانکه ذکر نمودیم. و اما اینکه عقل حکم کند به وجوب مخالفت تألیف با واقع امر، همان طور که مقتضای امتناع عادی است؛ پس چنین حکمی را ندارد.

و جواب از وجه سوم آن است که: جمع نمودن امیرالمومنین علیه السلام قرآن را و حمل نمودن آن را به سوی ایشان، و عرضه داشتش بر آنان، دلالت بر مخالفت آنچه که آن حضرت جمع فرموده بود با آنچه که آنها جمع نموده بودند در حقیقتی از حقائق دینیّه اصلیّه و یا فرعیّه ندارد، مگر آنکه آن خلاف در چیزی امثال ترتیب سُوَر یا آیات از سوره‌هایی باشد که به تدریج نازل شده است، به طوری که این خلاف به مخالفت در بعضی از حقائق دینیّه بازگشت نکند.

و اگر اینچنین می‌بود، امیرالمومنین علیه السلام در صدد معارضه برمی‌خاست و احتجاج می‌کرد و درباره آن قرآن دفاع می‌نمود، و به مجرد إعراضشان از مجموعه گرد آورده‌اش و استغنائشان از او قناعت نمی‌ورزید، همچنانکه از او روایت شده است که: در موارد بسیاری قیام کرده و به معارضه برخاسته است.

و از آن حضرت در هیچ یک از احتجاجاتش روایتی وارد نشده است که: در امر ولایت خود و نه غیر آن، آیه‌ای و یا سوره‌ای را که دلالت بر آن نماید قرائت کرده باشد، و آنها را مُجاب کند به آنکه آن آیه و یا سوره اسقاط و یا تحریف شده است.^۱ و اگر سکوتش از این معارضه به جهت حفظ وحدت مسلمین و تحرّز از شَقّ عَصای آنان بود، این منظور متصوّر است پس از استقرار امر و اجتماع مردم بر آنچه

۱- قرائتی که امروز برای ما متواتر است منحصر است در مصحف زید بن ثابت؛ و علامه حلّی قدس سرّه در «تذکره» در باب قرائت فرموده است: این قرائت از مصحف امیرالمومنین علیه السلام است که عثمان آن را نگه داشت و بقیّه را هر چه بود سوزانید. و این گفتار منافات ندارد با آنکه زید بن ثابت مأمور جمع آن شده باشد. چون آنچه را که زید نوشت طبق مصحف آن حضرت بود.

که برای آنان جمع شده است، نه در حین جمع قرآن و قبل از آنکه در دستها بیاید و در شهرها وارد شود و بگردد.

و ای کاش می دانستم: با چه ظرفیتی و با چه سعه و کیفیت می توانیم ادعا نمائیم که: آن دسته کثیره از روایاتی که سقوطش را پنداشته اند، و چه بسا مدعی هستند که به هزاران عدد بالغ می شود، همه آنها راجع به ولایت است؟ و یا آنکه از عامه مسلمین پنهان بوده است و جز افراد معدودی کسی از آن خبر نداشته است؟ با وجود توفّر دواعی آنها و کثرت رغباتشان بر أخذ قرآن هر وقت که نازل می شد و فراگیری آن را، و آن درجه سعی و کوشش پیامبر ﷺ در تبلیغش و ارسال قرآن به سوی آفاق و تعلیم آن و بیانش؟!

و بدین حقیقت خود قرآن منصوص است فی قوله تعالی: **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**. (سوره جمعه، آیه ۲)

« و پیغمبر مردم را تعلیم کتاب و حکمت می نماید.»

و فی قوله تعالی: **لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**. (سوره نحل، آیه ۴۴)

« برای آنکه بیان و روشن کنی برای مردم آنچه را به سویشان تدریجاً فرود آمده است.»

پس چگونه آن دسته و گروه از آیات ضایع شدند؟ و کجا رفتند؟ و چه شد آنچه که برخی از روایات مرسله اشاره بدان دارند که: در اول سوره نساء میان آیه: **وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسِطُوا فِي الْيَمَامِي وَ قَوْلِهِ: فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ** « و اگر می ترسید از آنکه در میان یتیمان به عدالت رفتار نکنید» و گفتار خدا: « پس به نکاح خود در آورید آن زنانی را که برای شما طیب و گوارا و دلپسند باشند» بیشتر از ثلث قرآن ساقط شده است؟ یعنی بیشتر از دو هزار آیه؛ و آنچه که از طریق اهل سنت روایت است که سوره براءت دارای بسم الله الرحمن الرحيم بوده است و به قدر سوره بقره بوده است؟ و سوره احزاب از سوره بقره بزرگتر بوده است و از آن دوپست آیه ساقط شده است؟ **إلى غير ذلك.**

یا اینکه این آیات- در حالی که این روایات کثرتشان را بدین پایه و حد می‌رساند- منسوخ التلاوة باشند کما اینکه این احتمال را جمعی از مفسرین أهل سنت داده‌اند به جهت حفظ بعضی از روایاتی که از طریق خودشان وارد است که: **إِنَّ مِنَ الْقُرْآنِ مَا أُنْسَاهُ اللَّهُ وَنَسَخَ تِلَاوَتَهُ.** «بعضی از مقدار قرآن است که خداوند آن را به فراموشی مردم انداخته است و تلاوتش را نسخ نموده است.»

ما نتوانستیم بفهمیم: معنی إنساء الآية و نسخ تلاوت و اینکه خدا آیه‌ای را از نظر مردم به فراموشی می‌اندازد و تلاوتش را نسخ می‌نماید چیست؟

آیا مُفَاد و معنایش آن است که: عمل به آنها نسخ شده است؟ پس این آیات منسوخه واقعه در قرآن مثل آیه صَدَقَهُ، و آیه نِكَاحِ زَانِيَةٍ و آیه عَدَّةٍ و غیرها چیست؟! در حالی که ایشان معذک آیات منسوخ التلاوة را به دو دسته منسوخ التلاوة و العمل، و خصوص منسوخ التلاوة بدون نسخ عمل مثل آیه رَجْمٍ تقسیم می‌کنند؟

یا آنکه مُفَادش آن است که: چون آنها واجد بعضی از صفات کلام الله نمی‌باشند خداوند با محو کردن ذکرشان، و از بین بردن اثرشان آنها را ابطال نموده است. بنابراین آنها از کتاب الهی عزیزی که لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه نیستند. و منزّه از اختلاف نمی‌باشند؛ و دیگر قول فَصَّلُ، و هادی به سوی حق و اِلَى صراط مستقیم نیستند، و معجزه‌ای که بدانها تحلّی و مغالبه شود نمی‌باشند، و نه و نه. و در این صورت معنای آیات کثیره‌ای که قرآن را توصیف می‌کند که در لوح محفوظ است، و آن کتاب عزیزی است که باطل نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت به وی راه ندارد، و قرآن قول فَصَّلُ است، و قرآن هدایت است، و نور است، و فرقان میان حق و باطل است، و آیه معجزه و فلان و فلان است، چه می‌شود؟!

بنابر آنچه گفته شد، آیا در وسع و گنجایش ما هست که بگوئیم: این آیات با کثرتشان و اِبَاءِ سیاقشان از تقیید، مُقَيَّد است به بعضی از قرآن غیر بعض دگر، و فقط بعضی از کتاب الله که نسیان نشده و منسوخ التلاوة نگشته است لایاتیه الباطل است، و قول فَصَّلُ است، و هدایت و نور و فرقان و معجزه خالده است؟!

و آیا برای قرار دادن کلام منسوخ التلاوة و به کلی فراموش شده و از نظر افتاده، معنایی غیر از ابطالش و میراندنش متصور است؟ و آیا قرار دادن قول نافع را به حیثیتی که ابدأً نفعی ندهد و صلاحیت اصلاح مفاسد امور را نداشته باشد، غیر از إغائش و طرحش و إهمالش معنی دیگری تصور می‌گردد؟! و این امور چگونه با بودن قرآن در عنوان ذکر جمع می‌شود؟!

پس بر این اساس مذکور، روایات تحریف وارده و مرویه از طرق فریقین و همچنین روایات مرویه در نسخ تلاوت برخی از آیات قرآنی، با مخالفت قطعیه، مخالف با کتاب الله خواهد بود.

و جواب از وجه چهارم آن است که: در اصل اخباری که حکم می‌نمایند به مماثلت حوادث واقعه در این اُمت با آنچه که در بنی اسرائیل واقع شده است، جای شک و شبهه نیست آنها اخباری متظافر بلکه متواتر می‌باشند، ولیکن این روایات دلالت ندارند بر مماثلت از جمیع جهات؛ و این گفتاری است معلوم و ظاهر؛ بلکه ضرورت، ادعای مماثلت من جمیع الجهات را از بین می‌برد.

بنابراین مراد از مماثلت، مماثلت است إجمالاً از جهت نتایج و آثار. در این صورت جائز است که مماثلت این اُمت با بنی اسرائیل در مسأله تحریف کتاب الله فقط در حدوث اختلاف و تفرق میان اُمت به انشعاب ایشان به مذاهب متشکته‌ای باشد که بعضی بعض دیگر را تکفیر کنند و به هفتاد و سه فرقه منقسم گردند همان طوری که نصاری به هفتاد و دو فرقه، و یهود به هفتاد و یک فرقه منقسم شدند؛ و این حقیقت در کثیری از این روایات وارد است حتی اینکه بعضی از ایشان ادعای تواترشان را نموده‌اند.

و معلوم است که تمام این فرقه‌ها در آنچه که اختیار کرده‌اند به کتاب الله استناد نموده‌اند؛ و این معنی وجهی ندارد مگر از جهت تحریف الکلم عن مواضعه؛ و از جهت تفسیر قرآن کریم با رأی، و دیگر اعتماد بر اخبار وارده در تفسیر آیات بدون عرض به کتاب الله و تمییز صحیحشان از سقیمشان.

و بالجمله اصل روایات دالّۀ بر مماثلت میان دو اُمّت، دلالت بر تحریفی که ایشان ادّعا می‌نمایند به هیچ وجه من الوجوه ندارد. آری در بعضی از آنها ذکر تحریف از جهت تغییر و إسقاط آمده است، و این طائفه از روایات علاوه بر آنکه در دلالت و سندشان سقیم می‌باشند، همانطور که گذشت مخالفت با کتاب الله دارد.

در اینجا حضرت استاد علامه پس از آنکه فصل (۴) را درباره جمع آوری قرآن در عصر ابوبکر و پس از جنگ یمامه بیان فرموده‌اند؛ و در فصل (۵) جمع قرآن را ثانیاً در عهد عثمان به جهت اختلاف مصاحف و کثرت قراءات تحریر فرموده‌اند؛ مطلب را گسترش داده تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

و فیه (یعنی: و در إتقان سیوطی) ابن ابی داود با سند صحیح از سُؤیْد بن غَفَلَةَ روایت کرده است که: قَالَ عَلِيٌّ: لَا تَقُولُوا فِي عُمَانَ إِلَّا خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا فَعَلَ الَّذِي فَعَلَ فِي الْمَصَاحِفِ إِلَّا عَنْ مَلَأَ مِنَّا!

قَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقُرْآنِ؟! فَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ بَعْضَهُمْ يَقُولُ: إِنَّ قِرَاءَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَاءَتِكَ! وَ هَذَا يَكَادُ يَكُونُ كُفْرًا.

قُلْنَا: فَمَا تَرَى؟! [قَالَ: أَرَى- ظ] أ ن يُجْمَعَ النَّاسُ عَلَيَّ مُصْحَفٍ وَ أَحَدٍ فَلَا يَكُونُ فُرْقَةً وَ لَا اِخْتِلَافًا. قُلْنَا: فَ نَعْمَ مَا رَأَيْتَ!

« علی رضی اللہ عنہ فرمود: درباره عثمان مگوئید مگر خیر را! پس سوگند به خدا که آنچه را که وی درباره مصاحف انجام داد نبود مگر در میان جمعیت ما و در مرأی و منظر ما.

عثمان گفت: درباره این قراء، رأی شما چیست؟! زیرا که به من رسیده است که: بعضی از آنها می‌گویند: قرائت من بهتر از قرائت توست! و این کلام نزدیک است که معنی کفر دهد.

ما به او گفتیم: نظر تو چیست؟! [گفت: نظر من این است- ظ] که تمام مردم را بر مصحف واحدی گردآوریم که در آن صورت نه تفرّق و نه اختلاف، نخواهد بود. ما به او گفتیم: خوب نظریه‌ای داری!»

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَثُورُ» وارد است که: ابن ضریس از علباء بن أَحْمَرَ تخریج نموده است که: عثمان بن عفان چون اراده کرد تا مصاحف را بنویسد، خواستند تا حرف واوی را که در سوره بَرَاءت است: وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ «و آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته می نمایند» بیندازند، قَالَ أَبِي: لَتَلْحَقَنَّهَا أَوْ لَا ضَعَنَّ سَيَفِي عَلَيَّ عَاتِقِي؛ فَأَلْحَقُوهَا. «أَبِي بن كَعْب گفت: حتماً باید آن واو را بجایش بگذارید، وگرنه من شمشیرم را بر شانهم می نهم. و روی این گفتار اَبِي واو را بجایش گذاردند.»

و در «إِتْقَان» از أحمد، و أبو داود، و تِرْمِذِي، و نسائی، و ابن حَبَّان، و حاکم از ابن عَبَّاس روایت است که گفت: من به عثمان گفتم: چه موجب شد تا شما سوره انفال را که از مثنائی است و سوره بَرَاءت را که از مِثْنِین است پهلوی هم قرار دادید؟ و میان آن دو بسم الله الرحمن الرحيم را ننوشتید؟ و آن دو سوره را در زمرة سُورِ سَبْعِ طَوَالِ قرار دادید؟!^۱

عثمان گفت: عادت رسول الله ﷺ این بود که: سوره‌ای که دارای تعداد معینی

۱- در لغت آمده است که: الطُّوَالُ به معنی طویل است. و أطوَلُ اسم تفضیل است و جمع آن أطاول، و مؤنث آن طوکی، و جمع آن طوَلُ آید. و السَّبْعُ الطُّوَلُ: سبع سور من القرآن الکریم. بنابراین سَبْعِ طُوَلِ عبارتند از هفت سوره بزرگ در اوّل قرآن پس از سوره فاتحه الكتاب بنا بر آنکه انفال و توبه را سوره واحده بگیریم (به علت آنکه هر دو در غزوات حضرت رسول الله ﷺ وارد شده است و به همین سبب آن دو را قَرِيبَتَيْنِ گویند و میان آن دو بسمله نیست) و یا آنکه سوره هفتم را سوره یونس بگیریم. و مثنائی هفت سوره بعد از این هفت سوره است و آنها را مثنائی گویند چون مَثْنِي و مَثَانِي مانند مَعْنِي و مَعَانِي به معنی دنبال و پشت سر درآمدن است. و گاهی مثنائی بر جمیع سوره‌های قرآن چه طوَال و چه قصار آن اطلاق می‌شود. و سوره‌های مِثْنِین از سوره بنی اسرائیل است تا هفت سوره؛ و آنها را مِثْنِین نامند به جهت آنکه آیات هر یک از آنها در حدود یک صد آیه می‌باشد. و مِثْنِین جمع مِأَة به معنی صد است. و مَفْصَلَاتِ شصت و هشت سوره است پس از مِثْنِین طبق روایت وارده از سعد إسکاف از رسول خدا ﷺ بنا به نقل شیخ محمدحسن در کتاب صلوة «جواهر» از کلینی (ره) و مشهور است که قرآن را بر سه قسمت تقسیم می‌کنند: سُورِ طُوَل، سور مِثْنِین، سور مَفْصَلَات؛ غایة الامر از سوره نبأ (عمّ یتسائلون) را تا آخر قرآن سُورِ قِصَار نامند.

از آیات بود بر وی نازل می‌شد. پس اگر چیز دیگری بر او نازل می‌شد بعضی از کُتَّاب و حَی را می‌طلبید و به او می‌گفت: این آیات را در فلان سوره‌ای که کذا و کذا در آن ذکر شده است قرار دهید! سوره انفال از أوائل سُورِی بود که در مدینه بر او نازل شد، و سوره براءت از اواخر سوری بود که نازل شد؛ و داستان و قصه این دو سوره شبیه به هم بودند. من گمان کردم که براءت از تتمه انفال است، و رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم از دنیا رحلت نمود و برای ما بیان نکرد که براءت از انفال است، و بدین جهت است که میان آن دو سوره را مقارن نمودم، و بسم الله الرحمن الرحیم در وسطشان نوشتم و آن دو را در میان سُورِ سَبْعِ طَوَال قرار دادم.

أَقُولُ: سَبْعِ طَوَال- بنا بر آنچه که از این روایت ظاهر می‌شود و همچنین از ابن جبیر روایت شده است- عبارت است از بَقْرَه، و آلِ عِمْران، و نِساء، و مَائِدَه، و أَنْعَام، و أَعْراف و یُوُس . و در جمع اول بر این گونه ترتیب قرار داده شد؛ سپس عثمان این ترتیب را تغییر داد و انفال را که از مَثانی است، و براءت را که از مئین است قبل از سُورِ مَثانی قرار داد. بنابراین آن دو سوره را میان أعراف و یونس گذارد به طوری که انفال مقدم بر سوره براءت بود.

فصل ۶

روایاتی که در دو فصل سابق ذکر شد مشهورترین روایات در جمع و تألیف قرآن بود چه صحیحش و چه سقیمش، و دلالت داشت بر آنکه: جمع اول جمعی بود برای گرد آوردن سوره‌های متفرقه که در روی عُسْب، لِحاف و اُكْتاف و جُلُود و رِقَاع^۱

۱- عُسْب جمع عسیب است به معنی جریده و شاخه درخت خرما چون برگهایش را بزدایند. و لِحاف عبارت است از سنگ سفید نازک، و واحد آن لِحْفَه آید. اُكْتاف جمع کَتِف است یعنی استخوان پهنی که بر شانه است. و جُلُود جمع جلد است یعنی پوست حیوان (که پس از دبَاغی شدن و به صورت چرم درآمدن بر روی آن می‌نوشتند). و رِقَاع با کسرۀ راء جمع رُقْعَه است و آن عبارت است از پوست یا ورقی که بر روی آن می‌نویند.

ساقه‌های بدون برگ درخت خرما، و سنگهای سپید نازک، و کتفهای شتر و گاو، و پوستهای چرمین، و اوراق کاغذ) نوشته شده بود؛ و برای ملحق کردن آیات نازلۀ متفرقه در سوره‌هایی که با آنها مناسبت داشتند.

و جمع دوم که به جمع عثمانی مشهور است، عبارت بود از: ردّ مصاحف منتشره از جمع اول پس از عروض تعارض نُسَخ و اختلاف قِراءات بر آن نُسَخ، به مصحف واحدی که مجمع علیه باشد، سوای کلام زَید بن ثابت که گفت: من آیه: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ - الْآيَةَ** « در میان مؤمنین بعضی از مردان می‌باشند که به آنچه با خداوند عهد بستند به صدق و راستی عمل نمودند » را در مصحف در سورهٔ احزاب قرار دادم؛ چون که پانزده سال مصاحف منتشره قرائت می‌شد و در آنها این آیه نبود.

بُخاری روایت کرده است از ابن زبیر که گفت: من به عثمان گفتم: **وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا** « و آن مردانی که از شما می‌میرند و زنهایی از خود بجای می‌گذارند » را آیهٔ دیگر نسخ کرده است، پس چرا آن را می‌نویسی یا وا می‌گذاری؟! گفت: ای برادرزاده‌ام! من چیزی را از مکان خودش تغییر نمی‌دهم.

و آنچه را که نظر حُرّ آزاد و صائب در امر این روایات و دلالتشان به دست می‌دهد- و این روایات عمدهٔ دلیل ما در این باب می‌باشند- آن است که: آنها روایاتی آحاد و غیر متواتر هستند ولیکن محفوف به قرائن قطعیه می‌باشند. به علت آنکه پیغمبر ما ﷺ آنچه را که از پروردگارش به وی نازل شد، بدون آنکه کمترین چیزی را از آن کتمان نماید، برای مردم تبلیغ کرد، و دأب و دَیْدَنَش آن بود که به مردم تعلیم کند و روشن و مبین سازد برای ایشان آنچه را که از پروردگارشان برای آنها فرود آمده است طبق نصی که در این باره از قرآن کریم وارد است؛ و پیوسته و به طور مستمر جماعتی از مسلمین قرآن را یاد می‌داده‌اند، و ایضاً آن را یاد می‌گرفته‌اند یاد گرفتن تلاوت و بیان. و ایشان عبارت بودند از قُرّاء که در غزوهٔ یمامه جماعت کثیری از آنان کشته شدند.

و مردم هم دارای رغبت شدیدی در أخذ قرآن و فراگیری و تعلیم آن داشتند؛ و این امر حتی در یک روز ترک نشد، و قرآن از میانشان برای روزی یا نصف روزی رخت بر نبت تا اینکه قرآن در مصحف واحدی گرد آمد؛ و پس از آن بر قرائت آن اتفاق و إجماع شد؛ فعليهذا قرآن مبتلا نشد به آنچه که تورات و إنجیل و کتب سائر انبیاء بدان مبتلا گشتند.

علاوه بر این، روایاتی غیر قابل احصاء از طرق شیعه و أهل سنت وارد است که رسول اکرم ﷺ بسیاری از سُورِ قرآنیّه را در فرائض یومیّه خود و غیرها در مَسْمَع و ملاء مردم می خوانده اند، و در این روایات مجموعه کثیری از سُورِ قرآنیّه چه مکی و چه مدنی نام برده شده است.

علاوه بر این، در روایت عثمان بن ابی العاص گذشت که در تفسیر قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ- تا آخر آیه (سوره نحل آیه ۹۰) وارد است که: آن حضرت ﷺ فرمود: «إِنَّ جَبْرِيْلَ أَتَانِي بِهَذِهِ الْآيَةِ وَأَمَرَنِي أَنْ أَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا مِنْ السُّورَةِ.» جبرائیل برای من این آیه را آورد و مرا امر کرد تا آن را در موضعش در آن سوره قرار دهم.»

و نظیر این روایت در دلالت، روایاتی است که رسول اکرم ﷺ بعضی از سوره ها را که به تدریج نازل می شده است، مثل سوره آل عمران، و نساء و غیرهما را می خوانده اند. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت به کُتَاب و حَى امر می نمودند تا بعض از این آیات نازل را در موضع خودش قرار دهند.

و عظیمترین گواه قاطع بر گفتار ما، همان گفتاری است که در اول این ابحاث ذکر شد و آن این است که: قرآن موجود در دست ما واجد جمیع أوصاف کریمه ای است که خداوند تعالی آن را بدانها توصیف نموده است.

و بِالْجَمَلِه آنچه را که این روایات دلالت بر آن دارند چند چیز است:

أولاً: آنچه اینک در دست ماست بَيْنَ الدَّفْقَيْنِ از قرآن، کلام الله تعالی است، در آن چیزی زیاد نشده است و چیزی از آن تغییر نکرده است. أمّا نقیصه پس این

روایات برای إفادهٔ نفی قطعی آن وافی نمی‌باشد؟ همچنانکه از طرق عدیده‌ای روایت است که: عمر بسیاری از اوقات آیهٔ رَجُم را می‌خواند، ولی چنین آیه‌ای از وی نوشته نشد.

و اما اهل سُنَّت این روایت و سایر آنچه را که دربارهٔ تحریف آمده است - و آلوسی در تفسیرش ذکر کرده است که آنها مافوق حدِّ إحصاء هستند - بر منسوخ التلاوة حمل کرده‌اند، پس دانستی که: این کلام، فاسد است، و پی‌بردی به آنکه: اثبات منسوخ التلاوة شنیع‌تر از اثبات أصل تحریف است.

از همهٔ این مطالب گذشته، کسانی که خودشان دارای مصحفی مستقل بوده‌اند غیر از آنچه که زید در جمع اول به امر ابوبکر و در جمع دوم به امر عثمان جمع کرده بود، مانند علیؓ، و ابی بن کعب، و عبدالله بن مسعود، اینکار نکردند چیزی را از آنچه مصحف دائر در دست ما محتوی آن است، غیر از آنکه از ابن مسعود نقل شده است که وی در مصحفش مَعُوذَتَيْن را نوشت و قائل بود به آنکه: **إِنَّهُمَا عَوْذَتَانِ نَزَلَ بِهِمَا جَبْرِيْلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُعَوِّدَ بِهِمَا الْحَسَنَيْنِ ﷺ** «آنها دو عدد دعائی بود که بر بدن می‌بستند، آنها را جبرائیل فرود آورد برای رسول خدا ﷺ تا اینکه امام حسن و امام حسینؓ را به آن تعویذ کند.» (یعنی برای رفع ضررهای انسی و جنی آن دو را همراهشان کند).

و سایر صحابه در این مُدَّعَا، ابن مسعود را رد کردند و نُصوص متواتره از ائمهٔ اهل بیتؓ وارد است که: آن دو تا دو سوره از قرآن می‌باشند.

و مجمل و محصل بحث آنکه: روایات سابقه - همانطور که می‌بینی - روایات آحاد محفوفهٔ به قرائن قطعیّه و نافیّه تحریف از ناحیهٔ زیادتی و تغییر است به طور قطع و یقین. و اما از ناحیهٔ نقصان نفی قطعی ندارند بلکه نفی ظنی می‌نمایند، و بعضی که مدعی شده‌اند: روایات در این مورد از جهات ثلاث تواتر دارند، گفتاری است بدون مستند.

و یگانه تکیه‌گاه بر این مطلب بنابر آنچه سابقاً گفتیم در حجت اول از این اباحت

آن است که: قرآنی که در دست ماست واجد صفات کریمه‌ای است که خداوند - سبحانه و تعالی - قرآن را بدان توصیف می‌کند همان قرآن واقعی که خداوند بر رسولش ﷺ نازل فرمود؛ مَثَلِ بُوْدِنِ اَنْ قَوْلِ فَصْلٍ (کلام جدا کننده میان حق و باطل) و رافع اختلاف، و ذکر، و هادی، و نور و مُبَيِّنِ معارف حقیقیه و شرایع فطریه و آیه و نشانه معجزه و غیر اینها از صفات کریمه‌اش.

و بسیار بجا و به موقع است که ما فقط بر این وجه اعتماد نمائیم، چرا که حجت قرآن بر بودنش کلام الله مُنْزَلٌ بر رسولش ﷺ، خود قرآن است که متّصف به آن صفات کریمه است بدون آنکه در این حقیقت متوقّف بر امر دیگری غیر از خودش باشد هر چه خواهد بوده باشد. پس حجت قرآن با قرآن است هر کجا متحقّق گردد، و در دست هر انسان بوده باشد، و از هر طریق واصل شود.

و به عبارت اُخْرَى: قرآن نازل از نزد خداوند بر پیغمبرش ﷺ در بودنش متّصف به صفات کریمه، متوقّف بر ثبوت استنادش به آن حضرت به نقل متواتر یا متظافر نمی‌باشد. و اگر چه واجد این خصوصیات هست - بلکه امر به عکس است، و اتّصاف او به صفات کریمه‌اش حجت است در استناد. بنابراین قرآن نظیر کتب و رسائل منسوبه به مُصَنِّفانش و کُتَّابش و مشابه اُقاویل مأثوره از علماء و أصحاب انظارى که صحت استنادشان بر نقل قطعی و استفاضه و یا تواتر بایستی بالغ شود، نمی‌باشد، بلکه خودش معرف خود است و ذاتش حجت بر ثبوتش می‌باشد.

و ثانیاً ترتیب سوره‌های قرآن، طبق رأی صحابه است در جمع اوّل و ثانی. و دلیل گفتار ما روایاتی است که گذشت و دلالت داشت بر آنکه: عثمان سوره انفال و براءت را در میان سوره اعراف و یونس قرار داد، در حالی که در جمع اوّل این دو سوره از آنها متأخر بوده‌اند.

و از جمله أدله بر کلام ما ایضاً آن است که: ترتیبی که در ترتیب مصاحف سایر صحابه به ما رسیده است، با هر دو جمع اوّل و دوّم مغایرت دارد؛ همانطور که روایت شده است که مصحف علی علیه السلام بر کیفیت نزول سوره ترتیب داده شده بود.

در ابتدای آن سورهٔ اِقْرَأْ، و پس از آن سورهٔ اَلْمُدَّثِّر و سپس سورهٔ اَلتُّون، و پس از آن سورهٔ اَلْمُرْمَل، و سپس تَبَّتْ، و پس از آن سورهٔ تَكْوِيْر بود و هكذا إلى آخر سوره‌های مَكِّيّه و سپس مدنیّه. این گونه ترتیب را سیوطی در «اِتقان» از ابن فارس نقل نموده است.

و در «تاریخ یعقوبی» ترتیب دیگری برای مصحف علی عليه السلام ذکر نموده است. و (در «اِتقان») از ابن اُشته در «المصاحف» با اِسنادش به اَبوجعفر کوفی ترتیب مصحف اُبی را نقل کرده است که با مصحف دائر مغایرت شدید دارد. و اَیضاً از ابن اُشته در کتاب «مصاحف» با اِسنادش از جریر بن عبدالحمید نقل کرده است ترتیب مصحف عبدالله بن مسعود را که از سور طُوال شروع کرده سپس مِئین، و پس از آن مَثانی، و سپس مَفْصَل را آورده است و آن اَیضاً با مصحف دائر مغایرت دارد. و عدّه زیادی از ایشان چنین قائل شده‌اند که: ترتیب سوره‌های قرآن توقیفی است و پیغمبر صلی الله علیه و آله با اِشارهٔ جبرئیل به امر خدای سبحانه بدین ترتیب سور مصحف دائر امر فرموده است تا به جائی که بعضی از آنان اِفراط نموده و ثبوت آن را به تواتر مدعی شده‌اند. ای کاش می‌دانستم: این تواتر کجاست؟ چون که عمدهٔ روایات وارده در این باب گذشت و در آنها اثری از این معنی نبود. و خواهد آمد که بعضی بر این معنی استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است که: قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا یکباره نازل شد، سپس بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله تدریجاً فرود آمد.

و ثالثاً: وقوع بعضی از آیات قرآنیّه‌ای که متفرقاً نازل شد، در مواضعی که فعلاً قرار دارد، از مداخلهٔ اجتهاد بعضی از صحابه خالی نیست، همانطور که ظاهر روایات جمع اول بر آن دلالت دارد.

و اَمّا روایت عثمان بن اَبی العاص از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که جبرائیل آمد و مرا امر کرد تا این آیه: اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ - تا آخر آیه را در این موضع از سوره بگذارم، این دلالتی بر بیشتر از این ندارد که فعل آن حضرت در بعضی آیات این چنین

بوده است فی الجمله لبالجمله.

حضرت استاد علامه - قدس الله روحه الزکیة - مطلب را ادامه می دهند تا اینکه

می فرمایند:

أقول: و قریب به این در بسیاری از روایات دیگر روایت شده است؛ و از طریق

شیعه از حضرت باقر العلوم علیه السلام وارد است. و روایات - همانطور که می بینی -

صریحند در دلالتشان بر آنکه: آیات در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حسب ترتیب نزول مرتب بوده اند، سوره های مکیه در مکیات و سوره های مدنیّه در مدنیات گرد آمده بود، مگر آنکه از سوره ای مقداری از آن در مکه، و مقداری از آن در مدینه نازل شده باشد؛ و این فرض فقط در یک سوره تحقق یافته است.

و لازمه این معنی آن است که: این اختلافی که در مواضع آیات مشاهده می کنیم

مستند به اجتهاد صحابه باشد.

توضیح این امر به آن است که: ما روایات بسیار غیر قابل شمارشی داریم در

اسباب نزول که دلالت دارند بر آنکه: آیات کثیره ای در سور مدنیّه در مکه نازل

شده اند، و بالعکس. و نیز روایاتی داریم که دلالت دارند بر آنکه: آیاتی از قرآن در

اواخر زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده اند و آنها واقعند در سوره هایی که در اوائل

هجرت نازل شده اند، و میان این دو وقت، سور کثیره دگری نازل شده است؛ مانند

سوره بقره که در سنه اول از هجرت واقع شد؛ و در این سوره، آیات ربا وارد است و

روایات وارد است بر آنکه این آیات، آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده

است؛ حتی اینکه از عمر روایت است که گفت: **مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لَنَا آيَاتِ**

الرِّبَا. «پیامبر رحلت نمود و برای ما آیات ربا را روشن بیان نفرمود.»

و در این سوره است قوله تعالی: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** - تا آخر آیه (آیه

۲۸۱)، «بپرهیزید از روزی که در آن روز به سوی خدا رجعت داده می شوید!» و در

روایت وارد است که: این آیه، آخرین آیه ای است که بر رسول الله نازل گشت.

بناءً علیهذا این آیات که در نزولشان متفرق بوده اند و در سوره هایی قرار گرفته اند

که در مکی و مدنی بودن مجانست با آنها ندارند، و در غیر مواضع خود بر حسب ترتیب نزول نهاده شده‌اند، و این دارای علتی نیست مگر اجتهاد بعضی از صحابه.

و مؤید این سخن روایتی است که در «إتقان» از ابن حجر نقل می‌کند که: قد وردَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى تَرْتِيبِ التُّزْوِلِ عَقِبَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَسَلَّمَ. «از علی بن ابی طالب وارد شده است که: او پس از ارتحال رسول الله ﷺ قرآن را طبق ترتیب نزول آن جمع کرد.»

این روایت را ابن ابی داود تخریج نموده و از مسلمات مدالیل روایات شیعه است.

این آن چیزی است که ظاهر روایات سابقه بر آن دلالت دارد؛ ولیکن جمهور از عامه و اهل سنت اصرار دارند بر آنکه: ترتیب آیات توقیفی است، و بنابراین، آیات مصحف دائر امروز که همان مصحف عثمانی است مرتب است بر همان ترتیبی که پیغمبر خدا ﷺ با اشاره جبرئیل ترتیب داده است. و ظاهر روایات وارده در این باب را تاویل می‌کنند به اینکه جمع صحابه جمع همراه با ترتیب نبوده است بلکه جمعی بوده است از سوره‌ها و آیات مرتب شده آنها، که ایشان آنها را از پیغمبر ﷺ می‌دانستند و حفظ داشتند، در بین الدفتین و در جای واحد.

و تو اهل خبره و اطلاع هستی که: کیفیت جمع اول که روایات بر آن دلالت داشت، این ادعا را صریحاً دفع می‌کند.^۱

باری اینها مطالبی بود از حضرت استاد قدس سره که در اینجا به مناسبت بحث از عدم تحریف قرآن نزد شیعه آوردیم و چون اینک راجع به عقیده اساطین و علمای اعلام بزرگ شیعه درباره اعتقاد به عدم تحریف قرآن بحث می‌شود، مطالب نفیس و ارزشمند ایشان ضروری می‌نمود.

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» لآیة الله العلامة الطباطبائی قدس سره، ج ۱۲، ص ۱۰۶ تا

ص ۱۳۳، ضمن بحث از تفسیر آیه: إِنْ أُنزِلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

اما راجع به سائر أبحاث قرآنی در کتاب «مهر تابان»^۱ و مجلد دوازدهم از همین دوره «امام شناسی»^۲ و در «نور ملکوت قرآن» مجلد چهارم^۳ بحث نموده‌ایم؛ ولی چون از عقیده به عدم تحریف قرآن بخصوصه بحثی به میان نیامده بود، در اینجا که به عنوان خصوص عقائد شیعه بحث می‌شود، ذکر آن لازم بود.

* * *

از جمله قائلین به عدم تحریف قرآن حتی نسبت به نقیصه آن که به عنوان عقیده رسمی شیعه از آن بازگو می‌نماید، شیخ أقدم أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی از اکابر علمای امامیه در قرن ششم هجری می‌باشد.

وی در مقدمه تفسیرش می‌فرماید: از جمله مباحثی که محل آن در مواضع مختصه و کتب مؤلفه آن می‌باشد بحث از زیادتی و نقصان در قرآن است که محل مناسب آن در علم تفسیر نیست.

اما زیادتی در قرآن، إجماع و اتفاق است بر بطلانش. و اما نقصان از آن، جماعتی از اصحاب ما و قومی از حشویه عامه روایت کرده‌اند که: در قرآن تغییر یا نقصانی وجود دارد. و گفتار صحیح از مذهب اصحاب ما خلاف آن است. و این همان مهمی است که سید مرتضی قدس الله روحه از آن پشتیبانی نموده و در پاسخ از «مسائل طرابلسیات» حق کلام را آن طور که باید و شاید استیفا فرموده است.

سید مرتضی در مواضع مختلفی ذکر کرده است که: علم به صحت نقل قرآن، مانند علم به شهرها و علم به حوادث بزرگ و وقایع عظیمه و کتب مشهوره و أشعار مسطوره عرب می‌باشد؛ به علت آنکه شدت عنایت، و کثرت دواعی، و وفور میل و

۱- «مهر تابان»، طبع اول، ص ۸۹ تا ص ۹۶ (صفحات ۹ تا ۱۶ از بخش دوم: مصاحبات تلمیذ و علامه)، و طبع دوم، ص ۱۵۱ تا ص ۱۶۱.

۲- «امام شناسی» ج ۱۲، ص ۲۲۹ تا ص ۲۴۰ ضمن درس ۱۷۴ تا ۱۷۶.

۳- «نور ملکوت قرآن» (از سلسله أنوار الملکوت)، ج ۴، بحث دوازدهم، ص ۳۷۹ تا

اشتیاق مردم بر نقل و حراست از قرآن به حدی رسید که در میان تمام اموری که ذکر کردیم هیچ امری از آنها بدین پایه نرسیده است، چون قرآن معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه می‌باشد و علماء مسلمین در حفظ و حراست و نگهداری و حمایت از آن، سعی و کوشش خود را به غایت رسانیده‌اند تا به جائی که شناختند و دانستند تمام چیزهائی را که در آن اختلاف است از اعراب، و قرائت، و حروف، و آیات آن را، و در این صورت با این عنایت صادق و ضبط شدید چگونه تصوّر می‌شود که تغییر کرده باشد و یا چیزی از آن نقصان پذیرفته باشد؟

و همچنین سید مرتضی قدس الله روحه فرموده است: علم به تفسیر قرآن و به ابغاض آن در صحت نقل مانند علم به جملگی آن است، و در این امر کاملاً جاری مجرای کتب مصنفه‌ای است که نسبت آنها به مؤلفانش ضروری است مانند کتاب سیبویه و مُزنی. اهل عنایت در این شأن و کسانی که در این علم اهل خبره و اطلاعند از شرح و تفصیل این دو کتاب همان را می‌دانند که از جملگی آن می‌دانند؛ تا به جائی که مثلاً اگر شخصی در کتاب سیبویه بابی در نحو را داخل نماید که از آن کتاب نیست، فوراً دانسته می‌شود و تمیز داده می‌گردد و فهمیده می‌شود که إلحاقی است و از اصل کتاب نمی‌باشد. و همچنین است قضیه در کتاب مُزنی. و معلوم است که: عنایت به نقل قرآن و ضبط آن، اُصدق و اَتقن و اَقوی است از عنایت به ضبط کتاب سیبویه و دواوین شعراء.

و همچنین سید مرتضی قدس سره ایضاً فرموده است: قرآن در عهد رسول الله ﷺ مجموعه‌ای بود تألیف شده به همان گونه‌ای که امروز است. و دلیل این مطلب آن است که: قرآن در زمان رسول الله درس گرفته می‌شد، و خوانده می‌شد، و جمیع آن حفظ می‌شد حتی آنکه رسول اکرم جماعتی از اصحاب را برای حفظ آن گماشتند، و بر پیامبر ﷺ عرضه داشته می‌شد و بر آن حضرت تلاوت و قرائت می‌شد، و جمعی از صحابه همچون عبدالله بن مسعود، و اُبی بن کعب و غیر این دو چندین بار قرآن را در خدمت و محضر پیغمبر ﷺ ختم نمودند.

و با کوتاهترین تأمل، تمام این مطالب دلالت دارند بر آنکه: قرآن در زمان رسول الله مجموعه‌ای بود مرتب شده نه پراکنده و متفرق، و نه ناقص و چیزی از آن کم گذاشته شده.

آنگاه سید فرموده است: آنان که با این کلام مخالفت دارند از امامیه و از حشوویه به مخالفت آنها اعتنائی نمی‌شود چون خلاف در این مسأله به گروهی از اصحاب حدیث نسبت داده می‌شود که اخبار ضعیفه‌ای را نقل نموده و صحت آنها را گمان داشته‌اند که ابداً به مثل چنین اخباری از آنچه که قطع به صحت آن داریم، رجوع نمی‌گردد.^۱

شیخ فقیه و اصولی و حکیم در عصر اخیر: آیه‌الله حاج میرزا محمد حسن آشتیانی قدس سره در شرح نفیس و علمی خود بر «رسائل» استادش: شیخ مرتضی انصاری قدس سره در شرح قول او: «الثَّالِثُ إِنَّ وَقُوعَ التَّحْرِيفِ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ - الخ» می‌گوید: سزاوار است اولاً در اصل وقوع تحریف و تغییر و نقیصه و زیاده در قرآن قدری بحث

۱- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» طبع صیدا، سنه ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۱۵. و شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «مع الشیعة الامامیة رأی صریح فی حقیقة التشیع و أصوله الّتی ترتکز علیها المذاهب الاسلامیة» که در ضمن مجموعه‌ای به اسم: «الشیعة فی المیزان» طبع شده است در ص ۳۱۴ گوید: لا تحریف فی القرآن، و محال است دست تحریف بدان راه یابد، خواه به زیادتی و خواه به نقصان به واسطه آیه ۹ از سوره حجر... و آیه ۴۲ از سوره فصلت... و به امامیه از روی افتراء و تنکیل نسبت نقصان آیاتی از قرآن داده شده است با آنکه علماء متقدمین و متأخرین ایشان که عمده و حجت‌اند میان شیعه تصریح کرده‌اند که: قرآن همان است که در دست مردم است نه غیر آن. از متقدمین ایشان شیخ صدوق در کتاب «اعتقاد الشیعة الامامیة» و سید مرتضی در کتاب «مسائل طرابلسیات» و شیخ طوسی در کتاب «تبیان» و از متأخرین شیخ جعفر نجفی در کتاب «کشف الغطاء» و سید محسن بغدادی در «شرح وافیه» و شیخ علی کرکی که در نفی زیادتی رساله مستقله‌ای تألیف نموده است، و سید محسن امین در جزء اول از «اعیان الشیعة» و شیخ جواد بلاغی در جزء اول از «آلاء الرحمن». و سید امین و بلاغی در این دو کتاب نقل کرده‌اند که: قائلین به نقصان از شداد شیعه و از حشوویه سنت هستند که به قولشان اعتباری نیست. بنابراین نسبت تحریف به شیعه مثل نسبت تحریف به سنت است و هیچ کدام بر اساس صحیح استوار نمی‌باشد.

کنیم سپس به دنبال آن از ضرر زدن و وقوع تغییر بالمعنی الأعمّ در حجیت ظواهر آیات احکام و ضرر زدن آن گفتگو نمائیم.

پس می‌گوئیم: در میان علماء شیعه اختلافی نیست در آنکه: برای امیرالمومنین - که بر او و بر برادرش پیامبر امین و بر اولاد آن دو که همه منتخب و منتجبند هزار سلام و صلوات و تحیت باد- قرآن مخصوصی بود که آن را پس از رحلت رسول الله ﷺ جمع نمود و بر مردم و منحرفین عرضه داشت. ایشان از آن إعراض کردند و گفتند: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ « برای ما نیازی در آن نیست». و او قرآن را از آنان مخفی داشت و نزد پسرانش علی بن ابی طالب (علیه السلام) امانت نهاد تا هر امامی پس از امام دگر به عنوان میراث ببرند مانند سائر خصائص امامت و رسالت. و الآن آن قرآن نزد حضرت حجّت و امام عصر- عجل الله تعالی فرجه- می‌باشد که آن را پس از ظهورش برای مردم ظاهر می‌کند و آنها را امر به قرائت آن می‌نماید. و اخبار مستفیضه بلکه اخبار متواتره معنوی بدین حقیقت گویاست.

همچنانکه اختلافی نیست میان شیعیان در آنکه آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد فی‌الجمله ولو از جهت تألیف و ترتیب سُور و آیات بلکه کلمات فرق دارد؛ و گرنه معنی و مفهومی برای آنکه آن قرآن از خصائص وی باشد، وجود نداشت.

علاوه بر وضوح این معنی، دلالت بر آن می‌کند شیخ مفید قدس سره بنابر نقلی که از «ارشاد» او شده است از جابر از حضرت ابوجعفر علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت نموده است که فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أُنزِلَهُ اللَّهُ تَعَالَى. فَأَصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ - الْخَبِر.

«وقتی که قائم آل محمد ﷺ قیام کند، چادرهایی را برمی‌افرازد برای کسانی که به مردم قرآن را طبق آنچه خداوند نازل نموده است تعلیم کنند. بنابراین مشکل‌ترین کاری است حفظ آن قرآن برای کسانی که قرآن را امروز حفظ دارند، چرا که آن قرآن خلاف آن چیزی است که در این تألیف به عمل آمده است.» و غیر این خبر.

همچنانکه شیعیان منکر آن نیستند که: آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد از جهت اشتمالش بر وجوه تأویل و تنزیل و تفسیر و احادیث قدسیه فرق دارد، همانطور که صدوق و مفید از بعض اهل امامت، و سید کاظمی: شارح «وافیه» و غیرهم قدس سره بدان تصریح نموده‌اند.

آیه‌الله آشتیانی مطلب را شرح می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

شیخ صدوق قدس سره گوید: **اعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَيْسَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ؛ وَمَنْ نَسَبَ إِلَيْنَا بِالْقَوْلِ بَأَنَّهُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ كَاذِبٌ.** انتهی کلامه رفع مقامه.

«اعتقاد ما جماعت شیعه بر آن است که: قرآنی که خداوند تعالی بر پیغمبرش محمد ﷺ نازل نموده است همین قرآنی است که اینک در میان دو صفحه جلد می‌باشد و بیشتر از این مقدار نیست، و اگر کسی به ما نسبت دهد که قرآن زیادتراً از این مقدار بوده است او دروغگوست.» تمام شد کلام صدوق؛ عالی باد مقام او.

و اما شیخ مفید اگر چه از نقلی که از وی اولاً در «مسائل سرویه» شده است چه بسا استظهار می‌شود که او قائل به تغییر در آن چیزی بوده است که خداوند به جهت إعجاز فرو فرستاده است، الا اینکه گفتار اخیرش صریح است در حمل آنچه که در این باب گفته شده است بر تغییر از جهت تأویل، و تنزیل، و تفسیر. و این مطلب را نسبت به جماعتی از اهل امامت داده است.

از مفید حکایت نموده‌اند که گفته است: جماعتی از اهل امامت گفته‌اند: از قرآن کلمه‌ای ناقص نگردیده است، و نه آیه‌ای، و نه سوره‌ای. ولیکن از آن حذف شده است آنچه که در مُصْحَفِ أميرالمؤمنين عليه السلام ثابت بوده است از تأویل آن، و تفسیر معانی آن بر اساس حقیقت تنزیل آن. و آنها مطالبی بود ثابت و نازل شده و اگر چه از جمله کلام الله تعالی که قرآن معجزه باشد نبوده است. و گاهی اوقات تأویل قرآن را نیز قرآن نامند، خداوند تعالی می‌فرماید: **وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ**

وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. «و شتاب مکن به خواندن قرآن پیش از آنکه وحیش به سوی تو آید، و بگو: پروردگار من! علم مرا زیاد کن.» در اینجا تأویل قرآن، قرآن نامیده شده است. و در این حقیقت میان اهل تفسیر اختلافی نمی باشد. انتهی کلامه رفع مقامه.

محقق آشتیانی مطلب را گسترش می دهد تا می رسد به اینجا که می گوید:

مخالفت داشتن قرآنی که در نزد امام علیه السلام بوده است با آنچه در دست مردم است إجمالاً از حقایقی است که احدی انکار آن را ننموده است. کلام در مخالفت این قرآن مابین الدفتین است با آنچه که به عنوان معجزه نازل شده است از جهت تحریف و زیادتی و نقصان اجمالاً.

بنابراین ما در این بحث می گوئیم: از جمهور اخباریین و جمعی از محدثین مانند شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی و شاگردش: ثقة الإسلام کلینی و غیرهما قدس سرهم به واسطه آنکه اخبار وارده در وقوع تحریف را بدون قسح در آنها نقل کرده اند، بخصوص به ملاحظه عنوانشان در مسأله، وقوع تغییر را مطلقاً می توان استنتاج نمود. و از بعضی از آنان وقوع تغییر و نقیصه را بدون زیادتی. چرا که در عدم زیادتی ادعای اجماع نموده اند؛ و از بعضی از ایشان نقل شده است که: نزاع در زیادتی غیر سوره، بلکه غیر آیه است، زیرا که زیادتی آن دو منافات با اعجاز قرآن فعلی در دست ما دارد به طور حتم و یقین؛ علاوه بر منافاتی که با صریح قرآن دارد.

و مشهور میان مجتهدین و اصولیین، بلکه اکثر محدثین، عدم وقوع تغییر است مطلقاً؛ بلکه جماعت بسیاری بر این مرام ادعای اجماع نموده اند، بالأخص درباره عدم زیادتی؛ و از مولی الفرید آقا محمد باقر بهبهانی و جماعتی از متأخرین نفی زیادتی نقل شده است.

تا اینکه می فرماید: و از کسانی که تصریح به اجماع بر عدم تغییر نموده اند علم

۱- آیه ۱۱۴، از سوره ۲۰: طه.

الْهُدَىٰ قَدَسَ سِرَّهُ مِی‌باشد.

در اینجا مرحوم آشتیانی عین عبارات سید مرتضی را به همان گونه که ما در اینجا از شیخ طبرسی نقل کردیم، حکایت می‌کند و سپس می‌فرماید:

و شیخ طوسی: شیخ الطائفة قدس سره بنا بر آنچه که از تفسیر «تبیان» او حکایت شده است، می‌گوید: اما گفتار در زیادتى و نقصان قرآن از سخنانى است که در خور شأن قرآن نیست؛

برای آنکه إجماع قائم است بر بطلان زیادتى در قرآن. و اما نقصان پس ظاهراً ایضاً از مذهب مسلمین خلاف قول بدان مشهود است؛ و این گفتار به سخن صحیح از مذهب ما: تشیع اَلیق است؛ همچنانکه سید مرتضی قدس سره این مرام را نصرت و تأیید نموده است، و آن است ظاهر روایات،^۱ إلا اینکه روایات کثیره‌ای از جهت

۱- آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب «الفصول المهمة» طبع پنجم از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۹ که فصل یازدهم است مطالبی را در ردّ بعضی از نویسندگان سنّی مذهب که به شیعه افتراء می‌بندند و به دنبال تأیید حزب اموی در سوریا شیعه را مورد هجوم عنیف قرار می‌دهند می‌فرماید: ما چنین می‌پنداشتیم که عصبیت کور و اُیام وحشیت آن به پایان رسیده است و مسلمین در امروز احساس کرده‌اند که چگونه ستیزه جوئی‌ها و فتنه انگیزی‌هایشان، آنان را طعمه و حوش و حشرات کرده است؛ ولی معذک می‌بینیم حثاله و پس‌مانده اُمویین که دأیشان غیر از فجور و خَمَر چیزی نیست به شیعه هزار تهمت ناروا می‌بندند. میمون یزید در خطّ مشی خود و در مجلّه اُمویین آنان را تأیید نموده و کلمات دردآور و گزنده‌ای نگاشته است. نشاشیبی، و نصولی، و کیالی چه ناسزاها گفته‌اند و چه اَتّهامها بر قلم نازیبایشان جاری نموده‌اند؛ و «منار» خوارج با إرجاف و إجحاف و بغی و طغیان، به شیعه بهتان عظیمی نسبت داده است و در جزء ششم و ما بعد آن از مجلد ۲۹ چه تهاجم خانمان براندازی نموده است. و در اینجا بعضی از افاضل آنها امثال رافعی دیده می‌شوند که سوءظنشان را به شیعه باید حمل بر تقلید از آباء و محیطشان نمود.

وی در ص ۱۶۱ از کتابش «تحت راية القرآن» می‌گوید:

«رافضیان در نصّ قرآن شک دارند و می‌گویند: در قرآن نقص و زیاده و تغییر و تبدیلی واقع شده است. اه. .» و در این صورت باکی بر ما نمی‌باشد اگر از او بپرسیم و بگوئیم: مراد و منظور شما از روافض چه کسانی هستند؟ آیا مقصود شما امامیه می‌باشند یا غیر ایشان؟ اگر مراد امامیه هستند در این صورت دروغ گفته است کسی که تو را بر این نسبت درباره آنان اغراء نموده است،

←

←
چرا که در این نسبت به امامیه افترا بسته است و ستم نموده است، به علت آنکه قداست قرآن حکیم از ضروریات دین اسلامی امامیه و مذهب امامی آنهاست، و به اجماع امامیه کسی که از مسلمین در این قضیه شک کند مرتد است. و چون این شک از وی به ثبوت رسد او را می‌کشند و بدون غسل و کفن و دفن و نماز یله می‌گذارند و در مقابر مسلمین به خاک نمی‌سپارند. و از بلیغ‌ترین حجج الهیه و قویترین أدله اهل حق به حکم بدهات اولیه بر مذهب امامیه از نصوص صریحه قرآن که بگذریم ظواهر آیات قرآن می‌باشد و به همین جهت است که ایشان را می‌بینی که ظواهر احادیث مخالف قرآن را به دیوار می‌زنند و بدان ابدأ اعتنائی نمی‌کنند گرچه آن احادیث و روایات صحیحه باشد. و شاهد ما بر گفتار ما کتابهای امامیه می‌باشد که در حدیث و فقه و اصول بدان تصریح دارد. قرآن حکیمی که باطل بدان راه ندارد نه از مقابل و نه از پشت همین قرآن است که مابین الدفتین می‌باشد و همین قرآن است که در دست مردم است نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم، و در آن تبدیل کلمه‌ای به کلمه‌ای و نه حرفی به حرفی رخ نداده است، و تمام حروف آن در تمام دورانها و اجیال تا عهد نبوت و زمان وحی رسالت با تواتر قطعی ثابت می‌باشد. و در همان زمان اقدس و عهد مقدس به طوری که الان موجود است مؤلف و ترتیب داده شده بود، و جبرائیل علیه السلام قرآن را به پیامبر صلی الله علیه و آله در هر سال یک بار عرضه می‌داشت و در سال وفات آن حضرت دو بار عرضه داشت و روش و منهج صحابه این طور بود که قرآن را به پیغمبر عرضه می‌کردند و تلاوت می‌نمودند تا به جائی که بارهای عدیده بر او قرآن را ختم نمودند. و این حقایق همگی از امور ضروریّه و مسلّمه در نزد محققین از علمای امامیه است و به گفتار حشویه اعتباری نیست چرا که ایشان نمی‌فهمند.

و اهل بحث و درایت از اهل سنت می‌دانند که: شأن و منزلت قرآن نزد امامیه همین است که ما ذکر کردیم و منصفین از ایشان بدین مطلب تصریح دارند. امام همام مرد بحاث و متبّع شیخ رحمت الله هندی رحمته الله علیه در ص ۸۹ از نیمه دوم کتاب نفیس خود: «اظهار الحق» عین این عبارات را ذکر کرده است: قرآن کریم نزد جمهور علمای شیعه امامیه اثناعشریه از هر تغییر و تبدیلی مصون مانده است. و افرادی از آنان چنانچه قائل به وقوع نقصان در آن باشند، کلامشان نزد آنان مقبول نیست. شیخ صدوق ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه که از اعظام علمای امامیه اثناعشریه است در رساله اعتقادیه گوید: «اعتقادنا فی القرآن: ان القرآن الّذی أنزل الله علی نبیّه هو ما بین الدفتین و هو ما فی ایدی الناس لیس بأکثر من ذلك. و مبلغ سوره عندالناس مائة و أربع عشرة سورة. و عندنا والضّحی و ألم نشرح سورة واحدة، و لإیلاف و ألم تر سورة واحدة. و من نسب الینا ألّا نقول أنه أكثر من ذلك فهو کاذب.» انتهى.

امام هندی می‌گوید: «و در تفسیر «مجمع البیان» که تفسیر معتبری است نزد شیعه ذکر شده

←

← است که سید ذوالمجد علم الهدی چنین راجع به قرآن آورده است. (در اینجا سید شرف‌الدین کلام سید مرتضی را که ما آن را ذکر نمودیم از زبان امام رحمت‌الله هندی ذکر کرده است و آنگاه گوید:) امام رحمت‌الله هندی می‌گوید: قاضی نور‌الله شوشتری که از علماء مشهور امامیه است در کتابش به نام «مصائب النواصب» می‌گوید: آنچه به امامیه نسبت داده شده است از وقوع تغییر در قرآن از آن چیزهایی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشند بلکه قائلین بدان مردم کم مقدار و بی‌اعتباری هستند که در میان امامیه بدانها اعتنائی نیست. «انتهی.

و أيضاً امام هندی گفته است: «ملاً صالح در شرح کلینی گفته است: «قرآن با همین ترتیب در وقت ظهور امام دوازدهم ظاهر می‌شود و معروف می‌گردد.» انتهی.

و همچنین امام هندی گفته است: «محمد بن حسن حرّ عاملی که از بزرگان محدثین در فرقه امامیه است در رساله‌ای که در ردّ بعض معاصرین خود نوشته است این عبارت را (به فارسی) آورده است: «هر کسی که تتبع اخبار و تفحص تواریخ و آثار نموده به علم یقینی می‌داند که قرآن در غایت و اعلیٰ درجه تواتر بوده و آلف صحابه حفظ و نقل می‌کردند آن را و در عهد رسول خدا ﷺ مجموع و مؤلف بود.» انتهی.

امام هندی می‌گوید: «بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که قول محقق و ثابت در نزد علماء امامیه اثناعشریه آن است که: قرآنی را که خدا بر پیغمبرش نازل کرده است همین قرآن بین‌الدفتین است و همان است که اینک در دست مردم می‌باشد و زیاده بر آن نیست، و در زمان رسول‌خدا ﷺ گرد آورده شده و تألیف گردیده بوده است، و آن را هزاران نفر از صحابه می‌خواندند و حفظ می‌کردند و نقل می‌نمودند و جماعتی از اصحاب همچون عبدالله بن مسعود، و اُبی بن کعب و غیرهما مرآت عدیده‌ای قرآن را نزد پیامبر ختم کرده‌اند. و با همین ترتیب وقت ظهور امام دوازدهم ﷺ مشهور می‌گردد. و افراد نادر و غیرقابل اعتباری که قائل به وقوع تغییر در آن گشته‌اند گفتارشان در نزد امامیه مردود است و در میان امامیه بدیشان اعتنائی نمی‌باشد، و بعضی از اخبار ضعیفه‌ای که در مذهب آنها روایت شده است بدان اعتنائی نیست و به واسطه آنها از امر معلوم که قطع بر صحت آن به وقوع پیوسته است نمی‌توان رفع ید کرد. و این گفتاری است حقّ چرا که خبر واحدی که اقتضای علمی را بنماید و در ادلّه قاطعه دلیلی طبق آن یافت نشود باید آن را ردّ نمود بنا بر آنچه که ابن مطهر حلّی در کتاب خود مسمی به «مبادئ الوصول إلی علم الأصول» بدان تصریح نموده است در حالی که مسلماً خدای تعالی فرموده است: *إنا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون*. و در تفسیر این آیه در کتاب تفسیر «الصراط المستقیم» که تفسیر معتبری در نزد علماء شیعه می‌باشد وارد است که: «ای انا لحافظون له من التحریف و التبديل و الزيادة و النقصان.»

←

عامه و خاصه دلالت دارند بر نقصان مقدار کثیری از آیات قرآن، و نقل بعضی از آن از موضعی به موضع دیگر؛ لیکن طریق آن روایات، آحاد است که ایجاب علم نمی‌کند. پس اولی اعتراض از آنها و ترک تشاغل به آنهاست؛ به علت آنکه تأویلشان ممکن است.

و بر فرض صحّتشان ایجاب طعن و اشکال در قرآن موجود بین الدفّین نمی‌کنند، زیرا که صحّت آن معلوم است و احدی از افراد اُمت بر آن اعتراض ننموده و آن را دفع نکرده است. و روایات ما همگی هماهنگ می‌باشند در بحث از قرائت آن و تمسک به آنچه در آن وارد است، و ردّ اخباری که در فروع اختلاف

←

تمام شد کلام امام هندی و ما عین عبارات او را در اینجا نقل نمودیم. و ما به عوض ذکر کلام اعلام شیعه امامیه که در کتب معتبرشان آمده است به کلام امام هندی اکتفا کردیم به جهت آنکه استقصاء این مطلب ما را از قراردادی که بر عهده خود نهادیم که اجتناب از تطویل ملال آور باشد، خارج می‌کرد. و کسی که می‌خواهد عقیده‌ای را از طوائف و اُمت‌های نقل کند باید در استنادش به کتب معتبره در نزد آن طائفه و اُمت، از این مرد عالم صحیح پیروی کند، و نباید به دنبال هرزه‌گویان و اهل ارجاف از دشمنان سرسخت و اعدای آنها برود. و من حقّاً کتاب جلیل «تحت رایة القرآن» را بزرگ می‌دانم و منزلت و شأن مؤلف آن: مصطفی صادق را تقدیر می‌کنم و می‌دانم که وی مردی است دوراندیش و فهیم، و من او و کتاب نفیس او را که برای عموم مسلمین تألیف شده است و از مجروح ساختن عواطف شیعه مبرّی دانسته و تنزیه می‌نمودم. در حالی که بر همه مسلم است که شیعه رکن دین، و یک جزء مهم از مسلمین می‌باشند و در میانشان پادشاهان و امیران و عالمان و ادیبان و نویسندگان و شاعران و سیاستمداران فکور و مفکر و اندیشمندان و زیرکان مدبّر و اهل غیرت و حمیت اسلامی و نفوس عبقری، و صاحبان اخلاق عظیم و کرم و صاحب همّتان و ارادت پیشگان وجود دارد و ایشان در تمام جوانب و نواحی کره زمین مانند ستارگان در آسمان انتشار دارند، و با وجود آنکه آنان اهل حول و قووت و غناء و ثروت و اموال مبدوله در راه دین و سیل اسلام و نفوس آرزومند در راه فدای مسلمین می‌باشند، از حکمت و درایت و از عقل و تدبیر دور است که آنان را سبک بشمار آورد، و از تثبّت و تحقیق به دور است که در مقام نقل از آنها و از رویه و منهاج و عقائدشان به ارجاف مرجفین و اجحاف مجحفین اعتماد نمود و به هرزه‌گوئی یاوه‌سرایان و تعدی متجاوزان و متعدیان اکتفا کرد: یا ایّها الذّین آمنوا إنّ جاءکم فاسقٌ بنبأً فتنیبوا أنّ تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

دارند به آن، و عَرَضُ أَخْبَارٍ بر آن. پس هر چه موافق کتاب الله باشد عمل می‌شود، و هر چه مخالف آن باشد اجتناب می‌شود و بدان التفاتی نمی‌گردد.

و تحقیقاً روایتی از پیغمبر ﷺ وارد شده است که احدی را قدرت رد آن نمی‌باشد. او فرمود: **إِنِّي مُخْلِفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ إِنَّ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِهْمَا لَنْ يَقْتَرَفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

«من به عنوان خلیفه و جانشین در میان شما قرار می‌دهم دو چیز گرانقدر و ارزشمند را! اگر شما به آن دو چیز تمسک کنید هیچگاه گمراه نمی‌شوید: کتاب الله، و عثرت من که اهل بیت من می‌باشند، و آن دو هیچگاه از هم جدا نمی‌گردند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

این حدیث دلالت دارد بر آنکه در هر عصری کتاب الله موجود است به سبب آنکه جایز نیست رسول اکرم اُمّت خود را امر کند به تمسک به چیزی که تمسک بدان از تحت قدرت خارج باشد همان طور که اهل البیت و کسی که قولش واجب الاتّباع باشد در هر وقتی حاصل است.

و چون این قرآن موجود میان ما، إجماع بر صحّتش داریم سزاوار است به تفسیر آن و بیان معانی آن و ترک ماسوای آن مبادرت نمائیم.

محقق فقیه آشتیانی مطلب را ادامه می‌دهد تا آنکه می‌گوید:

در اینجا کلام را در این مسأله با ذکر سوره‌ای که صاحب کتاب «دبستان المذاهب» پس از ذکر مقداری از عقاید شیعه از بعضی از علماء شیعه در حین ذکر مطاعن خلیفه ثالث که مصاحف را سوزانید و سوره‌هایی را که در فضل امیرالمومنین و اولاد طاهرین او عليه السلام بود تلف نمود ذکر نموده، خاتمه می‌دهیم.

چرا که آنچه از کلمات ساقطه و مُحَرَّفَه ذکر کرده‌اند بسیار است و در کتب علماء شیعه مذکور است، و آن سوره این است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِالْثُورَيْنِ أُنزِلْنَاهُمَا يُتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُحذِّرَانَكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ.**

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به دو نوری که ما آنها را نازل کردیم که بر شما آیات مرا تلاوت می‌کنند و شما را از عذاب روز دردناک بر حذر می‌دارند.»

در اینجا یک جملات و عباراتی را به همین منهای قریب دو صفحه از این قطعه‌های وزیری ذکر می‌کند، که آخرش این است: **وَعَلَى الَّذِينَ سَلَكَوا مَسَلَكَهُمْ مِنِّي رَحْمَةً وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.** «و بر کسانی که پیمودند راه ایشان را از طرف من رحمت است و آنان در غرفه‌های بهشتی به امن و امان زیست می‌کنند؛ و حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد پروردگار عالمیان.»

این سوره را اگر چه من در غیر آن کتاب نیافته‌ام ولی ظاهرش آن است که او از کتب شیعه اخذ کرده است. آری از شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف حکایت است که در کتاب «مثالب» گفته است: ایشان اسقاط کرده‌اند از قرآن تمام سوره ولایت را و بعید نیست مراد او همین سوره باشد.

ولیکن بر تو پوشیده نیست که این سوره از جنس قرآن نازل شده برای إعجاز قطعاً نمی‌باشد؛ چرا که هر آدم مطلع بر لغت عرب می‌تواند مانند آن را بیاورد، با وجود آنکه خداوند سبحانه می‌فرماید: **لئن اجتمعت الإنسُ و الجنُ الایة^۱.**

«بگو ای پیغمبر اگر تحقیقاً انس و جن با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند نخواهند توانست اگر چه بعضی در این کار پشتیبان و کمک کار بعضی دگر باشند.»

شیخ محقق موسی بن جعفر بن احمد تبریزی در کتاب «أ وثق الوسائل فی شرح الرسائل» در شرح آن فقره از عبارت شیخ أنصاری: **ثُمَّ إِنَّ وَقُوعَ التَّحْرِيفِ فِي الْقُرْآنِ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ - الخ،** تقریباً عین تحقیق و تفصیل محقق آشتیانی را می‌نماید؛ و مختار

۱- «بحر الفوائد فی شرح الفرائد» مبحث حجیت ظن، حجیت ظواهر ألفاظ، حجیت کتاب

الله، طبع سنگی ص ۹۸ تا ص ۱۰۱.

او أيضاً عدم تحریف است زیادهً أو نقیصةً أو تغییراً^۱.

و اما کتاب «دبستان مذاهب» که در شرح رسائل از آن نام برده شد که سوره‌ای اسقاط شده در کتاب الله را در آن آورده است، نه کتابی است معلوم الهویّه و نه مؤلفش معلوم است و نه در میان علماء نامی از وی برده شده است.

ما برای روشن شدن هویت این کتاب مجهول الهویّه و بی‌اعتباری مستنداتش از جمله نقل سوره ساقطه ناچاریم اولاً شرح حال و ترجمه او را از عالم بزرگ شیخ آقا بزرگ طهرانی قدس سرّه ذکر نمائیم سپس مطالبی را که شاهد گفتار ماست از خود کتابش در اینجا بیاوریم:

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ قدس سرّه می‌فرماید: «دبستان مذاهب» یا «دبستان» در ملل و نحل است. فارسی، طبع بمبئی در سنه ۱۲۶۲، و مرتّب است بر دوازده تعلیم. تا آنکه می‌گوید:

به علّت آنکه مؤلف نامش را در آن نبرده است لهذا در مؤلفش اختلاف است چنانکه سیّد محمد علی داعی الإسلام در اول «فرهنگ نظام» ذکر نموده است. او از سیرجان ملکم در «تاریخ ایران» نام مؤلف آن را **محسن کشمیری** که در شعرش تخلّص به **فانی** دارد حکایت نموده است، و از مؤلف کتاب «مآثر الأُمراء» حکایت کرده است که نامش **ذوالفقار علی** است، و از هاشم نسخه‌ای که کتابش در سنه ۱۲۶۰ می‌باشد نامش را **میرذوالفقار علی حسینی** متخلّص به **هوشیار** حکایت کرده است.

داعی الإسلام خودش چنین اختیار کرده است که: این کتاب از بعضی سیّاحان در اواسط قرن یازدهم است که بسیاری از درویشش را در هند إدراک نموده است و از آنها هر مطلب درست و نادرستی را گرفته و در این کتابش جمع نموده است.

آنگاه مرحوم علامه طهرانی قدس سرّه می‌فرماید: **أقول**: از بعضی مستشرقین نقل شده است که: نسخه «دبستان المذاهب» تألیف **محمد فانی** در کتابخانه بروکسل موجود است. و در آن مؤلفش ذکر کرده است که: در سنه ۱۰۵۶ وارد خراسان شد، و در آنجا

۱- حاشیه «أوثق» بحث حجّیت ظنّ. کتاب طبع سنگی است و صفحه شمار ندارد.

محمد قلی خان بود را که معتقد به نبوت مُسَيِّمَهُ کَذَّاب بود، دید.

مصنّف کتاب «دبستان مذاهب» همان طور که نامش را در کتاب پنهان داشته است همچنین در إخفاء مذهبش تعمد داشته است؛ برای آنکه کلامش را در این کتاب که برای شناختن عقائد مذاهب و ملل و نحل است بر تعصّب حمل نمایند.

او در آخر کتاب می گوید: بعضی از اعزّه دوستان به من گفتند: سید مرتضی رازی کتاب «تبصرة العوام» را در بیان عقائد و مذاهب تألیف نمود ولیکن از نوشته او چنین بر می آید که: جانبی را گرفته و آن را تأیید کرده است، و بدین جهت گوینده متهم می شود و حقایق مختلفی می گردد؛ و علاوه بر این برخی از عقائد پس از سید مرتضی پدید آمده است که در زمان او نبوده است و ناچار باید بیان شود.

روی این گفتار بعضی از اعزّه، من پاسخ وی را در این تألیف اجابت نمودم و در آن ذکر نکردم چیزی را مگر آنچه اهل فرقه های مختلف خودشان در کتبشان ضبط نموده اند، یا آنکه با اقوال خودشان برای من شفاهاً بیان نموده اند؛ با مراعات عین تعبیراتی که از هر یک از اشخاص خودشان، در عباراتشان بیان نموده اند، و عین آنچه خودشان در کتابهایشان بدان تعبیر ذکر نموده اند؛ برای آنکه حقایق پنهان نشود و گفتار من بر تعصّب و جانبداری از یک طرف حمل نگردد.

مرحوم علامه طهرانی قدس سره می فرماید: ولیکن از گوشه و کنار کلماتش و ترتیب مطالب و بیان أدله اقاویلش به دست می آید که: حقّ نزد او مذهب امامیه بوده است.

وی در اول تعلیم ششم که متعلق به ملل اسلامیّه است گوید: در اینجا از دو نظر بحث داریم؛ چون اهل اسلام بر دو قسم منقسم می شوند: سنی و شیعی. و پس از آن شروع می کند به ذکر فرقه های اهل سنت تا آخرشان؛ و سپس شروع می نماید در نظر دوم که درباره شیعه می باشد و ابتدا می کند به ذکر اثناعشریه و ذکر عقائدشان.

می گوید: شنیدم از علمای شیعه گفتارشان را و إدراک کردم از ایشان در لاهور در سنه ۱۰۵۳ مولی محمد معصوم، و مولی محمد مؤمن، و مولی ابراهیم را که در تشیع متعصّب بود. و در وجه تعصّب او ذکر نموده است که: وی اُمّه العلیّه را در

خواب دیده است! و ایشان او را به اعتناق اسلام و اتباع ائمهٔ اثنا عشر از اهل البیت علیهم السلام امر کرده‌اند.

و ذکر کرده است که مروّج شیعهٔ اخباریه در عصر او مولی محمد امین استرآبادی بوده است. و مقداری از مطالب او را از کتاب «الفوائد المدنیّة» و «دانشنامهٔ شاهی» و غیرهما نقل می‌کند.

در اینجا مرحوم صاحب «الذریعة» پس از بیان مطالبی از وی در ذکر مذهب اِسمعیلیّه و طائفهٔ صوفیّه می‌گوید:

و بالجمله بدون شک مؤلف این کتاب از شعراء اواسط قرن یازدهم می‌باشد که غالب آنها را نصرآبادی در تذکره‌اش ذکر کرده است؛ و در آنجا کسی که بر وی منطبق باشد یکی از اسامی محتمله‌ای که اولاً ذکر نمودیم نمی‌باشد مگر فانی کشمیری که از او شعرش را در ص ۴۴۷ نقل کرده است.

بنابراین شاید این فانی همان مؤلف باشد و اسمش همانطور که سیرجان ملکم ذکر کرده است محسن بوده، و در نسخهٔ بروکسل به محمد تصحیف شده باشد و یا بالعکس. و اما ذوالفقار متخلص به مؤبد یا هوشیار را من نشانی برای او ندیدم.

و اول کتاب «دبستان مذاهب» با این بیت آغاز می‌گردد:

ای نام تو سر دفتر اطفال دبستان
یاد تو به بالغ خردان شمع شبستان
و اما آنچه در «ذیل کشف الظنون» ص ۴۴۲ ذکر نموده است که: این کتاب تألیف مؤبد شاه مهتدی است که برای اکبر شاه متوفی در سنهٔ ۱۰۱۴ تصنیف کرده است، درست نیست؛ به سبب آنکه در کتاب «دبستان» قصص و حکایاتی را از سنوات ۱۰۴۴ تا ۱۰۶۳ ذکر می‌کند. از جمله آنکه می‌گوید: دیدم در سنهٔ ۱۰۵۳ مرتاضی را که ایران را مدح می‌کرد؛ ولی پادشاهش شاه عباس بن خدابنده را سب و شتم می‌نمود و می‌گفت: وی هر پسر یا دختر زیبایی را از روی غصب و تعدی اخذ می‌نماید.^۱

این راجع به هویت کتاب «دبستان مذاهب» و اختلاف و جهالت در شخص

۱- «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» ج ۸، ص ۴۸ و ص ۴۹، در باب الدال، د ب س .

مؤلف آن بود. و اما درباره خود کتاب، ما اینک برخی از مطالبی را که در باب تشیع آورده است برای ایفاء منظور خودمان که معرفی مطالب این باب از جهت مشرب و مذهب و طریقه باشد، از این کتاب انتخاب نموده و در اینجا می آوریم:

در ذکر مذهب اثنا عشریّه: از ملاً محمد معصوم، و محمد مؤمن تونی، و ملاً ابراهیم که در هزار و پنجاه و سه در لاهور بوده اند، و از جمعی دیگر آنچه نامه نگار شنیده می آورد- تا آنکه گوید:

و بعضی از ایشان گویند که: عثمان مصاحف را سوخته، بعضی از سوره ها که در شأن علی و فضل آتش بود برانداخت و یکی از آن سوره ها این است (در اینجا عین همان سوره ای را که محقق آشتیانی قدس سره در «بحر الفوائد» از این کتاب حکایت نموده بود، با همان الفاظ ذکر کرده است، و پس از آن گوید):

طریق اخباریین: این طریق را مروج در این هنگام ملاً محمد امین استرآبادی شد؛ و گویند: بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی به مکه معظمه گرائید و بعد از مقابله حدیث بدین معنی پی برد و کتاب «فوائد مدنی» تصنیف کرد. او در «دانشنامه قطب شاهی» که برای دارای اسکندر دستگاه محمدقلی قطب شاه نوشته، آورده: بدانکه مطلب اعلی و مقصد اقصی معرفت خصوصیات مبدأ و معاد است- تا اینکه می گوید:

«افاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده اند: یک فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده اند. پس طائفه ای از این فرقه التزام این کردند که مخالف اصحاب وحی نگویند؛ و ایشان را متکلمین می گویند، از این جهت که فن کلام را تصنیف کرده اند از روی افکار عقلیه، و در فن کلام در مسأله کلام رب العزه تطویل کلام کرده اند. و طایفه دیگر التزام نکرده اند؛ و ایشان را حکماء مشائین می گویند، از این جهت که اوائل ایشان در رکاب ارسطو می رفتند و وقتی که ارسطو وزیر اسکندر شده بود و تردّد به دولخانه اسکندر می کرد، در این اثنا أخذ علوم از ارسطو می کردند.

و یک فرقه دیگر تحصیل این مقام به ریاضات کرده اند. پس طائفه ای از این فرق التزام کرده اند که: مخالف اصحاب وحی نگویند؛ و ایشان را صوفیه متشرعین

می‌گویند. و طائفه دیگر التزام این نکرده‌اند، و ایشان را حکماء اِشراقیین می‌گویند. و افلاطون که استاد ارسطو است، تعلّم و تعلیم به طریق ریاضات کرده است.

و فرقه دیگر تحصیل این مقام از روی کلام اصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله‌ای که ممکن باشد عادهً که عقل در آن غلط کند متمسک به احادیث اصحاب عصمت شوند و ایشان را اُخباریین می‌گویند.

و اصحاب ائمه طاهره علیهم الصلوة و السلام همگی این طریق داشتند؛ و ائمه علیهم السلام ایشان را نهی کرده بودند از فنّ کلام و از فنّ اصول فقه که از روی انظار عقلیه تدوین شده؛ و همچنین از فنّ فقه که از روی استنباطات ظنّیه تدوین شده؛ از این جهت که عاصم از خطا منحصر است در تمسک به کلام اهل عصمت.

و لهذا در فنون ثلاثه اختلافات و تناقضات بسیار واقع شد. چنانکه مُشاهد و معلوم است که: نقیضین حقّ نیستند؛ البتّه یکی از ایشان باطل است. و ائمه تعلیم فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، و فنّ فقه به اصحاب خود کرده‌اند؛ و آن سه فنّ در کثیری از مسائل مخالفت دارد با فنونی که عامّه تدوین آن کرده‌اند. و اهل البیت علیهم السلام فرموده‌اند که: در فنون ثلاثه عامّه آنچه حقّ است از ما به ایشان رسیده، و آنچه باطل است از اذهان ایشان صادر شده.

و طریق اخباریین در آخر زمان غیبت صغری که به بعضی از روایات هفتاد و سه و بعضی از روایات هفتاد و چهار است شایع بود و اصحاب ائمه علیهم السلام بعد از آنکه أخذ فنون ثلاثه از اهل البیت علیهم السلام کرده‌اند تدوین آن در کتب نموده‌اند به امر ایشان تا در زمان غیبت کبری شیعه اهل بیت در عقائد و اعمال به آن رجوع کنند و آن کتب به طریق تواتر منتهی به متأخرین شده.

و کتاب «کافی» که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی قدس سرّه تألیف آن کرده‌اند مشتمل بر فنون ثلاثه است.

پس چون محمد بن أحمد الجنید العامل بالقیاس، و حسن بن حسین بن علی بن ابی عقیل المعالی المتکلم به ظهور رسیدند و فقیه شدید بودند، در زمان ایشان در

مدارس و مساجد مدار بر تعلیم و تعلّم طریقه عامّه بود. مطالعه کتب کلام و کتب اصول عامّه کردند، چون مهارت تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از ائمّه منقول است نداشتند و در بعضی از مباحث فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، موافقت با عامّه کردند و اختیار طریقه مرگّب از طریقه اخباریین و طریقه عامّه کردند و بنای اجتهادات برین نهادند.

و بعد از ایشان شیخ مفید رحمه الله علیه یعنی شیخ أبوجعفر از روی غفلت و حسن ظنّ به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه سلوک طریقه مرگّب از طریقه عامّه و اخباریین و اصولیین کرد. و از این جهت علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین چنانچه علامه حلّی یعنی شیخ جمال الدین مظهر در بحث خبر واحد از «نهایه» ذکر کرده است؛ و در آخر «شرح مواقف» و اوایل کتاب «ملل و نحل» نیز تصریح به آن شده است.

چون شیخ مفید استاد علم الهدی یعنی سید مرتضی و استاد رئیس الطائفه بود آن طریقه در میان افاضل امامیه شایع شد تا نوبت علامه المشارق و المغرب علامه حلّی شد. و چون تبخّر علامه حلّی در علوم از ابن جنید و ابن ابی عقیل و شیخ مفید بیشتر بود، ایشان طریقه مرگّب را در کتب کلامیه و اصولیه بسط و رواج بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه، بنا بر آن طریقه مرگّب نهادند. چون احادیث عامّه از باب خبر واحد خالی از قرائن نبود ایشان تقسیم احادیث کتب خود به اقسام اربعه مشهور کرده بودند؛ و علامه حلّی رحمه الله از روی غفلت احادیث کتب خود و کتب طائفه محقّه را به اقسام اربعه تقسیم کرد با آنکه علم الهدی و رئیس الطائفه و ثقه الاسلام و شیخنا الصدوق یعنی محمد بن بابویه القمّی و غیرهم تصریح کرده اند به اینکه اجماع طائفه محقّه بر صحّت آن شده.

و بعد از علامه حلّی شیخ شهید اول یعنی شیخ محمد مکی رعایت طریقه او کرده و بنای تصانیف خود بر آن نهاده، و بعد از ایشان سلطان المدقّین شیخ علی رحمه الله علیه موافقت ایشان کرد. و العالم الربّانی شهید الثانی یعنی شیخ زین الدین

جبل العاملی رحمة الله تعالى نیز رعایت آن طریقه کرد.

تا آنکه نوبت به أعلم علماء المتأخرین فی علم الحدیث و علم الرجال و أروعهم استاد الكل فی الكل میرزا محمد استرآبادی - نور الله مرقده الشریف - رسید. پس ایشان بعد از آنکه جمیع فنون احادیث را به فقیر تعلیم کردند و به فقیر اشاره فرمودند که: إحيای طریقه اخباریین بکن، و شبهاتی که معارضت به آن طریقت دارد دفع آن شبهات بکن، و مرا این معنی در خاطر می گذشت لیکن ربّ العزّة تقدیر کرده بود که این معنی بر قلم تو جاری شود.

پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از أعظم علماء فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو می بردم و تضرع به درگاه ربّ العزّة می کردم و توسّل به ارواح مقدّس أصحاب عصمت می جستم و مجدداً رجوع به احادیث و کتب عامّه یعنی مخالفان امامیه و در کتب خاصّه یعنی امامیه می کردم از روی کمال تعمق و تأمل، تا آنکه به توفیق ربّ العزّة و برکات سید المرسلین و أئمة طاهرین - صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین - به اشارت لازم الإطاعة امثال نمودم و به تألیف «فوائد مدنیّه» موفق شدم و به مطالعه شریف ایشان مشرف شد. پس تحسین آن تألیف کردند و ثنای مؤلفش گفتند رحمة الله.

صاحب « دبستان مذاهب » در اینجا مقداری از شرح نواب أربعة و وظائف شیعیان را در زمان غیبت بیان می کند و سپس می گوید: « باید دانست که: حدیث نزد شیعه امامیه اصولیه منقسم به چهار قسم می شود: صحیح و حسن و موثق و ضعیف.

(تا اینکه می گوید): در طریق اخباریین نامه نگار آنچه از امینان این راه که یکی از آنان محمد رضای قزوینی است شنیده می نویسد. ایشان را اخباریین بدان نامند که مدار بر خبر نهند و اجتهاد نکنند. مثلاً محمد امین بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی و شرعی به مکه معظمه رفت و آشکارا کرد که: اجتهاد طریقه قدمای شیعه نیست. و آنچه از عارفان و امینان اسرار او، نامه نگار شنیده می نگارد، و آن که طالب زیادتی است به فوائد المدنی که گرد آورده او است بگراید.

در اینجا مطالبی را از ایشان نقل کرده تا می‌رساند به اینجا که می‌گویند: پس طریق سالم آن است که حضرات داشتند؛ و آن طریق اخباریین است؛ و ایشان را اخباریین از آن گویند که مدار این طائفه بر خبر است و عمل به حدیث کنند و اجتهاد نکنند. ملاً محمّد امین خطاب به گروه مجتهدین اجتهاد پیشه متأخرین می‌کند که: شما خود قائلید و مقرر که آئین سلف و طریق قدما اجتهاد نبوده و راه سلف و طریق قدیم که در هنگام محمّد و ائمهٔ علیهم‌السلام بوده راه اخباریین است پس ما را همین دلیل بسند است که راه ما طریق مستمر است؛ اما شما دلیل بر جواز اجتهاد بهم رسانید و به ما نمائید که: به فرمودهٔ کدام یکی از اصحاب عصمت این طریق پیش گرفته‌اید؟! چه بعد از محمّد علیهم‌السلام پیغمبری نیامد، و دینی نیارد؛ همچنین در کتاب پیغمبر و احادیث نبوی و ائمه وارد نشده که: تا فلان هنگام عمل به اخبار کنند و بعد از غیبت امام، اجتهاد پیشه سازند.

پس به یقین معلوم شد که: شما اصول خود را با اصول اهل سنت و جماعت آمیخته‌اید و مذهب شما حکم سکنگین گرفته که نه شهد است و نه سرکه؛ و شما نه از سنّینید و نه شیعه! و وجه اجتهاد پیشه کردن متأخرین آن است که: چون هنگام تقیه شدید شد رفتند و از کتب مخالفین تحصیل علوم کردند و آن مطالب در قلوب شما جا گرفت، پس آنچه رسوا بود، از کتب خود افکندند و بعضی از آن را به آئین خود آمیختند.

در اینجا ملاً محمّد امین نیز مطلب را تفصیل می‌دهد تا آنکه می‌گوید:
و باید دانست که: مجتهد باید به ظنّ خود عمل کند، و ظنّ شبهه است؛ و شبهه را شبهه از آن گویند که باطل است شبیه به حقّ. و طریق اخباریین آن است که: بی‌لمّ و لا تُسَلِّمُ ابلهانه هر چه از امام شنوند دلیل قطعی دانند. پس عمل به راه اخباریین طریق قطعی است و قطعی را به ظنّی چه نسبت؟ و متأخرین شیعه گفتند: مجتهد را رسد که به ظنّ خود عمل کند، و دیگران را اطاعت گمان او کردن؛ و این طریق قدما

نبوده پس عمل به اجتهاد سهو و خطا باشد.^۱

باری به طوری که مرحوم صاحب «الذریعة» از او حکایت کرده است او مدعی است که چون کتاب او در عقائد و ملل و نحل است، لهذا از طریقه سید مرتضی رازی صاحب کتاب «تبصرة العوام» - که تأیید مذهبی و جانبداری از آن کرده است و این امر غلط است - عدول نموده و این کتاب را تصنیف نموده است تا از تأیید و جانبداری گروهی و آئینی دور باشد و به حق متحقق باشد و از روی تعصب که حق را پنهان می کند نبوده باشد.

لیکن همان طور که گذشت مرحوم علامه طهرانی رحمه الله متذکر شده اند که از گوشه و کنار مطالب مندرجه در این کتاب - به طوری که ما اینک بعضی از عبارات و مطالب او را نقل کردیم - می توان استنباط تشیع وی را نمود.

باید گفت: به هر حال، او خود، چه شیعه باشد و چه نباشد، و هر مذهب و آئینی که داشته باشد، از آنجا که آشنائی او با مذهب شیعه اثنا عشریه، همانطور که خود نیز ذکر کرده است، به توسط بعضی از اخباریین بوده است، مطالبی را که در معرفی شیعه و بیان عقائد و نظریات شیعیان نقل نموده است و منجمله سوره مجعوله ای که به عنوان سوره ساقطه آورده است، بر طبق مشرب اخباریون و در جانبداری از مذهب آنان می باشد.

از جمله آنکه در ذکر مذهب اثنا عشریه، عمدتاً و به تفصیل به معرفی طریق اخباریین و بیان نظرات آنها پرداخته و مروج این طریقه در عصر خود: ملاً محمد امین استرآبادی را نام برده و مفصلاً مطالبی را از او در نقد و طعن اصولیین نقل می نماید؛ ولی در معرفی طریقه اصولیون و بیان جوابهای آنها از إشکالات اخباریون هیچ نیاورده و نامی از مروج مذهب آنها در آن عصر نبرده است.

از اساطین شیعه اصولیین در آن عصر همچون میرداماد و شیخ بهائی و مجلسی اول و محقق کرکی: علی بن حسین بن عبدالعالی صاحب کتاب «جامع المقاصد» و أمثال این

۱- کتاب «دبستان مذاهب» تعلیم ششم، نظر دوم، و از چاپ بندر معموره بمبئی در سنه

۱۲۶۲: از ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۵.

اعلام و اساطین نام نبرده است. آیا نصرت و جانبداری از این بیشتر متصور است؟! تمام إشکالاتی که در این سطور مذکوره از قول اخباریون به اصولیون حکایت نموده است آنها جواب متین و رشیق داده‌اند و إثبات صحّت و درستی مذهب خودشان را نموده‌اند که مذهب اهل البیت همان مذهب اصولیون می‌باشد که عقل را دارای ارزش و قیمت می‌دانند؛ أمّا اخباریون عقل را اسقاط می‌کنند، و به تعبّد به خبری بدون ملاحظه سند و صحّت آن دل می‌دهند. این حقیقت غیر از نَعْم و نَسَلْم ابلهانه چیزی می‌تواند بوده باشد؟!

اخباریون نظر به متن خبر نمی‌کنند؛ با علم متناقض باشد، با واقع متضادّ باشد، با حکم عقلی تباین داشته باشد؛ ابدأً به این جهات نظر نمی‌افکنند، فقط نظر به سند حدیث را آنها اگر فقط در اصول اربعه باشد کافی می‌دانند. و این طریق را اصولیون باطل کرده‌اند و پنبه آن را زده‌اند و جسدش را سوخته، خاکسترش را به باد داده‌اند.

آنها می‌گویند: بسیاری از اوقات، ما صحّت سَنَد را از صحّت متن می‌شناسیم. دین اسلام و قرآن که براساس علم و حقّ و اصالت است حکم به باطل ولو تعبّداً نمی‌کند، و رسول اول اول عقل عالم بود، و ائمّه و پیشوایان تشیع اولین و عالی‌ترین عقلای عالم بودند. در این صورت تعبّد کورکورانه و علی العمیاء در شریعت نیست؛ آنچه هست نور است، و حقّ و اصالت و واقع. ما به اخباری که متواتر یا مستفیض یا محفوف به قرائن قطعیه باشد عمل می‌کنیم. اخبار آحادی که حجّیت آنها بالقطع و یقین ثابت باشد عمل می‌نمائیم، نه به هر خبری که مقطوع و یا مرسل در فلان کتاب ثبت شده باشد، با وجود کثرت اخبار مجعوله موضوعه مدسوسه که در همین کتب توزیع شده است.

مجتهد به ظنّ عمل نمی‌کند مگر آنکه در راه وصول به حقّ به یقین منتهی شود.

ظَنِّبَةُ الطَّرِيقِ لَا يُنَافِي قَطْعِيَّةَ الْحُكْمِ رَاجِعٌ بِهٖ اِيْنِ مَهْمٌ اَسْت.

بالآخره ما اینک درصدد آن نیستیم که در اینجا یکایک از خطاهای اخباریون را بشماریم. آقا محمّد باقر بهبهانی، و جمله تلامذه‌اش، و تلامذه تلامذه‌اش از جمله

أفضل المحققين شيخ مرتضى أنصاري در کتاب « رسائل » خود در یکایک از مسائل مختلف فیها میان اصولیون و اخباریون وارد شده است و بحث عمیق فرموده‌اند؛ و بحمد الله و المنة بازار اخباریگری امروز رونقی ندارد.

اگر این اعلام نبودند اخباریون با همین عبارات دلفریب و عوامگیر: « متابعت از عقل موافقت عامه است. موافقت اهل البيت تسلیم شدن بدون چون و چرا در برابر اوامر آنهاست. آیا به عقل رجوع کردن طریقه عامه نمی‌باشد؟ كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ » و امثال اینها چنان پیشرفت کرده بودند که عالم اسلام را به جهل و کوری و نابینائی کشانده بودند، و با مخالفت با حکمت و عرفان و به طور کلی جمیع علوم عقلیه شبحی تاریک و مبهم برای آینده ترسیم نموده بودند.

از زمان همین آقا ملا محمد امین استرآبادی گسترش این رویه شد تا اینکه آثار او را در شیخ احمد آحسائی و تابعینش دیدیم و علوم و معارف آنها را که در حقیقت باید سد علوم و معارف نام نهاد مشاهده نمودیم؛ تا شیخ مجدّد و محیی مذهب، وحید بهبهانی: آقا محمد باقر قیام فرمود و با مکتب متقن و اصولی و راستین خود اساسشان را برانداخت و بنیادشان را منهدم نمود، و معلوم شد که: شیخ مفید و شیخ طوسی و علم الهدی سید مرتضی و علامه حلی‌ها از روی غفلت به اصول نگرویده‌اند، بلکه با دیده بصیرت و کنجکاوانه بدان نگریسته‌اند.

باری منظور ما از این گفتار آن بود که بدانیم: مؤلف کتاب « دبستان مذاهب » با آنکه مجهول الهویّه است و هنوز یقیناً نمی‌توان حکم به شخص معینی نمود، معذک کلام او در ذکر مذهب اثنا عشریه، کلام یک اخباری مذهب صرف است و سوره مجعوله و موضوعه « ولایت » را که به عنوان سوره ساقطه از قرآن به عنوان معرفی شیعه در کتابش آورده است، هر کس به آن نظر کند، با اندک تأملی می‌فهمد که مجعول و دروغ است. قرآن حکیم و عزیز و فرقان مجید معجز کجا و این سوره مبتذل که به گفتار آشتیانی: هر کس به لغت عرب آشنا باشد می‌تواند مثل این سوره را بسازد، کجا؟!

به طور قطع و یقین این سوره ساخته و پرداخته برخی از همین اخباریین است که کاسه از آش داغ تر شده و برای حمایت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان مثالب خصمانش دلسوزی نموده و این را ساخته و بافته و به کلام الهی - عیاذاً بالله - نسبت داده اند.

و لهذا در کلام آشتیانی دیدیم که در غیر کتاب « دبستان مذاهب » یافت نشده است و ابن شهر آشوب اشاره ای به سوره ای ساقطه به نام ولایت فرموده است. و نظیر آراء کتاب « دبستان مذاهب » آراء کتاب « فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربُّ الأرباب » است.

محدث نوری صاحب کتاب « مستدرک الوسائل » که از جمله کتب نافع می باشد بالأخص در خاتمه آن که حقاً مباحث بکر و تازه ای ارائه داده است - گرچه در بسیاری از موارد آن جای إشکال باقی است - کتابی در تحریف کتاب الهی نگاشته، و تحریف آن را نه از جهت تغییر و زیاده بلکه فقط از جهت نقیصه خواسته است به اثبات برساند.

حقیر اوقات اقامت و تحصیل در نجف اشرف این کتاب را از حضرت استادمان در بحث حدیث و رجال و درایه: علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی قدس سره به عنوان امانت گرفتم و از ابتدا تا انتهایش را مطالعه نمودم به ضمیمه جزوه الحاقی ایشان با خط شریف خود در ابتدایش که به نام « ردّ کشف الارتیاب » مرحوم نوری قدس سره نوشته بود، و مرحوم علامه طهرانی فرمودند: استاد ما حاجی نوری قدس سره فرموده است: من راضی نیستم کسی « فصل الخطاب » مرا بدون این نوشته مطالعه کند.

و علی کل تقدیر مرحوم محدث نوری در این کتاب با شش دلیل می خواهد اثبات خصوص نقیصه را در کتاب الله المنزل بنماید؛ به خلاف زیادتی و تغییر را که ولو در کلمه واحده باشد از آن دفع می کند. کتاب قطوری است از مجموعه روایات عامه و خاصه در این مقام.

در این کتاب آنچه توانسته است از جمع آوری روایات دریغ ننموده است. و

حقیر در وقت مراجعت از نجف اشرف چون شرح خصوصیات کتاب و مطالعه‌ام را برای حضرت استاد آیه‌الله علامه طباطبائی قدس سره شرح دادم و از کثرت روایات وارده در آن سخن به میان آمد، فرمودند: **كُلَّمَا كَثُرَتْ فِيهِ الرُّوَايَاتُ اَزْدَادَ بُعْدًا عَنِ الْوَأَقِعِ**. این روایات کثیره را باید تأویل نمود؛ و اگر قابل تأویل نباشد همگی مردودند، بدون هیچ تأمل. در آن وقت فقط جلد اول تا سوم تفسیر «المیزان» طبع شده بود، و وعده فرمودند: در محل مناسب در آینده از بحث عدم تحریف قرآن گرچه نقیصه باشد بحث وافی فرمایند. و اخیراً در همین اوراق ملاحظه شد که با چه منطق قوی ذلله قائلین به آن را رد کرده‌اند و اثبات نموده‌اند که: این قرآن در دست ما همان کتاب الله المنزل من السماء می‌باشد بدون اندک تغییری.

نظیر این مطلب را روزی به محضر اقدسشان عرض کردم: محدث شوشتری شیخ محمد تقی صاحب دوره کتاب «قاموس الرجال» کتابی نوشته‌اند در اثبات سهو و خطا از امامان علیهم‌السلام.

بدون درنگ فرمودند: این نوع کتب ارزش علمی ندارند، امام خطا نمی‌کند. عرض کردم: در این کتاب اخباری را جمع کرده است که بعضی از آنها دارای سند صحیح می‌باشند.

فرمودند: هر چه می‌خواهد باشد، مردود است. امام خطا نمی‌کند. مرحوم نوری همچون مؤلف کتاب «الأخبار الدخيلة» مذاق اخباری مذهب داشته و از عبارات و مطالبشان در رد کلام معقول و حکمت و عرفان بای و وجه کان دریغ نمی‌نمایند، و در همان چاهی سقوط می‌کنند که صاحب کتاب «دبستان مذاهب» سقوط نمود، و وارد می‌شوند در بحث و تنقیح و جرح و تعدیل اموری که شأن علمی آنها نیست. فلذا ملاحظه می‌شود که این گونه افراد اخباری مسلک که بنای اجتهاد و تحقیقاتشان و آرائشان بر تعبد به ظواهر اخبار است بدون تعمق در معنی، برای اسلام و مطالعه کننده آثار آنها، چقدر زیانباراند. مرحوم نوری در کتاب خود که در احوالات سلمان فارسی نوشته است، اثبات افضلیت وی را بر

حضرت أبا الفضل العباس عليه السلام نموده است.

ما اینک در صدد بیان این مسائل نیستیم، و وقت و مجال نیز اجازه نمی‌دهد در تنقید آراء بعضی پردازیم؛ ولی همین قدر می‌خواهم عرض کنم: صاحب «فصل الخطاب» کتاب مضرّ و بدون ارزش علمی و مخالف با آراء اساطین مذهب مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ الطائفة الحقّة المحقّقة و أمثالهم، صاحب همان کتاب احوال سلمان فارسی است که در آنجا به اثبات افضلیتش بر قمر بنی هاشم قلمفرسائی نموده است.

آخر کسی نبود که بدین مردمان بدون تعمق بگوید: چه کسی شما را در موقف إخلاص و خلوص و ولایت و شرف و امامت، و جرح و تعدیل، و بهشت و جهنّم نشانده است تا وظیفه خود بدانید که مقام قمر بنی هاشم را که هزاران نفر مثل سلمان باید کفشداری و خاکروبی صحن و درگاه او را بنمایند، از مقام سلمان پائین تر بدانید؟! «فصل الخطاب» کتابی است از نقطه نظر علمای شیعه بدون اعتبار؛ و نظریات شخص منحرف از طریق است که پس از وی چه اعتراضاتی از دنیای اسلام و تشیع به او شد و او در جواب فرومانده بود.

روزی که حقیر این کتاب را در نجف اشرف مطالعه می‌کردم، یکی از محققین از علما و آیات^۱ آن زمان که به دیدن من در منزل آمد گفت: این چه کتابی است که مطالعه می‌کنی؟!

عرض کردم: «فصل الخطاب» مرحوم محدث نوری.

گفت: این را کنار بگذارید؛ وقت خود را به این مطالب تلف نکنید! چون مرحوم نوری این کتاب را نوشت شیخ الإسلام مصر برای مرحوم مجدّد آية الله بزرگ شیرازی قدس سرّه نوشت: دست این مرد را ببرید، انگشتهای وی را قطع کنید!

۱- مرحوم عمادالمحققین العظام آية الله آقا میرزا حسن بجنوردی قدس سره صاحب کتاب مفید و ممتّع دوره «القواعد الفقهيّة» که در هفت مجلد به طبع رسیده است.

عرض کردم: بالآخره علم و اطلاع بر مضامین این کتب برای شخص محصل که در صدد اجتهاد می‌باشد لازم است و امروز پنجشنبه است و روز تعطیل است؛ و من ابداً اوقات تحصیلی خود را همانطور که خود می‌دانید صرف غیر علوم متعارفه در حوزه نمی‌کنم.

گفت: آری! در این صورت عیب ندارد.

حضرت استاد آقا شیخ آقا بزرگ قدس سره مردی عظیم التقوی، اخلاقی، مَهْدَب و دارای حسن خلق و بشاشت وجه، و کریم النفس بود، و ابداً راضی نبود به مقام استادشان مرحوم محدث حاجی میرزا حسین نوری فرزند مرحوم آقا شیخ محمد تقی نوری صاحب «فصل الخطاب» جسارتی شود، و با کمال تواضع و اخلاق از او اینطور دفاع می‌نمودند که: حملاتی که بر او می‌شود راجع به همه گونه تحریف است، ولی ساحت او از این تهمت بری است؛ چرا که فقط در «فصل الخطاب» از نقیصه آن سخن به میان آورده است و از تحریفات دگر همچون تغییر و تبدیل و زیادتی، جداً دفاع نموده است و قرآن را إجماعاً منزّه از این گونه تغییرات می‌داند.

ایشان درباره این کتاب در «الذریعه» خود فرموده‌اند:

الفصل الخطاب فی تحریف الکتب لشیخنا الحاج میرزا حسین النوری الطبرستانی ابن المولی محمد تقی بن المیرزا علی محمد النوری که در یالو از قرای نور طبرستان در سنه ۱۲۵۴ متولد شدند، و در سنه ۱۳۲۰ شب چهارشنبه ۲۷ ماه جمادی الأخری فوت می‌کنند، و همان روز در ایوان سوم از طرف راست کسی که از باب قبله داخل صحن مرتضوی می‌شود، دفن می‌گردند.

در این کتاب، اثبات عدم تحریف را به زیادتی و تغییر و تبدیل و غیرها از آنچه تحقق پیدا نموده و واقع شده است در غیر قرآن، گر چه به کلمه واحده‌ای بوده باشد که ما جایش را ندانیم نموده است.

و در خصوص غیر آیات احکام اختیار کرده است که: از جمع کنندگان قرآن، تنقیص حاصل شده است به طوری که ما عین آن را نمی‌دانیم؛ امّا نزد اهلش

مشخص و موجود می‌باشد. بلکه از اخباری که آنها را در کتاب مفصلاً ذکر کرده است علم إجمالي به ثبوت نقص فقط، حاصل است.

شیخ مَحْمُود طهرانی مشهور به مُعَرَّب رَدِّی بر وی نگاشت و نامش را «کَشْفُ الْاَرْتِيَابِ عَنِ تَحْرِيفِ الْكِتَابِ» نهاد. چون این مطلب به شیخ نوری رسید، رساله‌ای فارسی جداگانه در جواب از شبهات «کشف الارتیاب» همان طور که در ج ۱۰، ص ۲۲۰ گذشت نوشت. و این بعد از طبع «فصل الخطاب» و نشر آن بود. و شیخنا عادتش این بود که می‌گفت: راضی نیستم از کسی که «فصل الخطاب» را مطالعه کند و نظر در این رساله را واگذارد.

شیخنا در اوّل رساله جوابیه گفته است: اعتراض بر اساس مغالطه در لفظ تحریف است؛ چرا که مراد من از تحریف، تغییر و تبدیل نیست، بلکه خصوص إسقاط بعض از آن چیزی است که نازل شده است و نزد اهلش محفوظ می‌باشد. و علاوه مراد من هم از کتاب، قرآن موجود میان دَفْتین نیست؛ به علت آنکه آن قرآن بر آن حالتی که بین الدَفْتین در عصر عثمان بود، اینک هنوز باقی است؛ نه زیادی بر آن عارض شده است نه نقصان. بلکه مراد من کتاب إلهی نازل شده است.

و من خودم از او شفاهاً شنیدم که می‌گفت: من در این کتاب ثابت نموده‌ام که: آنچه فعلاً در میان دَفْتین موجود است، دست نخورده همان است که در عصر عثمان بوده است؛ ابدأً تغییری و تبدیلی همان طور که در سایر کتب سماویّه حاصل شده است در آن رخ نداده است. بنابراین سزاوار است به آنکه نامیده شود: «فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب». و علیهذا نامیدن آن به این نامی که مردم آن را بر خلاف منظور و مراد من حمل می‌کنند، اشتباهی است در نامگذاری. ولیکن من در این کتاب نیآورده‌ام آنچه را که آن را بر او حمل می‌نمایند. بلکه مراد من، إسقاط بعض وحی مُنَزَّلِ الْهَمِي است؛ و اگر می‌خواهی تو نام آن را بگذار: «الْقَوْلُ الْفَاصِلُ فِي إِسْقَاطِ بَعْضِ الْوَحْيِ النَّازِلِ» ...

و رساله جوابیه آن در حرف راء به عنوان «الرَّدُّ عَلَى كَشْفِ الْاَرْتِيَابِ» گذشت.

و حاج مولی باقر واعظ کجوری طهرانی با کتابش به عنوان «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» آن را تأیید نموده است. و کتاب «کشف الحجاب والتّجاب عن وجه تحریف الکتاب» تألیف شیخ محمّد بن سلیمان بن زویر سلیمانی خطّی بحرانی شاگرد مولی ابی الحسن الشریف العاملی خواهد آمد.

و شیخ هادی طهرانی محصل آنچه را که در «فصل الخطاب» آمده است در کتاب خود به نام «مَحَجَّةُ الْعُلَمَاءِ» مطبوع در سنه ۱۳۱۸ آورده است؛ و اگر چه اخیراً به جهت دفع آنچه که ظواهر کلمات و عناوین موهم آن است، از آن برگشته است.^۱ و درباره هویت کتاب ردّ بر «فصل الخطاب» گوید:

«كشْفُ الارتياب في عدم تحريف الكتاب» تألیف فقیه شیخ محمود بن ابی القاسم شهیر به معرّب طهرانی متوفّی در اوائل عشر دوم بعد از سنه ۱۳۰۰ این کتاب را بر ردّ «فصل الخطاب» شیخنا النوری نوشته است. و چون به دست شیخ نوری رسید رساله ای علیحده در جواب شبهات او نوشت و پیوسته توصیه می نمود که: هر کس نسخه ای از «فصل الخطاب» نزد اوست باید این رساله را بدان ضمیمه نماید به جهت آنکه این رساله به منزله متمّمات آن است...

این کتاب را بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه ای ترتیب داده است. و اوّل اشکال او این است که: چون ثابت بشود تحریف قرآن، یهود می گویند: فرق میان کتاب ما و کتاب شما در عدم اعتبار نیست. او در رساله جوابیه جواب می دهد که: این مغالطه لفظیه می باشد؛ چون مراد از تحریف واقع در کتاب غیر از آن چیزی است که لفظ بر آن حمل می شود از تغییر و تنقیص و تبدیلی که جمیع آنها در کتب یهود و غیرهم تحقق یافته است؛ بلکه مراد از تحریف کتاب خصوص تنقیص است فقط، و در غیر احکام فقط. و امّا زیادی در آن، اجماع محصل از جمیع فرق مسلمین و اتفاق عام کلمه ایشان بر آن واقع است که: در قرآن گرچه به مقدار کوتاهترین آیه ای، و یا کلمه

۱- «الدّریعة الی تصانیف الشّیعة» ج ۱۶، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲.

واحدۀ ای در جمیع قرآن که ما محلّ آن را ندانیم بوده باشد زیاد نگردیده است.^۱ و درباره هویّت رسالۀ ردّ بر کشف الارتیاب گوید: آن را شیخنا النوری تألیف کرد و آن رساله فارسی است که طبع نشده است...

در اینجا مفصلاً جواب نوری را از اینکه ایراد مغالطۀ لفظیۀ است به عین آنچه ما از وی در معرفی «فصل الخطاب» و در معرفی «کشف الارتیاب» ذکر نمودیم آورده است، و در پایان آن گوید: لآنه یثبت فیہ من أوله إلی آخره عدم وقوع التّحریف بهذا المعنی فیہ أبداً.^۲ (یعنی زیادتی و تغییر و تبدیل.)

و درباره هویّت کتاب «مَحَجَّةَ الْعُلَمَاءِ» که اخبار «فصل الخطاب» را در آن آورده است، و سپس از آنها برگشته است گوید: در اصول فقه است در دو مجلد... تألیف شیخ هادی بن مولی محمد امین طهرانی نجفی متوفی در ۱۰ شوال سنۀ ۱۳۲۱... و آن کتاب در طهران در سنۀ ۱۳۱۸ طبع سنگی شده است.^۳

معلوم است که: جواب مرحوم محدث نوری از اینکه: اشکال مبتنی بر مغالطۀ لفظیۀ است، تمام نیست. زیرا گرچه از ناحیۀ تغییر و تبدیل و زیادتی بحث از تحریف، نفی آن را إفاده داده است؛ اما از ناحیۀ نقیصه این کتاب متحمّل آن است، و آن مستلزم اشکال می باشد.

و اما اینکه إفاده نموده اند که: مراد از تحریف کتاب ربّ الأرباب همان کتابی است که جبرائیل بر پیغمبر نازل کرده است نه این قرآن فعلی معمولی که در دست ماست و یقیناً این همان کتاب جمع شده به دست عثمان است؛ ایضاً گفتاری است بدون فایده. کسی اشکال در این قرآن فعلی و تحریف آن از زمان عثمان تا به حال نکرده است. اشکال در تحریف قرآن مُنَزَّل از آسمان به پیامبر است که آیا همان آیات و سور بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیلی گرد آمده است و به صورت قرآن فعلی

۱- «الذّریعة» ج ۱۸، ص ۹ و ص ۱۰.

۲- «الذّریعة» ج ۱۰، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱.

۳- «الذّریعة» ج ۲۰، ص ۱۴۶ و ص ۱۴۷.

در آمده است؟ یا در زمان خلفای پیشین و در عصر عثمان در جمع آوری در حین جمع اول در زمان ابوبکر، و در حین جمع دوم در زمان عثمان نقیصه و یا زیادتی در آن پدید آمده است؟!

گفتار شیعه آن است که: آن قرآن مُنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ بدون کم و زیاد به صورت همین قرآن است. و ما در این کتاب که درصدد بیان عقاید شیعه می‌باشیم به عنوان عدم تحریف زیاده یا نقیصه و یا تغییراً و تبديلاً عقیده آنان را طبق همین بحثی که ملاحظه نمودید بیان و اثبات می‌کنیم والحمد لله وحده.^۱

۱- فقیه و مدافع اهل البیت: مرحوم سید محسن امین حسینی عاملی در کتاب «أعيان الشيعة» طبع دوم ج ۱، ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۳ در پاسخ ابن حزم که نسبت تغییر در قرآن را به امامیه داده است می‌فرماید:

او می‌گوید: از عقائد امامیه همگی ایشان از زمان قدیم و جدید، آن است که: قرآن تبدیل یافته است: مواردی که از آن نیست در آن اضافه شده و موارد بسیاری از آن کاسته شده و موارد بسیاری تبدیل پیدا نموده است؛ غیر از علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که از امامیه بود و تظاهر به اعتزال می‌نمود. زیرا که وی این رأی را انکار می‌کرد و کسی را که بدان قائل باشد تکفیر می‌نمود. و همچنین دو مصاحب او ابویعلی میلاد طوسی و ابوالقاسم رازی.

و ما می‌گوئیم: یک نفر از امامیه از قدیم و جدید قائل نشده است که در قرآن زیادتی می‌باشد نه اندک و نه بسیار تا چه رسد به تمامی امامیه. بلکه جملگی ایشان اتفاق دارند بر عدم زیادتی. و آنهایی که روی گفتارشان حساب می‌شود و اعتنا می‌شود از محققین آنها اتفاق دارند بر آنکه: از قرآن چیزی کاسته نگردیده است. و تفصیل این مطلب هنگام ذکر کلام رافعی خواهد آمد. و کسی که خلاف این را بدانها نسبت دهد، کاذب و افترا زننده و جرأت کننده بر خدا و رسول او می‌باشد. و کسانی که ابن حزم آنان را استثناء نموده (علی بن الحسین و مصاحبانش) و گفته است: ایشان زیادتی و نقیصه را در قرآن انکار دارند و قائلین به آن را تکفیر می‌نمایند، آنها أجله علماء امامیه هستند؛ اگرچه او در لُغای تکفیر دروغ می‌گوید، آن تکفیری که آن را در کتابش با پیمانۀ سرشار همیشه برای مردم توزین می‌نماید و قلم و زبانش بر آن عادت کرده است. آن علی بن الحسین که در کلام وی آمده است شریف مرتضی علم الهدی ذوالمجدین از أجلاء علماء امامیه و پیشوایان آنها و مشاهیرشان می‌باشد و از أجداد او موسی را میان محمد و ابراهیم ساقط کرده است. و گفتار او که: وی امامی بود ولیکن به اعتزال تظاهر می‌کرد، جداً گفتار طریفی

می‌باشد. امامی چگونه می‌شود معتزلی باشد؟ کتاب «شافی» مرتضی رد کتاب «مغنی» قاضی عبدالجبار است که وی از مشهورترین مشایخ علماء معتزله است. ولیکن گروهی عادت کرده‌اند به اینکه جماعتی از محققین علماء امامیه را نسبت به اعتزال دهند به سبب موافقتشان با معتزله در بعضی از مسائل مانند مسأله رؤیت و حُسن و قُبْح و أمثالهما. و این خطا می‌باشد و گوینده‌اش به غلط رفته است. چرا که معتزله به آنان که اهل سنت نامیده می‌شوند نزدیک‌ترند تا به شیعه؛ چون با آنها در امر خلافت و در اخذ فروع دین از ائمهٔ اربعهٔ عامه موافقت دارند.

و اما ابویعلی میلاد طوسی نامی است محرّف، و صحیح آن ابویعلی سلار است ولیکن توصیفش به طوسی خطا می‌باشد؛ بلکه او سلار دیلمی است. و سید مرتضی شاگرد دیگری دارد به نام شریف ابویعلی محمدبن الحسن الجعفری؛ و از تلامذهٔ سید مرتضی شیخ ابوجعفر محمد ابن حسن طوسی می‌باشد؛ اما ابن حزم به جهت شدت تفحص و تحقیقش (!) هم اسم و هم صفت را تحریف نموده است. اما ابوالقاسم رازی ظاهراً آن نیز نامی محرّف باشد؛ چون ما در أصحاب سید مرتضی اُحدی را بدین اسم نمی‌شناسیم. و ما در بحث هشتم ذکر نمودیم که: صدوق از اعتقاد امامیه، عدم نقص و عدم زیاده را در قرآن به شمار آورده است. و از اینجا دانسته می‌گردد که: گفتار ابن حزم افترائی محض می‌باشد. علاوه بر اینها اختلاف در برخی آیات قرآن در عصر صحابه موجود بوده است: ابن مسعود این طور قرائت کرده است: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى**. این را طبری در تفسیرش حکایت نموده است. و در آیه هنگام ذکر کلام ابن حزم خواهد آمد گفتار بعضی از آنان که اهل سنت نامیده می‌شوند به وقوع نقیصه در قرآن. و مسلمانان در بسم الله الرحمن الرحيم اختلاف نموده‌اند که آیا آن جزئی از سوره‌ها می‌باشد یا نه؟ ابوحنیفه آن را جزء نمی‌داند و شافعی آن را جزء می‌داند و ائمهٔ اهل بیت آن را جزء می‌دانند. و علمای علم اصول گفته‌اند: آنچه با خبر واحد نقل شود از قرآن نمی‌باشد. و این اعترافی است از ایشان به وقوع خلاف. اما جمیع این سخنان گفتاری است شاذ و مسبوق و ملحق به اجماعی که بر عدم زیاده و نقیصه قائم می‌باشد.

آیه‌الله امین عاملی در همین کتاب در ص ۱۴۱ تا ص ۱۴۵ می‌فرماید: رافعی در کتاب «اعجاز القرآن» ص ۱۸۵ گوید: اما رافضیان - آخزاهم الله - این طور بودند که می‌پنداشتند قرآن تبدیل یافته است و در آن کمی و زیادی روی داده و از مواضع خود تحریف یافته است؛ و اُمت این عمل را با سنت نیز به جای آوردند. و تمام این کارها و دستبردها از پندارهای شیخشان و عالمشان هشام بن حکم بوده است برای اسباب اغراضی که اینجا محل شرح آن نمی‌باشد؛ و رافضیان از روی جهالت و حماقت از کلام او پیروی کردند - انتهى.

و ما می‌گوئیم: اما شتاب او در سبب و شتم به واسطهٔ آن است که: «هر کوزه از آن همان برون

←

تراود که در اوست.» و از قدیم‌الایام مردم کافرکیش ربّ العزّة و انبیاء و مرسلین را سبّ می‌نموده‌اند. و نیاکان رافعی: بنی امیه، که وی به إعلاء کلمه و تعظیم و تکریم نامشان و ذکرشان می‌پردازد، نیاکان شیعه و امامشان امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب برادر رسول الله ﷺ و صیّو و همپایه و هم شاخه او را سبّ می‌کرده‌اند. اما در اثر این سبّ نمودن أبداً ضرری بدیشان واصل نگشت.

و اما اینکه می‌گوید: رافضه می‌پندارند که قرآن تحریف شده است، این سخنی است افتراء و دروغ که از ابن‌خزم در گفتارش که در این مبحث گذشت پیروی نموده است. بزرگان علماء شیعه و محدثین آنها بر خلاف آن تصریح دارند. و ما در آنجا مبین ساختیم که جمیع شیعیان عموماً بر عدم زیادتی، و محققین و افرادی از ایشان که به کلامشان اعتنا می‌گردد بر عدم نقیصه در قرآن اتفاق نموده‌اند. و در آنجا اشاره نمودیم که: قول به نقص در قرآن از اقوال شاذّهای است که در أهل سنّت و شیعه پیدا شده بود، و اختصاص به شیعه ندارد، و از دو فرقه شیعه و سنّی مسبوق و ملحوق می‌باشد به اجماع بر عدم نقصان. بنابراین بدان اعتنائی نمی‌گردد. پس موضع عیب و محلّ نقد و ایراد بر ما کجاست ای انصاف دهندگان؟! و در اینجا ما برای روشن شدن بیشتر کلاممان گفتارهایی را از أجلاء علماء شیعه که نصّ است در آنچه که گفته‌ایم ذکر می‌کنیم.

در اینجا مرحوم سیّد محسن امین کلام صدوق را در «اعتقادات» و کلام شیخ طبرسی را در «مجمع البیان» و به نقل از او کلام علم الهدی سیّد مرتضی را در مسائل «طرابلسیات»، و کلام شیخ طوسی را در اول کتاب «تبیان» ذکر کرده است؛ تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: و شیخ جعفر نجفی فقیه عصرش در کتاب «کشف الغطاء» می‌گوید: لا ریب أنّ القرآن محفوظ من نقصان بحفظ الملک الدیان کما دلّ علیه صریح القرآن و إجماع العلماء فی کلّ زمان، و لآ عبرة بالتأدر- انتهى. و شیخ بهائی می‌گوید: و صحیح آن است که قرآن عظیم محفوظ می‌باشد از دستبرد به آن، خواه به زیاده و خواه نقیصه، و بر این امر دلالت دارد قوله تعالی: و إنا له لحافظون. و از سیّد محسن بغدادی در «شرح وافیه» نقل است اجماع بر عدم زیاده، و اینکه آنچه معروف است میان أصحاب ما حتّی حکایت اجماع بر آن شده است أيضاً عدم نقیصه می‌باشد - انتهى. و شیخ علیّ بن عبدالعال کرکی رساله‌ای در نفی نقیصه تدوین نموده است. و فاضل معاصر شیخ جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب «الهدی إلى دین المصطفی» در مقدمه کتاب خود: «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» می‌گوید: پیوسته قرآن کریم بر حسب حکمت تشریح و مقتضیات حوادث تازه پدید آناً فائزاً، در نزولش متدرجاً و قسمت به قسمت نازل می‌گردیده است. و هر زمان که چیزی از آن نازل می‌گشت دلّهای مسلمین به سوی آن می‌شتافت و برای أخذ و فهم آن، سینه‌هایشان منشرح می‌گردید و با نیکوترین رغبت و اشتیاق، و کامل‌ترین اقبال برای حفظ کردن آن سرعت

←

در اینجا که می‌خواهد سخن ما در این موضوع خاتمه یابد، سزاوار دیدیم مطالبی را از صدیق ارجمند و شاب برومند، المهتدی بنورالولاية، الرافض مراتب البدع والانحراف دکتر سید محمد تیجانی از کتاب ارزشمندشان «لَاكُون مَعَ الصَّادِقِينَ» در اینجا بیاوریم شُكْرًا لِمَسَاعِيهِ الْمَجْمِيلَةِ و بیاناً لِمَظْلُومِيَةِ الشَّيْعَةِ در این

← می‌نمودند و حافظه قوی آنها، که عرب در آن امتیاز دارند و بدان معروف و شناخته شده‌اند، آن را به خود می‌گرفت و جذب می‌کرد، و آن را در دل‌هایشان مانند نقش بر روی سنگ ثابت و برقرار می‌ساختند، و شعار اسلام و علامت شخص مسلمان در آن زمان، آراستگی و پیراستگی به حفظ آیاتی بود که از قرآن نازل گردیده است برای آنکه با حجت‌های آشکار آن، و شرایع و اخلاق فاضله، و تاریخ مجید، و حکمت باهره، و ادبیت عربی فائق و معجز آن، قوت بصیرت گیرد. و این نُهَج و منهج استمرار یافت تا آنکه در زمان رسول الله ﷺ تعداد هزاران و دهها هزار مسلمان بودند که همگی آنها از حاملین و حفظه قرآن به شمار می‌آمدند، و چون رسول خدا ﷺ رحلت فرمود و دیگر انتظاری برای نزول تتمه‌ای برای قرآن نبود، در آن هنگام مسلمین بر آن شدند که قرآن را در مصحف جامعی تسجیل کنند. لهذا ماده قرآن را با اشراف هزاران مرد مسلمان از حافظین آن جمع کردند، و قرآن بر این احتفال عظیم و اجتماع کبیر مسلمین نسل بعد نسل به طور مستمر باقی ماند به طوری که برای هیچ امر تاریخی از تواتر و بدهت بقائی که برای قرآن اتفاق افتاده است پیش نیامده است همان طور که خداوند - جَلَّتْ أَلَاؤُهُ - بقوله تعالی: **إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ** و بقوله تعالی: **إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَ قُرْآنَهُ وَعَدَهُ حِفْظَ أَنْ رَا دَادَهُ اسْت.** و علیهذا اگر در روایات شاذه چیزی درباره ضیاع و از میان رفتن برخی از آن شنیدی، برای آن وزنی را اقامه مکن و تا جایی که علم اجازه می‌دهد درباره اضطراب و وهن آن روایات و ضعف روایانش و مخالفتش با مسلمانان و آنچه به کرامت قرآن چسبانده است از آن چیزهایی که از جهت دناوت و پستی شباهتی به قرآن ندارد، سخن بگو! - انتهى.

پس مرحوم بلاغی مقداری از آن روایات را بیان نموده است، و در حاشیه ذکر کرده است روایاتی را که دلالت دارند بر آنکه قرآن را در زمان پیغمبر ﷺ جمع نموده است: معاذ بن جبل، و عبادة بن صامت، و ابی بن کعب، و أبو ایوب أنصاری و أبودرداء، و زید بن ثابت، و سعید بن عبید، و أبو زید؛ و اینکه از جمله کسانی که قرآن را در زمان حیات پیغمبر ختم کرده بودند عثمان و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود بوده‌اند؛ و کلام زید بن ثابت را که: **كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (أَوْ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ) نُوَلِّفُ الْقُرْآنَ مِنَ الرَّقَاعِ** - انتهى . و بواسطه آنچه ذکر شد می‌دانی که اراجیفی را که این گروه بر شیعه می‌بندند چقدر سست و بی‌اعتبار می‌باشد! و آن روایات شاذه‌ای که بدان اعتنائی نمی‌گردد را عده شاذی از فریقین روایت کرده‌اند و اختصاص به شیعه ندارد.

مقام و سایر مقامات که بعضی از نویسندگان مغرض سنّی مذهب که پیوسته می‌خواهند آتش فتنه و فساد را دامن زنند و از صلح و آشتی و بیان حقایق گریزانند، آنان شیعه را متّهم می‌نمایند که: ایشان قائل به تحریف کتاب الله می‌باشند؛ با آنکه دیدیم و می‌دانیم که ساحت ایشان از این تهمت مُبَرَّی است. ایشان در این کتاب بحثی مفید و جالب نموده‌اند و روشن ساخته‌اند که ابداً این مسأله مربوط به شیعه نیست. و از جهت روایات و غیرها، عامّه و خاصّه، سنّی و شیعه در این امر یکسان می‌باشند. و ما در اینجا عین ترجمه گفتارشان را ذکر می‌کنیم:

گفتار راجع به تحریف قرآن

این گفتاری است فی حدّ ذاته شنیع و ناپسند. مسلمانی که ایمان به رسالت محمد ﷺ آورده است خواه شیعی باشد خواه سنّی نمی‌تواند آن را تحمّل نماید، به علّت آنکه خود حضرت ربّ العزّة و الجلاله متکفّل حفظ و حراست آن شده است و فرموده است:

إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. ^۱

«تحقیقاً ما ذکر را فرو فرستادیم، و تحقیقاً ما هر آینه پاسداران و نگهبانان آن می‌باشیم.»

بنابراین هیچ کس را توان آن نمی‌باشد که از قرآن چیزی را کم کند و یا بیفزاید گرچه حرف واحدی بوده باشد، و آن است معجزه جاودانی پیغمبر ما که: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. ^۲

«بطلان بر آن وارد نمی‌گردد، نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت؛ فرستاده‌ای است تدریجاً از جانب خداوند حکیم حمید.»

۱- آیه ۹، از سوره ۱۵: حجر.

۲- آیه ۴۲، از سوره ۴۱: حم السجدة.

و عمل خارجی و فعل معمولی مسلمین نیز تحریف قرآن را رد می‌نماید؛ به سبب آنکه بسیاری از صحابه عادتشان این بود که قرآن را از بر می‌کردند؛ و مسلمین در حفظ آن و تحفیظ و یاد دادن آن به فرزندان‌شان در طول روزگار دراز تا امروز حاضر ما از یکدیگر سبقت می‌گرفته‌اند. بنابراین برای هیچ انسانی، و نه جماعتی، و نه دولتی، امکان نداشته و ندارد که آن را تحریف نمایند یا تبدیل کنند.

ما اگر جمیع شهرهای مسلمین را شرقاً و غرباً، شمالاً و جنوباً، و در هر مکانی از دنیا بپیمائیم، همین قرآن را بدون زیاده و بدون نقصان می‌یابیم، گرچه مسلمین دارای مذاهب و فرق مختلفی باشند، و به ملل و نحلی منقسم باشند.

بنا بر آنچه گفته شد: قرآن یگانه محرک و مشوق وحیدی است که آنان را جمع می‌کند و در آن دو نفر از میان اُمَّت اختلاف ندارند مگر از ناحیه تفسیر یا تأویل، فُکُلٌ حَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

و اینکه گفتار به تحریف آن به شیعه نسبت داده شده است، مجرد تشنیع و تهویل است و به هیچ وجه من الوجوه از معتقدات شیعه نیست. و ما چون اعتقاد شیعه را درباره قرآن کریم می‌خوانیم، سریعاً می‌یابیم که: إجماع و اتفاقشان بر تنزیه کتاب الله از هر گونه تحریف می‌باشد.

صاحب کتاب «عقائد الإمامیة»^۱ شیخ مظفر می‌گوید: ما عقیده داریم که قرآن همان وحی الهی مُنَزَّلَ مِنَ اللَّهِ تعالی بر لسان پیغمبر اکرم اوست، که تیبان هر چیزی در آن است، و معجزه خالده اوست که بشر از نزدیکی بدان عاجز گردیده است در بلاغت و فصاحت و آنچه قرآن در بردارد از حقائق و معارف عالیه؛ و قرآن دستخوش تبدیل و تغییر و تحریف نمی‌گردد. و همین کتابی که در دست ماست و آن را تلاوت می‌نمائیم، همان قرآن نازل شده بر پیغمبر است. و هر کس غیر

۱- «عقائد الإمامیة» شیخ محمد رضا مظفر، منشورات مکتبة الأمین در نجف سنة ۱۳۸۸،

ص ۵۹ و ص ۶۰، تحت شماره ۲۱- عقیدتنا فی القرآن الکریم.

از این را ادعا کند یا دشمنی است خرق کننده حقایق، یا مغالطی است در هم بافنده، و یا مشتبهی است در خطا فرو رفته. و تمام این گروهها بر راه غیر هدایت می‌روند، چرا که آن کلام الله است که لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ - انتهی کلامه.

از این گذشته تمام بلاد شیعیان، معروف و احکامشان در فقه نزد جمیع معلوم است. اگر آنان قرآنی غیرقرآنی که نزد ماست داشتند همه مردم می‌دانستند. و من به خاطر دارم وقتی که برای وَهْلَةُ أَوْلٍ وارد بلاد شیعه شدم در ذهنم بعضی از این اشاعات بود. فلذا کار من آن بود که چون یک مجلد کتاب قطوری را می‌دیدم، دستم به سوی آن می‌رفت به امید آنکه من بر آن قرآن پنداری دست یافته‌ام؛ ولیکن با سرعت این گمان نقش بر آب می‌گشت و سپس فهمیدم: آن یکی از تشنیعاتی دروغین است برای آنکه عامه مردم را از شیعه برانند و متنفر سازند.^۱

۱- شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «مع الشيعة الإمامية» که به عنوان «الشيعة في الميزان» با دو کتاب دیگر در یک مجموعه طبع شده است در ص ۲۹۹ از استاد خالد محمد خالد در کتاب «الديمقراطية» ص ۱۴۸ نقل کرده است که او گفته است: «شیعه معترف به کتابی غیر از قرآن نیستند بلکه بعضی از طوائف آنها قرآنی غیر از قرآن ما دارند و شیعیان، سنت و احادیثی که از رسول الله بیان شده و امامان اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند قبول ندارند.» شیخ در جواب می‌گوید: من نمی‌دانم احدی از شیعه را که بشناسد طائفه‌ای را که قرآنی غیر از قرآن ما داشته باشند. اما من از آن طائفه هیچ چیزی نشناختم و از قبل هم نشنیده‌ام؛ و اگر وجودی داشته باشد من نمی‌خواهم بدانم و بشناسم، زیرا که من معتقدم و هر شیعی که با من است معتقد است که: هر کس بدین قرآنی که در دست ماست اگر ایمان نداشته باشد او کافر است و ابدأ نصیبی از اسلام ندارد؛ او نه مسلمانی است سنتی و نه مسلمانی است شیعی؛ همچنانکه من سراغ ندارم احدی از شیعه را که به قرآن معترف باشد و به سنت و احادیث رسول معترف نباشد. شیعه معتقد است که قرآن و سنت از جهت پیروی و وجوب عمل چیز واحدی می‌باشند، و کسی که سنت رسول را منکر شود خود قرآن را منکر شده است چرا که خداوند تعالی می‌گوید: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و ما نهاكم عنه فانتهوا. و این است کتابهای ایشان در فقه و اصول و حدیث و رجال که به صدها عدد به شمارش می‌آید و همگی با صراحت اعلام دارند که: ادلّة شریعت اسلام و مصادر احکام آن چهار چیز است: کتاب، سنت، إجماع، عقل.

ولیکن دائماً در آنجا کسی بود که بر علیه شیعه با کتابی به اسم «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» احتجاج و تشنیع می نمود که مؤلفش محمد تقی نوری^۱ طبرسی متوفی در سنه ۱۳۲۰ هجری می باشد. وی شیعه است. و این جماعت ایراد کننده می خواهند مسئولیت این کتاب را بر شیعه بنهند. و این از انصاف به دور است.

پس چه بسیار از کتابهایی است که نوشته می شود، و در حقیقت در آنها تعبیری نیست مگر از رأی خصوص کاتبان و مؤلفانش، و در آنها درست و نادرست، غث و سمین، و حق و باطل وجود دارد، و در طی آن کتاب، خطا و صواب درج می گردد؛ و ما نظیر آن را در میان همه فرقه های اسلامی می یابیم و انحصار به شیعه و غیر شیعه ندارد. و در حقیقت آن کتاب «فصل الخطاب» به اهل سنت و جماعت، نزدیکتر و چسبنده تر است تا به جماعت شیعه.^۲

آیا جایز است برای ما آنکه مسئولیت کتابی را که وزیر فرهنگ مصر و رئیس ادب عربی: دکتور طه حُسین درباره «قرآن و شعر جاهلی» نوشت بر اهل سنت و جماعت تحمیل نماییم؟! آیا آنچه را که بخاری که کتابی است صحیح نزد عامه درباره نقص و زیادت در قرآن آورده است و همچنین صحیح مسلم و غیره؟!

ولیکن ما باید از این تحمیلها إغماض کنیم و سئیه را با حسنه پاداش دهیم؛ و چقدر عالی و زیبا در این موضوع استاد محمد مدنی رئیس دانشکده شریعت در دانشگاه الأزهر گفته است آنجا که در نوشتجاتش می گوید:

مَعَاذَ اللَّهِ از آنکه إمامیه، قائل به نقص در قرآن باشند، چرا که فقط روایاتی است که در کتبشان روایت شده است همانطور که مثل آن در کتب ما روایت شده است. و

۱- نام مؤلف آن حاج میرزا حسین، و نام پدرشان محمد تقی است.

۲- به علت آنکه کتاب «فصل الخطاب» چیز مهمی نزد شیعیان به حساب در نمی آید، در حالی که روایات نقیصه و زیادتی در قرآن را صحاح اهل سنت و جماعت أمثال بخاری و مسلم و «مسند» امام احمد تخریح نموده اند.

أهل تحقیق از دو فریق، آنها را تضعیف و تزییف نموده‌اند و بطلانشان را روشن و مبرهن نموده‌اند.^۱

۱- نظیر بحث سید محمد تیجانی در عدم فرق نسبت تحریف و عدم تحریف قرآن به شیعه و سنی بحثی است که شیخ محمدجواد مغنیه در کتاب «الشیعة والتشیع» ص ۵۹ تا ص ۶۱ درباره عدم تحریف قرآن و عدم تفاوت این مرام میان شیعه و سنی نموده است. او می‌گوید: نسبت به امامیه داده شده است قول به آنکه در نزد فاطمه بنت الرسول مصحفی بوده است که در آن زیادهائی از این قرآن کریم وجود داشته است. و ما پیش از آنکه حقیقت این نسبت را روشن سازیم اشاره‌ای به عقیده مسلمین در صیانت کتاب الله عزیز می‌نمائیم: جمیع مسلمانان با کلمه واحده اتفاق بر آن نموده‌اند که: در قرآن زیادتی وجود ندارد غیر از گروه کوچکی دور افتاده و غیرقابل اعتنا از فرقه‌های خوارج. ایشان انکار کرده‌اند که سوره یوسف از قرآن باشد چون آن سوره عبارت است از داستان غرام و عشق‌بازی که از امثال آن کلام خداوند سبحانه منزّه می‌باشد. و به بعضی از معتزله نسبت داده شده است انکار سوره اُبی لهب را به جهت آنکه در آن سب و طعن است که با منطق حکمت و تسامح سازش ندارد. و ما توقّف و درنگ نداریم در اینکه کسی که یک کلمه واحده را از قرآن انکار کند کافر است، و در اینکه انکار بعضی از قرآن عیناً مانند انکار تمام قرآن است به سبب آنکه طعن صریح است در آن چیزی که از رسول اکرم به اتفاق مسلمین و به ضرورت دین به ثبوت رسیده است. و اما راجع به نقیصه در قرآن به معنی اینکه قرآن مشتمل بر جمیع آیات نازل بر محمد نیست، افرادی از شیعه و سنت در اعصار گذشته و بسیار دور بدان قائل شده‌اند و در همان اعصار محققین و شیوخ اسلام از فریقین آن را انکار کرده‌اند، و با کلمه قاطعه همگی جازم شده‌اند که آنچه اینک در میان دقتین است همان قرآن فرود آمده از نزد خداوند است بدون زیادتی یا کمی به جهت آیه ۹ از سوره حجر: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*، و آیه ۴۲ از سوره فصلت: *لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلَ مَنْ حَكِيمٍ* حمید.

و امروزه این قول ضرورتی است از ضروریات دین و عقیده‌ای برای جمیع مسلمین، چرا که قائل به نقیصه نداریم نه از شیعه و نه از سنی. فعليهذا بحث از این موضوع و تعرض به آن در این عصر لغو است و بیهوده، یا آنکه هن و طعن است بر اسلام و مسلمین. و اگر ما عذر محبّ الدین خطیب و حفناوی و جبهان و همقطاران آنها را از اُجیران و مزدوران بپذیریم ما ابدأ عذر شیخ ابوزهره را نخواهیم پذیرفت چرا که او از جهت علم و اخلاق از هزار و یک خطیب از امثال محبّ الدین برتر و راقی‌تر است، و همین نکته است که ما را متحیر نموده و بر سوال برانگیخته است که منظور و مقصود حضرت او از اشاعه و اشاره این موضوع در کتاب «الامام الصادق» چه بوده است، با علم او و یقین او بر آنکه این بحث مانند خبرگان گذشت و امروز قائلانی نه از شیعه و

← نه از سنت بدان موجود نیست؟ منظور و مراد شیخ ابوزهره از جمله فراگیر او بر شیخ کلینی صاحب «کافی» که از وفاتش بیش از یک هزار سال می‌گذرد چیست؟ آیا شیخ می‌خواهد ما را در جدلی عقیم وارد سازد در حالی که ما با او و با غیر او طالب وفاق و هم عقیدتی هستیم؟ و من هر چه فکر خود را در میدان این موضوع و علت این جمله کوبنده جولان دادم نتوانستم جهتی را بیابم غیر از تأثر او از اثر مذهب خود و اثر وراثت که در او باقی مانده است. و آیا بر این گفتار ما شاهدی روشن تر از کلام وی در ص ۳۶ وجود دارد که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم روایات کلینی را قبول کنیم زیرا وی مدعی است که امام جعفر صادق گفته است که: در قرآن نقیصه و زیادتی است؛ در حالی که در این کلام علمای بزرگ اثنا عشریه مثل مرتضی و طوسی و غیرهما او را تکذیب نموده‌اند و از ابوعبدالله صادق نقیض آنچه را که کلینی آورده است روایت نموده‌اند.»

شیخ ابوزهره این عبارت و مانند آن را در صفحات متعددی از کتاب بارها و بارها تکرار نموده است؛ و تصویری از کلینی ارائه می‌دهد که گویا او در این قول متفرد است و کسی دیگر به این سخن تفوه ننموده است. و این گونه ارائه تصویر به تضلیل و گمراه نمودن اشبه است همچنانکه اینک از گفتار ما روشن می‌گردد. و من نتوانسته‌ام بفهمم چگونه او وجه شباهت را در آنچه که کلینی در «کافی» نقل کرده است با آنچه که هر یک از بخاری و مسلم در «صحیح» خود نقل کرده‌اند به بوتۀ نسیان سپرده و دستخوش فراموشی قرار داده است؟ بخاری در ج ۸، ص ۲۰۹ طبع سنه ۱۳۷۷ هـ می‌گوید: «عمر بر روی منبر نشست و چون مؤذن از اذان ساکت شد برخاست و ثنای خدای را آن طور که می‌سزد بجا آورد و سپس گفت: أما بعد؛ من برای شما مطلبی را می‌گویم که چنین تقدیر شده است برای من که آن را بگویم؛ چرا که من نمی‌دانم و شاید اینک من در برابر اجل و مرگم بوده باشم. پس هر کس آن را خوب بفهمد و ادراک کند و حفظ نماید باید آن را به مردم قبیله و دیار خود که با راحله‌اش بدانجا می‌رود بیان کند. و کسی که می‌ترسد آن را خوب نفهمد و ادراک ننماید من جایز نمی‌دانم برای احدی از مردم که بر من دروغ ببندد. خداوند محمّد را به حق برانگیخت و کتاب را بر وی نازل کرد و از جمله چیزهایی که نازل نمود آیه رجم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم، و رسول خدا رجم کرد و ما هم پس از او رجم کردیم، و من نگرانم از آنکه اگر مدت زمانی سپری شود گوینده‌ای بگوید: قسم به خدا ما آیه رجم را در کتاب الله نیافتیم و بدین سبب با ترک فریضه‌ای که خدا نازل نموده است گمراه شوند. و رجم در کتاب خدا ثابت و حق است بر مردان محسن و زنان محسنه‌ای که زنا کرده‌اند اگر بینه‌ای قائم گردد، یا زن آبستن شود، و یا اقرار و اعتراف متحقق شود. از این گذشته ما این طور بودیم که از جمله آنچه در کتاب خدا می‌خواندیم این آیه بود: **أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كَفَرٌ بَكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ**. این است آنچه بر زبان خلیفه ثانی در «صحیح» بخاری وارد است و این

←

و کسی که در شیعهٔ امامیه و یا شیعهٔ زیدیه معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود همان طور که در میان اهل سنت کسی که معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود. و کسی که می‌خواهد از امثال این روایات که ما از ذکر آنها اعراض نمودیم، اطلاع پیدا کند می‌تواند به کتاب «إتقان» سیوطی مراجعه نماید. در سنهٔ ۱۴۹۸ میلادی یک نفر از مصریین کتابی نوشت و نامش را «فُرْقَان» نهاد؛

← حدیث را مسلم نیز در صحیحش ص ۱۰۷ در قسم اول از جزء دوم طبع سنهٔ ۱۳۴۸ هـ ذکر نموده است و عبارت آن لا ترغبوا عن آباتکم را تا آخر نیاورده است؛ با آنکه ما یقیناً می‌دانیم: در قرآن آیه‌ای که مشعر به وجوب رجم باشد و آیهٔ اعراض از پدران وارد نشده است.

سیوطی در «إتقان» (ج ۱، ص ۶۰، مطبوعهٔ حجازی، قاهره) گفته است: «اولین کس که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و آن را زید نوشت و مردم به نزد زید بن ثابت می‌آمدند و زید آیه‌ای را نمی‌نوشت مگر با گواهی دو نفر شاهد عادل و آخرین آیه از سورهٔ براءت یافت نشد مگر نزد ابوخزیمه بن ثابت و ابوبکر گفت: آن را بنویسید، زیرا که رسول خدا ﷺ شهادت او را به منزلهٔ شهادت دو نفر مرد عادل قرار داده است. بنابراین زید این آیه را نوشت. و اما چون عمر آیهٔ رجم را آورد آن را نوشت چون عمر یک شاهد بود.»

و در این صورت که ابوزهره احادیث کلینی را قبول نمی‌کند چون همان طور که او گفته است وی حدیث تحریف را روایت کرده است، بر عهده و ذمهٔ اوست که احادیث بخاری را به طور جمله و دسته جمعی قبول نکند به جهت این حدیث صریح و واضحی که از عمر بن خطاب و شهادت وی بر تحریف آورده است. کلام کلینی در نتیجه با آنچه بخاری و مسلم در این باب ذکر نموده‌اند اختلاف ندارد. و بناءً علیهذا چرا شیخ ابوزهره بر کلینی تاخته است و ستم روا داشته است و از بخاری و مسلم سکوت نموده است؟ جواب این نزد خواننده است.

و أيضاً بخاری در جزء چهارم در باب «طفة ایلیس و جنوده» از عایشه روایت نموده است که گفت: «پیامبر را سحر کردند تا به جایی که در پندار او چنین بود که کاری را که نکرده بود کرده می‌پنداشت.» و جصاص که یکی از پیشوایان حنفیه است این کلام را تکذیب کرده است و عین گفتار جصاص این است: «و ایشان از این مطلب، مطلب فطیع‌تر و ناهنجارتری را بر پیامبر جاسز شمردند و آن بدین قرار است که گمان کردند که پیغمبر سحر شده است و سحر در آن حضرت عمل کرده است تا به جایی که آن حضرت گفته است: برای من چنین تخیل می‌شود که مطلبی را گفته‌ام در حالتی که نگفته‌ام و مطلبی را انجام داده‌ام در حالتی که انجام نداده‌ام.» تا اینکه جصاص می‌گوید: «و امثال این اخبار از موضوعات ملحدین است.» (جزء اول از «احکام القرآن» جصاص ص ۵۵ طبع سنهٔ ۱۳۴۷ هـ)

و آن را با بسیاری از امثال این روایات سقیمه مدخوله موضوعه مرفوضه مشحون ساخت؛ و همگی آنها را از مصادر اهل سنت نقل کرده بود. جامعه زهر از حکومت خواست تا آن کتاب را مصادره کنند پس از آنکه با دلیل و بحث علمی وجوه بطلان و فسادش را مبین سازند.

حکومت به این درخواست پاسخ مثبت داد، و کتاب را مصادره کرد. مؤلف کتاب ادعای خود بر تضرر خود ایامه نمود و عوض آن را از حکومت مطالبه کرد. حکم قضاء اداری در مجلس دولت، ادعای خود را رخص کرد و به وی ابداً عوضی از خساراتش پرداخت نمودند.

با این فرض آیا صحیح است گفته شود: اهل سنت قداست قرآن را منکرند؟! و یا به جهت آنکه فلان، روایتی را نقل کرده است یا کتابی را تألیف نموده است، اعتقاد به نقص قرآن دارند؟!

همچنانند شیعه امامیه. فقط روایاتی در بعضی از کتب آنها وارد است همان طور که در بعضی از کتب ما وارد است. و در این باره امام علامه سعید ابوالفضل بن الحسن الطبرسی از بزرگان علماء امامیه در قرن ششم هجری در کتاب «مجمع البيان لعلوم القرآن» می گوید:

فَأَمَّا الزِّيَادَةُ فِيهِ فَمُجْمَعٌ عَلَى بُطْلَانِهَا، وَأَمَّا التَّنْقِصَانُ مِنْهُ فَقَدْرٌ وَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ قَوْمٌ مِنْ حَشْوِيَّةِ أَهْلِ السُّنَّةِ أَنْ فِي الْقُرْآنِ تَعْيِيراً وَ تَقْصَاناً.

وَ الصَّحِيحُ مِنْ مَذْهَبِ أَصْحَابِنَا خِلَافُهُ؛ وَ هُوَ الَّذِي نَصَرَهُ الْمُتَرْضَى قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ اسْتَوْفَى الْكَلَامَ فِيهِ غَايَةَ الاسْتِيفَاءِ فِي جَوَابِ «مَسَائِلِ الطَّرَابُلُسِيَّاتِ» وَ ذَكَرَ فِي مَوَاضِعٍ: أَنَّ الْعِلْمَ بِصِحَّةِ ثَقْلِ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ بِالْبُلْدَانِ وَ الْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَ الْوَقَائِعِ الْعِظَامِ وَ الْكُتُبِ الْمَشْهُورَةِ وَ اشْعَارِ الْعَرَبِ.

فَإِنَّ الْعِنَايَةَ اشْتَدَّتْ وَ الدَّوَاعِي تَوَفَّرَتْ عَلَى ثِقَلِهِ وَ حِرَاسَتِهِ، وَ بَلَغَتْ إِلَى حَدِّ لَمْ تَبْلُغَهُ فِيمَا ذَكَرْتَاهُ؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ مُعْجِزَةَ الثُّبُوتِ وَ مَأْخِذُ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَ الْأَحْكَامِ الدِّيْنِيَّةِ.

وَ عُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي حِفْظِهِ وَ حِمَايَتِهِ الْعَايَةَ حَتَّى عَرَفُوا كُلَّ شَيْءٍ اخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ إِعْرَابِهِ وَ قِرَاءَاتِهِ، وَ حُرُوفِهِ، وَ آيَاتِهِ. فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُعَيَّرًا أَوْ مُنْقُوصًا مَعَ الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ وَ الضَّبْطِ الشَّدِيدِ؟^{۱، ۲}

و تا اینکه برای تو ای خواننده کتاب ما روشن شود که: این تهمت (یعنی نقص قرآن و زیادتی در آن) به اهل سنت آنسب و اقرب است تا به شیعه؛ و برای اینکه بدانی: اهل سنت رمی می‌کنند غیرشان را به آنچه که در خودشان است- و این قضیه از جمله دواعی من شد تا آنکه به جمیع معتقدات خودم مراجعه نمایم؛ زیرا که هرگاه درصدد برآمدم تا از شیعه در چیزی انتقاد نمایم و بر امری استنکار کنم، آنها اثبات نمودند که از آن بری می‌باشند، و آن عیب به من چسبیده است؛ و دانستم به مرور ایام که ایشان گفتارشان صدق می‌باشد و در خلال بحثهایی که به میان آمد قانع گشتم، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ؛ و امید می‌رود که تو هم أيضاً اشتیاق پیدا کرده باشی برای آنکه دلیل را از کتب اهل سنت بدانی، آن دلیلی که تو را قانع کند به آنکه ایشانند که قائلند به تحریف قرآن، و آنکه در قرآن، هم نقیصه و هم زیادتی وجود دارد-، اینک من برای تو این مطالب آینده را تقدیم می‌دارم:

طَبْرَانِي وَ بَيْهَقِي تَخْرِيجُ كَرْدَه‌اند که: از قرآن می‌باشد دو سوره: یکی از آنها این

است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَ نَسْتَعْفِرُكَ، وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ الْخَیْرَ كُلَّهُ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَحْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یَنْجُرُكَ.

و سوره دوم این است:

۱- گفتار استاد محمد مدنی رئیس دانشکده شریعت در الجامع الأزهر، مجله «رسالة

الإسلام» شماره ۴، سال یازدهم، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. [تعلیقه]

۲- ما چون ترجمه این عبارات را از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی در ص ۱۲۳ تا ص ۱۲۵

از همین مجموعه ذکر نمودیم لهذا از ترجمه مجلد آن صرف نظر شد و به عبارات عربی خود مؤلف اکتفا گردید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اللّٰهُمَّ اِنَّا كَ تَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ، وَ اِلَيْكَ نَسْعٰی وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشٰی عَذَابَكَ الْجَدِّ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ.^۱

و این دو سوره را راغب در «محاضرات» دو سوره قنوت اسم نهاده است؛ و آن دو سوره از آن چیزهایی می‌باشند که سیدنا عمر بن الخطاب بدانها قنوت می‌گرفت. و بنا بر تخریج جلال الدین سیوطی در کتاب «إتقان» و أيضاً در تفسیر «الدُّرُّ الْمَثْوَرُ» در مصحف ابن عباس و مصحف زیدبن ثابت موجود است.

ای خواننده عاقل و متفکر! می‌بینی تو: این دو سوره که در کتاب «إتقان» و «الدُّرُّ الْمَثْوَرُ» سیوطی است، و این دو تا همانها هستند که طبرانی و بیهقی تخریج کرده‌اند، و همان دوتائی می‌باشند که به سوره قنوت نامیده شده‌اند، اصلاً در کتاب الله تعالی وجود خارجی ندارند.

و این دلالت دارد بر آنکه: در قرآنی که دست ماست این دو سوره ناقصند نسبت به مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت، همچنانکه دلالت دارد بر آنکه: در آنجا مصاحف دیگری غیر از آنچه نزد ماست، وجود داشته است. و این مرا به یاد تشیعی آورد که سنیها بر شیعه می‌کنند که فاطمه مُصْحَف داشته است. فافهم، و دقت کن (که چقدر تهمت بیجاست، زیرا که مصحف فاطمه - همانطور که ائمه السلف و علمای شیعه تصریح کرده‌اند- مصحف به معنی خاص آن که مراد کتاب الله تعالی باشد نبوده، بلکه کتابی مستقل بوده است^۲).

و اهل سنت و جماعت در هر صبحگاهی این دو سوره را در دعای قنوت خود می‌خوانند و من شخصاً آن دو را حفظ داشتم و در قنوت فجر می‌خواندم.^۳

۱- چون این دو سوره را از تفسیر «المیزان» در همین مجموعه ص ۱۰۷ ذکر نمودیم و در آنجا ترجمه‌اش آمد از ترجمه مجدد آنها صرف نظر شد.

۲- تفصیل این کلام در ص ۳۰۴ تا ص ۳۱۶ از همین مجلد «امام شناسی» خواهد آمد.

۳- شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواء علی السنته المحمدیه» طبع سوم، ص ۲۵۴ در ضمن بیان سه مشکل گوید: «و شبیه آنچه از ابن مسعود در حذف معوذتین از مصحفش نقل شده

امام أحمد بن حنبل در مسندش از اَبی بن کعب تخریج نموده است که گفت: شما سوره احزاب را چقدر می‌خوانید؟! گفت: هفتاد و اندی آیه! گفت: من آن را با رسول الله ﷺ می‌خواندم به قدر بقره بود یا بیش از آن، و در آن آیه رجم بود.^۱ و این دلالت دارد بر آنکه: سوره احزاب سه ربعش ناقص شده است، چون سوره بقره ۲۸۶ آیه است در حالی که سوره احزاب از ۷۳ آیه تجاوز نمی‌کند. و اگر قرآن را با حزب بشماریم سوره بقره بیشتر از پنج حزب است در حالی که سوره احزاب بیشتر از یک حزب نمی‌باشد.

و گفتار اَبی بن کعب: كُنْتُ أَقْرَأُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِثْلَ الْبَقْرَةِ أَوْ أَكْثَرَ در حالی که او از مشهورترین قراء است که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ می‌کردند، و همان کسی است که عَمَر او را برای صلوة تراویح مقرر داشت تا با مردم نمازگزارد^۲، بنابراین گفتارش شک و حیرت انگیز است کمالاتی که در آن است. و امام أحمد بن حنبل در مسندش از اَبی بن کعب أيضاً تخریج کرده است که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من امر نموده است تا بر تو

← است، مطلبی است که از اَبی بن کعب روایت است که وی در مصحفش دو سوره خلع و حقد را نوشته بود و با آنها قنوت می‌کرد. (ابوریثه پس از نقل این دو سوره می‌گوید: قاضی در «انتصار» متعرض ذکر این دو سوره شده است و گفته است: کلام قنوتی که مروی است اَبی بن کعب آن را در مصحفش ضبط نموده است دلیل و برهانی قائم نشده است که آنها قرآن منزل می‌باشند بلکه قسمی از نوع دعا هستند به سبب آنکه اگر قرآن بود مانند نقل قرآنی نقل می‌شد و علم به صحتش پیدا می‌شد. و ممکن است کلامی قرآنی منزل باشد سپس نسخ شده باشد و قرائتش به عنوان دعا مباح بوده باشد و به کلامی که قرآن نیست مخلوط گردیده باشد. و این گفتار از او به صحت نپیوسته است. و آنچه از او روایت شده است این است که وی آن را در مصحفش ثبت نموده است و تحقیقاً او در مصحفش ثبت کرده است دعاء و تأویلی را که از قرآن نمی‌باشند.»

أقول: در بحث نفیس حضرت استاد علامه قدس سره قریباً گذشت که: احتمال نسخ تلاوت قرآن و باقی بودن اصل آن غیرمعقول است.

۱- «مسند» امام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- «صحیح» بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲.

قرآن را بخوانم پس خواند: لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ در آن خواند:
 وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ فَأَعْطِيَهُ لَسَأَلَ ثَانِيًا، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِيًا فَأَعْطِيَهُ لَسَأَلَ
 ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ، وَإِنَّ ذَلِكَ الَّذِينَ
 الْقِيَمَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنَفِيَّةُ غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَمَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا
 فَلَنْ يُكْفَرَهُ.^۱

«نبوده‌اند آن کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب... و در این سوره پیغمبر خواند:
 و اگر پسر آدم یک وادی و بیابان از مال بخواهد و من آن را به او بدهم تحقیقاً برای
 بار دوم سوال می‌کند و می‌خواهد. پس اگر بار دوم بخواهد و من به او بدهم تحقیقاً
 برای بار سوم سوال می‌کند و می‌خواهد. و شکم پسر آدم را پر نمی‌کند مگر خاک؛ و
 خداوند رجوع و توبه کسی را که به وی رجوع و توبه کند قبول می‌نماید، و تحقیقاً آن
 دین قیّم و استوار نزد خداوند دین حَنَفِيَّة (حنیفه - ص) است، نه مشرکه، و نه
 یهودیه و نه نصرانیّه؛ و کسی که کار خیری انجام دهد درباره عملش ناسپاسی
 نمی‌شود (جزایش را می‌گیرد).»

و حافظ ابن عساکر در ترجمه ابی بن کعب تخریج نموده است که: أبودرداء با
 چندین نفر از اهل دمشق به مدینه رهسپار شد و در مدینه بر عمر بن خطاب این آیه
 را قرائت نمود:

إِنَّ (إذ - ص) جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَلَوْ حَمِيَّتُمْ كَمَا
 حَمُّوا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.^۲

« بدرستی که [آنگاه که] قرار دادند آن کسانی که کافر شده‌اند در دل‌هایشان تعصّب را
 تعصّب جاهلیت را؛ و اگر شما تعصّب به خرج می‌دادید همانطور که ایشان تعصّب

۱- «مسند» امام احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۱، و در آن: «الحنیفیه» آمده و همین صحیح است.

۲- آیه ۲۶، از سوره ۴۸: فتح با این عبارت می‌باشد:

اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية الحمية الجاهلية فأنزل الله سكينته على رسوله و على

المؤمنين - الآية.

نمودند، تحقیقاً مسجد الحرام فاسد می شد.»

عمر بن خطاب گفت: کدام کس به شما این طور قرائت داده است؟! گفتند: اَبی بن کعب. عمر او را فراخواند؛ آنگاه به ابودرداء و همراهان گفت: بخوانید! ایشان خواندند: **وَلَوْ حَمِيْتُمْ كَمَا حَمَوْا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ**. ابی بن کعب به عمر بن خطاب گفت: آری؛ من ایشان را بدین گونه قرائت داده‌ام.

عمر به زید بن ثابت گفت: قرائت کن ای زید! زید مانند قرائت عامه خواند. در این حال عمر گفت: **اللَّهُمَّ لَا أَعْرِفُ إِلَّا هَذَا**. «بار خداوندا تو می دانی که من غیر از این را نمی شناسم.»

ابی بن کعب گفت: **وَاللَّهِ يَا عُمَرُ! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَيُّ كُنْتُ أَحْضَرُ وَبِعِيُونٍ، وَ لَأُتُو وَ يُحْجَبُونَ، وَ وَاللَّهِ لَئِنْ أَحْبَبْتَ لَأَلْزَمَنَّ بَيْتِي فَلَا أَحَدٌ أَحَدًا وَلَا أَقْرَى أَحَدًا حَتَّى أَمُوتَ. فَقَالَ عُمَرُ: اللَّهُمَّ غَفْرًا! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ عِنْدَكَ عِلْمًا، فَعَلِمَ النَّاسَ مَا عَلِمْتُ!**

«سوگند به خدا! تو می دانی که من در حضور پیغمبر بودم و ایشان غائب، و من نزدیک بودم و ایشان محجوب! و سوگند به خدا اگر دوست داری من در خانه خود خانه نشین باشم و با احدی حدیث و گفتگو نداشته باشم و احدی را تعلیم قرآن نکنم تا بمیرم، همان گونه خواهم بود. عمر گفت: بار خداوندا از تو غفران می طلبم! ای ابی تو حقا می دانی که خداوند در نزد تو علمی را قرار داده است؛ آنچه را که خودت می دانی به مردم تعلیم کن!»

ابن عساکر گوید: و عمر عبور کرد بر جوانی نارس که از مصحف می خواند:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَهُوَ أَبُو لَهُمْ.^۱

«پیغمبر نسبت به مؤمنین ولایتش بیشتر از آنهاست از ولایت خودشان به

۱- آیه ۶ از سوره ۳۳: احزاب می باشد که در آن لفظ **وَهُوَ أَبُو لَهُمْ** نمی باشد.

خودشان، و زنان پیغمبر مادران آنها هستند، و خود او پدر می باشد برای آنان.»
 عمر گفت: ای جوان! این جمله را پاک کن! جوان گفت: این مُصْحَفُ أَبِي بَن كَعْب
 است. عمر به نزد او رفت و از وی پرسید. أَبِي كَعْبٍ: إِنَّهُ كَانَ يُلْهِمِنِي الْقُرْآنَ، وَيُلْهِمِكِ
 الصِّقُّ بِالْأَسْوَاقِ.^۱

«تحقیقاً من سرگرم فرا گرفتن قرآن بودم و تو سرگرم معاملات در بازارها!»
 و مثل این روایت را ابن اثیر در «جامع الأصول» و أبو داود در «سُنَن» خود، و
 حاکم در «مستدرک» خود آورده اند. و ای برادر من! در این بار تو را به حال خود
 وامی گذارم تا امثال این روایاتی را که کتب اهل سنت و جماعت را پر کرده است
 بر خود بگیری و رها نکنی، آنهایی که آنها از آن غافل هستند آنگاه ایشان تشنیه بر
 شیعه می کنند در حالی که یکدهم این مقدار در روایات آنان نمی باشد.

ولیکن شاید بعضی معاندین از اهل سنت و جماعت از این گونه روایات تنفر
 دارند و آنها را طبق عادت خود رَفُضُ می نمایند، و بر امام أحمد که مثل این خرافات
 را تخریح نموده است إنکار دارند و روی همین اساس هم آسانید آنها را تضعیف
 می کنند؛ و در اعتبارشان آن است که «مسند» امام أَحْمَد و «سُنَن» أَبُو دَاوُد در نزد
 اهل سنت از کتب صحاح نیستند.

چون که من آنها را خوب می شناسم؛ آنها هر وقت حدیثی از این کتب که در
 آن حَجَّتْ کوبنده ای برای شیعه باشد آورده می شود، می بینی ایشان را که از آن
 فرار می نمایند و طعن می زنند در کتبی که خود، صحاح سِتّه نامیده بودند، و آن:
 بُخَارِي، مُسْلِم، أَبِي دَاوُد، تِرْمِذِي، نَسَائِي و ابن ماجه می باشد و بعضی از ایشان
 «سُنَن» دَارِمِي و «مَوْطَأً» مَالِك و «مُسْنَد» إِمَام أَحْمَد را هم به این شش کتاب
 می افزایند.

و برای خصوص این معاندین اینک امثال این روایات را از «صحیح» بخاری و

۱- «تاریخ دمشق»، حافظ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۲۸.

« صحیح » مسلم بخصوصهما تقدیم می‌دارم برای آنکه تا آخرین مرحله همگام با آنها بوده باشم، و تا منتهای شوط ایشان را همراهی نمایم؛ امید است هدایت یابند و حقیقت را بدون پیرایه بپذیرند:

إمام بخاری در صحیحش در باب مناقب عمّار و خذیفه^۱ از علقمه آورده است که گفت: من وارد شهر شام شدم، و دو رکعت نماز بجای آوردم، و پس از نماز دعا نمودم که: بار پروردگارا! برای من همنشین صالحی را میسر گردان! آنگاه نزد جماعتی آمدم و پهلویشان نشستم. در این هنگام پیرمردی آمد و در کنار من نشست. گفتم: این کیست؟! گفتند: أبو درداء.

به وی گفتم: من از خدا طلبیدم تا جلیس صالحی را برای من میسر کند، و تو را برای من میسر گردانید. او به من گفت: از کجا می‌باشی؟! گفتم: از اهل کوفه. گفت: آیا در نزد شما نیست ابن أمّ عبد صاحب نعلین و وسّاد و مطهّرة (کفش راحتی متکا و آفتابه وضو)؟ و در میان شماست آن که خداوند او را بر زبان پیغمبرش ﷺ از شیطان در حفظ خود پناه داده است. و آیا در میان شما نیست صاحب سیر پیغمبر ﷺ آن سرّی که احدی غیر از او آن را نمی‌داند. و پس از آن گفت: عبدالله « وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى » را چگونه قرائت می‌نمایید؟ پس من خواندم:

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَالتَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، وَالدُّكْرِ وَالْأَثَى.

« سوگند به شب زمانی که سیاهیش فضا را فرا می‌گیرد، و سوگند به روز زمانی که خود را نشان می‌دهد، و سوگند به نر و ماده. »

گفت: سوگند به خدا که پیامبر ﷺ مرا به خواندن این آیه خوانا کرد در حالی که دهانش به طرف دهان من بود.

و در روایت دیگر پس از این گفت: پیوسته این جماعت با من طوری برخورد نمودند که نزدیک بود مرا از آنچه خودم از رسول الله ﷺ شنیده بودم تنازل

۱- « صحیح » بخاری، ج ۴، ص ۲۱۵. [تعلیق]

دهند.^۱

و در روایتی است پس از خواندن آیه، که ابودرداء گفت: دهان رسول الله به دهان من این طور خواند، أما این جماعت پیوسته طوری با من برخورد کردند که نزدیک بود مرا از آن قرائت برگردانند.^۲

و این روایات همگی دلالت دارند بر آنکه قرآنی که در دست ماست در آن کلمه «وَمَا خَلَقَ» زیاد شده است.

و بخاری در «صحیح» خود با سندش از ابن عباس تخریج کرده است که: عمر بن خطاب گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق برانگیخت، و بر او کتاب را نازل نمود؛ و از جمله آنچه نازل شده بود آیه رَجُمَ بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ نمودیم، فلذا رسول خدا ﷺ رَجُمَ کرد و ما هم بعد از او رَجُمَ کردیم. بنابراین من نگرانم از اینکه اگر زمانی بگذرد، گوینده‌ای بگوید: وَاللَّهِ مَا آيَةُ رَجُمَ را در کتاب الله نیافتیم؛ پس گمراه شوند به تَرَكُ فَرِيضَةً أَنْزَلَهَا اللَّهُ. و رجم در کتاب خدا حق است بر کسی که زناي مُحْصَنَه کند خواه مرد باشد و خواه زن در صورتی که بیته قائم شود، و یا آبستنی و [یا] اعتراف وجود داشته باشد.

از این گذشته ما در زمان رسول خدا این طور بود که در کتاب خدا می خواندیم:

أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ أَوْ- إِنْ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ.^۳

«نباید از پدرانتان إعراض کنید چرا که تحقیقاً کفر است برای شما إعراض کردن از پدرانتان- یا- حقیقه کفر است برای شما اینکه از پدرانتان إعراض کنید.»

و مسلم در صحیحش در باب لَوْ أَنَّ لَبْنَ آدَمَ وَادِيَيْنِ لَا بُتْعَى ثَالِثًا تخریج کرده

۱- «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۶. [تعلیقه]

۲- «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۸، (باب مناقب عبدالله بن مسعود). [تعلیقه]

۳- «صحیح» بخاری، ج ۸، ص ۲۶ (رجم الحبلی من الزنا إذا أخصنت). [تعلیقه]

۴- «صحیح» مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰.

است که: ابوموسی اشعری به دنبال قراء اهل بصره فرستاد و آنها را طلب کرد و سیصد تن مرد که قاری قرآن بودند بر او وارد شدند و گفت: برگزیدگان و بهترین اهل بصره و قاریان آنان می‌باشید، پس قرآن را تلاوت نمایند، زمانی طولانی بر شما نخواهد گذشت که دل‌هایتان را قساوت فرا می‌گیرد همان طور که دل‌های کسانی را که پیش از شما بودند قساوت فرا گرفت. و ما چنین بودیم که قرائت می‌نمودیم سوره‌ای را که در درازا و شدت آن را به سوره برائت تشبیه می‌کردیم. من آن را فراموش کرده‌ام مگر آنکه به همین مقدار از آن را حفظ دارم:

لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا يَبْتَعِي وَادِيًا ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

«اگر برای پسر آدم دو وادی از مال می‌بود هر آینه او سوّم را جستجو می‌نمود؛ و

شکم پسر آدم را چیزی پر نمی‌کند جز خاک.»

و ما در آن زمان این طور بودیم که سوره‌ای را قرائت می‌نمودیم که آن را به یکی از مُسَبِّحات^۱ تشبیه می‌کردیم و من آن را فراموش کرده‌ام الا اینکه فقط من از آن این فقره را حفظ دارم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ فَتُكْتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ!^۲

۱- مسَبِّحات عبارتند از پنج سوره قرآن که ابتدائشان با تسبیح شروع می‌شود: حَديد، حَشْر، جمع، صَف، تَغَابِن.

۲- شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواء على السنته المحمديه» طبع سوّم، ص ۲۵۶ و ص ۲۵۷ در ضمن بحث از مفتریات در روایت، بعد از شرح مفصّلی گوید: بلائی که روایات بر سر ما آورده است به اینجا توقّف نمی‌یابد بلکه پیوسته تمادی پیدا نموده است در جاهائی که خطرتر از اینها می‌باشد تا اینکه گمان کرده است که در قرآن نقصی و لحنی موجود است و غیر اینها از آنچه که در کتب سنّت وارد شده است. و ما اگر بخواهیم جمیع آنها را ذکر کنیم گفتار به درازا انجامد، ولیکن ما به دو مثال از آنچه که در نقص قرآن آورده‌اند اکتفا می‌نمائیم، و آنها را از کتب معمولی و عادی اهل سنّت نمی‌آوریم بلکه از آنجائی که صحیحین آنها را ثبت و ضبط نموده و شیخین بخاری و مسلم آنها را روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم: بخاری و غیره از عمر بن خطّاب روایت کرده‌اند که بر فراز منبر گفت: انّ الله بعث محمّداً (در اینجا ابوریّه تمام آن روایت را بیان

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گوئید چیزی را که به جای نمی‌آورید. به علت آنکه گواهی بر آن بر گردنهایتان نوشته و ضبط می‌شود، و در روز قیامت از آن مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرید؟! »

و این دو سوره پنداری که ابوموسی اشعری آنها را فراموش کرده بود و یکی از آنها شبیه به سوره براءت یعنی ۱۲۹ آیه، و دیگری شبیه به یکی از مسبّحات یعنی بیست آیه است، وجود خارجی ندارد مگر در خیال و خاطر ابوموسی. پس بخوان و بشنو و تعجب نما و بخند یا گریه کن، چرا که اختیار این امور را به تو واگذار می‌کنم ای مرد بحث کننده با انصاف!

پس جایی که می‌بینیم: کتب اهل سنت و جماعت و مسانیدشان و صحاحشان مشحون است از امثال این روایات و اخباری که گاه مدعی هستند قرآن ناقص است، و گاه مدعی هستند که در آن زیادتی است؛ پس به چه علت این تشنیع را بر شیعه قرار دهیم، آنان که همگی بر بطلان این ادعاء اجماع و اتفاق دارند؟!

و جایی که شیعی صاحب کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» - که وفات او در سنه ۱۳۲۰ هجری است - کتابش را تقریباً یک صد سال قبل از این بنویسد، تحقیقاً آن سنی در مصر صاحب کتاب «فرقان» که نزدیک چهار قرن زودتر از او - همچنانکه شیخ محمد مدنی، رئیس دانشکده شریعت در الأزهر، بدان

← می‌کند و پس از آن می‌گوید: مسلم از ابوالأسود از پدرش تخریج کرده است که: ابوموسی اشعری به سوی قراء بصره فرستاد (در اینجا ابوریّه تمام روایت مسلم را تا آخر ذکر می‌نماید و سپس می‌گوید: ما تا همین مقدار از روایاتی که بیان کرده‌ایم بدان اکتفا می‌کنیم و آن مقدار کفایت می‌کند که بدانیم: روایات چه بلاتی حتّی به کتاب اول مسلمین که قرآن کریم است آورده است. و نمی‌دانیم: چگونه این روایاتی که پرده برمی‌دارد از آنکه در قرآن نقیصه می‌باشد، و مثل این مطاعن را متحمّل می‌شود با گفتار خداوند سبحانه انا نحنُ نُزّلنا الذکر و انا له لحافظون، سازگار است؟! اللهمّ لِنَّ هذا امرٌ عجیبٌ یجبُ أنْ يتدبّره اولوالالباب «بار پروردگار من! حقیقه این امر شگفت انگیزی است که واجب است دانشمندان خردمند در آن تدبّر کنند.»

اشاره کرده است - کتابش را نوشته است.^۱

و شاید شیعی کتاب سنی را که در آن جمع کرده بود هر آنچه را که در صحاح اهل سنت و جماعت است آن کتابی را که نامش را «فرقان» نهاده است قرائت کرده باشد؛ آن کتابی که طبق تقاضای جامع ازهر همان طور که گذشت حکومت مصر آن را مصادره نموده است- و با وجودی که ما می‌دانیم که: هر چیز ممنوعی مورد رغبت واقع می‌گردد؛ پس چون کتاب در مصر ممنوع بود ولیکن در غیر مصر ممنوع نبود از میان بلاد اسلامیّه- بنابر این احتمال می‌رود: کتاب «فصل الخطاب» شیعی فرزند زائیده شده کتاب «فرقان» سنی باشد که چهار قرن از آن متأخر بوده است.

و امر مهم و نتیجه محصله از تمام این ابحاث این است که: علماء سنت و علماء شیعه از محققین آنها امثال این روایات را ابطال نموده‌اند و آنها را روایات شاذه شمرده‌اند و با أدله قانع کننده اثبات نموده‌اند به اینکه: قرآنی که در دست ماست بعینه همان قرآنی است که بر پیغمبر ما محمد ﷺ نازل شده است؛ و در آن نه زیادتی است، و نه نقصان، و نه تبدیل و نه تغییر.

پس چگونه اهل سنت و جماعت بر شیعه تشنیع می‌کند از جهت روایات ساقطه نزد شیعه، و خود را تبرئه می‌نمایند، در حالی که صحاحشان صحّت آن روایات را اثبات می‌کند؟!

ای مسلمانان! این نه انصاف است و نه عدالت، و سید ما عیسیٰ عليه السلام درست و راست فرمود: **إِنَّهُمْ يَرُونَ تَيْبَةً فِي أَعْيُنِ الشَّيْعَةِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَرُونَ حَشْبَةً فِي أَعْيُنِهِمْ.**

«ایشان یک پرکاه را در چشم شیعه می‌بینند، ولیکن یک تگه چوب را در چشم خودشان نمی‌نگرند.»

و من چون این روایات را با تلخی جانکاه و تأسف عمیق متذکر می‌شوم، خود را

۱- «رسالة الاسلام» شماره ۴، از سال یازدهم، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳.

بی‌نیاز نمی‌بینم از سکوت از آنها و رها نمودنشان در سبد کاغذهای باطله؛ اگر نبود حمله فراگیر و همه جانبه برخی از نویسندگان و مؤلفان، از آنان که ادعای تمسک به سنت نبویه را دارند، و از پشت سرشان ادارات معروف و دوائر مشهوری است که آنان را تغذیه مالی می‌کنند و به اقدام بر طعن و تکفیر شیعه خصوصاً پس از پیروزی انقلاب و ثوره اسلامیّه در ایران تشویق نموده و وا می‌دارند.

بنابراین من به این کسان می‌گویم: **اتَّقُوا اللَّهَ فِي إِخْوَانِكُمْ وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً**^۱.

« در عصمت و حراست خدائی در آئید درباره برادرانتان، و همگی به ریسمان خدا متمسک گردید، و جدا جدا نشوید، و به یاد آورید نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت در زمانی که شما دشمنان هم بودید، پس خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و شما در سایه نعمت خداوندی برادران هم شدید.»

فقیه علیم و عالم عظیم علام در عصر اخیر ما، افتخار شیعه و جامعه انسانیّت، آیه الله معظم شیخ جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و گسترده در اطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده است و چون فعلاً بحث ما پیرامون این موضوع می‌باشد، دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد آن مطالب زرافشان که پس از سالها هنوز چون أشعة خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم و معرفت می‌تابد، آراسته نمائیم، و از باب وَخِتَامُهُ مِسْكٌ به مشام جان از رائحۀ طیبۀ این شراب بهشتی با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و عائد نگردد. او در مقدمه تفسیر ارزشمند و گرانبمایه خود به نام «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» در فصل دوم، پس از بیان أمر اول تحت عنوان اضطراب روایات در جمع قرآن،

۱- «لأكون مع الصادقين» تألیف دکتر سید محمد تیجانی سماوی، ص ۱۶۸ تا ص ۱۷۶؛ و

این جمله آخره از وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً تا آخر، جزئی از آیه ۱۰۳، از سوره آل عمران می‌باشد.

تحت عنوان «بعضی از چیزهائی که به کرامت و مجد و غلو قرآن کریم چسبیده شده است» گوید:

دوم: در جزء پنجم از «مسند» احمد از ابی بن کعب روایت است که او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ!**

قال: فقراً: «لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» فقراً فيها «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَانِيًا، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِيًا فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ، وَإِنَّ ذَلِكَ الدِّينَ الْقِيمَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفَةَ غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَمَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يُكْفَرَهُ.»

و در روایت حاکم در «مستدرک» و روایت غیر حاکم أيضاً آمده است: «إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفَةَ لَا الْمُشْرِكَةَ.» و در روایتی است: «غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ» تا آخر آن.

و از «جامع الأصول» ابن اثیر جزری روایت است که: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفَةَ الْمُسْلِمَةَ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ وَلَا الْمَجُوسِيَّةَ.»

و در «مسند» همچنین ذکر کرده است پس از این روایت از ابی که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: **إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ؛ فَقَرَأَ عَلَيَّ: لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ، رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَأْتِيهِمْ صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ، وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ، إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفَةَ لَا الْمُشْرِكَةَ وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَمَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا فَلَنْ يُكْفَرَهُ.»**

شعبه می گوید: پس از این، آیات بعد را قرائت نمود و سپس قرائت کرد: «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ وَادِيَيْنِ مِنْ مَالٍ لَسَأَلَ وَادِيًا ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.» سپس آن را به آنچه که از آن باقی مانده بود ختم کرد- انتهى.

و این روایات را ابوداود طیالسی و سعید بن منصور در سننشان، و حاکم در مستدرکش به طوری که در «کنز العمال» نقل شده است، نیز روایت نموده اند.

و در «مسند» نیز از ابو واقد لیثی روایت کرده است که گفت: عادت ما این طور بود که هنگامی که بر رسول اکرم ﷺ قرآن نازل می‌گردید ما به حضورش می‌آمدیم و برای ما بیان می‌نمود. و روزی به ما فرمود: خداوند عزوجل گفته است:

إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَ لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ لَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَانٌ، وَ لَوْ كَانَ لَهُ وَادِيَانِ لَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمَا ثَالِثًا (ثالثُ ص)، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ. انتهى.

فرض کن معرفت و راستی و درستی، از محدثین (و نمی‌گوییم قصه پردازان) مطالبه‌ای نمی‌کنند و از ایشان نمی‌پرسند از این اضطراب فاحش در آنچه که گمان دارند از قرآن می‌باشد؛ و ایضاً از آنها نمی‌پرسند از تمیز میان بلاغت قرآن و غلو شأن آن در بلاغت و میان انحطاط این فقرات؛ اما آیا برای معرفت این حق نیست که از ایشان بپرسد از غلطی که واقع گردیده است در گفتارشان «لَا الْمُشْرِكَةَ» آیا ممکن است وصف دین را به مُشْرِكَة آورد؟! و در گفتارشان «الْحَنَفِيَّةُ الْمُسْلِمَةَ»: آیا می‌شود وصف دین و یا حنیفیت را به مُسْلِمَة آورد؟! و گفتارشان: «إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ»؟! و در گفتارشان: «إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ» معنی انزال مال چیست؟! و معنی بودن آن برای إقامة صلوة کدام است؟!!

این را داشته باش و گوش فرا دار به آنچه در جزء ششم «مُسْنَد» احمد مُسْنَداً از مسروق روایت کرده است که گفت: من به عائشه گفتم: آیا رسول خدا وقتی که داخل اطاق می‌شد چیزی می‌گفت؟!!

عائشه گفت: چون رسول خدا داخل اطاق می‌شد تمثّل می‌جست: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا يَتَعَى وَادِيًا ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ فَمَهُ إِلَّا التُّرَابُ، وَ مَا جَعَلْنَا الْمَالَ إِلَّا لِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ.

و در جزء ششم در اسنادش از جابر آورده است که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: لَوْ أَنَّ لِبْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ لَتَمَنَّى وَادِيَيْنِ، وَ لَوْ أَنَّ لَهُ وَادِيَيْنِ لَتَمَنَّى ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

و با اسناد خود نیز آورده است: از جابر سؤال شد: هَلْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ مِنْ نَخْلٍ مِثْلَهُ حَتَّى يَتَمَنَّى أَوْ دِيَّةً، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابَ؟ انتهى.

آیا تو چنین در می‌یابی که غریب و بعید، یا عادهً ممنوع به نظر می‌رسد که برای ابن آدم یک وادی از مال و یا یک وادی از نخل بوده باشد؟! آیا در بنی آدم افرادی در هر زمان یافت نمی‌شوند که مالک یک وادی یا دو وادی از آن گردند؟!

بنابراین چگونه در گفتار راست و مستقیم صحیح است که گفته شود: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ؟ آیا کلمه لَوْ برای إفاده امتناع نمی‌باشد؟! ای شگفتا از راویان این روایات! گویا اصلاً عرب نبوده‌اند، و یا آنکه قدمی در لغت عربیت نهاده‌اند!

آری این اعتراض برداشته می‌گردد به آنچه از ابن عبّاس در «مسند» احمد روایت نموده است که: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَ هَمِچنین آنچه از روایت ترمذی از انس خواهد آمد.

و أيضاً تمنای وادی و دو وادی و سه وادی گناه نیست تا نیاز به توبه داشته باشد. در این صورت وجه مناسبت تعقیب آن به جمله « وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ » چه ممکن است بوده باشد؟!

و اگر می‌خواهی آنچه را که در این روایت از تدافع و اضطراب موجود در متن آن وجود دارد بهتر ادراک کنی، پس گوش فرادار به آنچه حاکم در «مستدرک» روایت نموده است که: ابوموسی اشعری گوید: كُنَّا نَقْرَأُ سُورَةَ تُشَبِّهُهَا بِالطُّولِ وَالشَّدَّةِ بِرَاءَةَ فَأَسِيئَتِهَا غَيْرَ أُمَّي حَفِظْتُ مِنْهَا: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَعَى ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

در تفسیر «الدر المنثور» ذکر کرده است که این روایت را جماعتی از ابوموسی تخریج نموده‌اند. و بدین مطلب بیفزای از جهت تدافع و تناقض مضمون، آنچه را که در «إتقان» از ابوموسی اسناد داده است أيضاً که گفت: تَزَلَّتْ سُورَةُ نَحْوِ بَرَاءَةِ ثُمَّ رُفِعَتْ وَ حَفِظَ مِنْهَا أَنَّ اللَّهَ سَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلْقَ لَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ لَمَتَّى - تا آخر.

و ترمذی مسنداً روایت کرده است از انس بن مالک که: قال: قال رسول الله ﷺ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ مِنْ ذَهَبٍ لَأَحَبَّ لَنْ يَكُونَ لَهُ ثَانٌ، وَلَا يَمْلَأُ فَاهُ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ تَابَ». و متوجّه باش که اینک می‌نگری روایات عائشه و جابر و انس و ابن عباس را که قرار داده است حدیث وادی، و دو وادی را از قول رسول الله و تمثّل وی. و این روایات با سیاقشان نفی می‌کنند که از قرآن کریم باشند. و معذک کلامی را در آنها به گفتار رسول الله ﷺ داده است که بعضی از اعتراضات متقدمه بر آن وارد است از آن اعتراضاتی که واجب است کلام رسول نیز از آن منزّه باشد. اینها با وجود صرف نظر از اضطراب در متن است که روایت را به صورت عبارت رکیک شوخی آمیز و مسخره انگیز در آورده است.

أمر سوّم: و از جمله آنچه به کرامت و مجد و علوّ شأن قرآن مجید چسبانیده‌اند گفتارشان در روایت از زید بن ثابت می‌باشد که: ما در زمان پیامبر این طور بودیم که آیه رَجْم (سنگسار نمودن) را می‌خواندیم: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَاَرْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ؛ و در روایت از زرّ از اُبی، که سوره احزاب به قدر سوره بقره بوده است و یا از آن طویل تر، و در آن و یا در اواخر آن آیه رَجْم بوده است بدین عبارت: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَاَرْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛

و در روایت سیّاری از شیعه از ابو عبدالله با زیادتی قوله: بِمَا قَضِيَا مِنَ الشَّهْوَةِ؛ و در روایت «موطأ» و «مستدرک» و «مسدّد» و ابن سعد، از عمر همچنانکه می‌آید: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَاَرْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ؛

و در روایت ابو امامه ابن سهل که خاله او گفته است: رسول خدا ﷺ آیه رَجْم را این گونه به ما قرائت می‌داده است: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَاَرْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ بِمَا قَضِيَا مِنَ اللَّذَّةِ. و مثل آن، روایت سعد بن عبدالله و سلیمان بن خالد از شیعه از ابو عبدالله ﷺ می‌باشد.

و يَالْعَجَبِ چگونه این جماعت محدّثین راضی شدند تا مجد و کرامت قرآن، این حکم شدید را بر پیرمرد و پیرزن بیفکنند؟! بدون آنکه لا اقل سبب آن را که زنا

باشد ذکر نماید؛ تا چه رسد از شرط مُخَصِّنُ بودن (همسر دار بودن) در زنا؟! چرا که قضاء شهوت اعم است از جماع؛ و جماع اعم است از زنا؛ و بسیاری از اقسام زنا مقرون می‌باشد با عدم إحصان. ما دست از این ایراد برداشتیم و به طور تسامح پنداشتیم که قضای شهوت کنایه می‌باشد از زنا، بلکه تو بر آن بودنش با إحصان را نیز افزوده کن؛ ولیکن می‌گوئیم: وجه دخول فاء در قوله: «فَارْجُمُوهُمَا» چیست؟! زیرا که در آنجا چیزی که مُجَوِّز دخول فاء باشد از شرط و مانند آن وجود ندارد، نه ظاهراً و نه بر وجهی که تقدیر آن صورت صحیحی داشته باشد.

و در قول خدای تعالی در سوره نور: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا» که لفظ فاء بر خبر داخل شده است به علت آن است که کلمه اَجْلِدُوا به منزله جزاء برای صفت زنا در مبتدا می‌باشد، و زنا به منزله شرط است. امّا رَجْم جزای شیخوخت نیست، و شیخوخت سبب آن نمی‌باشد. آری وجه دخول فاء، فقط دلالت بر کذب راویت است.

و شاید در روایت سلیمان بن خالد، افتادگی و سَقَطی باشد به اینکه صورت سؤال وی این طور باشد: هَلْ يَقُولُونَ فِي الْقُرْآنِ رَجْمٌ؟!

و چگونه به مجد و علو و کرامت قرآن پسندیده می‌آید که این حکم شدید را اختصاص به پیرمرد و پیرزن دهد؛ با وجود إجماع اُمت بر عموم آن برای هر شخص زناکار مُخَصِّن بالغ الرُّشْد مرد باشد و یا زن؟! و اینکه حکم به رجم را به صورت مطلق بیان کند با وجود إجماع اُمت بر شرط إحصان در آن؟! و از همه اینها بالاتر اینکه تأکید کند اطلاق را و قرار دهد آن را مانند نصّ بر عموم، بواسطه تعلیل به قضاء لذت و شهوت که در آن، شخص مُخَصِّن و غیر مُخَصِّن مشترک می‌باشند؟!!

فعلیهذا چشمت را باز کن به آنچه شنیدی از تدافع و تهافت و خلل در روایت این داستان فکاهی! و بدان اضافه کن آنچه را که در «مَوَطَّأ» و «مستدرک» و مسدّد و ابن سعد روایت نموده‌اند به اینکه عمر پیش از مرگش به فاصله بیست روز در آنچه از آیه رجم می‌پندارند گفت: لَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ زَادَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي كِتَابِ اللَّهِ

لَكْتُبْتُهَا: «الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ».

و حاکم و ابن جریر تخریح نموده، و ابن جریر أيضاً صحیح شمرده است که عمر گفت: چون این آیه فرود آمد من به حضور رسول الله ﷺ رسیدم و گفتم: اُكْتُبُهَا! و در نسخه «کنز العمال» است: اُكْتُبُهَا! و گویا رسول خدا از آن کراهت داشت. و عمر گفت: آیا نمی بینی که پیرمرد اگر زنا کند و محصن نباشد تازیانه می خورد، و جوان اگر زنا کند و مُحْصِن باشد سنگسار می گردد؟! پس محدثین چنین روایت می کنند که: عمر می گوید: رسول خدا کراهت داشت که آیه نازل شده از آسمان نوشته گردد؛ و عَمَرٌ وجوه خَلَل آن را می شمرد. ای شگفتا از این حدیث سازان! و در «إتقان» است که: نسائی تخریح نموده است که: مروان به زید بن ثابت گفت: أَلَا تَكْتُبُهَا فِي الْمُصْحَفِ؟! گفت:

«آیا این آیه را در مصحف نمی نویسی؟!»

قَالَ: أَلَا تَرَى أَنَّ الشَّابِّينَ الثَّيِّبِينَ يُرْجَمَانِ؟ وَ قَدْ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِعُمَرَ فَقَالَ: أَنَا أَكْفِيكُمْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اكْتُبْ لِي آيَةَ الرَّجْمِ! قَالَ: لَا تَسْتَطِيعُ! انتهى.

«گفت: مگر نمی بینی دو جوان غیر باکره را که رجم می گردند؟ و ما این را به عمر تذکر دادیم. گفت: من از عهده این مشکل برای شما برمی آیم! پس گفت: ای رسول خدا! برای من آیه رجم را بنویس! گفت: تو نمی توانی!»

بنابراین زید بن ثابت بر این آیه اعتراض دارد. و چون محدثین مشاهده کردند: تدافع میان گفتار عمر: اُكْتُبُهَا لِي! «تو آن را برای من بنویس!» و میان گفتار پیغمبر: لَا تَسْتَطِيعُ: «تو نمی توانی!» را، گفتند: مراد عمر از این گفتارش که گفت: اُكْتُبْ لِي این بوده است که: إِذْنٌ لِي بِكِتَابَتِهَا! «به من اجازه بده تا بنویسم!»

گویا ایشان نمی دانند که عمر عرب بوده است و از کلامش: «اجازه به من بده تا آن را بنویسم» به لفظ «بنویس تو برای من» تعبیر نمی کند. و با وجود این نتوانستند وجه معقولی و مقبولی را برای کلام رسول الله: لَا تَسْتَطِيعُ «تو نمی توانی» ذکر نمایند.

و در روایتی در «کنز العُمَال» از ابن ضریس از عمر وارد است که: من به رسول خدا گفتم: اَكْتُبُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ!

و ابن ضریس از زید بن أسلم تخریج نموده است که: عمر برای مردم خطبه خواند: فَقَالَ: لَا تَشْكُوا فِي الرَّجْمِ! فَإِنَّهُ حَقٌّ وَلَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْمُصْحَفِ، فَسَأَلْتُ أَبِي بَنِ كَعْبٍ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَتَيْتَنِي وَ أَنَا أَسْتَقْرُئُهَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَفَعْتَ فِي صَدْرِي وَ قُلْتَ: كَيْفَ تَسْتَقْرِئُهُ آيَةَ الرَّجْمِ وَ هُمْ يَسَافِدُونَ تَسَافِدَ الْحُمْرِ - انتهى.

«و گفت: در رَجْم شک مکنید! زیرا که آن حق می‌باشد، و هر آینه من تحقیقاً قصد کردم که آن را در مصحف بنویسم، چون از اَبی بَنِ كَعْب پرسیدم در جواب گفت: مگر تو نزد من نیامدی درحالی که من می‌خواستم اجازه قرائت آن را از رسول الله بگیرم و تو در سینه‌ام کوفتی و گفتم: چگونه اجازه قرائت و کتابت آیه رجم را از رسول الله می‌گیری در حالی که ایشان به مانند به روی هم جهیدن خرها به روی هم می‌جهند؟!»

این روایت می‌رساند که: عمر راضی به نازل شدن چیزی درباره رَجْم نبود. و ای کاش محدثین حاصل جواب اَبی را به عمر، و حاصل منع عُمَر اَبی را از استقراء و خواستن اجازه کتابت و قرائت این آیه تفسیر می‌نمودند!

و ترمذی از سعید بن مُسَيَّب از عمر تخریج کرده است که او گفت: رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ وَ رَجَمَ أَبُو بَكْرٍ وَ رَجَمْتُ، وَ لَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُرِيدَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَكَتَبْتُهُ فِي الْمُصْحَفِ!

«رسول خدا ﷺ رَجْم کرد، و ابوبکر رَجْم کرد، و من رَجْم کردم؛ و اگر مرا ناخوشایند نبود که در کتاب الله چیزی را بیفزایم، آن را در مصحف می‌نوشتم!»
آری وی می‌گوید: نوشتن رَجْم در مصحف، زیادتی در کتاب خدا بوده است که وی آن را ناپسند می‌دانسته است.

میان این چهار روایت یکی را با دیگری مقابله بینداز تا بدانی دست محدثینی که وگع و حرص در کثرت روایت دارند چه جنایتی را مرتکب گردیده است؟! و چون

نظرت را بر جزء سوّم از «کنز العمال» صفحه ۹۰ و ۹۱ بیندازی بصیرت بیشتری در مشاهده اضطراب و خلل پیدا خواهی کرد!

این را بگیر و بدان: آنچه با مُفاد و مضمون این روایات تصادم و برخورد و درگیری شدید دارد آن است که: از علی علیه السلام روایت است که: چون شَرَا حَهُ هَمْدَانِيَه را در روز پنجشنبه جلد کرد (تازیانه زد)، و در روز جمعه رَجَم (سنگسار) نمود گفت: **اجْلِدُهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَرْجُمُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِهِ.**

«من او را به کتاب الله تازیانه زدم، و به سنت رسولش سنگسار نمودم.»
و این روایت را أحمد، و بخاری، و نسائی، و عبدالرزاق در «جامع»، و طحاوی، و حاکم در «مستدرک» و غیر آنها روایت نموده‌اند. و شیعه آن را از علی علیه السلام مرسلأ روایت کرده است. بنابراین علی علیه السلام گواهی می‌دهد که: رجم از سنت رسول الله می‌باشد نه از کتاب الله.

امر چهارم: از آنچه به کرامت و معجذ و علو قرآن مجید چسبانیده‌اند، روایتی است که در «إتقان» و «الدرر المنتور» آمده است که: طَبْرَانِي و بِيَهْقِي و ابن ضريس تخريج نموده‌اند که: از قرآن دو سوره می‌باشد که راغب در «مُحَاضِرَات» آن دو را دو سوره قنوت نامیده است؛ و آن دو را نسبت به تعلیم علی علیه السلام و قنوت عمر داده‌اند و گفته‌اند: در مُصْحَف ابن عَبَّاس و زید بن ثابت و در قرائت أَبِي و اَبِي مُوسَى بوده است.
اولین از آن دو این است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُثْنِي عَلَيْكَ الْخَيْرَ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ -** انتهی.

ما بدین راوی نمی‌گوئیم: این کلام، مشابهت با سیاق و با بلاغت قرآن ندارد، و با او در شناخت این امور مسامحه می‌نمائیم، ولیکن به وی می‌گوئیم: چگونه عبارت **يَفْجُرُكَ** صحیح است؟! و چگونه کلمه **يَفْجُرُ** متعدی گردیده است!؟

همچنین خَلَع، مناسبت با اوثان و بُت‌ها دارد، در این صورت معنی چگونه می‌شود؟! و غلط با چه چیز مرتفع می‌گردد؟!؟

و هومین از آن دو این است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْبُدُكَ، وَ لَكَ**

تُصَلِّي وَتَسْجُدُ، وَإِلَيْكَ نَسْعَى وَنَخْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَنَخْشَى عَذَابَكَ الْجَدِّ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِينَ مُلْحَقٌ - انتهى.

و با این روایت نیز با راوی مسامحه می‌نمائیم در آنچه با روایت اول مسامحه نمودیم؛ ولیکن معنی جَدِّ در اینجا چیست؟! آیا به معنی عظمت و یا غنا و بی‌نیازی (جُد) است؟! یا ضد هَزَل و شوخی (جُد) است؟! و یا نیاز به سَجْع و وزن کلام آن را آورده است؟! آری در روایت عبید: نَخْشَى نَقْمَتَكَ، و در روایت عبدالله: نَخْشَى عَذَابَكَ آمده است.

و دیگر آنکه نکته در تعبیر به قوله: مُلْحَقٌ کدام است؟! و وجه مناسبت و صحّت تعلیل برای خوف مؤمن از عذاب خدا به آنکه عذاب خدا به کافران مُلْحَق می‌گردد چه می‌باشد؟! بلکه این عبارت مناسب با تعلیل برای آن می‌باشد که: مؤمن از عذاب خدا نمی‌ترسد، چرا که عذاب خدا به کافران مُلْحَق می‌شود.

امر پنجم: از آنچه به کرامت و مجد و عُلوّ شأن قرآن مجید چسبانیده‌اند، چیزی است که در «فصل الخطاب» از کتاب «دبستان المذاهب» نقل نموده است که وی نسبت به شیعه داده است که ایشان می‌گویند: إحراق مصاحف سبب اتلاف سوره‌هایی از قرآن گردید که در فضل علی عليه السلام و أهل بیت او نازل شده بود.

از آنهاست این سوره و در اینجا کلامی را می‌آورد که در فواصل، مشابه بیست و پنج آیه می‌باشد که از فقراتی از قرآن بر أسلوب آیات آن تلفیق شده است. اینک بشنو آنچه را که از غلط در آن آیات می‌باشد گذشته از ریک بودن أسلوب تلفیقی آن!

از جمله اغلاط آن این است: «وَأَصْطَفَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَجَعَلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيَاءَ»
 «فِي خَلْقِهِ» و «و برگزید از فرشتگان، و قرار داد از مؤمنان، ایشان هستند در خلق او.»
 چه چیز را خداوند از فرشتگان برگزید؟! و چه چیز را از مؤمنان قرار داد؟! و معنی ایشانند در خلق او چه می‌باشد؟!
 و از جمله اغلاط آن این است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِكَ إِيَّايَ جَزَائُهُمْ جَنَاتٍ النَّعِيمِ» «مثل کسانی که به عهد تو وفا می‌نمایند، حَقّاً من آنان را جنّات نعیم

(بهشتهای نعیم) پاداش می‌دهم.» ای کاش من می‌فهمیدم مثل ایشان چیست؟! و از جمله اغلاط آن این است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ بِمَا اسْتُخْلِِفَ فَبَعَا هَرُونَ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ».

«و هر آینه تحقیقاً ما فرستادیم موسی و هارون را با آنچه خلیفه و جانشین گردیده بود؛ پس آنان هارون را طلب کردند. پس صبر جمیل پسندیده می‌باشد.» معنی این سخنان غضب آلوده چیست؟! و معنی بِمَا اسْتُخْلِِفَ کدام است؟!^۱ و معنی فَبَعَا هَرُونَ چه می‌باشد؟!^۲ و ضمیر در بَعَا به چه رجوع می‌کند؟! و امر به صبر جمیل برای چه کسی می‌باشد؟!

و از جمله اغلاط آن این است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بِكَ الْحُكْمَ كَالَّذِي مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَاكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».

«و هر آینه ما تحقیقاً حکم را به تو دادیم مانند پیامبران مرسلی که پیش از تو بودند؛ و ما قرار دادیم برای تو از ایشان وصی را، به امید آنکه ایشان بازگردند.» معنی آتَيْنَا بِكَ الْحُكْمَ چیست؟!^۳ و ضمیر در کلمه مِنْهُمْ و لَعَلَّهُمْ به چه رجوع

۱- حرف «باء» در بِمَا اسْتُخْلِِفَ در ترکیب موجود، ظهور در معنای مصاحبت دارد (مثل آیه ۳۳ از سوره ۹، توبه: ...أَرْسَلْ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ... و آیه ۳۸ از سوره ۵۱: ذاریات: ...أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ...) که در اینجا معنای مناسبی ندارد، و همچنین حذف ضمیر عائد مجرور از صله در این عبارات جایز نمی‌باشد و معنی را ناتمام نموده است. و اگر بجای آن گفته بود: لِمَا اسْتُخْلِيفَ لَهُ (یا فیه) معنی اینچنین می‌شد: «برای آنچه بدان خلیفه و جانشین گردیده بود.» - (م)

۲- بَعَى در صورتیکه بدون واسطه متعدی به مفعول شود به معنای طَلَبَ می‌باشد (مثل آیه ۱۶۴ از سوره ۶: أنعام: قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ أْبْعِي رِبًّا...) که در اینجا مناسبتی ندارد، و در صورتی بمعنای ظَلَمَ - که احتمالاً مورد نظر این تلفیق کننده بوده است - خواهد بود که با حرف جرّ عَلَيّ آورده شود (مثل آیه ۷۶ از سوره ۲۸: قصص: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَعَىٰ عَلَيْهِمْ...؛ فَبَعَا عَلَيّ هَرُونَ یعنی «پس آنان بر هارون ستم روا داشتند.» - (م)

۳- فعل آتی بدون واسطه متعدی به دو مفعول می‌شود (مثل آیه ۸۷ از سوره ۱۵: حجر: ...آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي... و آیه ۱۲ از سوره ۱۹: مریم: ...آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) و آوردن بَاء بر سر مفعول آن صحیح نبوده و معنی ندارد. (م)

می‌کند؟! آیا مرجع ضمیر در قلب شاعر است؟! و وجه مناسبت در **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** چیست؟! و از جمله اغلاط آن این است: **وَإِنْ عَلِيًّا قَانَتْ فِي اللَّيْلِ سَاجِدٌ يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو ثَوَابَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ هُمْ بِعَذَابِي يَعْلَمُونَ**»

«و حَقًّا علی در شب، بر پا خیز برای دعا و نماز و استکانت است، سجده‌آور است، از عاقبت و آخرت حَذَر دارد و ثواب پروردگارش را امیدوار است. بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که ستم می‌کنند در حالی که آنها به عذاب من علم دارند؟»

بگو: محلّ قوله: «آیا کسانی که ستم می‌کنند» چیست؟! و مناسبت آن با قوله: «در حالی که آنها به عذاب من علم دارند» چه می‌باشد؟! و گویا این مرد تلفیق‌کننده در ذهنش دو آیه یازدهم و دوازدهم از سوره زمر خَلْجَان نموده است که در پایان آن این است: **«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»** « بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟!» آنگاه این مرد تلفیق‌گر با عدم معرفت خود خواسته است از آن دو تا، چیزی را به هم تلفیق نماید؛ و در آخر تلفیقش آورده است: آیا مساوی و یکسان هستند کسانی که ستم روا می‌دارند؟! و نفهمیده است که: در آن دو آیه استفهام انکاری آمده است. چون در آن دو آیه دو کس ذکر شده‌اند: **الَّذِي جَعَلَ لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ** «آن کس که برای خداوند شرکاء و اضدادی را قرار داده است تا از راه او گمراه کند.» و **الْقَانِتُ آتَاءَ اللَّيْلِ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ** «آن کس که در لحظات شب برپا می‌خیزد و به دعا و تضرع به سر می‌آورد، و امید رحمت پروردگارش را دارد.» بنابراین، این دو کس با هم یکسان نمی‌باشند و **لَا يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**.

این بود بعضی از سخنان پیرامون این داستان مسخره‌آمیز و شوخی برانگیز! و باید دانست که: صاحب «فصل الخطاب» از محدثین زیاد نقل کننده و مُجَدِّد در

تَبَع شواذ احادیث می‌باشد و مانند همچون سوره منقولی از کتاب « دبستان المذاهب » گمشده اوست که پیوسته به دنبالش می‌گردد؛ و با وجود این می‌گوید: من در کتب شیعه اثری از این منقول نیافته‌ام. ای شگفتا از صاحب « دبستان المذاهب » که از کجا نسبت این مدعا را به شیعه آورده است؟! و در کدام یک از کتابهایشان یافته است؟! آیا نقل در کتب، این گونه است؟! ولیکن عجیبی نیست، (شِشْنَةُ أَعْرَفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ).^۱ چه بسیار به مثابه و مانند این نقل کاذب و دروغین از شیعه نقل نموده‌اند همچنانکه در کتاب « مِلْک » شهرستانی، و « مقدمه » ابن خلدون و غیرهما از آنچه در این سالهای اخیر بعضی از مردم بر علیه شیعه نوشته‌اند موجود است، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

در اینجا آیه الله بلاغی مطلبی را تحت عنوان: « قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ بَعْدَ التَّقْصَانِ فِي الْقُرْآنِ » آغاز می‌نماید، و پس از آنکه از یکایک اعلام شیعه، همچون شیخ صدوق در « اعتقادات » و شیخ مفید در « مقالات » و سید مرتضی و شیخ طوسی، و شیخ طبرسی، و کاشف الغطاء مطالبی ذکر می‌کند می‌فرماید: و از سید قاضی نور الله در کتاب « مَصَائِبُ النَّوَاصِبِ » آمده است که: به شیعه امامیه نسبت وقوع تغییر در قرآن را داده‌اند؛ این از چیزهایی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشند، بلکه قَالَ بِهِ شِرْذِمَةٌ قَلِيلَةٌ مِنْهُمْ لَا اِعْتِدَادَ بِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ^۲ « گروهی اندک و جدای از صف که در میان شیعه به گفتار آنها اعتنائی نمی‌شود بدان قائل شده‌اند. »

و از شیخ بهائی نقل است که گفته است: و أيضاً در زیاده و نقيصه قرآن اختلاف

۱- در « مجمع الأمثال » می‌دانی طبع سنه ۱۳۷۴ هجریه قمریه، جزء اول، ص ۳۶۱، شماره ۱۹۳۳ گوید: ابن کلبی می‌گوید: این شعر از ابواخزم طائی است و او جد ابوحاتم یا جد جد او می‌باشد. وی پسری داشت به نام اخزم و گفته شده است که عاق بوده است. وی مرد و پسرانی از خود باقی گذارد. یک روز پسران بر جلدشان ابواخزم جهیدند و بدنش را خون آلود کردند. او گفت:

إِنَّ بَنِيَّ ضَرَجُونِي بِالْأَذَمِّ شِشْنَةُ أَعْرَفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ

و در روایتی است: زَمْلُونِي . و آن در معنی مثل ضَرَجُونِي می‌باشد. یعنی لَطَّخُونِي. یعنی: این نوادگان، با پدرشان در عقوبت شباهت دارند. شِشْنَةُ بمعنی عادت و طبیعت است. شمر گفته است. این مَثَل به مثابه کلامشان: الْعَصَا مِنَ الْعَصِيَّةِ می‌باشد.

نموده‌اند؛ و صحیح آن است که: قرآن عظیم از دستبرد محفوظ می‌باشد، زیاده باشد یا نقیصه. و بر آن دلالت دارد قوله تعالی: «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.»

و آنچه در میان مردم شهرت دارد که اسم امیرالمومنین علیه السلام را در بعضی مواضع إسقاط کرده‌اند، مانند کلام خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عِلِّيٍّ» «ای پیغمبر آنچه را که درباره‌ی علی به تو نازل شده است ابلاغ کن!» و غیر آن، نزد علماء اعتباری ندارد. و از مقدّس بغدادی در «شرح وافیه» آمده است که: کلام، فقط در نقیصه می‌باشد؛ و معروف میان أصحاب ما - تا جائیکه حتی بر آن حکایت إجماع گردیده است - عدم نقیصه می‌باشد همچنین.

و أيضاً از وی نقل است که: شیخ علی بن عبدالعالی رساله‌ی مستقله‌ای در نفی نقیصه تصنیف کرده، و کلام صدوق را که گذشت ذکر کرده است و سپس بواسطه‌ی احادیثی که دلالت بر نقیصه دارد، اعتراض نموده است و از آنها جواب داده است به آنکه اگر حدیثی بر خلاف دلیل از کتاب و سنت متواتره یا إجماع آمد، و تأویلش و حملش بر بعضی از وجوه، امکان نداشت طرح و رد آن واجب است.

بدانکه محدث معاصر در کتاب «فصل الخطاب» کوشش نموده است در جمع‌آوری جمیع روایاتی که بدانها استدلال بر نقیصه نموده‌اند؛ و تعداد مسانیدشان را با اعدادی از مراسیل از ائمه علیهم السلام در کتب، مانند مراسیل عیاشی و فرات و غیرها تکثیر کرده است؛ با اینکه شخص متبّع محقق یقین جازم دارد بدانکه این مراسیل از همان مسانید گرفته شده‌اند.

و در مجموع روایاتی که ذکر نموده است، روایاتی وجود دارد که احتمال صدق در آنها راه ندارد؛ و بعضی از آنها به نحوی اختلاف دارند که آنها را به تنافی و تعارض می‌کشاند. و این کتاب مختصر ما گنجایش بیان این دو نحوه از روایات را ندارد. با وجود این، قسمت معظمی از این روایات که سهم وافر در کثرت دارند سندهای آنها بازگشت می‌کند به چند نفری که علماء رجال در وصفشان هر یک را یا به اینکه ضعیف الحدیث فاسد المذهب مجفوّ الروایة می‌باشد، و یا به اینکه

مضطرب الحدیث و المذهب است، حدیثش شناخته شده و رد شده است، و از ضعیفان روایت می‌کند، و یا به اینکه کذاب و متهم می‌باشد و من جائز نمی‌دانم از تفسیر وی یک حدیث روایت نمایم، و او معروف است به آنکه از واقفیه است و عداوتش با حضرت رضا علیه السلام از همه مردم شدیدتر است، و یا به اینکه کذاب و اهل غلو است، یا به اینکه ضعیف است و التفاتی و اعتمادی به وی نمی‌باشد و از کذابین است، و یا به اینکه فاسد الروایة و متهم به غلو می‌باشد و صف نموده‌اند. و بسیار روشن است که کثرت روایت امثال اینها ابداً فائده‌ای را در برنخواهد داشت.

و اگر در روایاتشان در مثل این مقام گسترده و بزرگ تسامح نموده و آنها را معتبر بدانیم؛ هر آینه بواسطه دلالت روایات متعدده واجب می‌گردد که بر این معنی حمل و تنزیل نمائیم که مضامینشان تفسیر آیات، یا تأویل یا بیانی است برای موردی که به علم قطعی شمول عمومات آیات نسبت به آن مورد دانسته شده است؛ چرا که آن مورد أظهر افراد و أحق افراد می‌باشد به حکم عام؛ و یا آنکه آن مورد بخصوصه و به نص بر آن در وقت تنزیل در ضمن عموم مراد بوده است؛ و یا آنکه آن همان مورد نزول بوده است؛ و یا آنکه آن همان مراد از عبارت مُبَهَمَه بوده است.

و بر یکی از وجوه ثلاثه اخیره حمل می‌شود آنچه در روایت آمده است که: آن تنزیل است و آن را جبرئیل نازل کرده است؛ همچنانکه خود جمع میان این روایات شاهد بر آن می‌باشد؛ همان طوری که تحریف در آنها باید حمل بر تحریف معنی گردد.

شاهد گفتار ما مکاتبه حضرت ابوجعفر علیه السلام به سعد الخیر است همان طور که در «روضه کافی» آمده است. در این مکاتبه می‌فرماید: وَكَانَ مِنْ بَنِيهِمُ الْكِتَابَ لَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَفُوا حُدُودَهُ.

«و از دور افکنندشان کتاب الله را این بود که: ألفاظ و عبارات و حروفش را بر پا داشتند و حدود و معانی آن را تحریف کردند.» همچنانکه آنچه را که در روایات وارد است که آن در مصحف امیرالمومنین علیه السلام یا ابن مسعود بوده است باید حمل و تنزیل نمود بر آنکه در آن مصحف به عنوان تفسیر و تأویل بوده است.

و شاهد بر آن قول امیرالمومنین علیه السلام است به زندیق کما فی «نهج البلاغه» و غیره: **وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِالْكِتَابِ كَمَلًا مُّشْتَمِلًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ**^۱. «و هر آینه من تحقیقاً برای آنها آوردم کتاب الله را به طور کامل شده که مشتمل بود بر تنزیل و بر تأویل.»

و از جمله روایاتی که بدان اشاره کردیم آن است که محدث معاصر در روایات سوره **مَعَارِجٍ** چهار روایت ذکر کرده است که کلمه «**بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ**» در مصحف فاطمه مضبوط و ثبت شده بوده است، و آنها در مصحف فاطمه علیه السلام بدین گونه بوده است. و مخفی نماند که مصحف فاطمه علیه السلام فقط کتابی بوده است در بیان و حدیث اسرار علم، همچنانکه از بسیاری از روایاتی که در «اصول کافی» در باب صحیفه و مصحف و جامعه وارد شده است معلوم می‌گردد؛ و در این روایات قول حضرت صادق علیه السلام می‌باشد. همانطور که در روایت صحیح و روایت حسنه آمده است - که: «**مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ**» و «**مَا لُزِعُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا**»^۲.

و از جمله آن روایات، روایاتی است که در «کافی» در باب اینکه ائمه علیهم السلام شهداء بر مردم می‌باشند در صحیحه بُرَید از حضرت ابوجعفر امام محمدباقر علیه السلام، و روایت او از حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام است که در کلامشان علیهم السلام فرموده‌اند که: در قوله تعالی: «**وَكَذَلِكَ [جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا]**» و [اینچنین] ما شما را اُمتی میانه قرار دادیم. «**نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى**»^۳. «ما هستیم که اُمت میانه می‌باشیم!» و در شرح آن («کافی») از امیرالمومنین علیه السلام وارد است که: **وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ:**

۱- این عبارت در «نهج البلاغه» نمی‌باشد. و در «احتجاج» طبرسی ص ۱۳۷ (و از طبع بیروت: ج ۱، ص ۲۵۷) و در «بحار الأنوار» ج ۱۹، جزء اول، ص ۱۲۶ از طبع کمپانی، و ج ۹۳، ص ۱۲۵ و ص ۱۲۶ از طبع حروفی اسلامی، به نقل از «احتجاج» اینطور آمده است: **وَلَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتَابَ كَمَلًا مُّشْتَمِلًا عَلَى التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ.**

۲- «کافی» کتاب الحجة، باب ۴۰: **بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالجَفْرِ وَالجَامِعَةِ وَمُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، حَدِيثُ اَوَّلِ وَ سَوِّمَ.**

۳- «کافی» کتاب الحجة، باب ۹: **فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ شُهَدَاءَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، حَدِيثُ دَوِّمٍ وَ**

« وَ [كَذَلِكَ] جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا. »^۱ « و ما ییم کسانى كه خداوند فرموده است: و [اینچنین] ما شما را اُمّتی میانه قرار دادیم.»

و بناءً علیهذا آنچه را كه مُرسلاً در دو تفسیر نُعمان (نعمانى - صح) و سَعْدِ روایت شده است كه: آیه « أُمَّةٌ وَسَطًا » (امامانى میانه) می باشد ناچار باید حمل بر معنای تفسیری نمود و گفت: تحریف فقط در ناحیه معنی صورت یافته است.

و از جمله آن روایات، روایتی است كه در «كافی» در باب آنكه فقط أُمَّةُ النَّبِيِّينَ راهنمایان و رهبران می باشند از فضیل روایت كرده است كه گفت: سؤال نمودم از حضرت ابا عبدالله امام صادق عليه السلام از قول خدای تعالی: « وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » و از برای هر قومى هدایت كنده ای می باشد» فرمود: «كُلُّ إِمَامٍ هُوَ هَادٍ لِقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ.»^۲ «هر امامی هدایت كنده است برای مردم آن عصری كه او در آن است.»

و روایت بُرید از حضرت إمام محمد باقر عليه السلام در قول خدای تعالی: « إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. » « این است و جز این نیست كه تو بیم دهنده و ترساننده می باشی؛ و برای هر قومى هدایت كنده ای وجود دارد!» حضرت فرمود: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنْذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله. وَ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى عليه السلام ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَ أَحَدًا بَعْدَ أَحَدٍ.^۳ «رسول خدا صلى الله عليه وآله ترساننده و هشدار دهنده می باشد؛ و برای هر زمانی از ما هدایت كنده ای وجود دارد كه امت را به سوى آنچه پیغمبر صلى الله عليه وآله آورده است هدایت می كند. و هدایت كندگان پس از او علی عليه السلام می باشد، سپس اوصیای او یکی پس از دیگری.»

و نظیر آن، روایت ابو بصیر است از حضرت صادق عليه السلام و روایت عبدالرحیم قصیر از حضرت باقر عليه السلام كه: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنْذِرُ وَ عَلَى الْهُدَاةِ.^۴ «رسول خدا صلى الله عليه وآله منذر است و علی است هدایت كنده.»

۱- «مرآة العقول» ج ۲، ص ۳۳۹.

۲ تا ۴ - كافی «كتاب الحجّة»، باب ۱۰: بابُ إِنَّ الْأُمَّةَ النَّبِيَّيْنَ هُمْ الْهُدَاةُ، احادیث ۱ تا ۴.

و به مضمون آنها روایاتی از جمهور اهل سنت آمده است با اسناد از طریق ابوهیریره و ابی بَرزَه و ابن عَبَّاس، و از طریق امیرالمومنین علیه السلام، و حاکم در «مستدرک» خود آن را صحیح دانسته است.

و هنگامی که إحاطه و خبرویت پیدا کردی به این گفتار، پس آیا باز هم برای تو جالب به نظر می‌رسد التجاء «فصل الخطاب» در تلفیق و تکثیرش به نقل از بعضی تفاسیر متأخره، و از داماد در حاشیه «قَبَسَات» از گفتارش به اینکه: أحادیث از طرق ما و از طرق عامه به طور تَصَافِر رسیده است که در قرآن تنزیل: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِّعِبَادٍ وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ!** بوده است. انتهی.

«تو (ای پیغمبر) فقط بیم دهندهٔ بندگان هستی، و علی است که برای هر قومی هدایت کننده می‌باشد!»

این شعری است که مداحان آن را می‌سرایند، و أمّا عارف به لغت عرب رضایت نمی‌دهد نظمش را به آن نسبت دهند. و من گمان ندارم تو را که بتوانی از طرق ما و طرق اهل سنت غیر از آنچه را که اولاً شنیدی پیدا کنی و آن غیر از آن چیزی است که او نقل نموده است. **فَاعْتَبِر!**

و از جمله آن روایات، روایت «کافی» است از ابوحمزه از حضرت ابوجعفر علیه السلام که در قول خدای عزوجل: **«رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ.»** «پروردگارا نبوده‌ایم ما از مشرکین!» فرمود: **يَعْنُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام** «مرادشان از آن شرک به ولایت علی علیه السلام بوده است.» و این روایت صریح می‌باشد در آنکه تفسیر است. و بنابراین با این بیانش حاکم است بر دو روایت ضعیفه ابوبصیر در ظهورشان به اینکه لفظ **«وَلَايَةِ عَلِيٍّ»** از آیه حذف گردیده است.

و این بیان از روایت ابوحمزه به امثال آن ساری و جاری می‌گردد (و به نحو حکومت مُبَيَّن و مفسّر می‌شود).

و از جمله آن روایات، روایت عُمَر بن حَنْظَلَه است از حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی در سوره بقره: **«مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»** «مُخْرَجَاتٍ». «به آن

زنان تا یک سال نفقه بدهند بدون إخراج. آن زنان از خانه بیرون شدگان نمی‌باشند.» و من درباره تو هیچ گمانی ندارم مگر اینکه بگوئی: إلحاق امام السَّلَیْمَةُ کلمه مُخْرَجَات را فقط برای تفسیر مراد از کلمه إخراج بوده است، نه بیان نقیصه از قرآن کریم؛ و اما «فصل الخطاب» آن را به عنوان بیان نقیصه ذکر کرده است. فاعتبر!

و از جمله آن روایات، صحیحۀ محمد بن مسلم از حضرت صادق السَّلَیْمَةُ می‌باشد همانطور که در «کافی» در اول باب منع زکات وارد است، و در آن است: پس از آن امام السَّلَیْمَةُ فرمود: این است قول خداوند عزوجل: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «آنچه که از دادن آن بخل ورزیدند در روز قیامت همچون طوق بر گردن، بدان گرفتار و غل و زنجیر می‌گردند.» يَعْنِي مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ. «یعنی آنچه از مال زکات که به دادن آن بخل کرده‌اند.»

پس این روایت مانند روایت صریحه‌ای می‌باشد بر آنکه لفظ «مِنَ الزَّكَاةِ» تفسیری است از امام، نه آنکه از قرآن باشد. و لهذا این روایت با این بیانش حاکم است بر مرسله ابن‌ابی‌عُمیر، از کسی که او را ذکر کرده است، از حضرت صادق السَّلَیْمَةُ در قول خدای عزوجل: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ و صارف آن می‌باشد از آنکه بیان نقیصه بوده باشد.

و از جمله آن روایات، صحیحۀ است از حضرت صادق السَّلَیْمَةُ همچنانکه در «کافی» وارد است در باب نصّ خدا و رسول او بر ائمه یکی بعد از دیگری، و در آن است: من به او گفتم: مردم می‌گویند: چرا اسم علی السَّلَیْمَةُ و اهل بیت او در کتاب الله نیامده است؟! حضرت فرمود: به ایشان بگوئید: بر رسول خدا نماز نازل شد و خداوند اسم آن را در قرآن نبرد که سه رکعت است و یا چهار رکعت، تا اینکه رسول الله ﷺ خودش بود که آن را برای مردم تفسیر کرد.^۱ و همچنین حضرت

۱- «کافی» کتاب الحجّة، باب ۶۴: باب ما نصّ الله عزوجلّ و رسوله علی الأئمة علیهم السلام

واحداً فواحداً، حدیث اول.

درباره زکات و حجّ به همین منوال فرمود. و مقتضای این حدیث، تصدیق امام علیه السلام است قول مردم را که: خداوند علی را در قرآن با اسم ذکر نکرده است، و فقط تسمیه از تفسیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَ حَدِيثُ ثَقَلَيْنِ** بوده است.

و شاهد بر این مطلب روایتی است در «کافی» أيضاً در این باب پس از آن روایت به فاصله کوتاهی در صحیحۀ فضلاء از حضرت أبوجعفر الباقر علیه السلام، و روایت ابی جارود از آن حضرت علیه السلام أيضاً و روایت أبودیلّم از حضرت أبوعبدالله الصادق علیه السلام، که آن دو امام همام در مقام احتجاج و عدم تقیّه، قول خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» را خوانده‌اند و آن دو امام در تلاوت آیه، کلمه «فِي عَلِيِّ» را ذکر نموده‌اند. و این دلیل است برای آنکه آنچه در مورد ذکر اسم علیّ علیه السلام در این مقام و بلکه در غیر آن، روایت شده است، فقط از باب تفسیر و بیان مراد است در وحی قرآن، به آنکه تفسیر و بیان مراد را جبرائیل از نزد خداوند به عنوان وحی مطلق- نه قرآن- آورده است، و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

و از جمله آن روایات، روایت [محمد بن] فضیل است از حضرت أبوالحسن الماضي علیه السلام در باب «الثُّكْتُ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» از «کافی»، می‌گوید: گفتیم: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ؟! فرمود: يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام. گفتیم: تنزیل است؟! فرمود: آری! زیرا در اینجا آن حضرت، حضرت أميرالمؤمنين علیه السلام را با کلامش: «يَعْنِي»، به عنوان تفسیر و بیان مراد و مُشارٌ إليه در قول خدای تعالی: «هَذَا» ذکر نموده است. بنابراین کلام امام در جواب که می‌فرماید: آری (از تنزیل می‌باشد)، دلیل است بر آنکه: آنچه را که عین و وجودش در وحی قرآنی مراد و منظور است ائمه علیهم السلام آن را تنزیل می‌نامند.

۱- «کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۰۸: بَابُ فِيهِ ثُكْتُ وَ تُتْفُ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ، حدیث ۹۱.

روایت مفصل است و عبارت فوق آخرین فقره آن است.

و علیهذا این روایات و أمثالها تشبّئات «فصل الخطاب» را به روایاتی که روی هم انباشته است از روایاتی که حال آنها را إجمالاً دانستی، می‌بُرد و قطع می‌کند. و به آنچه ما در اینجا ذکر نمودیم و غیر آن، اشاره دارد آنچه از کلمات علماء اعلام - قُدَسَتْ أَسْرَاهُمْ - نقل نمودیم.

اگر بگوئی: این روایت ضعیف است، و همچنین جمله‌ای از روایات متقدمه! می‌گوئیم: جُلُّ روایاتی که «فصل الخطاب» انباشته است مثل این روایت می‌باشند، بلکه دارای ضَعْف شدیدتری می‌باشند همان طور که در وصف راویان آنها بدان اشاره نمودیم. علاوه بر این در آن مقدار از روایات صحیح‌های که ذکر کردیم، برای صاحبان خرد و اُولُوا الْأَلْبَاب کفایت است.^۱

این بود عین گفتار این عالم متتبع محقق خبیر، پیرامون مسأله عدم تحریف قرآن کریم. و ملاحظه شد که چقدر به طور جامع و کامل اطراف مسأله را احاطه کرده و با فکری استوار شبّهات را ردّ نموده است. و علاوه نه تنها در پاسداری سنگر تشیع به طور اتمّ و اُکمل در عقیده صیانت کتاب الهی، قدم راستین برداشته است؛ بلکه با ذکر روایات وارده در مصادر مهمّ اهل سنّت و عامّه به عنوان آنچه به کرامت کلام الله مجید إلصاق کرده‌اند، ابتداءً حمله را بر آن جماعت فرموده و آن احادیث را به طور روشن ابطال نموده است. ای کاش جامعه شیعه در هر عصری لأقلّ یک نفر مانند این عالم مجتهد فقیه بصیر و حمیم و دلسوز و از هوا برون شده را می‌داشت، تا همه مشکلات به نیروی ایمان و علم و درایت وی حلّ می‌شد.

۱- «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» طبع مطبعه عرفان صیدا، سنه ۱۳۵۱ هجریه قمریه،

جزء اول، ص ۱۹ تا ص ۲۹.

درس دویست و یکم تا دویست و دهم

کتابی که شیعه تألیف کرده است، و تقدّم شیعه در جمیع علوم

درس ۲۰۱ تا ۲۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين ، و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
و آلِهِ الطَّاهِرِينَ ، و لعنة الله على أعدائهم
أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين ، و لا
حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ . مَا أَنْتَ بِمَجْنُونٍ ، وَإِنَّ
لَكَ لِأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ . وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ .^۱

«ن، و سوگند به قلم و آنچه به سبب قلم (و یا با قلم) می نویسند، که تو (ای پیغمبر) به واسطه نعمتی که خدا به تو داده است دیوانه نمی باشی؛ و حَقّاً و حقیقۀاً تو دارای پاداش و مزد پیوسته و غیر منقطع هستی؛ و حَقّاً و حقیقۀاً تو بر اخلاق عظیمی استوار می باشی!»

حضرت استاد مکرّم آیه الله علامه طباطبائی - قدس سره - در تفسیر این آیه چنین آورده اند: معنی قلم معروف است. و سَطَّرَ با فتحه و پس از آن سکون و چه بسا با دو فتحه استعمال می شود - همانطور که در «مفردات» ذکر نموده است - عبارت است

۱- آیه اول تا چهارم از سوره القلم: شصت و هشتمین سوره از قرآن کریم.

از: یک صفّ و ردیفی از کتابت؛ و از درختان، صفی است کاشته شده، و از مردمان، گروهی ایستاده . و فُلَانٌ سَطَرَ كَذَا یعنی سَطَرَ به سَطَرَ نوشت.

خداوند سوگند یاد کرد به قلم و به آنچه با قلم می‌نویسند . و ظاهر سیاق آیه مطلق قلم و مطلق نوشته‌ای است که با قلم می‌نویسند که عبارت از مکتوب باشد؛ به علت آنکه هم خود قلم و هم کتابتی که به واسطه قلم متحقق می‌گردد از أعظم نعمتهای الهیه‌ای است که انسان بدان راه یافته است. و به وسیله قلم است که انسان می‌خواند آنچه را از حوادث دور و بعید از انظار، و از معانی و أسرار پنهانی که در دلها مخفی بوده است و ضبط و ثبت گردیده است؛ و به واسطه قلم است که انسان استحضار می‌یابد آنچه را که مرور زمان و یا بُعد مکان بر روی آن پرده کشیده است.

خداوند سبحانه بر انسان به وسیله هدایت او به سوی آن دو چیز، و تعلیم وی را بدان دو چیز، منت نهاد؛ و در گفتار خود فرمود: خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (سوره رحمن آیه ۴):

« خداوند انسان را خلق کرد و بدو بیان را آموخت . »

و درباره قلم فرمود : عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (سوره علق آیه ۵):

« خداوند با قلم آموخت، به انسان تعلیم کرد آنچه را که نمی‌دانست.»

بنابراین قسم خوردن خداوند به قلم و به آنچه به وسیله قلم می‌نویسند، قسم خوردن اوست به نعمت. و حَقّاً خداوند در کلام خود به بسیاری از مخلوقات خود از جهت آنکه رحمت و نعمتند سوگند یاد نموده است، مانند آسمان و زمین، و خورشید و ماه، و شب و روز، الی غیرذلک حتّی به انجیر و زیتون .

بعضی گفته‌اند: مراد از لفظ « ما » در گفتارش: وَمَا يَسْطُرُونَ مصدریه است و

علیهذا مراد از آن کتابت است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از قلم، قلم اعلی است که در حدیث وارد است که: آن

اول مخلوقی است که خداوند آفریده است. و مراد از مَا يَسْطُرُونَ آن نوشته‌ای است که فرشتگان حفظه و کرام کاتبون می‌نویسند.

و ایضا احتمال داده شده است که: صیغه جمع در یسطرون برای تعظیم باشد نه برای تکثیر و معنی زیادی. و این توهم، توهم سست و ضعیفی است. و ایضا احتمال داده شده است که: مراد از آن چیزی که در آن می‌نویسند لوح محفوظ باشد. و ایضا احتمال داده شده است که: مراد از قلم و از مسطورات با آن، اصحاب قلم و مسطوراتشان باشد. اینها همه احتمالات واهی و بی‌بنیادی است.

این سوگندها را خدا یاد نموده است تا برساند که: ما أنت بنعمة ربك بمجنون. و این جمله معنایی است که سوگند بر آن وارد گردیده است، و خطاب هم به پیامبر ﷺ می‌باشد: و بآء در لفظ بنعمة یا سببه است یا مصاحبه. یعنی تو به سبب نعمتی - و یا با نعمتی - که خداوند پروردگارت بر تو ارزانی داشته است، مجنون و دیوانه نیستی!

و سیاق آیه مؤید این معنی است که: مراد از نعمت، نعمت نبوت است. چرا که دلیل نبوت از پیغمبر خدا هرگونه اختلال عقلی را برمی‌دارد تا آنکه هدایت الهیه‌ای که لازمه نظام حیات انسانیت است، درست آید.

و علیهذا این آیه رد می‌نماید جنونی را که به پیغمبر نسبت دادند به طوری که در آخر سوره از ایشان حکایت شده است: و یقولون إنه لمجنون. « و مشرکین قریش می‌گویند: حقا و واقعا او دیوانه است.»

و مراد از و إن لك لأجرا غیر ممنون «از برای تو مزدی لاینقطع می‌باشد» کلمه ممنون از من است به معنی قطع؛ و از این قبیل است آنچه گفته‌اند: منه السیر منا إذا قطعہ و أضعفه. «سیر و حرکت او را ضعیف ساخت و از راه بازداشت.» نه از منت به معنی: در گفتار و کلام، نعمت را بزرگ شمردن و به حساب آوردن.

و مراد از أجر، أجر رسالت است عندالله سبحانه؛ و در این عبارت لطیفه‌ای است برای به دست آوردن دل پیغمبر و دلخوشی و شادی خاطر وی که در برابر تحمل رسالت خداوندی أجر غیرمقطوع و مزد همیشگی که از بین نرود به او داده می‌شود.

و مراد از خلق در و **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ** همان ملکه نفسانیه‌ای است که از آن افعال به سهولت صادر می‌گردد و به دو قسمت: **فضیلت** که ممدوح است همچون عفت و شجاعت، و **رذیلت** که مذموم است، همچون شره و جبن منقسم می‌شود؛ ولیکن وقتی که آن را همین طور بدون قیدی اطلاق نمایند از آن حسن خلق فهمیده می‌گردد ...

و در بحث روایی فرموده‌اند: در کتاب «معانی الأخبار» از سفیان بن سعید ثوری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر حروف مقطعه قرآن آورده است که گفت:

و أما «ن» نه‌ری است در بهشت. خدا به او گفت: منجمد شو! منجمد شد و به صورت مدادی درآمد (یعنی به صورت مرکب) و سپس به قلم گفت: بنویس! پس قلم در لوح محفوظ نوشت تمام حوادث گذشته و آینده را تا روز قیامت. و بنابراین، آن مداد و مرکب از نور است؛ و قلم نیز قلمی از نور است؛ و لوح نیز لوحی از نور است.

سفیان گفت: من به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله! برای من درباره امر لوح و امر قلم و امر مداد بیان وافی و مشروحی را إفاده فرما! و از آنچه خدا به تو تعلیم نموده است مرا تعلیم کن!

حضرت فرمود: ای پسر سعید! اگر تو اهلیت جواب را نداشتی پاسخی به تو نمی‌گفتم! نون فرشته‌ای است به سوی قلم؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و قلم به سوی لوح ادا می‌کند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و لوح به سوی اِسرافیل ادا می‌نماید، و اِسرافیل به سوی میکائیل، و میکائیل به سوی جبرائیل ادا می‌کند، و جبرائیل به سوی انبیاء و رسل الهی ادا می‌نماید.

راوی حدیث که سفیان است می‌گوید: حضرت در این حال فرمود: برخیز ای سفیان و برو که من (از دستگاه حکومت جائره به واسطه نشستن در اینجا) بر تو

ایمن نمی باشم!

از گفتار حضرت استاد به دست آمد که: مراد از قلم همه انواع قلم است؛ و مراد از مسطورات همه انواع آنهاست و اختصاصی به قلم خاصی و نوشته بخصوصی ندارد.

و چون می دانیم: اولاً قلم و نوشته، مورد قسم پروردگار قرار گرفته است، و ثانیاً مقسم علیه و چیزی که قسم برای تحکیم و ایفاء استواری و ثبات آن می باشد، استقامت عقل و نعمت نبوت پیامبر اکرم، و پاداش لایزالی و ابدی او، و خلق عظیم و اخلاق بزرگ و سترگ اوست، فلهمذا مورد قسم که قلم و نوشته است هر گونه که باشد و به هر صورت و کیفیتی که تحقق پذیرد، دارای اهمیتی عظیم و قدر و قیمتی جلیل و خطیر می باشد. چرا که خداوند بدین دو امر مهم می خواهد اثبات مقامات و درجات و فیض ازلی و ابدی و سرمدی را به پیغمبرش بفرماید. و علیهذا قلم و نوشتار به طور اطلاق در این آیه مورد اهمیت فراوان و اعتنای ذات اقدس حق متعال قرار گرفته است.

به واسطه قلم و کتابت است که اینهمه علوم در دسترس ماست و اگر احیاناً قلمی نبود و نوشته‌ای در عالم وجود صورت تحقق به خود نمی گرفت این عالم فعلی ما در پهنای ظلمت و جهل و کوری باطنی گرفتار، و در امواج دلهره آمیز لجه‌های غامره و گردابهای ژرف دریای تاریکی غوطه ور بود.

با دقت تمام، علوم فعلی ما را که در ذخائر کتابهای جهان و کتابخانه‌های عالم با قلم نوشته شده است اگر حساب کنیم، و وجود و عدم هر یک را جدا جدا بسنجیم، این موهبت عظیم بر ما مشهود خواهد شد. والحمد لله وحده که چنین پروردگاری انسان را بیافرید، و وی را به نیروی علم به وسیله قلم و کتابت بیاراست، و علوم معنوی را با کتب آسمانی و قرآن مجید و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و کتب فقهی

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲۰، ص ۲۵ تا ص ۳۵ تفسیر سوره ن و القلم.

و تفسیری و حکمی و عرفانی و با علوم طبیعی که در راه و مقدمه کمال واقعند، و همه اینها به سبب قلم و کتابت صورت گرفته است، در راه مسیر کمال او قرار داد تا وی را از أسفل السافلین آورد و به مقام الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم أجر غیر ممنون^۱ ارتقاء بخشید، فشکرا له ثم شکرا.

در بحث سابق دانستیم که: اولین کتابی که در اسلام نوشته شد، عبارت بود از مصحف امیرالمومنین علی بن ابیطالب - علیه أفضل صلوات الله و ملائکته المقربین و أنبیائه المرسلین - . این مصحف تام و تمامی بود که واجد جهات نزول، و شأن ورود آیات، و ترتیب سور و آیات طبق نزول، و بیان ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید، و بیان محکمت و متشابها، و تأویل و تفسیر و غیرذکر از جهات عدیده بود. این مصحف همان قرآنی است که ابن سیرین درباره آن می گوید: اگر تو بدان دسترسی یابی در آن علمی را خواهی یافت! و نام آن در تواریخ و احادیث و تفاسیر عبارت است از: مصحف علی، صحیفه علی، الجامعة، کتاب علی، صحیفه عتیقه. فقیه اهل بیت آیه الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی رحمته الله در کتاب نفیس و ارزشمند «جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة» در مقدمه بدیع و ذقیمت آن که به قلم مبارک خود إملاء فرموده اند، در ضمن بیان احادیثی در علوم اهل بیت و روایاتی در شأن ایشان، از جمله فرموده اند: از جمله ادله آنکه ائمه طاهرین - علیهم الصلوة و السلام - عالم به احکام می باشند، و از طرق خاصه و عامه بر این مهم روایات و دلائلی است آن است که: حدیث آنان حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و در نزد آنهاست صحیفه جامعه که به إملاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است.^۲

۱- سورة تین که نود و پنجمین سوره از قرآن کریم است این سوره می باشد: بسم الله الرحمن الرحیم. والتین والزیتون. و طور سینین. و هذا البلد الامین. لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم. ثم ردناه أسفل سافلین. إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم أجر غیر ممنون. فما یکذبک بعد بالذین. ألیس الله بأحکم الحاکمین.

۲- «جامع احادیث الشیعة» ط رحلی سنگی گراوری، ج ۱، ص ۴۷، سطر آخر و ما قبل آن.

مرحوم مجلسی رحمته الله (جد اعلای امی ما از طرف مادر پدر) در کتاب «بحار الأنوار» به طور تفصیل روایات وارده در این باب را ذکر نموده است و احیاناً بعضی از مواضع را با بیان و شرح خود روشن و مبین فرموده است. وی چنانکه از مطاوی کلماتش ظاهر است در خانه اهل بیت علاوه بر جامعه کتابهای دیگر به عنوان کتاب جفر و مصحف فاطمه و کتاب مسائل دیات (که به ذؤابۀ شمشیر امیرالمومنین علیه السلام آویزان بود) و لوح فاطمه را ذکر نموده است. و ما در اینجا به حول و قوه خداوند متعال به بیان و شرح هر یک از آنها می پردازیم:

۱- جامعه

درباره این کتاب و کیفیت نگارش آن و محتویات آن روایات کثیری وارد است. تنها در بیست و دو روایت که در «بحار» ذکر نموده است طول آن را به هفتاد ذراع^۱ معین نموده است؛ غیر از آنهایی که در آنها خصوصیات جامعه مذکور شده است ولی عبارت هفتاد ذراع در آنها نیست. این روایات را از کتب معتبره ای همچون «اختصاص» و «ارشاد» و «احتجاج» و «أمالی» و بالأخص از کتاب «بصائر الدرجات» نقل نموده است. از جمله می فرماید: در «ارشاد» مفید و «احتجاج» شیخ طبرسی وارد است که: بسیاری از اوقات حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

علمنا غابر، و مزبور، و نکت فی القلوب، و نقر فی الأسماع، و إن عندنا الجفر الاحمر والأبيض، و مصحف فاطمة علیه السلام، و عندنا الجامعة فیها جميع ما تحتاج الناس إليه.

«علم ما چند گونه است: علم به وقایع آتیه، و علم به وقایع گذشته، و إلهام بر دلهايمان، و به صدا درآمدن در گوشهايمان (پس سخن و گفتگویمان با ملائکه

۱- ذراع عبارت است از فاصله نوک انگشت وسطی تا مرفق دست.

طوری است که کلامشان را می‌شنویم و خودشان را نمی‌بینیم). و نزد ما جعفر قرمز (که در آن أسلحه رسول خدا ﷺ است) و جعفر سپید (که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی است که خداوند قبل از اینها به پیامبران نازل نموده است) و مصحف فاطمه علیها السلام می‌باشد. و نزد ما جامعه است که در آن همه چیزهایی است که مردم بدان احتیاج دارند.»

و چون از آن حضرت از تفسیر این کلام سوال شد، پاسخ وی به عین همین عباراتی بود که ما در ترجمه آوردیم. سپس فرمود: و أما مصحف فاطمة علیها السلام ففیه ما یکون من حادث و أسماء من یملك إلى أن تقوم الساعة.

و أما الجامعة فهو کتاب طوله سبعون ذراعاً إملاء رسول ﷺ من فلق فیه و خط علی بن أبیطالب علیه السلام بیده، فیه و الله جمیع ما تحتاج إليه الناس إلى يوم القيامة حتی أن فیه أرش الخدش و الجلدة و نصف الجلدة.^۱

«و اما مصحف فاطمه، در آن بیان حوادث و اسامی کسانی است که تا روز قیامت بر مردم سلطنت می‌نمایند. و اما جامعه: کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است به إملاء و انشاء رسول الله که از لبهای مبارک دهانش صادر شده و به خط علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد. و در آن سوگند به خدا که جمیع احتیاجات مردم تا روز رستاخیز بیان شده است حتی در آن دیه خراش وارد بر پوست بدن و دیه یک تازیانه زدن، و یا نصف تازیانه بیان شده است.»

و در «بصائر الدرجات» از محمد بن عبدالحمید از یونس بن یعقوب از منصور بن حازم از ابی عبدالله علیه السلام وارد است که او گفت: من به حضرت عرض کردم: مردم می‌گویند: در نزد شما صحیفه‌ای است که درازایش هفتاد ذراع است، و در آن جمیع آنچه مردم بدان نیاز دارند موجود است، و این هذا هو العلم. «و حقا و حقیقة

۱- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حروفی مطبعة حیدری ج ۲۶، ص ۱۸ و ص ۲۰ کتاب الإمامة، باب «جهات علومهم علیهم السلام»، و ما عندهم من الكتب، و أنه ینقر فی آذانهم و ینکت فی قلوبهم» و «ارشاد» مفید، ص ۲۵۷، و در «احتجاج» طبرسی، ص ۲۰۳.

این است علم.»

حضرت فرمود: لیس هذا هو العلم، إنما هو أثر عن رسول الله ﷺ إن العلم الذی يحدث فی کل یوم و لیلۃ.^۱

«این علم نیست، این اثری است که از رسول خدا ﷺ رسیده است. علم واقعی و حقیقی آن علمی است که در هر روز و در هر شب برای ما پیدا می شود.»
و ایضا در «بصائر الدرجات» از ابراهیم بن هاشم، از برقی، از ابن سنان یا غیر او، از بشر، از حمران بن أعین روایت است که گفت: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: نزد شما تورات و انجیل و زبور و آنچه در صحیفه های پیشین است: صحیفه های ابراهیم و موسی، موجود است؟! گفت: آری!

گفتم: إن هذا لهو العلم الأكبر «تحقیقا این علم، علم اکبر است.»
حضرت فرمود: یا حمران! لو لم یکن غیر ما کان، و لکن ما يحدث باللیل و النهار علمه عندنا أعظم.^۲

«ای حمران! اگر ما علمی غیر از آن نداشتیم، آن علم اکبر بود، ولیکن علم به آنچه که در شب و روز حادث می گردد، برای ما اعظم است.»
در اینجا مجلسی برای توضیح و تبیین این روایت، و رفع اشکالی که أحيانا ممکن است وارد شود بیانی دارد. او می گوید:

بیان: معنی لو لم یکن این است: اگر نبود برای ما غیر از آن علمی که برای سابقین از پیغمبران بود، آن علم مذکور، علم اکبر بود، ولیکن آن علمی که برای ما حادث می گردد آن علم اکبر است.

آنگاه می گوید: من می گویم که: در اینجا اشکال قویی موجود است و آن اینکه: از آنجائی که روایات بسیاری دلالت دارند بر آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله علم وقایع پیشین

۱- همین مصدر.

۲- «بحار الأنوار» همین باب از طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حیدری ج ۲۶، ص

۲۰. و «بصائر الدرجات» ص ۳۸.

و علم وقایع پسین و علم جمیع شرایع الهیه و احکام را می دانست و تمام این علوم را به علی علیه السلام تعلیم فرمود، و علی آن علم را به حسن علیه السلام آموخت و همینطور؛ بنابراین کدام علمی برای آنان بجای می ماند تا برای ایشان در شب و روز پدیدار گردد؟!

و ممکن است از این اشکال به جوهری پاسخ داد :

اول: آنچه گفته شده است که: علم با شنیدن و قرائت کتب و حفظ آنها پیدا نمی شود؛ زیرا که این تقلید است، و حقیقت علم واقعی منحصر است در آنچه از جانب خداوند سبحانه بر قلب مؤمن روز به روز و ساعت به ساعت إفاضه می گردد، و با انکشاف آن حقایق، نفس به مرحله اطمینان برسد و انشراح صدر حاصل گردد، و قلب بدین وسیله نورانی شود.

و حاصل مطلب آنکه : این علم موجب تقریر و تأکید و تثبیت معلومات سابقه می گردد، و موجب مزید ایمان و یقین و کرامت و شرف، به إفاضه علم بر آن ذوات مقدسه بدون واسطه پیامبران مرسلین ، خواهد شد.

دوم : آنکه بر ایشان إفاضه می شود تفصیل حقایقی که مجملات آنها نزد آنان وجود دارد و اگر چه امکان داشته باشد که خود آنها آن تفصیل را به واسطه آنچه از اصول و مواد نزدشان موجود است استخراج نمایند.

سوم : آنکه بر مسأله بدا مبتنی باشد. چون که آنچه را سابقا دانسته اند در آن احتمال بدا و تغییر است اما چون بدیشان الهام شود آن مواردی که در آن تغییر داده می شود پس از آنکه بر انبیا و فرستادگان از حجت های الهیه که پیش از آنها بوده اند کلیات و اصول غیر منطبق بر بدا افاضه گردیده بود ، و یا آن مواردی که تأکید در آن به عمل آورده شود که قابل تغییر نمی باشد ؛ در این صورت اینگونه علوم ، قویترین و شریف ترین علوم آنان خواهد بود.

چهارم: که در نزد من از همه این وجوه قویتر می باشد آن است که بگوئیم: ذوات معصومین علیهم السلام در دو نشأه قبل از حیات بدنی، و بعد از وفات دنیوی، به سوی

مقامات ربانیه در معارف إلهیه غیرمتناهیه، طبق مدارج کمال عروج می‌نمایند؛ چرا که برای عرفان خدای متعال نهایی نیست، و در درجات قرب او انتهائی تصور ندارد. و این معنی از روایاتی مشهود است.

و معلوم است که: ایشان در ابتدای امر امامتشان اگر علمی را فراگیرند، در آن درجه و مرتبه از عمل درنگ نمی‌نمایند؛ و به سبب ازدیاد مقام قرب و طاعات، زیادتیهائی از علم و حکم و ترقیات در معرفت خدا برای ایشان حاصل می‌گردد. و چگونه ممکن است برای آنان ترقی نباشد در حالی که این ترقیات راجع به سایر مخلوقات با وجود نقص قابلیت و استعدادشان مشهود است؟ و آن ذوات مقدسه سزاوارتر و مناسب‌تر می‌باشند که ترقیات در آنها به وجود آید.

و شاید این وجه یکی از وجوه استغفار و توبه آنان در هر روز هفتاد بار و بیشتر بوده باشد؛ زیرا در وقت عروجشان به هر درجه رفیع‌تر از درجات عرفان، می‌دیده‌اند که: ایشان در مرتبه سابقه از آن در نقصان بوده‌اند؛ بنابراین از آن نقص استغفار می‌نموده‌اند و به سوی خدای تعالی توبه می‌کردند.

این وجوه مجموع آن احتمالاتی بود که در حل این مشکل بر دل من وارد شد. و من از خداوند طلب غفران می‌کنم از آن گفتار و کردارم که موجب خشنودی و رضای او نیست.^۱

أقول: این وجه بسیار متین است، ولیکن مرحوم جد، حیات سابقه و لاحقیه بر این عالم را سابق و لاحق زمانی پنداشته است؛ و ائمه علیهم‌السلام را طبق این اخبار در معنای ازل و ابدی که در دو سر طولی دنیا واقعند، دارای مقامات و درجات نامتناهی عرفان قرار داده است؛ با آنکه طبق حرکت جوهریه النفس جسمانیة الحدوث روحانیة البقاء و آیات مبارکات ثم أنشأناه خلقاً آخر تمام آن درجات و مقامات در همین نشأه ماده و عالم طبع حاصل است؛ و ابد و ازل دو سر این سلسله

۱- همین مصدر.

در معارج و مدارج عرضی هستند نه طولی. و طی این عروج در این نشأه منافاتی با جسمانیة الحدوث ندارد. فشکرالله سعیه و أجزل ثوابه.

و نیز از «بصائرالدرجات» از عبدالله بن جعفر از محمد بن عیسی از إسمعیل بن سهل از ابراهیم بن عبدالحمید از سلیمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إِن فِي صَحِيفَةِ مِنَ الْهَدُودِ ثَلَاثُ جُلْدَةٍ؛ مِنْ تَعْدَى ذَلِكَ كَانِ عَلَيْهِ حَدُّ جُلْدَةٍ.^۱

«در آن صحیفه و کتاب جامعه از بعضی از مقادیر حد، یک سوم تازیانه ثبت شده است؛ که اگر کسی از این مقدار تجاوز کند باید خودش یک تازیانه به عنوان پاداش بد خود بخورد.»

و نیز از «بصائرالدرجات» از حسن بن علی بن نعمان از پدرش علی بن نعمان از بکر بن کرب روایت است که گفت: ما در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم و شنیدیم که می گفت:

أما والله إن عندنا ما لا نحتاج إلى الناس، وإن الناس ليحتاجون إلينا. إن عندنا الصحيفة سبعون ذراعاً بخط علي عليه السلام وإملاء رسول الله - صلى الله عليهما و علي أولادهما- فيها من كل حلال و حرام. إنكم لتأتوننا فتدخلون علينا فنعرف خياركم من شراركم.^۲

۱- همین مصدر در «بصائرالدرجات» ص ۳۸.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰، و از طبع حیدری ص ۲۱ تا ص ۲۳. و «بصائرالدرجات» ص ۳۹. آیه الله سیدمحسن امین عاملی در «أعيان الشيعة» طبع دوم در جزء اول از جلد اول، ص ۳۳۲ گوید: ... عن أبي عبدالله عليه السلام انه سئل عن الجامعة فقال: تلك صحيفة سبعون ذراعاً في عرض ايديم مثل فخذ الفالج، فيها كل ما يحتاج الناس اليه و ليس من قضية الا و هي فيها حتى أورش الخدش. مولف گوید: اديم به معنی پوست است و فالج شتر تنومند دو کوهان می باشد که از سند برای بارگیری می آورند. و معنی عرض اديم آن است که: آنها پوستهائی بوده اند که دباغی شده و به اندازه وسعت آنها، آنها را باقی گذارده اند و بعضی را به بعض دیگر متصل نموده اند تا به حدی که اگر به روی هم پیچیده شوند به قدر ران شتر بزرگ دو کوهانه ضخیم می شوند و در آن

«قسم به خدا که در نزد ما چیزی است که با وجود آن نیازی به مردم نداریم، و مردم نیاز به ما دارند. در نزد ما صحیفه‌ای است که هفتاد ذراع طول دارد، و به خط علی علیه السلام و املاء رسول خدا - صلی الله علیهما و علی اولادهما - است، در آن از هر حلالی و از هر حرامی سخن به میان آمده است. شما به سوی ما می‌آئید و بر ما وارد می‌شوید و ما خوبانتان را از بدانتان (به واسطه همان صحیفه) می‌شناسیم!»

و در روایت «بصائر» ایضا وارد است که آن صحیفه به عرض اَدیم مثل فخذ الفالج است، و در آن تمام نیازمندیهای مردم وجود دارد و هیچ قضیه‌ای نیست مگر آنکه حکمش در آن بیان شده است حتی ارش خدش.

و مجلسی در بیان آن گفته است: مراد از اَدیم پوست حیوان است، یا خصوص رنگ قرمز از آن، و یا به خصوص دباغی شده از آن. و مراد از فالج شتر نر قوی هیکل است که دارای دو کوهان است و از سند برای جفت گیری می‌آورند.

و ایضا از «بصائرالدرجات» از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از ابراهیم بن عبدالحمید و ابی المغرا از حمران بن أعین از حضرت باقر علیه السلام روایت می‌کند که: أشار إلی بیت کبیر و قال: یا حمران! إن فی هذا البیت صحیفة طولها سبعون ذراعا بخط علی علیه السلام و إملاء رسول الله صلی الله علیه و آله. لو ولینا الناس لحکمنا بما أنزل الله لم نعد ما فی هذه الصحیفه.^۱

«حضرت اشاره به اطاق بزرگی کرد و گفت: ای حمران! در این بیت صحیفه‌ای

است که طولش هفتاد ذراع است به خط علی علیه السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله. اگر ما

←

می‌نویسند.

تا آنکه در ص ۳۳۸ می‌گوید: از مجموع این اخبار و ضم بعضی به بعضی استفاده می‌شود که: جامعه و کتاب علی به طور اطلاق، و کتابی که طول آن هفتاد ذراع می‌باشد، و کتابی که مثل ران شتر دو کوهان است، و کتابی که به املاء رسول الله و خط علی علیهما الصلوٰة و السلام است و صحیفه‌ای که درازایش هفتاد ذراع است، و پوستی که هفتاد ذراع است و صحیفه عتیقه، همگی کتاب واحدی می‌باشند.

۱- همین مصدر.

بر ولایت امر مردم قرار گیریم حتما به آنچه خدا نازل نموده است حکم می‌نمائیم و از آنچه در این صحیفه می‌باشد تجاوز نمی‌کنیم!»

و همچنین از «بصائرالدرجات» از احمد بن محمد، از آهوازی از فضاله از قاسم بن برید از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت: حضرت باقر علیه السلام گفتند:
 «إِن عَدْنَا صَحِيفَةَ مَنْ كَتَبَ عَلَيَّ عليه السلام طَوْلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا. فَنَحْنُ نَتَّبِعُ مَا فِيهَا لَا نَعُدُّهَا.

و سألته عن ميراث العلم ما بلغ؟! أجوامع هو من العلم أم فيه تفسير كل شيء من هذه الامور التي تتكلم فيه الناس مثل الطلاق و الفرائض؟! »

فقال: إن عليا عليه السلام كتب العلم كله القضاء و الفرائض. فلو ظهر أمرنا لم يكن شيء إلا فيه سنة نمضيها.^۱

« نزد ما صحیفه‌ای است از کتابهای علی علیه السلام که درازای آن هفتاد ذراع می‌باشد. ما از آنچه در آن ثبت و ضبط است پیروی می‌نمائیم و از آن تجاوز نمی‌نمائیم. و من از آن حضرت از میراث علوم پرسیدم که مقدارش به کجا منتهی است؟! آیا آن علوم به ارث رسیده جوامعی است که در آن علم وجود دارد، یا آنکه در آن تفسیر هر چیز از این اموری است که مردم در آن گفتگو دارند مانند طلاق و مقدار میراث؟

حضرت فرمود: علی علیه السلام تمام اقسام علم را نوشت؛ علم قضاء و علم میراث را، بنابراین اگر امر ولایت ما ظاهر شود در زمان ظهور چیزی نیست مگر آنکه در آن سنتی را به اجرا در می‌آوریم.»

و همچنین از «بصائرالدرجات» از احمد بن محمد از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بدین گونه روایت نموده

۱- همین مصدر از طبع کمپانی، ص ۲۸۰، و از طبع حیدری، ص ۲۳. و «بصائرالدرجات»

است که:

أخرج إلى أبو جعفر عليه السلام صحيفة فيها الحلال والحرام والفرائض. قلت: ما هذه؟! قال: هذه إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله، وخطه على عليه السلام بيده.

قال: قلت: فما تبلى؟! قال: فما يبليها؟! قلت: و ما تدرس؟! قال: و ما يدرسها؟! قال: هي الجامعة أو من الجامعة^۱.

« حضرت امام محمد باقر عليه السلام صحیفه‌ای را برای من بیرون آوردند که در آن علم حلال و حرام و میراث بود. گفتم: این چیست؟! فرمود: این است املاء رسول خدا صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام آن را با دست خود نوشته است.

أبوصير گوید: من گفتم: آیا این کهنه نمی‌شود؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟! گفتم: مندرس نمی‌شود و محو و نابود نمی‌گردد؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را از بین ببرد؟! حضرت فرمود: این است جامعه! یا این است از جامعه^۲! »

و مجلسی در شرح خود فرموده است: بیان: گفتار آنحضرت: « چه چیز می‌تواند آن را کهنه کند؟ » یعنی با وجودی که خدا حافظ آن است چه چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟ و یا آنکه دستهای بسیار بدان نمی‌رسد تا کهنه شود و مندرس گردد و آثارش محو و نابود شود.

و نیز از «بصائر الدرجات» است با روایت او از محمد بن الحسین، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمد باقر عليه السلام که گفت: ابو جعفر عليه السلام به من گفت: إن عندی لصحيفة فيها تسعة عشر صحيفة قد جباها رسول الله صلى الله عليه وآله.^۳

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰، و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲۴ و «بصائر الدرجات» ص ۳۹.

۲- این تردید از راوی است.

۳- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲۴. و

«در نزد من صحیفه‌ای است که در آن نوزده صحیفه می‌باشد، و آن را رسول خدا ﷺ عطا نموده است.»

و نیز از «بصائرالدرجات» از محمد بن عبدالحمید، از یعقوب بن یونس، از معتب روایت است که گفت: أخرج إلينا أبو عبد الله ﷺ صحيفة عتيقة من صحف علي ﷺ فإذا فيها ما نقول إذا جلسنا لتشهد.^۱

«حضرت امام جعفر صادق ﷺ صحیفه عتیقه (قدیمی) ای را برای ما بیرون آوردند از صحیفه‌های علی ﷺ و در آن بود آنچه ما در حال جلوس برای تشهد می‌گوئیم.»

و نیز از «بصائرالدرجات» از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد، از عمرو بن ابی مقدم، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

ضل علم ابن شبرمة عند الجامعة، إن الجامعة لا تدع لأحد كلاما. فيها علم الحلال والحرام. إن أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس فلم يزداهم من الحق إلا بعدا؛ و إن دين الله لا يصاب بالقياس.^۲

«در برابر کتاب جامعه، علم پسر شبرمه گم شده است. کتاب جامعه برای احدی جای سخن باقی نمی‌گذارد. در آن علم حلال و حرام می‌باشد. طرفداران عمل به قیاس، علم خود را از قیاس طلب می‌کنند، بنابراین جز دوری از واقع و فتوای صحیح چیزی دستگیرشان نمی‌شود. و حقا و حقیقه دین خدا با قیاس به دست نمی‌آید.»

و نیز از «بصائرالدرجات» از محمد از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: إنما هلك من كان قبلکم بالقياس، و إن الله تبارك و تعالی لم يقبض نبيه حتى

←

«بصائرالدرجات» ص ۳۹.

۱ و ۲ - همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و ص ۲۸۳ و از طبع حیدری ص ۲۴ و ص

۲۵ و ص ۳۳. و «بصائرالدرجات» ص ۴۰.

أكمل له جميع دينه في حلاله و حرامه، فجاءكم بما تحتاجون إليه في حياته، و تستغيثون به و بأهل بيته بعد موته، و إنها مخيبة عند أهل بيته حتى أن فيه لأرش الخدش.

ثم قال: إن أبا حنيفة ممن يقول: قال علي و قلت أنا.^۱

«تنها علت هلاکت اقوامی که پیش از شما بوده‌اند عمل به قیاس بوده است، و خداوند تبارک و تعالی روح پیغمبرش را به سوی خود قبض نمود مگر آنکه تمام دین او را در حلالش و حرامش برای او تکمیل نمود. بنابراین آنچه به آن نیازمند بودید وی در زمان حیات خود برای شما آورد؛ و شما به او و أهل بیت او بعد از مرگش روی می‌آورید! و نوشته‌های آن آئین نزد أهل بیت او پنهان گردیده است؛ حتی در آن نوشته و صحیفه مقدار دیه وارد بر خراش پوست بدن مشخص گردیده است.

سپس فرمود: أبوحنيفة از کسانی است که می‌گویند: علی چنان گفت، و من

چنین می‌گویم.»

باری این روایات، نمونه‌ای از روایات کثیره‌ای بود که در جوامع شیعه وارد شده است و دلالت بر وجود جامعه در زمان أميرالمؤمنين عليه السلام دارد و به طور کلی در اصل تحقق کتاب جامعه و تدوین آن در زمان حیات رسول اکرم صلى الله عليه وآله به إملاء و انشاء آن حضرت و به خط و کتابت مولى الموالى حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام نزد شیعه و أهل سنت جای تردید نیست. و بدین جهت آنحضرت را می‌توان اولین مدون در اسلام در عصر رسول الله و زیر نظر مقام نبوت به شمار آورد.^۲

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۳ و از طبع حروفی ص ۳۴. و «بصائرالدرجات»

ص ۴۰.

۲- سید محسن أمين عاملی در «أعيان الشيعة» جزء اول از جلد اول از طبع دوم ص ۳۳۰ و

ص ۳۳۱ گویند: از جمله مؤلفات أميرالمؤمنين عليه السلام جامعه می‌باشد و آن کتابی است که طولش

هفتاد ذراع و با إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خط علی عليه السلام و بر روی پوستی به نام رق (پوست نازکی

محقق عظیم و فقیه خبیر عالم عصر اخیر سیدحسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» می‌فرماید: شیعه اولین گروهی بودند که به جمع آثار و اخبار نبوی و سنت محمدی در عصر خلفاء نبی مختار- علیه و علیهم الصلوٰة والسلام- پرداختند و در این امر تقدم داشتند.

ایشان در امر کتابت و تصنیف به امامشان حضرت امیرالمومنین علیه السلام اقتدا کردند چون آن حضرت در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تصنیف نمود.

شیخ ابوالعباس نجاشی در ترجمه محمد بن عذافر می‌گوید: به ما خبر داد احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن احمد بن حسن، از عباد بن ثابت، از عبدالغفار بن قاسم از عذافر صیرفی که گفت:

من با حکم بن عیینه نزد ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام بودیم و او شروع

←

که بر روی آن می‌نوشتند) بوده است و اغلب نوشتجات در آن عصر به واسطه کم بودن کاغذ بر روی پوست رق بوده است. این پوستها را به هم متصل می‌نمودند تا طول آن هفتاد ذراع شد به ذراع دست که عبارت است از درازای آرنج تا سرانگشتان. و در بعضی اخبار وارد است که آن مانند ران شتر بزرگ بوده است و در بعضی مانند ران مرد. و آن را از مولفات علی علیه السلام به شمار آوردن به اعتبار آن بوده است که: او آن را نوشته و از کلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتب گردانیده است. و آن اولین کتابی است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن علم گرد آمده است. ذکر این کتاب در اخبار ائمه عموماً و اخبار مواریث خصوصاً مکرراً وارد شده است و نزد حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر و فرزندش امام ابی‌عبدالله جعفرالصادق بوده است؛ و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار آن را نزد ایشان دیده‌اند و ائمه هر یک پس از ایشان از هم به ارث برده‌اند؛ و در عبارت حضرت امام رضا علیه السلام در پشت نامه عهدی که مأمون به ولایت امر مسلمین پیمان نهاد این است که: و جامعه و جفر دلالت بر ضد این امر می‌نمایند. و داستان آن، وقت ذکر جفر خواهد آمد. و ظاهراً در جمله‌ای از اخبار آتیه در آن به کتاب علی و به کتابی که به املاء نبی و خط علی علیه السلام است و به کتاب علی علیه السلام که هفتاد ذراع بوده است و به پوستی که هفتاد ذراع بوده است و به صحیفه‌ای که جمیع مایحتاج حتی ارش خدش در آن موجود است و به صحیفه عتیقه از صحف علی علیه السلام و شبه اینها یاد شده آن کتاب بوده است. از کسانی که جامعه را نزد امام باقر علیه السلام دیده‌اند سوید بن ایوب و ابوبصیر می‌باشند، و از کسانی که آن را نزد امام صادق علیه السلام دیده‌اند ابوبصیر است.

کرد از حضرت سوال نمودن- و حضرت پیوسته از او ناخوشایند بودند - و در مسأله‌ای با همدگر اختلاف نمودند. در این حال حضرت ابوجعفر گفتند: یا بنی قم فأخرج کتاب علی! «ای نور دیده، پسرم برخیز و کتاب علی را بیرون بیاور!»
فأخرج کتابا مدرجا عظیما ففتحہ و جعل ینظر حتی أخرج المسألة. فقال
أبوجعفر: هذا خط علی و إملاء رسول الله ﷺ.

«پسر حضرت باقر (ظاهر حضرت صادق) برخاست و کتاب پیچیده شده بزرگی را بیرون آورد. و حضرت آن را گشودند و شروع کردند به نظر کردن در آن تا آنکه آن مسأله را بیرون کشیدند. و سپس حضرت امام باقر فرمودند: این است خط علی و املاء رسول خدا ﷺ.»
و أقبل علی الحكم و قال: یا أبا محمد! اذهب أنت و سلمة و المقداد حیث شئتم
یمینا و شمالا، فوالله لا تجدون العلم أوثق منه عند قوم کان ینزل علیهم جبرائیل
- الحدیث.^۱

«و سپس روی به حکم بن عیینه نمودند و گفتند: ای ابو محمد! تو با سلمه و با مقداد هر کجا که می‌خواهید به راست و به چپ گردش کنید! سوگند به خدا که علمی را از این موثق‌تر و مطمئن‌تر در خاندان قومی که جبرائیل بر آنها فرود می‌آمده است نخواهید یافت!» تا آخر حدیث که در اینجا بدین مقدار اکتفا شد.
و روایات از اهل بیت درباره این کتاب (جامعه) فوق حد إحصاء است، بسیاری از آنها را محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» تخریج نموده است.
کتاب «بصائر الدرجات» از اصول قدیمه می‌باشد که در زمان بخاری صاحب کتاب «صحیح» موجود بوده است و در کشور ایران به طبع رسیده است.^۲

۱- این حدیث را مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «امام جعفر صادق» ص ۲۰۱ ذکر نموده است.

۲- «تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹، در فصل ۸: علم الحديث، تقدم الشيعة في تأسيس علوم الحديث، و ص ۲۸۴.

و همچنين در علت تقدم شيعه در كتابت حديث، و تأخر اهل سنت ذکر می‌کند که: این فقط منوط به تأسی شيعه از امامشان امیرالمومنین علیه السلام بود که از بدو اسلام نزد پیامبر دست به کتابت زد، و تأسی عامه از امامشان عمر بن خطاب بود که امت را از تدوين سنت منع نمود. او مطلبی تحت عنوان «تنبيه» آورده است:

تنبيه: در کتاب خودم: «نهاية الدراية في علم دراية الحديث» وجه تأخر برادران اهل سنت را در تدوين و جمع حديث ذکر نموده‌ام. و حاصلش همان است که ابن‌صلاح در مقدمه، و مسلم در اول صحيحش، و ابن حجر در «فتح الباری» در مقدمه «صحيح» بخاری ذکر کرده‌اند؛ و آن بدین گونه است که:

پيشينيان و سلف در كتابت حديث اختلاف کرده‌اند؛ جماعتي آن را روا نداشتند؛ و از ایشان است عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود، و ابوسعید خدری با جمعی دیگر از صحابه و تابعین. و جماعتي دیگر مانند امیرالمومنین علی بن ابیطالب و فرزندش حسن و انس و عبدالله بن عمرو بن العاص مباح و جائز دانستند؛ و سپس اهل عصر دوم همگی اتفاق و اجماع بر جواز کتابت و تدوين سنت نمودند. تا آخر کلامشان در این موضوع.

بنابراین گفتار، شيعه تقدم دارند چون همان طور که دانستی: امامشان آن را مباح می‌دانست، و خود تدوين و جمع حديث نمود. شيعه هم به پیروی از وی جمع و تدوين حديث کردند. و اهل سنت از تدوين حديث عقب افتادند چون عمر با جمعی دیگر آن را حرام شمردند.

و علیهذا هر یک از تدوين کنندگان حديث و ترک کنندگان آن مصیبت به اندازه پیروی از امامشان. و خداوند تقدم شيعه را در این علم مقدر کرد همچنان که تقدمشان را در تدوين ساير علوم اسلامیه مقدر فرمود. ^۱ فاغتنم.

و عالم خبير و آگاه از برادران اهل سنت ما در عصر اخير: شيخ محمود أبوريه

۱- همان مصدر.

مصری در کتاب تحقیقی و مبتکرانه خود به نام « شیخ المضیرة أبوهریره دوسی » در تحت عنوان ما رواه علی چنین آورده است :

علی اولین کسی است که اسلام آورد و در دامان پیغمبر پرورش یافت و قبل از بعثت در تحت کنف او زندگی نمود، و بازوانش در دامن وی استحکام یافت، و پیوسته با او بود در سفر و حضر، و أبدا از وی مفارقت نمود تا پیامبر به رفیق اعلی انتقال پیدا کرد .

و اوست پسر عموی او ، و شوهر دختر او : فاطمة الزهراء. در تمام غزوات و مشاهد حضور داشت غیر از غزوة تبوک ، چرا که رسول خدا او را به جانشینی خود بر شهر مدینه و اهل مدینه نصب فرمود ؛

فقال : يا رسول الله! أتخلفني في النساء والصبيان!؟

فقال رسول الله: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي

بعدي.

« و علی به رسول الله گفت: ای رسول خدا! آیا تو مرا در مدینه با زنان و بچگان

باقی می گذاری؟! »

رسول خدا فرمود: آیا راضی نیستی که منزله تو نسبت به من مانند منزله هارون با

موسی باشد، بجز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟! »

این روایت را شیخین و ابن سعد^۱ تخریج نموده اند.

و اگر علی رضی الله عنه هر روز از پیغمبر - درحالی که مرد بافهم و باهوش و با درایت

بود و ربیب و دست پرورده او بود- (فقط یک حدیث می شنید) درحالی که

می دانیم با پیامبر بیش از ثلث قرن با موفقیت و رشد گذرانید، تحقیقا مقدار روایاتی

که باید روایت کند از دوازده هزار حدیث بیشتر می شد.

این در صورتی است که هر روز فقط یک روایت حدیث نماید، تا به خاطر تو چه

۱- «طبقات» ج ۲، ص ۱۵.

خواهد گذشت اگر وی تمام احادیثی را که از پیامبر شنیده است روایت نموده باشد؟!

و از برای علی حق در روایت کردن بود، و احدی را توان آن نیست که در این موضوع مجادله نماید؛ و البته نباید فراموش کنی که معذک کله علی اهل خواندن و نوشتن هم بود.

و این امامی که احدی از صحابه را در علم یارای مشابعت با او نبود (ببینید کار به کجا کشیده است که) فقط ۵۸۹ حدیث به روایت سیوطی به او اسناد داده‌اند. و ابن حزم می‌گوید: حدیث صحیح از او روایت نشده است مگر پنجاه حدیث؛ و بخاری و مسلم از او روایت نکرده‌اند مگر بیست حدیث.^۱

۲- جفر

از جمله کتابهای مسلمه که به خط مبارک حضرت امیرالمومنین علیه السلام و به املاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، صحیفه یا کتاب جفر می‌باشد که از حوادث واقعه بعد از ارتحال رسول الله سخن در آن به میان آمده است.

سندالمحدثین در عصر اخیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمته الله - در کتاب ارزشمند خود: «سفینة البحار» آورده است که: آن صحیفه‌ای بوده است به خط امیرالمومنین علیه السلام و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن بیان تمام وقایع پس از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است، و آنکه حسین علیه السلام کشته می‌گردد، و چه کسی او را می‌کشد، و چه کسی او را نصرت می‌کند، و چگونه فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام به شهادت می‌رسند. و در آن مقتل حسین علیه السلام است و آنچه بر امیرالمومنین علیه السلام جاری می‌شود، و وقایع ماکان و مایکون تا روز بازپسین.

۱- «شیخ المضیره» طبع دوم ص ۱۱۳. و در تعلیقه گوید: این است آنچه در بخاری و مسلم

آمده است و اما مقدار احادیثی که شیعه از او روایت می‌کنند نمی‌دانیم «و لكل قوم سنة و امامها».

این صحیفه نزد امیرالمومنین علیه السلام بود، و ابن عباس آن را در ذی قار نزد وی دیده است و حضرت به او گفتند: بخوان برای من این صحیفه را! پس ابن عباس آن را برای حضرت قرائت نمود، و چون به داستان مقتل حسین علیه السلام رسید و کسی که وی را به قتل می‌رساند، حضرت امیرالمومنین علیه السلام به شدت گریست و سپس صحیفه را درهم پیچید. (این مطلب در مجلد پنجم از «بحارالانوار» کمپانی ص ۱۶ وارد است.)

محدث قمی می‌فرماید: أقول: ظاهرا اشاره به این صحیفه نموده است ابن عباس در هنگامی که به واسطه عدم یاری و نصرت امام حسین علیه السلام مورد مؤاخذه واقع شد، آنجا که گفت: إن أصحاب الحسين لم ينقصوا رجلا و لم يزيدوا؛ نعرفهم بأسمائهم من قبل شهودهم!

«اصحاب امام حسین یک نفر در میانشان کم و زیاد نمی‌شود. ما آنها را به اسامی شان پیش از شهادتشان می‌شناسیم.»

و ظاهرا این صحیفه همان دیوانی است که بار شتری بود که با امام حسن علیه السلام بود و هرجا می‌رفت با خود می‌برد و از آن جدا نمی‌شد. و بیان این صحیفه در ماده حذف گذشت.^۱

مجلسی - رحمته الله - در «بحارالانوار» جميع احادیثی را که در باب علم جفر وارد شده است گرد آورده است. بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم، علم به احکام و شرایع است. و آن را جفر گویند به سبب آنکه روی پوست گوسفند نوشته شده است. و بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم اطلاع بر حوادث ایام و مغیبات است که از روی حساب مشخص می‌گردد. و ما در اینجا به طور انتخاب شش روایت از دسته اول، و شش روایت از دسته دوم را ذکر می‌نمائیم و پس از آن در محصل و مفاد آنها به بحث می‌پردازیم. اما دسته اول:

اول از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از حسین بن

۱- «سفينة البحار» ج ۲، ص ۱۵ ماده ص ح ف.

أبي العلاء روایت می کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق عليه السلام که می گفت:

إن عندى الجفر الأبيض. قال: قلنا: و أى شىء فيه؟!

قال: فقال لى: زبور داود و توراة موسى و إنجيل عيسى و صحف إبراهيم والحلال والحرام. و مصحف فاطمة ما أ زعم أن فيه قرآنا، و فيه ما يحتاج الناس إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتى أن فيه الجلدة و نصف الجلدة و ثلث الجلدة و ربع الجلدة و أرش الخدش؛ و عندى الجفر الأحمر.

«در نزد من جفر آبیض (سپید) موجود است. می گوید: گفتیم: در آن چه چیز است؟! راوی که ابن ابی العلاست می گوید: سپس حضرت به من گفت: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام؛ و مصحف فاطمه؛ و من چنان نمی دانم که در مصحف فاطمه قرآنی باشد. و در آن است جمیع آنچه مردم به ما احتیاج دارند؛ و ما احتیاج به احدی نداریم تا به جائی که در آن پاداش عمل زشتی که به قدر یک تازیانه است، و نیم تازیانه و یک سوم تازیانه و یک چهارم تازیانه، و غرامت خراش پوست بدن موجود است. و در نزد من جفر أحمر (سرخ) موجود است.»

قال: قلت: جعلت فداك و أى شىء فى الجفر الأحمر؟!

قال: السلاح إنها يفتح للدم، يفتحه صاحب السيف للقتل.

فقال له عبد الله بن أبى يعقوب: أصلحك الله فيعرف هذا بنو الحسن؟!

قال: إى والله كما يعرف الليل أنه ليل والنهار أنه نهار؛ و لكن يحملهم الحسد و طلب

الدنيا؛ و لو طلبوا الحق لكان خيرا لهم.^۱

«گفت: گفتیم: فدایت شوم در جفر أحمر چه چیز است؟!

فرمود: سلاح، و آن برای خونریزی و جنگ باز می شود، و صاحب شمشیر

۱- «بحار الأنوار» كتاب الإمامة، أبواب علومهم عليه السلام باب جهات علومهم عليه السلام و ما عندهم من الكتب و أنه يتقر فى آذانهم و ينكت فى قلوبهم، از طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری ج ۲۶، ص ۳۷، روایت ۶۸. و «بصائر الدرجات» ص ۴۱.

(صاحب الامر) برای کشتن آن را می‌گشاید.

در این حال عبدالله بن ابی یعفر گفت: خدا امور تو را به صلاح برساند، آیا این مطالب را بنی حسن می‌دانند؟!

گفت: آری به خدا قسم می‌دانند همان طور که می‌دانند: شب شب است و روز روز است، ولیکن حسد و دنیاطلبی بر ایشان غالب شده است؛ و اگر حق را می‌طلبیدند هر آینه برای آنان بهتر بود.»

دوم از « بصائر الدرجات » از ابن یزید، و محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از علی بن سعید که گفت: من در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم، و جمعی دیگر از اصحاب ما نزد او بودند که معلی بن خنیس گفت: فدایت شوم! چقدر به تو از حسن بن حسن آزار رسیده است!

و پس از آن طیار گفت: فدایت شوم وقتی که من در میان کوچه‌ها راه می‌رفتم دیدم که: محمد بن عبدالله بن حسن بر روی الاغی سوار است و جماعتی از زبیده اطراف او هستند، در این حال به من گفت:

ایها الرجل إلی إلی! فإن رسول الله ﷺ قال: من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و أكل ذبیحتنا فذاك المسلم الذی له ذمة الله و ذمة رسوله. من شاء أقام، و من شاء ظعن! فقلت له: اتق الله، و لا تغرنك هؤلاء الذین حولك!

«ای مرد بیا به سوی من! بیا به سوی من! چرا که رسول خدا ﷺ گفته است: کسی که نماز ما را بجا بیاورد، و به سوی قبله ما رو بنماید، و ذبیحه ما را بخورد، او مسلمان است که برای اوست ذمه خدا و ذمه رسول او. هر کس می‌خواهد درنگ نماید، و هر کس می‌خواهد حرکت کند و برود!

من به او گفتم: تقوای خدا را پیشه گیر، و این کسانی که اطراف تو را گرفته‌اند تو را فریب ندهند!»

حضرت صادق علیه السلام به طیار گفتند: تو به او چیز دیگری نگفتی؟! گفت: نه!

قال: فهلا قلت: إن رسول الله ﷺ قال ذلك والمسلمون مقرون له بالطاعة، فلما قبض

رسول الله ﷺ و وقع الاختلاف انقطع ذلك.

«گفت: چرا به او نگفتی: این سخن را رسول خدا ﷺ گفت در هنگامی که مسلمانان همگی سر تسلیم در برابر اطاعت وی فرود آورده بودند، اما چون آنحضرت وفات یافت در میان امت اختلاف پدیدار گشت و آن پیمان و ذمه و عهد بریده شد.»

در این حال محمد بن عبدالله بن علی^۱ گفت: العجب لعبدالله بن الحسن إنه يهزأ و يقول: هذا في جفركم الذي تدعون؟! «از عبدالله بن حسن شگفت است که استهزاء می کند و می گوید: آیا این مطلب در جفر شماست که مدعی هستید؟!»

«از عبدالله بن حسن شگفت است که استهزاء می کند و می گوید: آیا این مطلب در جفر شماست که مدعی هستید؟!»

فغضب أبو عبدالله عليه السلام فقال: العجب لعبدالله بن الحسن يقول: ليس فينا إمام صدق. ما هو بإمام ولا كان أبوه إماما. يزعم أن علي بن أبي طالب عليه السلام لم يكن إماما؟ و يردد ذلك.

و أما قوله في الجفر فإنما هو جلد ثور مذبوح كالجراب، فيه كتب و علم ما يحتاج الناس إليه إلى يوم القيامة من حلال و حرام، إملاء رسول الله ﷺ و خط علي عليه السلام بيده. و فيه مصحف فاطمة عليها السلام ما فيه آية من القرآن. وإن عندي خاتم رسول الله و درعه و سيفه و لواءه، و عندي الجفر علي رغم أنف من زعم^۲.

«در این حال حضرت صادق علیه السلام به غضب درآمدند و گفتند: عجب است از عبدالله حسن که می گوید: در میان ما امام صدق وجود ندارد. نه او امام است و نه پدرش امام بود. آیا او می پندارد که علی بن ابی طالب امام نبود؟ و چند بار حضرت

۱- محمد بن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس از بنی عباس و سرسلسله خلفای عباسیین می باشد؛ و این کلام را در وقتی گفت که هنوز ابو مسلم خراسانی با او به خلافت بیعت ننموده بود.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۲ حدیث ۷۴. و « بصائر الدرجات » ص ۴۲ و ص ۴۳.

این عبارت را تکرار نمودند؟

و اما گفتار وی درباره جفر، جفر پوست گاوی است ذبح شده مانند ظرف پوستی، که در آن کتابهایی است و علم مایحتاج مردم تا روز قیامت از حلال و حرام که به املاء رسول اکرم ﷺ و خط علی علیه السلام می باشد. و در آن مصحف فاطمه علیه السلام است که آیه ای از قرآن در آن نمی باشد. و نزد من انگشتی رسول الله و زره و شمشیر و لوای اوست. و در نزد من جفر است علی رغم کسی که می پندارد: ما امام صدق نیستیم.»

سوم از «بصائر الدرجات» از ابن هاشم، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از مردی، از سلیمان بن خالد روایت است که گفت: حضرت صادق علیه السلام گفتند: إن فی الجفر الذی یذکرونه لما یسوءهم، لأنهم لا یقولون الحق والحق فیہ.

فلیخرجوا قضایا علی السبیل و فرائضه إن كانوا صادقین. و سلوهم عن الخالات و العمات و لیخرجوا مصحف فاطمة علیه السلام فإن فیہ وصیة فاطمة علیه السلام أو سلاح رسول الله ﷺ.

إن الله یقول: ایتونی بکتاب من قبل هذا أو أثاره من علم إن کنتم صادقین.^۱

«حقا در جفری که نامش را می برند مطالبی است که ایشان را ناراحت می کند و آزار می رساند، زیرا که آنان حق را نمی گویند در حالی که حق در آن است.

اگر آنها راست می گویند قضایا و مواردی علی السبیل را بیرون آورند. از ایشان راجع به ارث خاله ها و عمه ها سوال نمائید، ایشان مصحف فاطمه علیه السلام را بیرون آورند، چرا که در آن وصیت فاطمه علیه السلام موجود است، یا اسلحه رسول خدا ﷺ.

خداوند می فرماید: شما برای اثبات مدعای خود یا کتابی قبل از این بیاورید و یا اثری از علم که نشان دهنده و گواه شما باشد، اگر این طور هستید که از راستگویان

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۳. و آیه اخیر آیه چهارم از سوره احقاف می باشد.

می باشید!»

چهارم از «بصائر الدرجات» از محمد بن احمد، از ابن معروف، از ابوالقاسم کوفی، از بعض اصحابش روایت است که گفت: ذکر ولد الحسن الجفر فقالوا: ما هذا بشیء. فذكر ذلك لأبي عبدالله عليه السلام فقال: نعم هما إهابان : إهاب ماعز وإهاب ضأن مملوان كتباً ، فيهما كل شيء حتى أُرش الخدش.^۱

«اولاد حسن از جفر سخن به میان آوردند و گفتند: چیزی نیست و اصلی ندارد. چون این خبر را به حضرت صادق عليه السلام گزارش دادند، فرمود: دو تا پوست هستند: پوست بز و پوست میش که سرشارند از نوشتجاتی که در آن دو همه چیز موجود است حتی اُرش خدش.»

پنجم: از «بصائر الدرجات» از احمد بن موسی، از علی بن اسمعیل، از صفوان از ابن مغیره، از عبدالله بن سنان، از حضرت صادق عليه السلام روایت است که راوی گفت: شنیدم که می فرمود:

ويحكم أترون ما الجفر؟! إنما هو جلد شاة ليست بالصغيرة ولا بالكبيرة، فيها خط على عليه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله من فلق فيه. ما من شيء يحتاج إليه إلا وهو فيه حتى أُرش الخدش.^۲

«وای بر شما! آیا می دانید: جفر چیست؟! جفر پوست گوسپندی است نه کوچک و نه بزرگ که در آن است خط علی عليه السلام و املاء رسول اکرم صلى الله عليه وآله که از دو لب مبارکش تراوش کرده است. هیچ چیزی نیست که مورد نیاز باشد مگر آنکه در آن موجود است حتی اُرش خدش.»

ششم: از «بصائر الدرجات» از محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینة، از

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۵ و ص ۴۶. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۶ حدیث ۸۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲.

علی بن سعید روایت است که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود:
 أما قوله في الجفر، إنما هو جلد ثور مدبوغ كالجراب، فيه كتب و علم ما يحتاج إليه
 الناس إلى يوم القيامة من حلال أ و حرام، إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خط علي عليه السلام.^۱
 «اما گفتار او درباره جفر، جفر پوست گاوی است دباغی شده مانند ظرف
 پوستی، که در آن کتابهایی نوشته شده است و علم آن چیزهایی است که مردم بدانها
 تا روز رستاخیز از حلال و حرام نیاز دارند. آن نوشته املاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خط
 علی عليه السلام می باشد.»

و اما شش حدیث برگزیده که دلالت دارند بر آنکه علم جفر علمی است به
 حوادث و وقایع و امور مغیبه:

أول از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از احمد بن
 عمر، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: من بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد
 شدم و گفتم: فدایت گردم من از مسأله ای سوال می کنم که می خواهم کسی نباشد تا
 کلام مرا بشنود!

ابو بصیر گفت: حضرت پرده ای را که میان من و میان اطاق دیگری حائل بود
 کنار زدند و نظری بدان اطاق نمودند و پس از آن فرمودند: ای ابا محمد از هر چه
 می خواهی بپرس!

گفتم: فدایت شوم! شیعیان با همدگر در مقام گفتگو می گویند: رسول خدا صلى الله عليه وآله
 به علی عليه السلام باب علمی را تعلیم فرموده که از آن هزار باب مفتوح می گردد.

حضرت فرمود: ای ابا محمد! قسم به خدا که رسول خدا صلى الله عليه وآله هزار باب از علم
 را به علی تعلیم نموده که از هر باب آن هزار باب گشوده می گردد.

ابو بصیر می گوید: من گفتم: هذا والله العلم . «سوگند به خدا که فقط علم این

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۷، و از طبع حیدری ص ۴۹ حدیث ۹۳. و « بصائر
 الدرجات» ص ۴۴.

است.» حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمل و تفکر کشیده و سپس گفتند: *إنه لعلم و ما هو بذاك.* «آن تحقیقا علم است ولیکن آن علم واقعی و حقیقی نیست.»

و پس از آن فرمودند: نزد ما جامعه است؛ و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟!

گفتم: فدایت شوم! جامعه کدام است؟! فرمود: صحیفه‌ای که طولش هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا ﷺ و با املاء او از لبان مبارکش و خط علی علیه السلام با دست راستش می‌باشد، و در آن هر حلالی و هر حرامی و تمام چیزهایی که مردم بدان محتاجند حتی آرش خدش وجود دارد.

در این حال با دست خود به من زدند و گفتند: ای ابا محمد آیا به من اجازه می‌دهی؟!

گفتم: فدایت شوم! وجود من برای شماست، هر کار می‌خواهید بکنید! حضرت با دست خود مرا فشار دادند و گفتند: حتی دیه و غرامت این فشار- گویی حضرت به حال خشم درآمده بودند.

گفتم: فدایت گردم! قسم به خدا که علم حقیقی فقط این است! فرمود: *إنه لعلم و لیس بذاك.* «این علم است ولی آن علم حقیقی و اصلی نیست.»

سپس ساعتی ساکت شدند، و پس از آن گفتند: *إن عندنا الجفر، و ما یدرهم ما الجفر؟! مسك شاة أ و جلد بعیر؟!*

«حقا در نزد ما علم جفر است، و آنان چه می‌دانند که جفر کدام است؟! پوست گوسپندی است یا پوست شتر؟!»

ابو بصیر می‌گوید: من گفتم: فدایت شوم جفر چیست؟! فرمود: *وعاء أحمر و أديم أحمر فيه علم النبیین والوصیین.* «ظرفی است سرخ رنگ و پوست دباغی شده‌ای سرخ رنگ که در آن علم

پیغمبران و اوصیای پیغمبران است.»

گفتم: هذا والله هو العلم! «این است قسم به خدا آن علم حقیقی.»

فرمود: إنه لعلم و ما هو بذاك. «آن علم است ولیکن آن علم حقیقی و واقعی

نیست.»

و پس از آن حضرت ساعتی سکوت نمود و سپس فرمود: و إن عندنا لمصحف

فاطمة، و ما یدرهم ما مصحف فاطمة؟ قال: فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات. و الله ما

فیه من قرآنکم حرف واحد. إنما هو شیء أملاه الله علیها و أوحى إليها.

«و حقا در نزد ما مصحف فاطمه می باشد، و چه می دانند: مصحف فاطمه

چیست؟! حضرت فرمود: در آن به قدر سه برابر بزرگی و مقدار قرآن شما حجم و

مطلب است، و قسم به خدا از این قرآن حرف واحدی هم در آن نیست، بلکه آن

چیزی است که خداوند بر فاطمه إملاء نموده و الهام فرستاده است.»

گفتم: هذا والله هو العلم! «قسم به خدا علم این است.»

فرمود: إنه لعلم و لیس بذاك. «آن علم است ولیکن آن علم حقیقی نیست.»

ابوبصیر می گوید: پس از این حضرت ساعتی ساکت شد، و پس از آن فرمود: إن

عندنا لعلم ما كان و ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة.

«حقا در نزد ما علم کائنات گذشته، و علم کائنات حال و آینده تا روز قیام

ساعت است.»

گفتم: فدایت گردم قسم به خدا علم این است!

فرمود: إنه لعلم و ما هو بذاك. «این علم است ولی آن علم اصیل و حقیقی

نیست.»

گفتم: فدایت شوم! پس آن علم حقیقی کدام است؟!

قال: ما يحدث باللیل و النهار، الأمر بعد الأمر، و الشيء بعد الشيء إلى یوم

القیامة^۱

«فرمود: علم به آنچه در شب و روز حادث می‌شود، امری پس از امر دیگری، و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.»

در اینجا مجلسی با بیان خود بدین گونه بعضی از مواضع مبهم در این حدیث را مبین می‌دارد:

بیان: شاید بر کنار زدن پرده برای مصلحت بوده است، یا برای آنکه آن حالت از احوالی بوده است که در آن برای آنها علم به بعضی از اشیاء حاضر نبوده است.^۲ و **نکت** به معنی به زمین زدن چوبی است که در آن اثر کند. و کلام حضرت در استیذان از او دلالت دارد بر آنکه: **إبراء ما لم يجب فایده دارد.** و **كأنه مغضب یعنی حضرت فشار شدیدی به وی دادند** گویا فشار کسی که در حال غضب است. و چه می‌دانند جفر چیست؟! یعنی نمی‌دانند: **جفر کوچک است به قدر پوست گوسپند یا بزرگ است بر خلاف عادت به قدر پوست شتر؟** و گویا اشاره باشد به آنکه بزرگ

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۴، و از طبع حیدری ص ۳۸ و ص ۳۹، حدیث ۷۰. و «بصائر الدرجات» ص ۴۱ و ص ۴۲. و سید علیخان مدنی شیرازی در «ریاض السالکین» از طبع رحلی سنه ۱۳۱۷ در ص ۱۴ و از طبع جامعه المدرسین ج ۱، ص ۱۱۰ و ص ۱۱۱ پس از تحقیق جالبی درباره کیفیت تعلم علوم ائمه علیهم السلام که عبارت بوده است از متابعت دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجاهدات و ریاضات با وجود صفای باطن و غریزه طاهره آنها که در نتیجه مستقیماً از جانب خدا بدون مدخلیت رسول الله افاضه می‌گردد، این روایت مرویه از ابوبصیر را که ما در اینجا مفصلاً از «بحار الأنوار» از «بصائر الدرجات» نقل کردیم او ایضاً از ثقة الإسلام کلینی (کافی، ج ۱ ص ۲۳۸، حدیث ۱) حکایت می‌کند در ذیل عنوان تنبیه که آن تحقیق ما درباره علوم لدنی اهل بیت منافات ندارد با آنچه از آنها علیهم السلام روایت شده است که: نزد آنان علم جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام بوده است و در آنها علوم منطوی بوده است که غیر از ایشان کسی نمی‌دانسته است و در آنها علم جمیع مایحتاج و علم ماکان و مایکون موجود بوده است؛ زیرا که علومشان علیهم السلام منحصر به آنها نبوده است، بلکه علومشان از لدنیه و کشفیه چیزهائی بوده است که غیر از محتویات علوم وارده در این کتب بوده است.

۲- بدون شک برای آن بوده است که به ابوبصیر نشان دهند کسی در این اطلاق نیست که کلام تو را بشنود؛ بنابراین با خیال راحت هر چه را خواهی بپرس!

می‌باشد. و گفتار ابوبصیر: *إن هذا هو العلم یعنی علم کامل و تمام علم. و کلام حضرت که در مصحف فاطمه از قرآن شما حرف واحدی وجود ندارد، یعنی در مصحف فاطمه علم به وقایع گذشته و آینده است. و اگر تو ایراد نمائی که در قرآن نیز بعضی از اخبار موجود است جواب آن است که: شاید در مصحف فاطمه از آنچه در قرآن ذکر شده است موجود نبوده است.*

و اگر ایضا ایراد کنی و بگوئی: از برخی از روایات ظاهر است که: مصحف فاطمه علیها السلام نیز مشتمل بر احکام بوده است! پاسخ آن است که: شاید در آن احکامی غیر از قرآن بوده است.

و اگر همچنین ایراد نمائی و بگوئی: در بسیاری از روایات وارد است که: قرآن مشتمل است بر جمیع احکام و بر جمیع اخبار گذشته و آینده! پاسخ آن است که: شاید مراد حضرت چیزهایی باشد که ما از قرآن می‌فهمیم نه آنچه ایشان می‌فهمند. و لذا حضرت فرمود: *قرآنکم یعنی قرآن شما! علاوه بر این محتمل است: مراد حضرت لفظ و عبارت قرآن بوده باشد.*

از اینها گذشته ظاهر از اکثر روایات آن است که: مصحف فاطمه علیها السلام فقط مشتمل بر اخبار بوده است. پس احتمال دارد که مراد حضرت عدم اشتمال آن بر احکام قرآن باشد.

و ایضا کلام حضرت: *علم گذشته و آینده؛ یعنی غیر از آن جهتی که در مصحف فاطمه علیها السلام ایضا موجود است.*^۱

شاهد ما در این روایت آن است که: حضرت **جامعه** را در مقابل **جفر** قرار داده‌اند؛ و جامعه را مشتمل بر هر حلال و حرامی تا روز بازپسین حتی آرش خدش قرار داده‌اند؛ و جفر را در علم و وصیین و نبیین مشخص نموده‌اند؛ و علم آنها در برابر احکام همان علوم غیبیه و الهامات قلبیه می‌باشد.

۱- همین مصدر.

دوم: از «بصائر الدرجات» از ابن یزید، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که: ذکر له وقیعة ولد الحسن و ذکرنا الجفر.

فقال: والله إن عندنا لجلدی ماعز و ضأن: إملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام. و ان عندنا لصحیفة طولها سبعون ذراعاً أملاها رسول الله صلی الله علیه و آله و خطها علی علیه السلام بیده، و إن فیها لجمع ما یحتاج إلیه حتی أ ر ش الخدش.

«و چون به آن حضرت مذمت و غیبتی را که پسران حسن از او کرده بودند، تذکر داده شد و ما از جعفر یاد کردیم؛ فرمود: در نزد ما دو پوست بز و میش است که املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام می باشد. و در نزد ما صحیفه ای است که درازایش هفتاد ذراع است، آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء نمود و علی علیه السلام آن را با دست خود نوشت. و در آن جمع مایحتاج مردم وجود دارد حتی أ ر ش خدش.» سپس مجلسی گفته است: بیان: وقیعه به معنی مذمت و غیبت کردن می باشد. یعنی اولاد حسن، ائمه علیهم السلام را مذمت می نموده اند در اینکه ایشان مدعی علم جعفر هستند، و تکذیبشان می نمودند. و محتمل است مراد از وقیعه، صدمه در جنگ بوده باشد.^۱

سوم: از «بصائر الدرجات» از سندی بن محمد، از أبان بن عثمان، از علی بن الحسین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که راوی گفت: إن عبد الله بن الحسن یزعم أنه لیس عنده من العلم إلا ما عند الناس. فقال: صدق والله عبد الله بن الحسن ما عنده من العلم إلا ما عند الناس؛ و لكن عندنا والله الجامعة فیها الحلال والحرام. و عندنا الجفر؛ أیدری عبد الله بن الحسن ما الجفر؟ مسك بعیر أم مسك شاة؟

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۵، حدیث ۸۱. و «بصائر

الدرجات» ص ۴۲.

و عندنا مصحف فاطمة، أما والله ما فيه حرف من القرآن و لكنه إملاء رسول الله و
خط علي عليه السلام. كيف يصنع عبدالله إذا جاء الناس من كل افق يسألونه؟^۱
«عبدالله بن حسن چنین می‌داند که: علمی ندارد مگر همان علمی را که مردم
دارند.

پس حضرت فرمود: عبدالله بن حسن- سوگند به خدا که- راست می‌گویند،
علمی را ندارد مگر علمی را که مردم دارند. ولیکن در نزد ما- سوگند به خدا که-
جامعه می‌باشد؛ در آن حلال و حرام است. و در نزد ما جعفر است. آیا عبدالله بن
حسن می‌داند جعفر چیست؟! پوست شتر است یا پوست گوسفند؟!
و در نزد ما مصحف فاطمه می‌باشد. آگاه باشید! قسم به خدا در آن یک حرف از
قرآن نیست، ولیکن آن عبارت است از املاء رسول خدا و خط علی عليه السلام. عبدالله
بن حسن پاسخ مردم را چه می‌گوید وقتی مردم از هر ناحیه‌ای بیایند و از او درباره
مسائل خود سوال کنند؟!»

چهارم: از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله بن
سنان، از حضرت صادق عليه السلام که: ذكروا ولد الحسن فذكروا الجعفر فقال: والله إن
عندي لجلدي ماعز و ضأن إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خط علي عليه السلام بيده.
و إن عندي لجلدا سبعين ذراعا إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خطه علي عليه السلام بيده، و إن
فيه لجميع ما يحتاج إليه الناس حتى أرش الخدش.^۲

«عبدالله بن سنان می‌گوید: چون نامی از پسران حسن بردند و نامی از جعفر به
میان آوردند، حضرت فرمود: قسم به خدا در نزد من دو پوست بز و میش می‌باشد
که إملاء رسول اکرم صلى الله عليه وآله می‌باشد که آن را علی عليه السلام با دست خود نوشته است.
و حقا در نزد من پوستی است که هفتاد ذراع طول دارد، املاء رسول خدا صلى الله عليه وآله

۱ و ۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۶ و ۴۷، حدیث ۸۴

و ۸۸. و «بصائر الدرجات» ص ۴۳.

می‌باشد که آن را علی علیه السلام با دست خود نوشته است. و در آن جمیع آن چیزهائی است که مردم بدان نیازمندند حتی ارش خدش.»

پنجم: از «بصائر الدرجات» از علی بن الحسین، از حسن بن حسین سحالی، از مخول بن ابراهیم، از ابومریم روایت می‌کند که گفت: حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام به من گفتند: عندنا الجامعة و هی سبعون ذراعاً، فیها کل شیء حتی ارش الخدش، إملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام. و عندنا الجفر و هو أدیم عکاظی قد کتب فیہ حتی ملئت أکارعه، فیہ ما کان و ما هو کائن إلى یوم القیامة.

«نزد ما جامعه می‌باشد که هفتاد ذراع است، در آن همه چیز هست حتی ارش خدش (دیه و غرامت خراش وارد بر پوست بدن)، آن به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است. و در نزد ما جفر می‌باشد، و آن عبارت است از پوست عکاظی که در آن به طوری نوشته شده است که حتی بر ساقهای آنها نوشته شده و پر گردیده است. در آن وقایع ما کان و وقایع ماهو کائن تا روز قیامت ثبت گردیده است.»

در اینجا مجلسی فرموده است: بیان: در قاموس آورده است که: عکاظ بر وزن غراب: سوق و بازاری است در صحرا میان نخله و طائف؛ و ادیم عکاظی بدانجا منسوب است. و نیز آورده است که کراع بر وزن غراب گاوها و گوسپندانی را گویند که ساقهای پایشان باریک می‌باشد. و جمع آن اکرع و اکرع آید.^۱

ششم: از «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان از علی بن ابی حمزه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون به آن حضرت گفته شد که: عبدالله بن حسن چنین می‌داند که: علمی را که دارد همان علمی است که مردم دارند، حضرت فرمود:

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۰. و «بصائر

الدرجات» ص ۴۴.

راست می گوید عبدالله بن حسن، سوگند به خدا علمی ندارد مگر علمی را که مردم دارند، ولیکن در نزد ما- سوگند به خداوند- جامعه می باشد که در آن حلال و حرام است، و در نزد ما جفر می باشد. آیا عبدالله می داند که جفر چیست؟! آیا پوست شتر است یا پوست گوسفند؟!

و نزد ما مصحف فاطمه می باشد؛ سوگند به خدا آگاه باشید که: در آن مصحف یک حرف از قرآن وجود ندارد ولیکن آن املائی رسول الله ﷺ و خط علی التلیق است.

كيف يصنع عبدالله إذا جاءه الناس من كل فن يسألونه؟! أما ترضون أن تكونوا يوم القيامة آخذين بحجزتنا، و نحن آخذون بحجزة نبينا، و نبينا آخذ بحجزة ربه؟! ^۱

«چگونه عبدالله بن حسن پاسخ مردم را می دهد در وقتی که به سوی او بیایند از هر فنی و پرسشهایی بنمایند؟! آیا راضی نیستید که در روز قیامت به دامان ما چنگ زنید در حالی که ما چنگ زده ایم به دامان پیغمبرمان، و پیغمبر ما چنگ زده است به دامان پروردگارش؟!»

باری در این روایات می بینیم: علم جفر را در مقابل جامعه قرار داده اند، و از قرینه تقابل میان جامعه و جفر- در صورتی که جامعه به طور حتم مشحون از احکام و حلال و حرام حتی آرش خدش می باشد- به دست می آید که علم جفر همان بیان حوادث کاینات از ماکان و ماهو کائن الی یوم القيامة، و وقایع و امارت جابران و جائران، و قضایای غصب خلافت به دست خلفای سه گانه و بنی امیه و بنی عباس و هکذا از نظایر این امور بوده است.

و چون این علم را به طور کلی یعنی اصول و اساس آن را بر روی پوستی نوشته اند، و جفر به معنی پوست گوسفند است، فلذا علم مکتوب درون آن به نام

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸ و ص ۴۹، حدیث ۹۲.

و «بصائر الدرجات» ص ۴۴.

جفر نامگذاری شده است.

اصول و قواعد جفر، اصول و قواعد صحیح و متقنی بوده است که از آن می‌توانستند استکشاف امور غیبیه و حل مسائل مشکله را بنمایند و از اوضاع و حوادث خبر دهند، ولی چون اطلاع بر اسرار و مغیبات نیاز به نفوس طاهره دارد لهذا اختصاص به ائمه علیهم‌السلام داشته است؛ و آنان به بعضی از خواص خود که دارای مقام طهارت باطنی شده بودند و فقط آن را در اطلاع بر امور حسنه و خیریه استعمال می‌کردند تعلیم می‌نمودند، و از تعلیم به نااهل یعنی آنان که دارای طهارت نفس نشده بودند اجتناب می‌نمودند، و به شدت از استعمال آن منع و تحذیر می‌فرمودند. علم جفر واقعی نزد مولانا امیرالمومنین علیه‌السلام بود، و پس از آنحضرت نزد امامان شیعه علیهم‌السلام. و امروزه نیز علم جفر یافت می‌شود، ولی چون ناقص است استکشاف حتمی از آن به دست نمی‌آید. و شاید صحیح آن نزد بعضی از نفوس مطهره باشد که از اطلاع عموم دور می‌باشند. حقیر قبل از تشرف به نجف اشرف نزد یکی از دانشمندان ورزیده و متبحر در علوم غریبه از احضار ارواح و علم رمل و جفر در طهران^۱ مدت قریب یک ماه به تعلم علم رمل پرداختم. او به من بسیار علاقمند بود و می‌خواست پس از پایان رمل علم جفر را نیز بیاموزد و اصراری هم بر این داشت. می‌گفت: من اولاد ذکور ندارم و می‌ترسم بمیرم و همه این علوم من ضایع گردد.

حقیر دیدم فرا گرفتن علم رمل به طور کامل دو سال وقت لازم دارد، تا چه برسد به جفر که مهمتر و مشکلت‌تر است. و قصد من این علوم نیست. این علوم مرا از مقصد اصلی که عرفان الهی است باز می‌دارد. ما اگر صد سال هم عمر کنیم و همه را در راه عرفان و شناخت معبود مصرف کنیم، تازه کم آورده‌ایم، چگونه که عمر خود را در راه تحصیل به مغیبات به هدر بدهیم. فلذا آن درس را ترک گفتم، و علت دیگر آنکه

۱- مرحوم مغفور خلد آشیان آقا میرزا ابوتراب عرفان‌رحمه‌الله .

در وقت فرا گرفتن این علم، دیدم در خود احساس تاریکی می‌کنم و سنگینی قلب آزار می‌دهد.

این جانب دنبال کیمیا هم نرفتم و یکی از اعظام روزی خواست به حقیر کیمیا بدهد قبول ننمودم؛ چرا که دیدم برای حقیر جز اتلاف عمر و سرگرمی به امور مادیه و دنیویه ماحصلی در بر ندارد.

سید ابن طاووس در «کشف المحجّة» از جمله وصایای او نسبت به دو فرزندش علی و محمد این است که: «من شما را وصیت می‌نمایم که دنبال تحصیل علم کیمیا نروید! دنبال تحصیل علم معرفت و خداشناسی بروید که آن کیمیای حقیقی می‌باشد. جد شما امیرالمومنین علیه السلام دارای علم کیمیا بود، ولی ابدا دیده نشد که بدان عمل نماید. او دنبال کیمیای واقعی رفت و به عرفان خدا رسید. شما هم فرزندان او هستید، باید از او پیروی نمائید!»

باری در بسیاری از احادیث وارد است که: ائمه علیهم السلام از جفر استکشاف مغیبات می‌نموده‌اند. مثلاً حضرت رضا علیه السلام در ظهر ورقه عهدنامه مأمون نوشتند: جامعه و جفر دلالت دارند بر ضد این امر.

و حضرت صادق علیه السلام کرارا می‌فرمودند: قیام بنی الحسن در برابر دولت بنی عباس بجائی نمی‌رسد. خونهای بیجا ریخته می‌شود و نتیجه‌ای عائد نمی‌گردد.

عبدالله محض، فرزند حسن مثنی، فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مدعی بود که: محمد فرزندش مهدی قائم آل محمد است. و او را که صاحب نفس زکیه گویند، با برادرش ابراهیم غمر به مردم معرفی می‌کرد، و از مردم برای قیام آنها بیعت می‌گرفت. و حتی حضرت صادق علیه السلام را هم دعوت به بیعت با محمد نمودند. جریان مسأله بسیار مفصل و در کتب تواریخ مسطور می‌باشد.

محمد و ابراهیم دو جوان رشید و با شجاعت و با سخاوت و باتقوی بودند؛ پدرشان عبدالله نیز از اعظام و رؤسای بنی‌هاشم و علویین به شمار می‌رفت. ولی علمشان به قدر علم امام نبود و لیاقت مقام امامت را نداشتند، و زیر بار ولایت و

تسلیم در برابر حضرت صادق عليه السلام نرفتند، و آن حضرت را به علوم غریبه و مغیبات می‌شناختند؛ ولی اعتراف بدان چون موجب کساد بازار و ادعای مهدویتشان بود از ابراز آن خودداری می‌نمودند. چون رسول خدا فرموده بود: نام مهدی آل محمد، محمد است، و در زمان طغیان سلاطین جائز قیام می‌کند؛ عبدالله می‌گفت: از این زمان که بنی‌عباس روی کار آمده‌اند و منصور دوانیقی فتاک متهور جائز، حق آل محمد را غصب نموده است، زمانی بدتر نیست و فرزند من هم نامش محمد است و مردی رشید و شجاع و قابلیت قیام و لیاقت امارت و حکومت بر مسلمین را دارد، فلذا او مهدی است و باید مردم تسلیم امر او بشوند.

آنچه حضرت صادق عليه السلام از روی علوم خود، از جمله علم جفر خود، بدانها خواستند بفهمانند که: قائم آل محمد، این مرد نیست؛ قیام او بدون نتیجه است، بلکه چون قیام بدون موقع و سر رسید است، دچار هزاران خطا و اشتباه می‌شود، قبول نمی‌کردند. حتی حضرت صادق وقت کشته شدن محمد را به دست پسر عم منصور که با لشکری جرار از شام آمده بود، در کنار مدینه نشان دادند، و کیفیت قتل او را و برادرش ابراهیم را که پس از وی گرفتار آمد نشان دادند، و آنان را از قیام بیجا تحذیر فرمودند، ولی سودی نداشت؛ تازه از اینکه حضرت هم به جمعیت ایشان نمی‌پیوندند متأثر بودند و کلمات ناهنجار و ناروا سر می‌دادند. آنان می‌گفتند: شرائط امامت در ما هست، و باید قیام نمود و تأخیر جائز نیست.

حضرت می‌دانستند که: قیام در آن موقع چون چیدن میوه نارس از درخت می‌باشد. آنها به روی آوردن مردم، و کمک و بیعت ظاهری دلخوش بودند؛ ولی حضرت از باطن امر همچون مرد اندیشمند و عالم به غیب و در مصدر امر و ملکوت واقع، بدین امور می‌نگریستند؛ و نصیحت حضرت به جائی نرسید و مصائب بنی‌حسن در زندان منصور و کشته شدن آنان در زندان بغداد، و به قتل رسیدن محمد و ابراهیم صدها برابر بر مصائب حضرت صادق عليه السلام بیفزود، و اشکهای پی‌درپی از روی رحمت بر این قوم بدون امام و بدون ولی و خودسر

می ریخت، و فایده‌ای هم نداشت.

ایشان حضرت را دارای علوم برتری از خود می‌دیدند؛ ولی زیر بار این علم نمی‌رفتند، و جاهلانه دست به کار می‌زدند. در این روایات اخیر دیدیم که سخن از اولاد حسن یعنی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام زیاد به میان آمد و حضرت می‌فرمودند: ما دارای علم جفر می‌باشیم و نیز علوم بالاتر از آن که ابدا اولاد حسن مثنی از آن خبر ندارند.

از استشهاد حضرت به داشتن جامعه که علم احکام است تا روز قیامت، و از داشتن جفر که علم به وقایع و حوادث و مغیبات است خوب ظاهر می‌شود که: جفر مخصوص علم به حوادث آینده و استکشاف امور غیبیه می‌باشد که بنی حسن از آن عاری بودند. و لهذا می‌بینیم که: راویان بالأخص در مقام بیان جفر از حضرت می‌پرسند: آیا اولاد حسن از این جفر شما مطلعند یا نه؟!

بنابراین از مجموع مطالب وارده به دست آمد که: جفر علمی است جداگانه، مربوط به علوم مسائل حلال و حرام نیست، و در برابر و مقابل جامعه قرار دارد، و نمی‌توان آن دو را در هم ادغام نمود؛ و به واسطه آنکه امروزه اصول صحیحۀ آن در دسترس عامه نیست نمی‌توان اصل صحیح آن را از امیرالمومنین علیه السلام هم انکار کرد، و برای او کتابی را که از پوست بوده، و دارای خصوصیت استکشاف مغیبات بوده منکر گردید، و بر این مطلب که شیعه و عامه بدان معترفند که اهل بیت دارای علوم غیبیه بوده‌اند که از نفوس مطهره آنها تراوش می‌نمود، خط بطلان کشید.

عالم جلیل آیه‌الله سید محسن امین حسینی عاملی در کتاب «أعیان الشیعة»

فصل مشبعی درباره جفر امیرالمومنین علیه السلام ایراد نموده است. او می‌گوید:

از مولفات امیرالمومنین علیه السلام جفر است. و در «مجمع البحرین» گوید: در حدیث

آمده است: أملی رسول الله صلی الله علیه و آله علی أمير المومنین علیه السلام الجفر والجامعة. « رسول

خدا صلی الله علیه و آله بر امیرالمومنین علیه السلام جفر و جامعه را املاء نمودند.»

و در حدیث، آن دو تفسیر شده‌اند به إهاب معز و إهاب كبش (پوست و یا

پوست دباغی نشده بز و میش)، در آن دو جمیع علوم موجود بود حتی آرش یک خدشه و یک تازیانه و نصف تازیانه.

و از محقق شریف در «شرح مواقف» نقل شده است که: جفر و جامعه دو کتاب علی علیه السلام هستند که در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است. و امامان معروف از اولاد علی آن دو را می دانستند و بدانها حکم می نمودند. تا آخر کلام مجمع.

و در «قاموس» گوید: جفر به بچه گوسپندی گویند که بزرگ شود و شروع به علف خوردن کند و چهار ماهه گردد. تا آخر کلام قاموس.

و در «صحاح اللغة» گوید: جفر از اولاد بز وقتی است که چهار ماهه شود، و دو پهلویش برآید، و از شیر مادرش بازگرفته شود، و مونث آن جفرة می باشد. تا آخر کلام صحاح.

بنابراین جفر در حدیث، بنابر حذف مضاف است یعنی جلد الجفر (پوست جفر). و شاید آن مانند علم برای پوست مخصوصی باشد که از گاو و یا از گوسفند درست کنند بر اثر کثرت استعمال به پوست فقط اطلاق گردد.

و در اخبار وارده در جفر مقداری اختلاف است و ما در اینجا اشاره به آن و جمع میان آنها می نمائیم.

در اینجا مرحوم امین تمام اخبار وارده در باب را از «بصائر الدرجات» نقل می کند و در پایان آن می گوید: مستفاد از مجموع آن است که: بعضی از جفر پوستی بوده است که در آن علم نوشته شده بود، و بعضی ظرف برای سلاح یا برای نوشتن و سلاح بوده است. و سپس می گوید:

در «کشف الظنون» آمده است که: طائفه ای مدعی هستند که: امام علی بن ابی طالب حروف تهجی بیست و هشتگانه را بر طریق بسط اعظم بر روی پوست جفری قرار داد تا از آن به طرق مخصوصه و شرائط معینه و الفاظ مخصوصه ای، آنچه را که در لوح قضاء و قدر ثبت است استخراج نماید. و این علمی است که

اهل البيت آن را از همدیگر به ارث برده‌اند، و کسانی که به اهل بیت انتساب دارند نیز به ارث برده‌اند، و نیز از ایشان أخذ کرده‌اند مشایخ کاملین.

و روش و دأب آنان چنان بوده است که: آن را به تمام معنی الکلّمه از غیر کتمان می‌کرده‌اند و گفته شده است: بر حقیقت آن کتاب تفهّم و تفقه نمی‌تواند بکند مگر مهدی علیه السلام که خروج او در آخرالزمان مورد انتظار است.

و این معنی در کتب انبیاء سالفه علیهم السلام وارد است همچنان که از عیسی بن مریم - علیه الصلوة والسلام - نقل شده است که فرمود: نحن معاشر الأنبياء نأتیکم بالتنزیل، و أما التأویل فسیأتیکم به البارقلیط الذی سیأتیکم بعدی!

«ما جماعت پیامبران برای شما تنزیل را می‌آوریم، و اما تأویل را بعدا بارقلیط (محمد) خواهد آورد که پس از من به سوی شما خواهد آمد!»

و نقل شده است که: خلیفه مأمون چون عهد خلافت را پس از خود به علی بن موسی الرضا علیه السلام تفویض کرد و نامه پیمان و عهدنامه را نوشت، امام علی بن موسی الرضا در پایان آن نامه نوشتند: نعم، إلا أن الجفر و الجامعة یدلان علی أن هذا الأمر لا یتم.

«آری، ولیکن جفر و جامعه دلالت دارند بر آنکه: این امر به آخر نمی‌رسد.» و همان طور شد که حضرت گفت. برای آنکه مأمون چون فتنه و انقلاب بنی‌هاشم را دریافت، او را مسموم کرد. این طور در «مفتاح السعادة» آمده است.

ابن طلحه می‌گوید: جفر و جامعه دو کتاب جلیل هستند که یکی از آنها را علی بن ابی‌طالب در حالی که بر فراز منبر در کوفه مشغول خطبه خواندن بود ذکر نمود؛ و دیگری را رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور سری به وی تعلیم نمود و امر کرد او را تا آن را تدوین کند. علی هم آن را به طور حروف متفرقه بر طریق سفر آدم در جفری و پوستی نوشت. یعنی در رقی که از پوست شتر می‌ساختند؛ و روی این زمینه در میان مردم شهرت یافت، چون جریان و حوادث اولین و آخرین در آن یافت شد. تا آخر آنچه در «کشف الظنون» ذکر کرده است، و ما به همین مقداری که می‌خواستیم در

اینجا آوردیم.

و سپس در «کشف الظنون» گفته است: و از جمله کتب مصنفه در آن (یعنی در علم جفر) کتاب «الجفر الجامع و النور اللامع» تألیف شیخ کمال‌الدین أبو سالم محمد بن طلحه نصیبی شافعی متوفی در سنه ۶۵۲ می‌باشد که مجلد کوچکی است؛ و در آن ذکر نموده است که پیشوایان و امامان از اولاد جعفر جفر را می‌دانستند، پس من در اینجا از اسرارشان در علم جفر اختیار و انتخاب می‌کنم. تا آخر کلام «کشف الظنون».

و ابن خلدون در مقدمه‌اش در فصل ابتدای دول و امم گوید: و گاهی در حوادث دول به خصوص به کتاب جفر استناد می‌دهند و چنین می‌دانند که: از طریق آثار و نجوم علم تمامی اینها در جفر موجود است. بیش از این تعریفی از جفر ندارند؛ و اصل آن و مستند آن را نیز نمی‌دانند.

ابن خلدون می‌گوید: بدان: اصل این علم از آنجاست که: هارون بن سعید عجلی که رئیس و مؤسس زیدیه است دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصادق روایت می‌نموده است؛ و در آن علم حوادث و وقایع آتیه بر اهل بیت عموماً، و علم بر بعضی اشخاص از ایشان خصوصاً، آن حوادثی که برای جعفر و نظائر او از رجالات اهل بیت بر طریق کرامت و کشفی که برای امثال آنان از اولیاء واقع می‌شود، موجود بوده است.

و آن علم در نزد جعفر در پوست گوساله‌ای نوشته شده بود که از روی آن هارون عجلی آن را نوشته و روایت نموده است و نامش را جفر گذارده است به اسم پوستی که از روی آن نوشته است. چون جفر در لغت به معنی صغیر است و لهذا این اسم برای ایشان علم برای آن کتاب شد.

و در این کتاب جفر تفسیر قرآن و معانی باطنیه آن از معانی غریبه بود که از جعفر الصادق روایت شده بود. و این کتاب نه سلسله سند روایش متصل است، و نه خودش شناخته گردیده است؛ بلکه فقط از آن امور نادره و شاذه‌ای به ظهور رسیده

است که دلیل متقنی بر صحتش نیست. و اگر سند آن به جعفر الصادق صحیحا می‌رسید، بسیار مستند خوبی بود، چه خود او و چه رجال قوم او، چرا که ایشان اهل کرامات می‌باشند. و به طور قطع و یقین خبر صحیح از وی رسیده است که: او بعضی از اقربای خویشان را از ورود در وقایع و حوادثی که برای آنان واقع می‌گشت بر حذر می‌داشت؛ و عینا آنچه را که تحذیر نموده بود برای آنان واقع شد؛ همچنان که یحیی بن زید: پسر عمویش را از مصرع و مقتلش خبر داد، و او مخالفت کرد و خروج کرد و در جورجان (گرگان) کشته شد به طوری که این قضیه مشهور و معروف است.

و در زمانی که کرامت برای غیر ایشان واقع شود، در این صورت گمان تو درباره آنان چه خواهد بود از جهت استواری علم و دین و آثارشان از نبوت، و عنایتی از طرف خداوند به اصل کریم و گرامی آنها که آن عنایت برای فروع طیبه و شاخه‌های پاک آن بهترین گواه است؟!

و در میان اهل بیت بسیاری از این گونه کلام نقل شده است که به احدی بخصوص نسبت داده نشده است و در اخبار دولت عبیدین بسیاری از نظایر این شواهد موجود است.

اینک بنگر به آنچه ابن رقیق حکایت می‌کند از ملاقات عبدالله شیعی با عبیدالله مهدی و دختر محمد حبیب^۱ و آنچه آن دو نفر با او گفتگو نمودند، و چگونه او را به سوی ابن حوشب که از ناحیه ایشان در یمن دعوت می‌نمود فرستادند تا

۱- ابن خلدون در مقدمه تاریخش ص ۲۰۱ گوید: در سلسله اسماعیلیه امامت از اسماعیل به پسرش محمد مکتوم، و پس از او به پسرش جعفر الصادق، و پس از او به پسرش محمد حبیب، و پس از او به پسرش عبدالله مهدی انتقال یافت. و در خود تاریخش ج ۴ از طبع بولاق ص ۳۴ گوید: چون محمد حبیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل وفات کرد امامت را به پسرش عبیدالله سپرد و به او گفت: أنت المهدی!

او را امر کرد تا از یمن خارج گردد و به سوی مغرب رهسپار شود، و در آنجا دعوت را انتشار دهد با علمی که به وی تلقین نمود که دعوت او حتماً در آنجا به نتیجه خواهد رسید، و تمام خواهد شد.

و بنگر به آنکه: عبیدالله چون مهدیه را بعد از قدرت و عظمت دولتشان در آفریقا بنا کرد، گفت: **بَنَيْتُهَا لِيُعْتَصِمَ بِهَا الْفَوَاطِمُ سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ.** «من این شهر مهدیه را بنا نمودم تا فواطم^۱ ساعتی از روز را در آنجا پناه برند.» و محل و موقف صاحب

۱- مراد از فواطم سه فاطمه نام می‌باشند که بعد از هجرت رسول اکرم ﷺ از مکه به مدینه، پس از چند روز که امیرالمومنین عليه السلام در مکه به دستور پیامبر توقف نمود و مواعید آن حضرت را ادا فرمود آنها را با خود به مدینه هجرت داد و پس از مزاحمت و درگیری که در اوان طریق، قریش فراهم نمودند و نمی‌خواستند بگذارند فواطم را از مکه بیرون ببرند و قیام و شدت امیرالمومنین و تنها حضرت اقدسش با جماعت آنها که چندین نفر مرد مسلح بودند و فراری دادن آنها به واسطه بستن مهار شتران بر روی زمین و آماده حمله ور شدن، سرانجام با خوف و خشیتی که بر آنان مستولی شده بود و تا مدینه نیز از تعقیب کفار ایمن نبودند ایشان را به مدینه رسانید؛ در روزها و شبهای میانه راه که تقریباً نزدیک به نود فرسنگ می‌باشد پیوسته مشغول ذکر و تسبیح خدا بوده بالأخص در شبهای تار که آسمان روشن و پر ستاره و اختر درخشان آن نواحی مخصوصاً وضعی جالب و چشمگیر دارد، با بیتوته و نماز شب و قیام و سجود و ذکر خدا و خواندن آیات قرآن چنان مست و مدهوش جمال حضرت لایزالی گشتند که در همان زمان قبل از وصول به مدینه، پروردگار متعال توسط جبرائیل احوالاتشان را به پیغمبر خبر داد و با آیات اواخر سوره آل عمران، ثواب و پاداش بارزی را برای آنان مقدر کرد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رِسْلِكَ وَلا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أَتَىٰ مِنْ بَعْضِ فَالذِّينِ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَآوَدُوا فِي سِبْطِي وَ قَاتَلُوا وَ قَتَلُوا لا كُفْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لا دَخَلْنَهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ.** (آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵، از سوره ۳: آل عمران).

حضرت استادان اکرم آیه الله معظم علامه طباطبائی - قدس الله تربته المبارکة- در بحث روائی از این آیات ص ۹۵ و ص ۹۶ از ج ۴ تفسیر «المیزان» فرموده‌اند: از طریق شیعه روایت

←

الحمار أبو یزید (مخلد بن کیراد) را که به مهدیه می‌آید، به آنان نشان داد؛ و پیوسته از روی آوردن صاحب الحمار بدانجا و از موقفش در راهها سؤال می‌کرد تا اینکه برای وی خبر آمد که: به مکانی که جدش عبیدالله خبر داده است رسیده است. در این حال یقین به ظفر و پیروزی پیدا کرد و از شهر خارج شد و صاحب الحمار را هزیمت داد و او را دنبال کرد تا در ناحیه زاب به او دست یافت و پیروزمندانه او را کشت.

و امثال این اخبار در میان ایشان بسیار است. تا آخر آنچه ابن خلدون ذکر

←

گردیده است که: آیه فالذین هاجروا و اخرجوا تا آخر آیه «آن کسانی که هجرت کردند و از خانه‌هایشان اخراج گردیدند، و در راه و سیبیل من مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و مقاتله کردند و کشته شدند من هر آینه تحقیقا از زشتیها و بدیهای ایشان درمی‌گذرم و هر آینه داخل می‌کنم آنان را در بهشت‌هایی که در زیر درختان انبوه و سر بهم کشیده آن نهرهایی روان می‌باشد. پاداش است از نزد خداوند و خداوند است که فقط پاداش نیکو نزد اوست.» این آیات نازل شده است درباره علی علیه السلام چون هجرت کرد به سوی مدینه و با او فواطم بودند: فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت محمد علیهما السلام و فاطمه بنت زبیر و پس از آن در ضجنان ملحق شد بدیشان ام ایمن با چند نفر از ضعفاء المؤمنین. ایشان در راه سیر می‌کردند و ذکر خدا را در جمیع احوالشان بجای می‌آوردند تا اینکه به پیغمبر ملحق گشتند و این آیات نازل شده بود.

باید دانست که: چون عبیدالله مهدیه را بنا کرد گفت: برای آن بنا کردم تا فواطم بتوانند در آن یک ساعت از روز پناه آورند و این ملجأ و پناه و آرامشگاهی برای آنان باشد در مقابل آن شبهای هجرت و خوف و دهشت که با عبادت به سرآوردند. در این عبارت او نکات بدیع فراوان است. و فواطم جمع مونث است و مفردش فاطمه می‌باشد مثل طوالب و طالبه؛ و إطلاق فواطم در تواریخ و سیر بر این سه نفر فاطمه نام مهاجر از مکه به مدینه به طوری است که می‌توان گفت: علم بالغلبه برای ایشان گردیده است لهذا عبیدالله که مهدیه را از بنیان و اساس بر پا نموده و بنا کرد با این عبارت می‌خواهد برساند که قیام ما در برابر دشمنانمان نتیجه هجرت رسول الله و فواطم وی در بدو زمان هجرت با آن مشکلات و مصائب، الآن است که صورت تحقق بخود بگیرد. و با اسکان دادن ذراری رسول الله در این مدینه نویناد در حقیقت فواطم رنج دیده هجرت کرده به مدینه طیبه که پایهایشان آبله زده و ورم کرده بود سکنی می‌گیرند و روح و روانشان شاد می‌شود و تسکین می‌یابد. و این تعبیر یک گونه استعاره‌ای است و گرنه تعبیر به فاطمیون می‌نمود که جمع فاطمی می‌باشد.

نموده است.

ابن خلدون کمی قبل از این بحث در اوائل این فصل بعد از آنچه از امر حوادث آتیه ذکر کرده است، چنین گفته است و عین عبارت او این است:

و وقع لجعفر و أمثاله من أهل البيت كثير من ذلك، مستندهم فيه - و الله أعلم -
 الكشف بما كانوا عليه من الولاية. و إذا كان مثله لا ينكر من غيرهم من الأولياء في
 ذوبهم و أعقابهم - و قد قال ﷺ : إن فيكم محدثين - ، فهم أولى الناس بهذه الرتب
 الشريفة و الكرامات الموهوبة.

« و از برای جعفر صادق و امثال او از اهل بیت بسیاری از این اخبارات اتفاق افتاده است؛ و مستندشان - و الله أعلم - فقط مکاشفه‌ای است که بر اساس ولایتی که بر آن استوار می‌باشند بوده است. و در هنگامی که امثال این مکاشفات صحیحه از غیر ایشان از اولیاء خدا، چه از أرحام و أقربای آنان، و چه از اولاد و ذراری و أعقابشان به وقوع پیوندد - و در حالی که تحقیقا رسول خدا ﷺ فرموده است: در میان شما کسانی می‌باشند که سخن فرشتگان را می‌شنوند - بنابراین ایشان (که جعفر و امامان باشند) سزاوارترند به این رتبه‌های شریفه و کرامات موهوبه - تا آخر کلام ابن خلدون.

مصطفی صادق رافعی مصری در کتاب خود به نام «بلاغة القرآن» می‌گوید:

تاریخ جهان به یاد ندارد کتابی را مانند قرآن کریم که بر آن شروح و تفاسیری نوشته شده باشد به اندازه و مقداری که برای قرآن نوشته شده است تا به جائی که روافض قرآن را طبق فساد پندارشان و سخافت گفتارشان و بر زشتی دعوایشان در آنچه مدعی می‌باشند که: به علم باطن قرآن از راه علم جعفر رسیده‌اند، تفسیر نموده‌اند.

و غیر ایشان، از جعفر اشاراتی را از غیب به اِعمال راههائی از حساب استنباط نموده‌اند؛ مثل این چیزی که به حسن بن علی نسبت می‌دهند که رسول خدا ﷺ در رؤیائی ملوک بنی امیه را دیده بودند، و این موجب رنجش و آزار خاطر پیامبر شد. پس خداوند فرو فرستاد آیه‌ای را که غصه و هم و غمش را زدود؛ و آن این آیه

بود:

ليلة القدر خير من ألف شهر. «شب قدر بهتر از هزار ماه است.»

و مراد از هزار ماه مدت دولت بنی امیه می‌باشد؛ به علت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقا مساوی با هزار ماه می‌باشد.^۱

و رافعی در حاشیه کتاب بر لفظ جفر گوید: ابن قتیبه گوید: جفر عبارت است از پوست جفری (بزی یا میشی یا گوساله‌ای) که ادعا نموده‌اند که: امام در آن هر چه را که نیازمند به علم آن بوده‌اند و وقایع و حوادث آینده را تا روز قیامت در آن نوشته است.

پس از آن از ابن قتیبه نقل کرده است از تفسیر ایشان مثالهایی را که فقط عبارت

۱- در «ریاض السالکین» از طبع سنه ۱۳۱۷ ص ۲۴ و ص ۲۵ و از طبع جامعه‌المدرسین ج ۱، ص ۱۷۱ و ص ۱۷۲ آورده است که: و مضمون این روایت از طریق عامه أيضا وارد است: فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود گوید: روایت کرده است قاسم بن فضل از عیسی بن مازده که گفت: من به حسن گفتم: یا مسود وجوه المومنین عمدت الی هذا الرجل فبايعته! «ای سیاه کننده صورتهای مؤمنین، توجه کردی به این مرد و با او بیعت نمودی» یعنی: معاویه. حسن گفت: رسول خدا ﷺ در رؤیا دید که بنی امیه یکی پس از دیگری بر منبر وی گام می‌نهند (و در روایتی است که: بر منبر او مانند بوزینگان می‌جهند) این مشاهده برای وی گران آمد و خداوند این آیه فرستاد: *إننا أنزلناه فی ليلة القدر* تا قوله: *خير من ألف شهر*، یعنی پادشاهی بنی‌امیه. قاسم راوی روایت گوید: ما چون سلطنت بنی امیه را حساب کردیم هزار ماه بود، نه کم و نه زیاد- انتهی. تا آنکه گوید:

فخر رازی گوید: قاضی در این وجه، طعن زده و می‌گوید: آنچه از هزار ماه ذکر شده است مراد ایام بنی امیه نمی‌تواند بوده باشد چون خداوند ذکر نمی‌کند فضیلت شب قدر را بر هزار ماه مذمت شده؛ و ایام بنی‌امیه مذموم بوده است. فخر گوید: این طعن و اشکال، غیر وارد است چون ایام بنی‌امیه بر حسب سعادت‌های دنیویه، ایام عظیمی بوده است. بنابراین اشکالی ندارد که خدای تعالی بگوید: ما به تو شبی را عطا کردیم که آن از جهت سعادت‌های دنیویه افضل از آن ایام مشحون از سعادت دنیویه می‌باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱ با اختلاف کمی در عبارت.)

است از دروغ‌های ساخته و پرداخته و اکاذیب مخلتفه که ما به ذکر آنها در اینجا تطویل سخن نمی‌دهیم.

سپس اشاره نموده است به آنچه در «کشف الظنون» و «مقدمه» ابن خلدون آمده است، و به دنبال آن گفته است: تمام این مطالب نزد ما ساختگی و باطل و موضوع می‌باشد. و گفتار درباره جفر اسلوبی است از أسالیب قصص و مبالغه و داستان‌سرائی‌ها، و من گمان ندارم که: علم ماکان و ما یکون چیزی باشد که گنجایش آن را یا گنجایش رمز آن را در پوست گاوی بتوان جا داد. تا آخر کلامش.

مرحوم امین فرموده است: أقول: ظاهر أخبار آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویه از حلال و حرام و احکام و اصول احتیاجات مردم در احکام دینشان و آنچه ایشان را به صلاح در آورد در امر دنیایشان، و إخبار از بعضی حوادث، موجود است و ممکن است در آن تفسیر بعضی از متشابهات قرآن مجید آورده شده باشد.

و اما به شمار آوردن جفر را به عنوان علمی از علوم که استنباط بشود از آن حوادث غیبیه همان طور که از «کشف الظنون» و غیر از آنچه گذشت به دست آمد؛ و همان طور که در اذهان بعضی از مردم ارتکاز دارد پس ما بر چیزی که آن را تأیید کند دست نیافتیم.

و علی‌ای تقدیر وجود کتابی مسمی به جفر منسوب به امیرالمومنین علی علیه السلام در میان شیعه و سنی جای گفتار نمی‌باشد و طرفین در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند همچنانکه از آنچه ذکر کردیم معلوم شد.

بنابراین، گفتار رافعی که می‌گوید: حتی قرآن را بعضی از روافض به جفر تفسیر نموده‌اند، تا آخر آنچه را که از کوزه‌اش تراوش کرده است - آن کوزه‌ای که ممکن نیست از آن بتراود مگر چیزی که در خود آن است -، این نسبت رافعی به شیعه از سخافت رأی و زشتی ادعائی است که در مدعای خود نموده است. زیرا:

اولاً شیعه قرآن را با جفر تفسیر ننموده است بلکه همان طور که علماء مسلمین

تفسیر کرده‌اند به همان گونه تفسیر کرده است. و ادعای علم باطن قرآن را به آنچه به ایشان از علم جفر رسیده است ننموده‌اند بلکه احدی از آنان ادعا نکرده است که: آن جفر به وی رسیده است و یا آنکه کتاب جفر را دیده است.

آری ایشان روایت کرده‌اند که: جفر نزد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وجود داشته است. رافعی یک نفر شیعه را بیاورد و معرفی نماید که او می‌گوید: جفر نزد اوست، و یا یک نفر از آنان را بیاورد که قرآن را با جفر تفسیر کرده باشد، اگر از راستگویان است؟!

و این تفاسیر شیعه است که بر قرآن کریم نوشته‌اند معروف و مشهور و اکثر آنها مطبوع می‌باشد مانند «تفسیر قمی» و «مجمع البیان» و «جوامع الجامع» و «تفسیر ابوالفتوح رازی» و «برهان» سید هاشم بحرانی و «تبیان» شیخ طوسی، و «تفسیر عیاشی» و غیرها.

آیا در قدرت و توان رافعی هست که در یکی از آنها بیابد که: شیعه قرآن را با جفر تفسیر نموده است؟!

و اما گفتارش که: غیر ایشان از جفر استنباط اشاراتی از نهانیه نموده‌اند. تا آخر کلامش، این هم مانند گفتار پیشینش حقیقت ندارد.

و حدیثی که با عبارت توهین آمیزش اشاره بدان نموده است که «این چیزی را که به حسن بن علی نسبت می‌دهند» حدیثی است که موثقین از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌کنند که آیه شریفه نازل شده است درباره مدت ملک بنی امیه، و استنباط از جفر نمی‌باشد و اصلاً راه و طریق محاسبه جفری در آن به عمل نیامده است.^۱

۱- سید علیخان کبیر در شرح صحیفه خود ص ۲۵ طبع رحلی سنگی از ابن اثیر در «جامع الاصول» نقل کرده است که: مدت سلطنت بنی امیه هزار ماه می‌باشد. و مراد خداوند که شب قدر بهتر از هزار ماه است همان است. و هزار ماه عبارت می‌شود از هشتاد و سه سال و چهار ماه. ابتدای حکومت بنی امیه و استقلال به پادشاهی از زمان صلح حضرت امام حسن بن علی علیه‌السلام است با معاویه بن ابی سفیان در انتهای سال چهارم از هجرت، و انقراض سلطنتشان به دست

آری این است که رافعی را آزار داده است و بر او گران آمده است که: آیه در ملک و سلطنت رؤسا و پیشوایان بنی امیه ابرار و اتقیای وی که اهل اعمال مشهوره در اسلام هستند، نازل شده باشد؛ فلهمذا شروع کرده است با تعبیر به عبارات استخفاف آمیز و توهین انگیز به این کلامش که: هذا الذی ینسبونه ...^۱

←

ابومسلم خراسانی در سال یک صد و سی و دو می شود که نمود و دو سال می گردد، و چون خلافت عبدالله زبیر را که هشت سال و هشت ماه می باشد از آن کسر کنیم، الباقی هشتاد و سه سال و چهار ماه می باشد و آن عبارت است از هزار ماه.

۱- محمد بن یعقوب کلینی (ره) در «روضه کافی» ص ۳۴۵ با سند خود از جمیل بن دراج از زراره از یکی از صادقین علیه السلام روایت کرده است که: قال: أصبح رسول الله ﷺ يوما كئيبا حزينا فقال له علي عليه السلام: ما لي أراك يا رسول الله كئيبا حزينا؟! فقال: وكيف لا أكون كذلك وقد رأيت في ليلتي هذه أن بني تيم و بني عدي و بني أمية يصعدون منبري هذا، يردون الناس عن الإسلام القهقري؟! فقلت: يا رب في حياقي أو بعد موتي؟! فقال: بعد موتك! «گفت: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله صبحگاهان محزون و غصه دار بود. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! علت اندوه و غمی که در شما مشاهده می شود چیست؟! فرمود: چگونه این طور نباشم با وجود آنکه دیشب در رؤیا دیده ام که پسران تيم و پسران عدي و پسران امیه بر این منبر من بالا می روند و مردم را از اسلام به عقب برمی گردانند. در آن حال من گفتم: ای پروردگار من آیا در زمان حیات من است یا پس از مرگ من؟! خداوند فرمود: بعد از مرگ تو»

حکیم محقق سید محمد باقر معروف به میرداماد در شرح «صحیفه سجادیه» خود، از طبع نشر مهدیه میرداماد اصفهان ص ۶۶ پس از نقل این روایت می گوید: روایت به اندازه تواتر از طرق عامه و خاصه تظافر دارد در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور سر و راز گوئی امر بنی امیه را به ابوبکر و عمر بیان نمود و فرمود: واجب است آن را کتمان دارید عمر سر رسول خدا را فاش کرد و آن را برای حکم بن ابی العاص حکایت کرد. و امر ابوبکر و عمر را رسول خدا برای حفصه به طور سر و راز گوئی بیان کرد و فرمود: پدرت با ابوبکر امر ولایت امت مرا تملک می کنند، و تو از من نشنیده بگیری و کتمان کن حفصه آن را فاش کرد و به عایشه خبر داد. در این حال وحی خداوندی آمد و بر رسول خدا سوره تحریم نازل شد. و این مطلب نیاز به شرح مبسوطی دارد که لباس مقام و موقعیت فعلی شرح صحیفه از بیان آن ضیق می باشد. هر کس بخواهد آنچه را که ما در اینجا تخریج نمودیم از مظان و مصادرش طلب نماید - انتهی کلام میرداماد.

در «ریاض السالکین» از طبع سنه ۱۳۱۷، ص ۲۳ و ص ۲۴ و از طبع جامعه المدرسین ج ۱، ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۶ آورده است: قوله: «یعنی بنی امیه» تفسیر شجره ملعونه است. و علیهذا

←

←
مخفی نمی‌باشد که: در قول خدای تعالی: فما یزیدهم إلا طغیانا کبیرا (آیه ۶۰، از سوره اسراء) چه لطف مخصوصی اعمال گردیده است. و بدان که این حدیث، صحتش ثابت و نقلش متواتر می‌باشد در میان دو گروه شیعه و عامه. أما از طریق شیعه به طرق کثیری از اهل بیت علیهم السلام وارد است. («کافی» ج ۴ ص ۱۵۹ حدیث ۱۰) و أما از طریق عامه، فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود آورده است که: سعید بن مسیب گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدند که بنی‌امیه بر منبر او مانند بوزینگان می‌جهند. و این موجب آزار رسول خدا شد. («تفسیر کبیر» فخر رازی، ج ۲۰ ص ۲۳۶) و بیضاوی در تفسیر رؤیا گوید: گفته شده است که: رسول خدا دید قومی از بنی‌امیه بر منبر او بالا می‌روند و مانند بوزینگان می‌جهند. فرمود: این است حظ آنان از دنیا که از اسلام بدانها داده می‌شود. و علیهذا مراد از قوله تعالی: إلا فتنة للناس حوادثی می‌باشد که در دوران ایشان رخ داده است. («أنوار التنزیل»، بیضاوی ج ۱ ص ۵۹۰) و حاکم در «مستدرک» از مسلم بن ربیع از علاء از پدرش از ابوهریره روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أریت فی منامی کأن بنی‌الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما ینزو القردة فما رؤی النبی صلی الله علیه و آله مستجمعا ضاحکا حتی مات. («مستدرک» حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۴۸۰ با اختلاف کمی در بعضی الفاظ) «در عالم خواب به من نشان داده شد که: گویا پسران حکم بن ابی العاص مانند بوزینگان بر منبر من می‌جهند. از آن به بعد هیچگاه آن حضرت را سر حال و خندان نیافتند تا از دنیا رحلت نمود.» سپس گفته است: این خبر اسنادش صحیح است بر شرط مسلم. این را دمیری در «حیة الحیوان» ذکر نموده است. («حیة الحیوان» دمیری ج ۲ ص ۲۴۵) و رازی در تفسیر شجرة ملعونه گوید: ابن عباس گفته است: مراد از شجرة ملعونه در قرآن بنی‌امیه می‌باشند: حکم بن ابی العاص و فرزندانش. و وی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا دید که فرزندان مروان یکی پس از دیگری از منبر او بالا می‌روند. این رؤیای خود را برای ابوبکر و عمر حکایت نمود در هنگامی که آن دو تن فقط با او در بیت او خلوت کرده بودند. چون آن دو نفر از نزد رسول الله متفرق شدند رسول خدا شنید که: حکم از رؤیای رسول الله خبر می‌دهد. این امر بر رسول خدا گران آمد؛ و عمر در افشای این سر متهم گشت و سپس ظاهر شد که: حکم برای شنیدن سخنان آنان به گوش نشسته و استراق سمع نموده است و بنابراین رسول خدا، حکم را از مدینه تبعید نمود. و از چیزهایی که این تأویل را تأکید می‌نماید گفتار عایشه می‌باشد به مروان: لعن الله أباک و أنت فی صلبه؛ فأنت بعض من لعن الله. («تفسیر کبیر» فخر رازی ج ۲۰ ص ۲۳۷) «خداوند پدرت را در حالی که تو نطفه در صلب او بودی لعنت کرده است. بنابراین تو بعضی از آنان می‌باشی که خدا آنان را لعنت کرده است» و نیشابوری از ابن عباس در تفسیر خود آورده است که: شجرة ملعونه بنی‌امیه هستند. («غرائب القرآن» نیشابوری ج ۲ ص ۴۵۹) و در نامه‌ای که معتضد بالله عباسی هنگام

و اما آنچه را که از ابن قتیبه نقل نموده است و از او در آن تقلید کرده است - همچنان که دأب و رویه و شأن ایشان در اکثر دروغ بافی‌ها و پرداختگیهای پنداری است که از جانب خود اختلاق می‌کنند، و در کتبشان به امانت می‌نهند، و لاحقین آنان از سابقینشان تقلید کرده، بدون تحقیق و تمحیص از یکدیگر أخذ می‌کنند - نادرست است. او می‌گوید: شیعیان ادعا می‌کنند که: امام برای آنها کتابی نوشته است که تمام نیازمندیهای ایشان در آن موجود است - تا آخر کلامش. این کلام، صحیح نیست، زیرا احدی از آنان مدعی چنین دعوائی نگردیده است، بلکه روایاتی را مستند از امامانشان روایت می‌کنند و گذشت که در بعضی از آنها وجود چنان کتاب نزد امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از اولادشان - علیه و علیهم السلام - بوده است که متضمن چنین مطالبی است. بنابراین آنها را روایت می‌نمایند و نقل می‌کنند همان طور که برای آنها روایت شده است. و آن روایات را علمای اهل سنت نقل کرده‌اند و تأیید نموده‌اند همچنان که از «کشف الظنون» و ابن خلدون شنیدی!

اما شنشنة اخزمیه در هر جا که چیزی از کرامت اهل بیت علیهم السلام وارد شود إبا می‌کند که آن را بپذیرد، یا در برابر آن سکوت اختیار نماید، یا بدون تکذیب و استبعاد و قدح آن را بگیرد. فلهدا این دغدغه، رافعی را وادار نموده است که بگوید: در نزد ما تمام این مطالب ساختگی و باطل و موضوع می‌باشد؛ و آنچه علماء نقل کرده‌اند و ابن خلدون آن را تأیید کرده است - همانطور که دانستی - قابل دفع و اشکال نیست.

آری رافعی گمان نمی‌کند که: علم ماکان و مایکون بتواند خودش یا رمزش در

←

اراده بر فرمان لعن معاویه بن ابی سفیان بر فراز منابر در سنه ۲۸۴ نوشت و در آن بنی امیه را ذکر کرده است سپس گفته است: و خداوند آیه‌ای را در کتاب خود در آنچه بر پیامبرش نازل کرده است فرو فرستاده است که در آن شأن و موقعیت ایشان را مکشوف داشته است، و آن آیه این است: والشجرة الملعونة فی القرآن. و ابدا خلافی نیست در میان احدی که خداوند تبارک و تعالی از این آیه بنی‌امیه را اراده کرده است. («تاریخ طبری» ج ۸ ص ۱۸۵) انتهی.

پوست گاوی جا بگیرد. گویا وی جمیع حوادث را در عالم کون و جهان ایجاد حتی مثل دمیدن در خاکستر را خواسته است از آن اراده نماید، و به مهمات امور اکتفا نوزد. رافعی چنین گمانی ندارد به علت آنکه از اهل بیت که مفاتیح باب مدینه علم هستند نقل شده است.

(اما بنگرید:) بدون فاصله پس از این کلامی که از وی نقل شد، در حاشیه همان کتاب مذکور مطلبی را دارد که محصلش این است:

ملک نورالدین محمود بن زنگی قبل از فتح بیت المقدس به فاصله بیست و چند سال منبری ساخت و صاحب «روضتین» ذکر کرده است که: این کرامت می باشد.

و او بنا بر آنچه أبوالحکم بن برجان أندلسی در تفسیرش ذکر نموده است مطلع شده است که: او از فتح أندلس در سنه فلان خبر داده است و عمر نورالدین در آن هنگام یازده سال بوده است و مطلب همین طور واقع گشت که او خبر داده بود؛ و این از عجائبی است که برای این امت مرحومه اتفاق افتاده است.

تمام این قضایا و حوادث را رافعی معتقد است و بدان جزم و یقین دارد اما گمان ندارد که: پیغمبر ﷺ ممکن است بر پسر عمش و باب مدینه علمش علم ماکان و مایکون را در جلد ثوری املاء نموده باشد. و چه نیکو أبوالعلاء معری سروده است:

لقد عجبوا لأهل البيت لما
أروههم علمهم في مسك جفر
و مرآة المنجم و هی صغری
أرته كل عامرة و قفر

۱- «تحقیقا هر آینه به شگفت آمده اند درباره اهل بیت در وقتی که اهل بیت به ایشان علمشان را در پوست جفری نشان دادند.

۲- در حالی که آئینه منجم (اصطراب او) گرچه کوچک تر است ولیکن به وی نشان می دهد هر ناحیه از جهان را که معمور و آباد است، و یا فقر و خشک و بی آب و علف است.»

تمام مطالبی را که ما از اول صفحه ۲۳۹ تا اینجا ذکر کردیم، مطالب مرحوم

آیه‌الله سید محسن امین عاملی بود که در « اعیان الشیعة » ج اول از ص ۳۳۸ تا ص ۳۵۰ از طبع دوم سنه ۱۳۶۳ هجری قمری مطبعه دمشق ابن زیدون، ذکر فرموده است. و این طبع در زمان حیات ایشان و اشراف و مباشرت خود آن عالم جلیل بوده است.

ولی در طبع چهارم که در سنه ۱۳۸۰ و مطبعه انصاف بیروت و به تصدی فرزند ایشان: سید حسن امین پس از رحلت ایشان صورت گرفت، فقط در یک صفحه و اندی یعنی از آخر ص ۲۴۴ تا اوائل ص ۲۴۶ را از جلد اول ذکر کرده است؛ و به قدری دست تحریر در آن قوی بوده است که در بدو امر تصور نمی‌شود آن مطلب باشد.

اولا آقای سید حسن در بدو مطلب در ص ۳۳۸ عبارت محقق شریف را در « شرح مواقف » که می‌گوید: « إن الجفر والجامعة کتابان لعلی التلیة قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف الحوادث إلى انقضاء العالم و كان الأئمة المعروفون من أ ولاده یعرفونهما و یحکمون بهما- اه » که ما ترجمه‌اش را در ص ۲۴۰ ذکر کردیم به کلی ساقط کرده است؛ با آنکه کلام محقق شریف در اینجا بسیار مهم و از جهت استناد دارای ارزشی کامل است.

ثانیا تمام روایات وارده را که از « بصائر الدرجات » استشهاد بر مطلب نموده‌اند و از ابتدای ص ۳۳۹ تا ص ۳۴۳ را استیعاب می‌کند بجز ص ۳۴۰ را که می‌فرماید: « و منها ما یدل علی انه جلد ثور - تا آخر » اسقاط و حذف نموده است.

ثالثا عبارت او را در اواخر ص ۳۴۳ که « بعضها علی أنه جلد شاة أو جلد بعیر » را تا قریب نیم صفحه حذف نموده است.

رابعا عبارت « کشف الظنون » و عبارت « مقدمه » ابن خلدون را که سه صفحه تمام از کتاب را استیعاب کرده است و همه‌اش تصدیق به علوم غیبیه و مکاشفات الهیه برای ائمه طاهرین- سلام الله علیهم اجمعین- است و برای استناد شیعه و رد کلام عامه و اهل سنت، دلیل قوی و استوار بشمار می‌رود، همه را به طور کلی اسقاط

کرده است.

خامسا عبارت مصطفی صادق رافعی مصری را که در کتاب « بلاغة القرآن » به شیعه جسارت‌ها نموده و تفاسیر آنان را از روی جفر قلمداد، و از حضرت سبط نبی اکرم امام حسن مجتبی علیه السلام با عبارت استخفاف و توهین‌انگیز یاد نموده است، و مرحوم پدر آیه‌الله سید محسن امین پس از ذکر آن به دفع پرداخته‌اند و در سه صفحه کامل و تمام، وی را مفتضح و رسوا کرده‌اند و مختلقات و بافندگی‌ها و ساختگی‌های او را همان طور که اخیرا دیدیم، بر ملا ساخته‌اند و حقا دفاع از ساحت ولایت و حریم تشیع نموده‌اند، همگی را حذف کرده است.

و به طور خلاصه مطالب مرحوم پدر را که دوازده صفحه تمام را شامل شده است، فقط در یک صفحه و چند سطر مثله نموده است.

و برای این عمل جز خیانت به حق و حقیقت، و دستبرد و تحریف در عبارت پدر، و تنقیص تشیع و جانبداری از فرقه مخالف، چه محملی می‌توان تصور نمود؟! ایشان نه تنها در این مورد، بلکه در تمام مباحث مرحوم سید محسن در تمام مجلدات « اعیان الشیعة » این تزویر را به کار برده‌اند، و مطالب نفیس را که سنگر تشیع را حفظ می‌کند، و دفاع از حملات مخالفین است حذف نموده‌اند؛ و حتی در بعضی از عبارات تبدیل و تغییر به عمل آورده‌اند که جز تحریف و تصحیف صریح محملی ندارد.

از همه اینها عجیب‌تر، و فجیع‌تر، و فظیح‌تر، تجری بر اسقاط امام زمان علیه السلام است، که به طور صریح و واضح بحث امام زمان را از « اعیان الشیعة » مرحوم سید محسن به کلی حذف کرده‌اند و امامان شیعه را یازده تن شمرده‌اند و باب امامت را در کلام پدر، به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ختم کرده‌اند.

مرحوم مولف « اعیان الشیعة »: سید محسن امین جلد چهارم از آن را به دو قسمت نموده‌اند:

قسمت اول در سیره حضرت امام حسن، و امام حسین، و حضرت امام زین

العابدین و حضرت باقر العلوم و حضرت صادق علیه السلام. قسمت دوم در سیره حضرت امام موسی کاظم و باقی ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشد.

قسمت دوم از صفحه اول تا صفحه ۳۲۵ در سیره حضرت موسی بن جعفر تا حضرت عسکری علیه السلام می باشد و از صفحه ۳۲۶ را تا آخر کتاب که صفحه ۵۴۰ از طبع اول سنه ۱۳۵۶ مطبوعه ابن زیدون دمشق می باشد استیعاب نموده است. و این کتاب با این خصوصیات در زمان حیات مرحوم مولف امین طبع و منتشر گردیده است.

اما پس از فوت ایشان پسر ایشان: سید حسن امین که به طبع مجدد کتب پرداخته است، بحث از امام زمان را به کلی اسقاط نموده و به سیره امام حسن عسکری علیه السلام کتاب را خاتمه داده است.

و چون در قسمت دوم از جلد چهارم می باید دوست و پانزده (۲۱۵) صفحه ساقط شود، و کتاب کم حجم و نازک به نظر می رسید، ایشان مقداری از قسمت اول جلد چهارم را در قسمت دوم آورده اند تا مقدار اسقاط شده چشمگیر نباشد.

و بنابراین در طبع سوم که بعد از رحلت مصنف کتاب انجام داده اند، قسمت اول از جلد چهارم را اختصاص به سیره امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین داده اند و قسمت دوم را از حضرت باقر تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده اند.

و لهذا می بینیم: در طبع سوم که در سنه ۱۳۸۰ در مطبوعه انصاف بیروت صورت گرفته است در الجزء الرابع - القسم الثانی در ص ۱۹۴ کتاب در احوالات حضرت عسکری خاتمه یافته است و در ص ۱۹۴ داستان سرقت مشهد عسکرین علیه السلام که پایان کتاب است آورده شده است.

این خیانتی بزرگ و گناهی نابخشودنی است که کسی دست در کتاب عالم جلیلی برد، و به نام او و به املاء او کتاب او را طبع کند، آنگاه چون خودش امام

زمان را قبول ندارد آن را نسبت به پدر عالم شیعه زحمت کشیده رنج برده از دنیا رفته غیر قادر بر تکلم بدهد، و از لسان او و قلم او امامت را به حضرت عسکری ختم کند و آن عالم را در دنیا به یازده امامی معرفی کند.

می‌دانید: مسأله چقدر ذی اهمیت است؟! به عقیده حقیر جرم و جنایتی از آن بالاتر نیست.

آخر ای عزیز من! تو امام زمان را قبول نداری، نداشته باش! مبارکت باشد! چشمت کور است، کور باشد. کسی به تو و امثال تو از فرنگی مآبها اصرار ندارد که بفهمند و بدانند؛ لیکن چرا این را به عالمی جلیل و مرجعی بزرگوار، و مولفی به نام مولف شیعه، و رنج‌دیده‌ای در عمر متجاوز از هشتاد سال در کتابخانه‌ها و با تألیفات و عبادتها و زیارتها و... نسبت می‌دهی؟!!

چرا از لسان وی و قلم وی امام زمان را حذف می‌کنی؟! و خط بطلان بر آن می‌کشی؟! شما خودت در کنفرانسها و برخوردهای با فکلی مآبان همقطار بیروتی و دانشگاهی خود هر چه می‌خواهی انکار کن! و به نام خودت کتاب و دائرةالمعارف بنویس و در آنجا نامی از آن حضرت نیاور! کسی به تو کار ندارد، ایراد نمی‌گیرد؛ چرا که آنقدر نظایر این بی‌حرمتی‌ها دیده شده است که از جواب و پاسخ و محاجه، انسان به واسطه عزت وجود، و شرافت عمر و وقت خود شرم می‌کند آن را دنبال نماید.

اما به سید محسن امین صاحب «أعیان الشیعة» آن مجتهد بیدار و والا، انسان چنین نسبتی بدهد و دست تحریف و سرقت در کلام او ببرد و یک قسمت ۲۲۵ صفحه‌ای از کتاب را که راجع به آن قائم آل محمد است حذف کند و این دائرةالمعارف اصیل را از زبان چنین عالمی از اعتبار بیندازد و او را یازده امامی به دنیا و جهان معرفی کند، گناهی است نابخشودنی. واللہ خیانتی است عظیم.

طبعاً اطلاع بر این امور منحصر به حقیر و آنهم پس از سالیان دراز و فحص و تتبع و مقابله میان طبعهای خود صاحب «أعیان» و طبعهای فرزندشان نبوده است. کتاب

«أعيان الشيعة» کتابی است جهانی و جزو اصول مدارک شیعه به شمار می‌آید، لابد افراد بسیاری از این جرم و جنایت مطلع شده‌اند و به مجدد طبع کتاب فشارهایی آورده‌اند، تا او خود را مجبور می‌بیند تا به طبع بحث و سیره امام زمان علیه السلام مجددا اقدام کند؛ اما اولاً چون جزء دوم از جلد چهارم را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ختم نموده بود اینجا اضطراراً و اجباراً این بحث را جزء سوم از جلد چهارم قرار می‌دهد و به نام القسم الثالث من الجزء الرابع بدون تاریخ در مطبعة دارالتعارف للمطبوعات بیروت به طبع می‌رساند؛ و معذک باز در این کتاب نیز در مطالب، حذف و تغییر و تبدیلی به عمل آمده است و با تطبیق با کتاب اصل این حقیقت مشهود می‌گردد. این کتاب در ۱۵۵ صفحه طبع شده و به امضای المؤلف در تعلیقه آخر خاتمه می‌یابد.

جنایت بدیع و نوین

گویا سید حسن امین عقده دلش از انکار امام زمان با طبع اضطراری سیره آن حضرت خالی نمی‌شود؛ لهذا دست به تدوین دائرة المعارفی مستقل به نام خود - نه به نام پدر- می‌زند. طبع اول این دائرة المعارف که هشت مجلد آن نزد حقیق موجود است به نام « دائرة المعارف الإسلامية الشيعية » می‌باشد. طبع دوم مجلد اول آن در بیروت سنه ۱۳۹۳ و مجلد هشتم آن ایضاً در بیروت در سنه ۱۳۹۴ به طبع رسیده و انتشار یافته است.

ایشان تمام جلد دوم^۱ را اختصاص به سیره ائمه علیهم السلام داده و در بدو آن چنین می‌نویسند: هذا هو الجزء الثاني من دائرة المعارف الإسلامية الشيعية يتضمن بقية سير الأئمة ثم تبتدى البحوث مرتبة على حروف المعجم.

۱- طبع این مجلد نیز در بیروت و در سنه ۱۳۹۳ می‌باشد، و در هیچ یک از مجلدات اسم مطبوعه برده نشده است.

آنگاه شروع می‌کنند به سیره حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، و سپس حضرت امام حسن مجتبی و همچنین یکایک از امامان تا حضرت امام عسکری علیه السلام، و در صفحات آن که هر یک دارای سه ستون می‌باشد در صفحه ۹۴ ائمه علیهم السلام را به حضرت عسکری ختم می‌کنند و یک کلمه نامی از امام زمان نمی‌آورند. و پس از بحثی از سید محمد باقر صدر در تحت عنوان دور الأئمة فی الحیاة الإسلامیة که به صفحه ۹۷ خاتمه پیدا می‌کند، از صفحه ۹۸ شروع به بحث مطالب طبق حروف معجم کرده و اولین حرف معجم کتاب را « آب حیات » قرار می‌دهند، و سپس به بحث در مطالب به ترتیب حروف معجم می‌پردازند.

باری ایشان در اینجا که به نام دائرةالمعارف شیعه می‌باشد، و این کتاب معرفی مذهب شیعه است و منظور از شیعه شیعه اثنا عشری است نه احد عشری، نامی از حضرت بقیةالله نمی‌برند، و کتاب را درباره بحث و معرفی امامان تشیع به حضرت عسکری ختم می‌نمایند.

آیا این صحیح است که: انسان دائرةالمعارفی به نام عقیده طائفه‌ای بنویسد، و در معتقدات آنها از نزد خود تصرفی کند؛ آنگاه آن را به آن طائفه نسبت دهد؟!!

روی سخن ما بلکه سخن هر مرد عادی و عامی با ایشان بر این است که: عقیده شما امام زمان نیست نباشد؛ چرا آن را به شیعه نسبت می‌دهی؟! و به عنوان معرفی ائمه شیعه به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پایان می‌دهی؟!!

ما نمی‌گوئیم: شما شیعه دوازده امامی باش! ما نمی‌گوئیم شما حتی مسلمان باش! فرض می‌کنیم: شما یک نفر مرد یهودی یا نصرانی که ابدا عقیده به رسالت ندارند، تا چه رسد به ولایت و خاتمیت حضرت بقیةالله - عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌المبارک - وقتی یک نفر یهودی و یا نصرانی از عقیده‌ای در باره قومی می‌نویسد، نمی‌تواند عقائد خود را در آن داخل کند و عقیده آن گروه را مزوجی از عقیده خود و عقیده آنان به شمار آرد و تحویل دهد. ملل مختلفه جهان در آداب تفتیش عقائد و رسوم هر قوم، این قاعده صحیح را باید مراعات کنند.

مستشرقین و خاورشناسانی که در بحث و تحریر و تقریر و تدوین عقائد شرقی‌ها از نزد خود چیزی اضافه و یا کم نموده‌اند و یا تغییری در بیان آن داده‌اند، از درجه اعتبار ساقط و مردم آنان را بدون هویت و شخصیت در جهان علم می‌شناسند. و تازه مستشرق دیگر بعدا می‌آید و گفتار او را ابطال می‌کند و مواضع تحریف را نشان می‌دهد. اما افراد خاورشناس اصیل - که بسیار کم‌اند - هیچگاه از تفحص خود دست برنمی‌دارند و تا در استقراء و فحص خود به یقین نرسند چیزی را به قومی نسبت نمی‌دهند، و خود را کاملا بی‌طرف نموده، از آراء و افکار و أهواء خود در آن نمی‌افزایند، و معتقدات خویشان را با آن نمی‌آمیزند؛ تا چه رسد به شخصی که اگر شخصیت و آبرویی پیدا کرده باشد، در اثر شخصیت و آبروی پدر بزرگوار اوست که اگر بندبندش را جدا کنند نمی‌تواند منکر حضرت صاحب الزمان بشود. آنگاه این فرزند در این دائرةالمعارف شیعه، اصل و عمده و ستون آن را بشکند، و آنان را اُتبر و دم بریده و بدون ولی و سرپرست و صاحب اختیار برخلاف نصوص صریحه رسول خدا و امامان یکی پس از دیگری، و مشاهده و دیدار ارباب صاحب یقین، بدانند و این عقیده را بدین گروه منتسب سازد. این منطق در منطق صاحب بصیرتان، منطق متعفن و گندیده به بوی تجدد و غربزدگی و فراموش کردن اصالت خانوادگی و دستخوش آراء فرومایه و پست کوتاه‌نظران گردیدن است.

سید حسن امین همچنین گویا درباره حذف بقية الله الاعظم از دائرة المعارف خود نیز خود را مواجه حملاتی دیده است که در طبع مجدد آن که در سه جلد قطور است که مجموعا دوازده جلد است و جلد اول آن شامل بر چهار مجلد از طبع نخستین می‌گردد، در طبع سوم سنه ۱۴۰۱ هجری قمری دارالتعارف بیروت، در مجلد اول در جزء دوم که عین آن مطالب طبع پیشین را تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده است و در ص ۶۲ خاتمه داده است؛ به دنبال آن در صفحه بعد فقط ۷ سطر کوتاه بدین الفاظ امام زمان را معرفی کرده و می‌خواهد خود را از تهاجم افکار برهاند.

عین عبارت وی در صفحه ۶۳ این است:

محمد بن الحسن المهدي عليه السلام

«ولد سنة ۲۵۵ بسامراء في أيام المعتمد، ولم يخلف أبوه ولدا غيره و كانت سنة عند وفاة أبيه خمس سنين، و كان سفراؤه في الغيبة الصغرى عثمان بن سعيد، ثم ابنه محمد بن عثمان، ثم الحسين بن روح، ثم علي بن محمد السمری، و كان مولده و انقطاع السفارة أربع و سبعون سنة.»

ملاحظه می شود که: در این عبارت هم لقب صاحب الأمر یا صاحب الزمان یا بقية الله و امثالها را ذکر نکرده است، و اشاره ای به حیات و طول عمر و قضایای واقعه و غیرها ننموده است؛ با آنکه در سه مجلد ضخیم و قطور این دائرة المعارف که دوازده جلد از طبع پیشین را شامل است هزاران مطلب گوناگون صفحات را پر کرده است.

باری مقصود ما در اینجا از ذکر این مطلب آن بود که: دوستان و أحبه و أعرزة از طلاب بدانند که: طبعهای «اعیان الشیعة» که به دست ایشان صورت گرفته است، همگی محرف و از درجه اعتبار ساقط است. و در مطالعات و مراجعات به طبعهای نخستین آن که در زمان حیات خود مرحوم آیه الله بوده، مراجعه نمایند و آن را مصدر برای أبحاث علمیة خود قرار دهند.

از سید حسن امین که تصویر خود را در صدر کتاب با زلف فرنگی و ریش تراشیده، و زنار و کراوات نصاری زینت بخش کتاب نموده است، بیش از این نباید توقع داشت، و در مطالب منقوله ایشان باید فحص و جستجو کرد و با مطالب صاحب اعیان تطبیق کرد، و گرنه همگی از درجه اعتبار ساقط می باشد.

يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا أن تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا

علی ما فعلتم نادمین.^۱

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة و التشیع» آورده است: الجفر: در بعضی از مؤلفات سنت و شیعه وارد است: که علم جفر در نزد اهل بیت بوده است، و امامان ایشان آن را از هم، یکی پس از دیگری به ارث می بردند، تا برسد به جدشان رسول اعظم صلی الله علیه و آله. و از کتب اهل سنت که در آن علم جفر ذکر گردیده است «مواقف» ایجی است که جرجانی حنفی آن را شرح نموده است، و دیگر «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی است و أبوالعلاء معری در اینجا گوید...

(در اینجا مرحوم مغنیه دو بیت او را که ما از «اعیان الشیعة» در صفحه ۱۹۵ نقل کردیم آورده است و پس از آن گوید:) و افرادی از اهل سنت و شیعه این را نفی نموده اند و معتقد نشده اند که: چیزی به اسم جفر در نزد اهل بیت و در نزد غیر ایشان وجود داشته است.

علم جفر کدام است؟

کسانی که قائل به وجود جفر شده اند در تفسیر معنی آن با هم اختلاف کرده اند: بعضی گفته اند: جفر عبارت است از: نوعی علم حروف که از آن شناسائی و علم وقایع و حوادث در زمان مستقبل را استخراج می کنند.

و بعضی گفته اند: جفر کتابی است از پوست^۲ که در آن بیان حلال و حرام و اصول احتیاجات مردم از احکامی که در آن صلاح دینشان و دنیایشان می باشد^۳

۱- آیه ۶، از سوره ۴۹: حجرات: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری را بیاورد، درباره آن تحقیق به عمل آورید مبادا آنکه از روی کلام وی به گروهی گزندی رسانید آنگاه در برابر کار واقع شده خود دچار ندامت گردید»

۲- در تعلیقه آورده است: جفر در لغت بجه گوسفند است چون بزرگ گردد و علفخوار شود. سپس آن را برای پوست گوسفند استعمال کرده اند.

۳- مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشیعة» طبع دوم سنة ۱۳۶۳ در جلد اول ص ۳۴۷ «و خبر دادن بعضی از حوادث را» بر آن افزوده است. عبارت وی این است: أقول: الظاهر من الأخبار أن الجفر کتاب فیہ العلوم النبویة من حلال و حرام و أحكام و اصول ما یحتاج الناس إلیه فی

وجود دارد.

و بنابراین اصولاً جفر ربطی و اتصالی با علم به غیب ندارد.
و طرفه آن است که: عالم کبیری از علماء حنفی که شریف جرجانی باشد قائل به اول است؛ و می‌گوید: جفری که نزد أهل البیت می‌باشد علمی است که از آن استخراج حوادث غیبیه می‌گردد.
و عالمی کبیر از علماء امامیه که سید محسن امین باشد قائل به دوم است و او می‌گوید: جفر علم حلال و حرام است فقط.
جرجانی در کتاب «مواقف» و شرح آن ج ۶، ص ۲۲ عین این عبارت را ذکر کرده است:

«جفر و جامعه دو کتاب می‌باشند برای علی علیه السلام؛ و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است، و ائمه معروف و مشهور از اولاد وی آنها را می‌دانستند و بدانها حکم می‌کردند.»

و سید محسن امین در کتاب «نقض الوشیعة» ص ۲۹۵ گوید: جفر علمی از علوم نیست اگر چه بسیاری توهم نموده‌اند، و مبنی بر جداول حروف نمی‌باشد. در این مورد نه خبری وارد گردیده است و نه روایتی (تا آنکه می‌گوید) ولیکن مردم در تفسیر آن گشادبازی نموده‌اند و راجع به آن مطالبی را گفته‌اند که به مستندی استناد ندارد، همانطور که شأن و حال مردم در این گونه امور این گونه می‌باشد.

و در «أعیان الشیعة» قسم اول از ج ۱، ص ۲۴۹ طبع ۱۹۶۰ گوید: ظاهر از اخبار آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویه از حلال و حرام و آنچه مردم در احکام دینشان و صلاح دنیایشان بدان نیازمند می‌باشند.^۱

←

أحكام دينهم و ما يصلحهم في دنياهم و الإخبار عن بعض الحوادث: بنابراین، نقل مغنیه از ایشان در «أعیان الشیعة» تمام نیست.

۱- در تعلیقه اخیر دانستیم که: در «أعیان الشیعة» جمله: و الإخبار عن بعض الحوادث را اضافه دارد و مغنیه ساقط کرده است.

سید امین که امامیه جمعا به علمش و دینش وثوق دارند جفر را به معنی علم غیب از اهل بیت نفی می‌کند، و عالمی عظیم از حنفیها اثبات می‌نماید و می‌گوید:

«عندهم علم ما يحدث إلى انقراض العالم.»

و از اینجا روشن شد که: گفتار شیخ ابوزهره و غیر او از کسانی که قول به جفر را از اختصاصات امامیه دانسته‌اند و بدانها نسبت داده‌اند که: ایشان چنین می‌دانند که: اهل بیت از علم جفر استخراج علم غیب می‌کنند، و امثال این مطالب را که غیر امامیه از فرق اسلامیه ادعا می‌کنند و به امامیه نسبت می‌دهند، منظوری ندارند مگر آنکه تشنیع و تعیب کنند و باد فتنه و فساد برانگیخته هوا را غبار آلود، و آب را گل آلود نمایند. همین طور است گفتارشان در دعوی تحریف قرآن، و نقص از آن، و دعوی وحی و إلهام به امامان.

و به همه این سخنان اضافه کن که مسأله جفر از اصول دین و از اصول مذهب نزد امامیه نیست، بلکه تنها یک امر نقلی می‌باشد به تمام معنی الکلمه مانند مسأله رجعت، هر کس برایش ثابت شود ایمان می‌آورد و هر کس برایش ثابت نشود آن را رد می‌نماید. و وی در هر دو حال مسلمان سنی است اگر سنی باشد و مسلمان شیعی است اگر شیعه باشد.^۱

در آنچه آیه‌الله سید محسن امین و شیخ محمد جواد مغنیه، علم جفر را به معنی خصوص علم غیب به طریق استکشاف نسبت به مواقع و وقایع آتیه نفی نموده‌اند- البته دانستیم که: در «اعیان الشیعة» علم به اخبار از بعض حوادث آینده را ضمیمه می‌کند، ولی در «نقض الوشیعة» بنابر نقل مغنیه آن را یکسره انکار می‌نماید - مواضعی از محل تأمل و اشکال وجود دارد، و ما قبل از آنکه آن مواضع را مشخص سازیم لازم است به کلام مغنیه درباره علوم امام گوش فرا دهیم، و سپس

۱- کتاب «الشیعة فی المیزان» قسمت الشیعة و التشیع، ص ۵۶ و ص ۵۷ طبع دارالتعارف بیروت. و در طبع جداگانه «الشیعة و التشیع» مکتبة المدرسة و دارالکتاب اللبنانی بیروت ص ۵۷ تا ص ۵۸.

اشکالات آن را بیان کنیم و پس از آن به اشکال در مورد بحث که مسأله جفر است پردازیم:

مغنیه در کتاب «الشیعة و التشیع» در بحث از علوم امام پس از مختصری گفتار می‌فرماید:

شریف مرتضی در «شافی» ص ۱۸۸ با عبارتی بدین نص می‌گوید: «معاذالله که ما برای امام علمی را از علوم ایجاب کنیم مگر آنچه را که ولایتش اقتضا کند و احکام شرعیه بدان مستند گردد. و علم غیب از این امور خارج می‌باشد.»

و در ص ۱۸۹ می‌گوید: «بر امام واجب نیست که علم صنایع و حرفه‌ها و فنون را بداند و آنچه را که نظیر این امور می‌باشد از آنچه تعلقی به شریعت ندارد. این اموری است که مربوط به صاحبانش می‌باشد. آنچه بر امام واجب است آن است که: احکام را بداند و در دانستن آن مستقل باشد و در معرفت آنها نیازی به غیر نداشته باشد؛ به علت آنکه وی پاسدار و برپادارنده و صاحب‌اختیار اقامه احکام و تنفید احکام است.»

و طوسی در «تلخیص الشافی» مطبوع با اصل «شافی» در ص ۲۲۱ گوید:

«واجب است امام عالم باشد به آنچه که حکم در آن لازم است، و واجب نیست که عالم باشد به آنچه که نظر وی بدان تعلق نمی‌گیرد.» مثل شئونی که اختصاص به او ندارد و در آن شئون به او مراجعه نمی‌شود.

و اینها تماما با گفتار شیعه امامیه تطبیق دارد که: امام بنده‌ای از بندگان خداست و بشری است در طبیعت خود و صفات خود، و فرشته نیست و پیامبر نیست. و اما ریاست عامه دینی و دنیایی او بیشتر از علم به احکام شریعت را نمی‌خواهد، و سیاست شئون عامه بیش از آن را اقتضا ندارد.

و چگونه به شیعه امامیه گفتار به آنکه ائمه ایشان علم غیب می‌دانند را می‌توان نسبت داد در حالی که ایشان به کتاب الله ایمان دارند و قول خدا را که از پیامبرش

حکایت می کند تلاوت می نمایند که: «و لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير»^۱. «اگر من چنین بودم که غیب می دانستم البته در فراگیری و جمع آوری خیر، زیاد می کوشیدم.»

و قول خدا: *إنما الغيب لله*.^۲ «غیب فقط خداست.»

و قول خدا: *قل لا يعلم من في السماوات و الأرض الغيب إلا الله*.^۳ «بگو: در آسمانها

و زمین کسی که غیب را بداند جز خدا کسی نیست.»

و شیخ طبرسی در «مجمع البیان» در تفسیر آیه ۱۲۳ از سوره هود: و لله غیب السماوات و الأرض «و از برای خداست فقط غیب آسمانها و زمین.» می فرماید: «به شیعه امامیه ستم روا داشته است کسی که بدیشان نسبت دهد که: امامان علم غیب می دانند. و ما سراغ نداریم احدی از آنان را که برای احدی از خلائق جایز بدانند که: او را به علم غیب توصیف نمایند.

و اما آنچه از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده و خاصه و عامه آن را روایت نموده اند از اخبار به امور غیبیه در خطبه های ملاحم و غیرها مثل اشاره به صاحب الزنج و به آنچه به امت بزودی در آتیه از بنی مروان می رسد، و نظیر این گونه اموری که او و ائمه هدی از اولاد او خبر داده اند، اینها اخباری است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله تلقی شده است از آن خبرهایی که خداوند او را بدانها مطلع نموده است. بنابراین معنی ندارد به کسانی که آنها را از امامان روایت نموده اند نسبت داده شود که: آنها معتقد باشند که ائمه عالم به غیب هستند. و هل هذا إلا سب قبیح و تضلیل لهم، بل تکفیر، لا یرتضیه من هو بالمذاهب خیر، و الله هو الحاکم و إلیه المصیر.»

و اگر فرض شود که: خبری یا گفتاری نسبت علم غیب را به ائمه می دهد باید آن را طرح و رد نمود به اتفاق مسلمین.

۱- آیه ۱۸۸، از سوره ۷: اعراف.

۲- آیه ۲۰، از سوره ۱۰ یونس: *قل إنما الغیب لله فانتظروا إنی معکم من المنتظرین.*

۳- آیه ۶۵، از سوره ۲۷: نمل.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: « لا تقبلوا علينا خلاف القرآن؛ فإننا إن تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة. إنا عن الله و عن رسوله نحدث، و لا نقول: قال فلان و فلان.

فإذا أتاكم من يحدثكم بخلاف ذلك فردوه! إن لكلامنا حقيقة، و إن عليه لنورا؛ فما لا حقيقة له و لا نور عليه فذاك قول الشيطان.»

«نپذیرید مطلبی را که بر عهده ما باشد خلاف قرآن! به سبب آنکه ما اگر حدیثی بیان نمائیم آن حدیث را موافق قرآن و موافق سنت بیان می‌نمائیم. ما از خدا و از رسول او حدیث می‌کنیم و نمی‌گوئیم: فلان و فلان گفت.

بنابراین زمانی که کسی به حضور شما بیاید و به خلاف این منہاج، حدیثی بیان کند آن را رد کنید! البته برای کلام ما حقیقتی است، و بر کلام ما نوری احاطه دارد، پس اگر چیزی دارای حقیقت نبود و بر آن نوری گسترده نبود آن کلام، گفتار شیطان است.»

و با کلامی که بدان سخن تمام گردد، در عقیده شیعه، علوم ائمه و تعالیشان محدود است به کتاب الله و سنت پیامبرشان، و از امام اول تا امام دوازدهمینشان هر یک احاطه شامله کامله به یکایک از آنچه در این دو اصل وارد شده است دارند از ألف تا یاء به طوری که از علم ایشان معنی آیه‌ای از آیات قرآن حکیم تنزیلا و تأویلا کم نمی‌باشد، و چیزی از سنت رسول الله قولا و فعلا و تقریرا فروگذار نمی‌باشد. و چقدر از جهت فضل و علم کفایت می‌کند کسی که احاطه به علوم کتاب و سنت داشته باشد!

این منزله و مرتبه‌ای است که بدان بالا نمی‌رود و بالا نخواهد رفت و در آن مقام و منزلت متمکن نمی‌گردد احدی غیر از ایشان و از این جهت است که آنها همگی پیشوای مردم‌اند پس از جدشان حضرت رسول اکرم.

البته اهل البیت علوم کتاب و سنت را فهمیده‌اند و حفظ نموده‌اند تماما از رسول خدا همچنان که رسول خدا گرفت و حفظ کرد از جبرائیل، و همچنان که حفظ کرد

جبرائیل از خدا، و فرقی أبدا در میان نیست مگر به واسطه فقط لاغیر. و شاعر امامی مذهب این را به نظم آورده و گفته است:

إذا شئت أن تبغی لنفسك مذهباً ینجیک یوم البعث من لهب النار
 فدع عنك قول الشافعی و مالک و أحمد و المروی عن کعب أخبار
 و وال اناسا علمهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

۱- «اگر می خواهی که برای خودت مذهبی را بجوئی که تو را در روز رستاخیز از فوران آتش دوزخ نجات بخشد.

۲- از خودت گفتار شافعی و مالک و احمد و آنچه را که از کعب الأخبار روایت شده است دور کن.

۳- و ولایت مردمی را بگزین که علمشان و حدیثشان روایت جد ما از جبرائیل از حضرت باری است.»

علی علمش را از پیغمبر گرفت و حسنین از پدرشان گرفتند، و علی بن الحسین از پدرش گرفت و هکذا هر امامی علم خود را از امامی گرفت. و اصحاب سیره و تاریخ نویسان روایتی ننموده‌اند که احدی از ائمه دوازده گانه علمشان را از یکی از اصحاب و یا از یکی از تابعین و یا غیر او أخذ کرده باشند. بنابراین تحقیقا مردم علمشان را از ائمه گرفته‌اند و ائمه از احدی نگرفته‌اند.

حضرت امام صادق علیه السلام می گوید: عجباً للناس یقولون: أخذوا علمهم کله عن رسول الله، فعملوا به و اهتدوا، و یرون أنا أهل بیت لم نأخذ علمه و لم نهتد به، و نحن أهله و ذریته؛ فی منازلنا انزل الوحی، و من عندنا خرج العلم إلی الناس. أفتراهم علموا و اهتدوا، و جهلنا و ضللنا؟!!

«ای شگفتا از مردم! می گویند: ایشان تمامی علمشان را از رسول الله أخذ نموده‌اند! پس بدان عمل کردند و راه یافتند؛ و چنین بینند که: ما اهل بیتی هستیم که علم او را اخذ نموده‌ایم و به واسطه او راه نیافته‌ایم، با وجود آنکه ما اهل او و ذریه او هستیم، و وحی در منزلهای ما نازل شده است، و از نزد ما علم به سوی مردم

روان گردیده است. آیا تو چنین می بینی که: ایشان دانستند و هدایت شدند، اما ما جاهل ماندیم و گمراه شدیم؟!»

و حضرت امام باقر علیه السلام می گوید: لو کنا نحدث الناس برأینا و هوانا لهلکنا؛ و لکننا نحدثهم بأحادیث نکننھا عن رسول الله، کما یکنز هؤلاء ذہبهم و فضتهم.

«اگر ما به رأی خود و هوای خود برای مردم سخن می گفتیم تحقیقا هلاک گردیده بودیم؛ ولیکن ما با آنها گفتگو می نمائیم با احادیثی که از رسول خدا جمع کرده و نگهداری نموده ایم همان طوری که این مردم تلایشان را و نقره شان را حفظ نموده و اندوخته می کنند.»

و از اینجا روشن می شود که: جهل یا دس وجود دارد در کلام آن که می گوید: شیعه چنان می دانند که: علم ائمه الهامی است و کسبی نیست؛ و برخی پا را از این فراتر نهاده و به شیعه نسبت داده اند گفتار به این را که بر امامان وحی نازل می شود؛ و این گفتار را علاوه بر آنچه از احادیث بیان نمودیم، باطل می کند آنچه شیخ مفید در کتاب «أوائل المقالات» فرموده است:

قام الاتفاق علی أن من یزعم أن أحدا بعد نبینا یوحی إلیه فقد أخطأ و کفر.^۱
«اجماع و اتفاق بر آن استوار است که: هر کس گمان کند که بر احدی پس از پیغمبر ما وحی نازل می شود، تحقیقا خطا کرده و کافر شده است.»

این بود کلام مغنیه که از روی محبت و دفاع از حریم تشیع درباره علم امام نگاشته است. ولیکن نباید این محبت و دلسوزی بجائی بکشد که بعضی از سرمایه های اصیل امامان را به خاطر دفع کلام سنیان و إخماد نائرة غوغا و صحنه سازی و آشوبگری آنان به خاک نسیان سپرد.

کلامی را که مغنیه از اعلام نقل کرده است و خودش نیز بیانی در پیرامون آن

۱- کتاب «الشیعة فی المیزان» قسمت الشیعة و التشیع ص ۴۲ تا ص ۴۵ طبع دارالتعارف

بیروت؛ و در طبع جداگانه ص ۴۲ تا ص ۴۵.

دارد بعضی از آنها صحیح و بعضی نادرست است.

زیرا اولاً گرچه علم امامان از پدرانشان اخذ شده است تا برسد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ایشان دارای علم اکتسابی بوده‌اند، ولی بدون شک این علم با علم وجدانی و درونی و لدنی و ذاتی ایشان توأم بوده است، و تا آن علم نوری باطنی در دل ندرخشد علم کسبی تنها به جایی نمی‌رساند.

آنان بشرند، و در غرائز و طبایع بشرند، ولی بشریت جلوگیری نمی‌شود از بروز استعدادهای ذاتی و علم واقعی که از درون بجوشد؛ و ایشان را از روی اختیار- نه اضطرار و اجبار- دارای ملکاتی و علمی بنماید که از دسترس عامه بشر خارج است و آن عبارت است از اطلاع بر مغیبات و کشف اسرار و علم بر ضمائر و نیات و وقوع حوادث و امثال ذلک.

وقتی ما بالوجدان این گونه علوم را در میان علمای بالله و بامرالله که در میان ما هستند، مشاهده کرده‌ایم و می‌کنیم، آیا سزاوار است که درباره ایشان انکار کنیم، فقط به جرم آنکه از اهل بیت می‌باشند و علوم خود را از یکدیگر اخذ نموده‌اند؟!

اخذ هر امامی علوم خود را از امام پیشین امری است مسلم؛ ولی معنایش آن نیست که: یکایک از فروع جزئی را از اول کتاب طهارت تا آخر کتاب دیات، امام قبل برای بعدی بیان نماید، و جزئیات علوم عقلیه و معارف الهیه را به شمار آورد.

معنی آن این است که: امام پیشین به امام بعد از خود کلیات و اصول را می‌دهد. تفرع فروع، و شرح و بسط و گسترش آن طبق حالات مختلفه خودشان و طبق استعداد و لیاقت محیط و امتشان و طبق مقتضیات زمان و مکان راجع به انشاء خود آنهاست.

بنابراین وصول به جزئیات از کلیات کتاب و سنت برای آنان مستلزم اعمال قوه عقلیه و ادراک قلبیه است که از آن تعبیر به مشاهدات غیبیه می‌گردد، و اختصاص به

۱- چقدر خوب سید علیخان مدنی شیرازی رحمته الله علیه در شرح صحیفه خود از طبع رحلی ص ۱۴ و از طبع جامعه المدرسین ج ۱، ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰ این حقیقت را روشن ساخته است. وی گوید: بعضی از محققین گویند: مراد از قول یحیی بن زید به متوکل بن هارون که: ولکنی أعلم أن قوله حق، أخذه عن آبائه و إنه سیصح! که حضرت صادق علیه السلام علمش را از پدرانش یکی پس از دیگری اخذ کرده باشد تا منتهی گردد به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نیست که اهل ظاهر از مردم می‌فهمند که شأن آنان حفظ اقوال می‌باشد خلفا عن سلف تا آنکه افضلیت ایشان بر سایر مردم به قوت حفظ از مسموعات و یا به کثرت محفوظات بوده باشد. بلکه مراد آن است که نفوس قدسیه آنها با نور علم و قوت عرفان به سبب متابعت از رسول الله صلی الله علیه و آله با مجاهده و ریاضت با وجود زیادی استعداد اصلی و صفاء و طهارت غریزی استکمال حاصل نموده است. و بناء علیهذا مانند آئینه‌ای گردیده است که در برابر حق به واسطه آئینه‌دگری و یا بدون واسطه آن متجلی شده است. آیا نمی‌بینی آئینه‌های متحاذیه یا متحاذیه‌دگری که آن در محاذات نور خورشید قرار گرفته است در جمیع آنها تابش شمس منعکس می‌گردد. بنابراین حال کسی که از رسول خدا آن طور که باید و شاید متابعت کند این طور خواهد بود که وی محبوب حق می‌گردد همچنان که خداوند فرموده است: «قل إن کنتم تحبون فاتبون فاتبونی یحبکم الله» (آیه ۳۱ از سوره ۳: آل عمران) «بگو: اگر شما خدا را دوست می‌دارید از من پیروی نمائید تا خدا هم شما را دوست بدارد» و کسی را که خداوند دوست بدارد بر وی افزایه می‌کند همان طور که بر حبیبش صلوات الله علیه افزایه فرمود. ولیکن البته میان تابع و متبوع فرقی در میان ثابت است.

و بالجمله واجب است دانسته شود: علوم ائمه علیهم السلام اجتهادی نیست و علوم سمعیه از طریق حواس نمی‌باشد بلکه علومشان کشفی و لدنی است، بر دل‌هایشان انوار علم و عرفان از جانب خدای سبحان افزایه می‌گردد نه به واسطه امر مباین از قبیل سماع، یا کتابت محسوس و یا روایت و یا چیز دیگری از این قبیل و از آنچه که بر قول و بیان و توضیح ما دلالت دارد گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که فرمود: علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله «الف باب من العلم فانفتح لی من کل باب ألف باب». («تاریخ دمشق» ابن عساکر تصحیح محمد باقر محمودی ج ۲ ص ۴۸۳ و منتخب «کنز العمال» در حاشیه «مسند» احمد حنبل ج ۵ ص ۴۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله به من هزار در از علم را گشود که از هر دری هزار در گشوده گشت. و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله «اعطیت جوامع الکلم» («مسند» احمد حنبل ج ۲ ص ۴۱۲ و «سنن» ترمذی ج ۴ ص ۱۲۳ حدیث شماره ۱۵۵۳) «جوامع کلمات به من داده شده است.» و اعطی علی جوامع العلم («انوار نعمانیه» ج ۱ ص ۳۲) و «به علی جوامع علوم داده شده است.» و معنی تعلیم رسول به علی علیه السلام آن است که: رسول خدا نفس شریف علی را که قابل انوار هدایت بود در دراز مدت همنشینی و مصاحبت و دوام

ما نمی‌گوئیم: این برای سایر افراد بشر محال است، ولیکن می‌گوئیم: غالب بلکه اکثریت افراد این راه را نمی‌پیمایند و استعدادات قلبیه ایشان برای کشف غیب مختفی می‌ماند، ولیکن ایشان این راه را پیموده‌اند و در رأس قرار گرفته‌اند و دارای مقام صدارت و پیشوائی و امامت گشته‌اند. افراد دیگر هم اگر بخواهند راه را طی کنند راه خدا بسته نیست، و به همان محل و منزلی می‌رسند که آنان رسیده‌اند، گرچه مقام امامت و جلوداری مختص به ایشان است و قابل زوال نیست و قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشد.

ثانیا شما درباره امامانی که در سن کودکی به امامت رسیده‌اند و روزها و شبهای درازی را در طول عمر خود با پدر امجدشان صرف نموده‌اند چه می‌گوئید؟! درباره امام زمان طفل چهار ساله که پدر خود را از دست داد چه می‌گوئید؟! آیا می‌گوئید: در هر لحظه از بدو تولد او تا زمان رحلت خویشتن دائما در گوش او می‌گفت: قال ابي عن جدی ... عن رسول الله كذا؟! اگر امام دویست سال هم عمر کند و فرزندش حیات داشته باشد این مسائل جزئیه که پایان ندارد و خاتمه پیدا نمی‌کند.

شما درباره حضرت امام محمد تقی علیه السلام چه می‌گوئید؟! آن امام در وقت

←
ملازمت اعداد فرموده و مهیا ساخت تا با تعلیم و ارشاد وی به سلوک الی الله تعالی، نفس حیوانی و قوای آن را در طوع و فرمان آنچه خداوند آنها را بدان امر نموده است درآورد، و آنها را در استخدام و پیروی روح عقلی الهی بکشد؛ و عبارت است از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره فرماید به اسباب اطاعت و فرمانبری و ریاضت تا اینکه نفس علی علیه السلام استعداد انتقالش امور غیبیه و اخبار از مغیبات را پیدا نماید و تعلیم این علم، تعلیم بشری نیست چه اینکه معلم، رسول خدا باشد و یا غیر رسول. و ایجاد علم نمی‌باشد و اگرچه علم امری است ملازم با ایجاد و افاضه از خدای تعالی. و در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اعطی علی جوامع العلم به صیغه مبنی برای مفعول، دلیلی است ظاهر بر اینکه دهندۀ جوامع علم به علی علیه السلام خود رسول خدا نیست، بلکه آن کس که به علی جوامع علم را عنایت کرده است همان کس است که به پیغمبر جوامع کلم را داده است و اوست حق سبحانه و تعالی. این را خوب بفهم چون این مرحله از جاهائی است که قدمها می‌لرزند. انتهی کلام بعض المحققین.

←

ارتحال پدر أمجدش هفت ساله یا نه ساله بود، و اضافه کنید که: حدود دو سال هم که حضرت امام رضا علیه السلام در سفر بودند و رابطه ظاهری در میان نبود؛ بنابراین حضرت جواد علیه السلام فقط پنج سال یا هفت سال پدر را ادراک کرده است. شما در جواب این مهم می گوئید: علوم آنان علوم لدنیه می باشد. امام حضور و غیبت ندارد، همان کودک چهار ساله و یا کودک پنج یا هفت ساله به واسطه انکشاف حقایق توحید و معرفت در دل او می تواند امام امت گردد، و پیشوا و مقتدای پیرمردان هشتاد و نود ساله ای شود که مسلما فاقد این درجه از توحید و معرفت و سعه و إحاطه کلیه می باشند، و إلا تقدم مفضول بر أفضل صورت می گیرد و اشکال شما به ابن ابی الحدید که: الحمد لله الذی قدم المفضول على الأفضل بی رنگ خواهد شد.

این جواب اختصاص به امام زمان و حضرت جواد - علیهما افضل الصلوة والسلام - ندارد، درباره جميع امامان از این قرار است. پس امامان دارای علم کسبی و دارای علم لدنی و غیر اکتسابی می باشند.

ثالثا آیات قرآن که علم غیب را منحصر در خدا می داند بجای خود محفوظ است، ولیکن مقصود استقلال است، ولی اگر خدا به غیر خود از جهت ظهور و مظهریت عطا کند و استقلالی در میان نباشد چه اشکالی را در برخواهد داشت؟! رابعا دأب شیعه و امامان شیعه این بوده است که: آیات قرآن همه را با هم می نگرستند و عام و خاص آنها را ملاحظه می نمودند. آیات حصر علم غیب در خدا عمومیت دارد، ولی آیه:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا إلا من ارتضى من رسول فإنه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا. لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم و أحاط بما لدیهم و أحصى کل شیء عددا^۱ خاص است و عموم آنها را تخصیص می زند، و مفاد و نتیجه اش این

۱- آیه ۲۶ تا آیه ۲۸ از سوره ۷۲: جن «خداوند عالم به تمام غیب است و بس. پس بر

←

می شود که: خداوند عالم غیب است و بر غیب خود کسی را مطلع نمی گرداند مگر آن رسول مورد پسند خود را که از غیب خود به وی خبر می دهد.

و چون این آیه در مورد هر رسولی و هر نبیی تخصیص خورد و شما هم می گوید: تمام صفات انبیاء و علوم مرسلین برای ائمه دوازده گانه شیعه ثابت است و فقط عنوان نبوت در میان نیست، در حدیث مجمع علیه بین فریقین: أنت منی بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی « ای علی نسبت تو با من مانند منزله هارون است با موسی مگر درجه نبوت که پس از من پیغمبری نمی باشد » در این صورت تمام مقامات و درجات پیامبران بجز خصوص عنوان منصب نبوت برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است، و به اتفاق و اجماع علمای شیعه جمیع مزایا و علوم و درجات و منزله های امیرالمؤمنین علیه السلام برای جمیع ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است، و از مهمترین منازل و درجات، علم به غیب و کشف اسرار الهیه و اطلاع بر مخفیات و علوم ربوبی توحیدی است که سایر مکاشفات مثالیه را زیر نگین دارد. ما در جلد یازدهم و دوازدهم «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، فقط در علم امیرالمؤمنین علیه السلام بحث نموده ایم و علوم غیبیه آن حضرت تمام مجلد دوازدهم را استیعاب کرده است؛ و از اول کتاب تا صفحه ۱۴۷ که درس ۱۶۶ تا ۱۷۰ را شامل می گردد، فقط در پیرامون تفسیر همین آیه مبارکه:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا إلا من ارتضى من رسول مطالب غیر قابل انکاری را درباره علوم غیبیه مولانا امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین -

←

غیب خود هیچ کس را واقف نمی گرداند مگر آن کسی را که به پیامبری پسندد و انتخاب و اختیار نماید که در این صورت در پیش رو و در پشت سر آن رسول (از فرشتگان خود) محافظ و پاسدار می گمارد تا بداند که: آن رسولان پیغامها و مأموریت های پروردگار خود را به طور تحقیق و کامل ابلاغ کرده اند و خداوند به آنچه در نزد رسولان است احاطه و هیمنه دارد و تعداد و شمارش هر چیز را می داند».

ذکر نموده‌ایم.

این راجع به علوم امام و علم امیرالمؤمنین علیه السلام به طور کلی. و اما راجع به خصوص علم جفر که ایشان به پیروی صاحب « اعیان الشیعة » آن را در علم حلال و حرام و مصالح دنیوی و امور اخروی منحصر کرده‌اند، و اکتشافات غیبیه را از آن زدوده‌اند، این هم بدون وجه است. و در پاسخ از مطالب صاحب « اعیان الشیعة » و ایشان که عباراتشان مفصلاً ذکر شد باید گفت:

چرا ما علم جفر را به معنی اکتشاف از حوادث و وقایع آینده و اطلاع از مغیبات از راه بسط حروف به طریقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آموخته باشند انکار کنیم؟! و آن را علمی مستقل و کامل - نه مانند جفری که امروزه مشهور است - ندانیم؟! اما در مقام ثبوت، قاعده امکان عقلی آن، به قانون کلمات *سمعك من الغرائب فذره فی بقعة الإمكان ما لم یذدك عنه قائم البرهان*^۱.

« هر چه به گوش تو بخورد، آن را در بوته امتناع قرار مده بلکه در محل امکان بگذار، تا وقتی که برهان قاطع، تو را از امکان آن منع ننماید.»

و اما در مقام اثبات، آیا این همه دلیل نقلی کافی نیست؟!

کلام ایجی که از محققین متکلمین عامه است در کتاب « مواقف » و کلام محقق

۱- درباره این قانون در جلد اول از « معادشناسی » از دوره علوم و معارف اسلام که بخش سوم آن را تشکیل می‌دهد، از مطبوع آن در ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵ در مجلس ۴ بحث شده است و در تعلیقه آمده است که: این عبارت معروف شیخ رئیس ابوعلی ابن سینا است که در بسیاری از کتب از وی نقل شده است و مراد از امکان در اینجا احتمال عقلی است نه امکان ذاتی. شیخ رئیس در صفحه آخر کتاب « اشارات » طبع سنگی و در ص ۱۵۹ و ص ۱۶۰ از جلد چهارم طبع جدید حروفی عبارتی را بدین لفظ در تحت عنوان نصیحت آورده است و آن این است: *إياك أن يكون تكيسك و تبرؤك عن العامة هو أن تنبری منكرًا لكل شيء. فذلك طيش و عجز. و ليس الخرق فی تكذيبك مالم يستبين لك بعد جليته دون الخرق فی تصديقك مالم يقم بين يديك بينة. بل عليك الاعتصام بحبل التوقف. و إن أزعجك استنكار ما يوعاه سمعك مالم تبرهن استحالتك لك، فالصواب أن تسرح أمثال ذلك الى بقعة الإمكان مالم يذدك عنه قائم البرهان.*

عالیقدر میرسید شریف جرجانی در « شرح مواقف » که صریحا اذعان می‌دارد که: جفر و جامعه دو کتاب علی‌الکلیه بوده‌اند و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث جهان تا انقراض عالم ذکر شده بود، و امامان معروف و مشهور از اولاد علی آن دو را می‌شناخته‌اند و بدان حکم می‌نمودند - و این مرد بزرگ از متکلمین عامه بوده و در تتبع و اطلاعات و ادبیات عرب دارای بهترین حاشیه بر کتاب « مطول » تفتازانی است - آیا شهادت چنین مردی کافی نیست؟! شهادت کسی که خواجه حافظ شیرازی شیعه ما که افتخار جهان اسلام و تشیع است شاگرد او بوده، و مرتبا به درس وی حضور می‌یافته است.^۱

۱- محقق جرجانی مذکور که در بسیاری از کتب از او یاد می‌شود همان عالم بلند پایه: میر سید علی بن محمد بن علی حسینی استرآبادی می‌باشد. وی متکلمی بود چیره دست، و حکیمی ماهر و در عربیت سرآمد دوران، صاحب مصنفات و حواشی معروفه مانند شرح وی بر « کشف » و « کافیه » و « شمسیه » و « شرح مطالع » و « شرح مواقف » قاضی عضد ایجی در علم اصول کلام، و شرح « مطول تفتازانی » بر « مفتاح العلوم » سکاکی. تولد او در شیراز سنه ۸۱۶ هجریه بوده است.

عالم ارجمند و گرامی ما میر سید علیخان مدنی شیرازی در « ریاض السالکین » از طبع رحلی سنه ۱۳۱۷، ص ۱۴ و ص ۱۵ و از طبع جامعه المدرسیین ج ۱، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳ درباره علم جفر و جامعه امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - مطلبی را نقل می‌کند که ما با وجود آنکه ترجمه برخی از فقرات آن را در این کتاب آورده‌ایم اینک مناسب است تمام فقرات آن را بدون ترجمه برای ارشاد اهل نظر و فکر در اینجا ذکر نمائیم: وی می‌گوید:

تتمة: قال المحقق الشریف فسی « شرح المواقف » فسی میحث تعلق العلم الواحد بمعلومین: ان الجفر و الجماعة کتابان لعلی کرم الله وجهه قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف الحوادث التی تحدث إلی انقراض العالم، و كان الأئمة المعروفون من أولاده يعرفونهما و يحكمون بهما. و فسی کتاب قبول العهد الذی کتبه علی بن موسی الرضا (رضی الله عنهما) إلی السأمون: إنک قد عرفت من حقوقنا ما لم يعرفه أبواؤک فقبلت منك عهدک إلا أن الجفر و الجماعة يدلان علی أنه لا یتیم. و لمشاخ المغاربة نصیب من علم الحروف یتنسبون فیہ إلی أهل البیت. و رأیت بالشام نظما اشیر فیہ بالرموز إلی أحوال ملوک مصر. و سمعت أنه مستخرج من ذینک الکتابین (إلی هنا کلام الشریف) و بعض العامة ینسب الجفر إلی الصادق (علیه السلام) قال ابن قتیبة فسی کتاب أدب الکاتب: و کتاب الجفر جلد جفر کتب فیہ الإمام جعفر بن محمد الصادق (رضی الله عنهما) لأهل البیت کل ما یحتاجون إلی علمه و کل

آیا شهادت ابن صباغ مالکی در کتاب نفیس و ارزشمند «الفصول المهمة» که تا به حال یکی از مصادر مهمه منقولات علمای بزرگ شیعه می باشد کافی نیست؟! آیا دلالت نیمی از اخبار کثیره که در این باره وارد شده است، و ما از «بصائر الدرجات» صفار به نقل مجلسی ذکر نمودیم، و در آنجا حضرت امام رضا علیه السلام صریحا می نویسند که: «جفر و جامعه دلالت دارند بر عدم تمامیت و به سر نگرستن ولایت عهد» کافی نیست؟!!

آیا کلام مفصل «کشف الظنون» از یک مرد سنی مذهب که آن را بتمامه نقل نمودیم کافی نیست؟!!

آیا کلام محمدبن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل» که از اعظام علمای اهل سنت است و کلام وی را حتی علمای شیعه مورد استدلال و شاهد قرار می دهند؛ و از این کتاب ارزشمند در مصنفات شیعه مطالبی عالی و گرانقدر به چشم می خورد، کافی نیست؟!!

آیا کلام ابن خلدون در مقدمه خود که آن را به طور تفصیل بیان کردیم و در آن می گوید: حضرت صادق علیه السلام بعضی از اقربای خود را مانند یحیی بن زید از خروج منع نمودند و مصرع و مقتلش را به وی معرفی کردند و او نشنید و عصیان نمود و خروج کرد و در جورجان به قتل رسید؛ و گفتار مفصلی که در شرح وقایع نظیر این ذکر می کند و می گوید: این مطالب از اهل بیت جای شک و تردید نیست، کافی نیست؟!!

اینها همه از مصادر مهم و متقن و معروف و مشهور اهل سنت است که کلامشان برای مورخین و اهل سیر و متکلمین حجت است، تا چه رسد به صدها کتابی که از شیعیان به دست علمای ایشان تصنیف شده و در آن نام جفر را برده و در انتسابش به امیرالمومنین علیه السلام تردید نکرده اند.

←
مایکون إلی یوم القیامة. (انتهی)

کلام أبوالعلائی معری را ضمن دوبیتی‌اش دیدیم که: به عنوان دفاع از اهل بیت و رفع تعجب مشککین چگونه مطلب را مبین و مدلل می‌سازد؛ با آنکه همه می‌دانیم: أبوالعلا مردی است در بحث سرسخت، و به زودی زیر بار گفتار بدون برهان و دلیل نمی‌رود.

و چقدر ابن خلدون خوب مسأله را بدین چند کلمه مدلل ساخته بود که: وقتی ما می‌بینیم نظیر این اخبار از اقارب و ذراری و منتسبین به امامان شیعه و حضرت صادق واقع شده و تحقق آن مشهود گردیده است؛ چرا درباره خود آنها که عین خاندان رسالت و حقیقت اهل بیت می‌باشند تردید نمائیم؟!

در این صورت به صاحب «اعیان الشیعة» و «من یحذو حذوه باید گفت: استبعاد شما بی‌مورد است و اگر شما هم مانند بعضی از تلامذه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی آن عارف بزرگ در نجف به درس او می‌رفتید، باور کردن این امور و نظیر آن برای شما سهل می‌گشت. اما نه تنها شما بلکه هر یک از علمائی که از آن مشرب اِشْراب نشده‌اند، و به فقه و اصول و حدیث و تفسیر تنها قناعت ورزیده‌اند، و دلشان از انوار ملکوتی اِشْراب نگردیده، و عوالم غیب را خود شهودا لمس و مس نکرده‌اند بدین درد مبتلا می‌باشند.

مگر آنکه گرفتار بحث و نوشتار بعضی از علمای سنی مذهب بشوید، و آنها طبق این گفتارتان از باب جدل بگویند: دلیل بر حقانیت ما این است که: در میان ما عرفای بزرگ که دارای شهود وجدانی و علوم غیبیه بوده‌اند بسیار دیده شده و نامشان و سیرشان و منهاجشان در کتب مسطور، و مکتبشان نیز امروز موجود است. و اما شما درباره امامان معصوم و پیشوایانی که آنها را خلیفه الهیه رسول اکرم می‌دانید، قائل به انکشافات باطنی و علوم شهودی نمی‌باشید، بنابراین علمای ما که راه عرفان را سیر نموده‌اند از امامان شما برتر و راقی‌تر می‌باشند. در اینجاست که دست پاچه شده و با هزار و یک دلیل اثبات علوم غیبیه حتی علم جفر را برای آنان می‌نمائید تا از قافله عقب‌نمائید! باری این گونه استدلالها مشام جان را معطر

نمی‌سازد و تا برای شناخت امام علیه السلام خود مؤمن شیعه دست به سلوک عملی نزنند و در راه سیر ایشان وارد نگردد مطلب برای او مبهم می‌ماند.

مرحوم سید محسن امین به درس آخوند حاضر نشده است، و خود از این محرومیت اظهار تأسف می‌کند. او در کتاب «معادن الجواهر» جلد چهارم ص ۷۷ می‌گوید: «سپس خانه‌ای در محله حویث نجف اجاره کردیم و بدان انتقال یافتیم و شروع به درس و تدریس نمودیم، و همسایه ما شیخ ملا حسینقلی همدانی فقیه و عارف و اخلاقی مشهور بود.

من دو روز به درس او رفتم، و پس از آن ترک گفتم و بر دروس فقه و اصول یکسره روی آوردم و سپس پشیمان شدم از آنکه تا آخر زمان حیات وی در درس اخلاقی او حاضر نگشتم.

او رحلت کرد و ما در نجف اشرف بودیم، و جل تلامیذ او عرفاء صالحین بودند و در میانشان به عکس آنان در اخلاق نیز یافت می‌شدند؛ چون حکمت مانند آب باران است چون ببارد بر درختی که میوه‌اش تلخ است میوه تلختر می‌گردد؛ و چون ببارد بر درختی که میوه‌اش شیرین است شیرین تر می‌شود.»

منظور آن نیست که شاگردان آخوند، دارای جفر بوده‌اند و مغیبات را با آن کشف می‌نمودند؛ نه! بلکه شاگردان ممتاز او که بر عالم مثال و عقل احاطه پیدا کرده بودند همه امور در هر لحظه در دلشان حاضر بود و در برابر دیدگان بصیرتشان مشهود. این مقامی است که جفر و رمل به گرد آن نمی‌رسد.

منظور آن است که: با وجود إحاطة مثالیه و إحاطة عقلیه برای سالک راه خدا، دیگر برای او باور کردن أمثال جفر کاری است آسان و او أبدا دنبال دلیل متقن و دندان شکن نمی‌رود. در مراحل اولیه ثبوتش برای وی حل گردیده است و برای اثباتش همین قدر دلائل نقلی کافی است.

طرفه آنکه در همین ایام یکی از اعظام علماء^۱ به دیدن حقیر در شهر مقدس مشهد آمدند، و در ضمن سخن مطلبی ابراز نمودند که جز اطلاع بر سرائر و امور غیبیه مثالیه برای آن محملی وجود نداشت.

توضیح آنکه: حقیر در شهر شوال ۱۴۱۳ هجریه قمریه مبتلا به سکتة قلبی شدم و چهار شب در بخش سی سی یو و نه شب در بخش عمومی بیمارستان قائم مشهد بستری بودم تا بحمدالله مرخص کردند و به منزل آمدم و فعلا کم و بیش به کارهای علمی دست به کار گردیده‌ام.

روزی یکی از علماء بزرگ به دیدن حقیر آمدند فقط با یک نفر از طلاب که همراهشان بود، و در بنده منزل هم غیر از خود حقیر و بنده زاده بزرگ: حاج سید محمد صادق کسی نبود.

قبل از ابتلای به بیماری خداوند توفیق داده بود که: شبها به تهجد و قیام لیل اشتغال داشتم؛ در بیماری این توفیق نبود؛ و پس از رجعت به منزل، با وجود بیداری قهری ساعات متوالی در شبها، گویا به واسطه عدم همت و نقصان اهتمام، این امر مهم مدتی طبعاً ترک شده بود.

جناب معظمه که به دیدن حقیر آمدند پس از مدتی احوال‌پرسی و تعارفات معموله بدون مقدمه فرمودند:

۱- ایشان حضرت آية الله حاج شيخ محمدتقی بهجت فومنی رشتی دام ظلله العالی می‌باشند که از شاگردان عرفانی و اخلاقی حضرت آية الله الحق و سند التحقيق و عماد العرفان در عصر اخیر در نجف اشرف مرحوم آية الله حاج میرزا سیدعلی آقا قاضی طباطبائی قدس الله ترته الزکیة بوده‌اند. و از شاگردان آن فقیه فعلا غیر از ایشان و جناب آية الله حاج شيخ علی اکبر مرندی در مرند، و جناب حجة الاسلام حاج شيخ علامه انصاری لاهیجی مقیم فعلی مشهد کسی دیگر باقی نمانده است. أبفاهم الله ذخرًا للإسلام و سندًا للمسلمین و متعنا و جمیع المؤمنین بدوام ظلهم الممدود إلى یوم الورد. حقیر در کتاب « نور ملکوت قرآن » مطبوع جلد اول از ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹ از دوره أنوار الملکوت قسمت ششم از دوره علوم و معارف اسلام شرح مختصری از حضرت آية الله بهجت فومنی آورده‌ام.

در «بحار الأنوار» دیده‌ام که: از امام روایت است که: قیام اللیل یا صلوة اللیل (فرمودند: من تردید دارم و اینک درست به خاطر ندارم) مطیة اللیل. «قیام در شبها - یا نماز در شبها- مرکب راهوار شب برای حرکت و وصول به مقصود است.^۱»
بنده سکوت کردم و فقط گوش می‌دادم، و گویا این را ارشاد برای خود نگرفتم و تصمیمی برای ادامه نماز شب برای من پیدا نشد.
و چون باز از این طرف و آن طرف سخن به میان آمد فرمودند: در «بحار الأنوار» دیده‌ام که: قیام اللیل یا صلوة اللیل مطیة اللیل.

و خداوند هم در قرآن می‌فرماید: إن ناشئة اللیل هی أشد وطأ و أقوم قیلا.^۲
«تحقیقا شب زنده‌داری، گامی استوارتر و گفتاری محکمتر را برای تو ای پیغمبر به وجود می‌آورد!»

و چون حقیر می‌دانستم که: بنده زاده اهل تهجد است، این مطالب ایشان بدون مقدمه و سخن قبلی که ابتداء انشاء کردند برای تنبه و بیداری حقیر است که حتی در حال مرض و کسالت هم نباید از این امر مهم دست برداشت و آن را با دیده سست و کم اهمیتی نظر نمود.

آیا در صورتی که ما بالوجدان با چشم خود این امر و نظیر این امور را می‌نگریم، از غیب و اطلاع بر سرائر و مخفیات نسبت به پیشوایان دین و ائمه طاهرین آنهم مانند جعفر که امری است معلوم، دچار شک می‌گردیم!؟

باری در اینجا که می‌خواهیم بحث خود را پیرامون کتاب جعفر امیرالمؤمنین - علیه أفضل صلوات المصلین - خاتمه دهیم سزاوار است گفتار مستشار

۱- اصل حدیث چنین است: إن الوصول إلى الله عزوجل سفر لا يدرك إلا بامتطاء اللیل، من لم یحسن أن یمنع لم یحسن أن یعطی. «وصول به خداوند عزوجل مسافرتی است که به دست نمی‌آید مگر آنکه انسان شب را همچون مرکب راهواری اتخاذ نماید. کسی که نمی‌تواند از خود بزداید (خورد و خوراک و خواب را) نمی‌تواند از خود برون بدهد (ثمرات شب زنده‌داری را)»

۲- آیه ۶، از سورة ۷۳: المزمل .

عبدالحلیم جندی را در این باره ذکر نمائیم:

وی می گوید: «اما کتاب جفر منسوب به امام صادق - درباره آن ابن خلدون (متولد در سنه ۷۳۲ هجری و ۱۳۳۲ میلادی و متوفی در سنه ۸۰۶ هجری و ۱۴۰۶ میلادی) می گوید:

و بدانکه: کتاب جفر، اصل آن بدین طریق بوده است که پیشوای زیدیه: هارون بن سعید بجلی، دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصادق روایت می کرده است، و در آن علم وقایع مستقبل برای اهل البیت به طور عموم، و برای بعضی از ایشان به طور خصوص ذکر شده است.

آن اخبارها برای جعفر و نظایر وی از رجالات ایشان بر نهج کرامت و کشفی بوده است که برای امثال آنان واقع می گردیده است.

آن کتاب به صورت مکتوبی نزد جعفر در پوست گوساله ای بوده است که هارون بجلی آنرا از او روایت کرده و نوشته، و نام آن را جفر گذارده است به اسم پوستی که بر آن نوشته شده بوده است. زیرا که جفر در لغت به معنی صغیر است (و چون روی پوست گاو کوچک نوشته شده بود به آن جفر گفتند). و این نام نزد ایشان علم برای آن کتاب شد.

و در آن کتاب تفسیر قرآن است، و معانی باطن قرآن از غرائب معانی که مروی از جعفر صادق می باشد. و این کتاب فعلا روایتش متصل نیست، و خودش مشاهده نشده است. فقط بعضی از مطالب نادره و شاذهای از آن به ظهور رسیده است که دلیل آن را تأیید نمی کند.

و اگر هر آینه سندش به جعفر الصادق منتهی می شد و به صحت می پیوست، مستند خوبی بود. چه خود جعفر، و چه رجال از قوم جعفر، چرا که ایشان اهل کرامات می باشند.

و به روایت صحیحه به ما رسیده است که: وی بعضی از اقرباء خود را از ورود در وقایعی برحذر می داشت که در آنها اقدام نمایند. و امر چنان شد که گفته بود. و

روایات بسیار است که جفر غیر از جامعه می‌باشد؛ و بعضی گفته‌اند: جفر از مؤلفات علی است که نبی بر او إملاء نموده است.

و جفر بر دو نوع بوده است: جفر أبيض و آن عبارت بوده است از ظرفی از پوست که در آن علم انبیاء و وصیین بوده است؛ و نیز کسانی از علماء بنی اسرائیل که گذشته‌اند. و جفر أحمر و آن عبارت بوده است از علم حوادث و جنگها.^۱

البته این مؤلف محترم، کتاب جفر را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌داند و نسبت آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام به قول خاصی داده است. ولی همان طور که دیدیم: از امیرالمؤمنین به آن حضرت به ارث رسیده است مانند بقیه مواریث.

باید دانست که: صحیفه جفر غیر از صحیفه‌ای است که نزد حضرت امام صادق علیه السلام بوده و در آن اسامی شیعیان همگی موجود بوده است همان طور که در « سفینه البحار » به آن اشاره نموده.^۲ و در « بحار الأنوار » از کتاب « اختصاص » مفید از محمد بن علی، از ابن متوکل، از علی بن ابراهیم، از یقطینی، از ابواحمد أزدی، از عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده است که گفت: من حضور امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام بودم که مفضل بن عمر داخل شد. چون چشم حضرت بدو افتاد خندید و گفت: بیا به نزد من ای مفضل! فوربی إنی لاحبك و احب من یحبك! یا مفضل، لو عرف جميع أصحابی ما تعرف ما اختلف اثنان!

«سوگند به پروردگارم که تحقیقا من تو را دوست دارم، و دوست دارم کسی را که تو را دوست دارد! ای مفضل! اگر تمامی اصحاب من می‌دانستند آنچه را که تو می‌دانی، دو نفر با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند.»

مفضل به آنحضرت گفت: یا بن رسول الله! لقد حسبت أن أكون قد أنزلت فوق منزلتی. «هر آینه واقعا من پنداشتم که: من در درجه‌ای برتر از درجه خودم قرار

۱- کتاب « الإمام جعفر الصادق » طبع جمهورية مصر العربية، المجلس الأعلى للشئون

الاسلامية، قاهره ۱۳۹۷ هجری قمری ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

۲- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۵، مادة ص ح ف.

گرفته‌ام!»

حضرت فرمود: بل أنزلت المنزلة التي أنزلك الله بها. «بلکه تو در منزله‌ای قرار داری که خداوند تو را در آن منزله قرار داده است!»

مفضل گفت: یا بن رسول الله! فما منزلة جابر بن یزید منکم؟! «ای پسر رسول خدا! منزله جابر بن یزید نسبت به شما کدام منزله می‌باشد؟!»

حضرت فرمود: منزلة سلمان من رسول الله «منزله سلمان نسبت به حضرت رسول الله.»

مفضل گفت: فما منزلة داود بن كثير الرقي منكم؟! «منزله داود بن كثير رقی نسبت به شما چیست؟!»

حضرت فرمود: منزلة المقداد من رسول الله صلی الله علیه و آله. «منزله مقداد به رسول خدا!»
 قال: ثم أقبل على! فقال: يا عبد الله بن الفضل! إن الله تبارك و تعالی خلقنا من نور عظمته، و صنعنا برحمته، و خلق أرواحكم منا. فنحن نحن إليكم و أنتم تحنون إلينا!
 «مفضل گفت: سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: ای عبدالله بن فضل! حقا خداوند تبارک و تعالی ما را از نور عظمت خود خلق کرده، و به رحمت خود ما را ساخته است، و ارواح شما را از ما خلق نموده است. پس ما با لطف و رحمت به سوی شما می‌گراییم، و شما با لطف و رحمت به سوی ما گرایش دارید!»

والله لو جهد أهل المشرق و المغرب أن یزیدوا فی شیعتنا رجلا و ینقصوا منهم رجلا ما قدروا علی ذلك، و إنهم لمکتوبون عندنا بأسمائهم و أسماء آبائهم و عشائهم و أنسابهم. یا عبدالله بن الفضل! لو شئت لأريتك اسمك فی صحيفتنا؟! «قسم به خدا اگر اهل شرق و غرب عالم کوشش و جهد نمایند تا در میان شیعیان ما یک مرد را بیفزایند، و از ایشان یک مرد را کم کنند، قدرت بر چنان عملی ندارند. شیعیان ما با خصوصیت اسمائشان، و أسماء پدرانشان، و عشایرشان، و نسب‌هایشان حقا در نزد ما نوشته شده و مضبوط هستند. ای عبدالله بن فضل! اگر میل داری من نام تو را در صحیفه خودمان به تو نشان بدهم؟!»

قال: ثم دعا بصحيفة فنشرها فوجدتها بيضاء ليس فيها أثر الكتابة! فقلت: يا بن رسول الله! ما أرى فيها أثر الكتابة!

«گفت: سپس حضرت صحیفه‌ای را طلبیدند و آن را گسترده‌اند، و من چون بدان نگریستم آن را سفید یافتم و اثری از نوشته در آن نبود. در این حال گفتم: ای پسر رسول خدا! من در آن اثری از کتابت نمی‌بینم!»

قال: فمسح يده عليها فوجدتها مكتوبة و وجدت في أسفلها اسمي؛ فسجدت لله شكرا.^۱

«گفت: حضرت در این حال دست خود را بر آن مالید، و من آن را نوشته یافتم، و نام خودم را در ذیل آن یافتم. پس سجده شکر خدا بجای آوردم.»

۳- کتاب دیات یا صحیفه دیات

یکی از کتب مؤلفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کتابی بوده است که پیوسته به شمشیر آن حضرت آویزان بوده است و در آن راجع به مقدار دیه‌های مختلف برای جرائم متفاوت تذکر داده شده بوده است.

این کتاب طبق گفتار آنحضرت در موارد عدیده، به املاء رسول الله و خط وی - علیهما الصلوة والسلام - تهیه گردیده بوده است؛ و از حضرت در موارد گوناگون که می‌پرسند: بر شما آیا وحی نازل شده است؟! در پاسخ می‌فرماید: نه! ما غیر از مصحف الهی و این صحیفه‌ای که به ذؤابه سیف (تعلیقه بر دسته شمشیر) آویزان است چیزی نداریم، مگر اینکه خداوند به بنده‌اش فهم کتابش را عنایت بفرماید.

سید حسن صدر در کتاب «تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام» می‌گوید: و برای آن حضرت کتابی بوده است که خودش آن را «صحیفه» نامید، و در باب دیات بود، و

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۱۱، احوالات حضرت امام صادق علیه السلام، ص ۲۲۴، و نیز در

ج ۷، احوالات أئمة علیهم السلام، ص ۳۰۷ از کتاب «اختصاص» شیخ مفید.

پیوسته عادتش این بود که: آن را به شمشیرش آویزان می نمود. و نزد من نسخه ای از آن وجود دارد. و بخاری در صحیحش در باب «کتابت علم» و در باب «إثم من تبرأ من موالیه» (گناه کسی که از موالی خود تبری جوید) از آن روایت کرده است.^۱

خطیب بغدادی گوید: ذکر الروایة عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب في ذلك (یعنی در لزوم کتابت و تقیید علم). آنگاه با سند خود روایت می کند از ابراهیم از پدرش که گفت: خطبنا علی فقال: من زعم أن عندنا شيئاً نقرأه ليس في كتاب الله تعالى و هذه الصحيفة - قال: صحيفة معلقة في سيفه فيها أسنان الإبل و شيء من الجراحات - فقد كذب.^۲

و فيها: قال رسول الله ﷺ: المدينة حرم ما بين عير إلى ثور، فمن أحدث فيها حدثاً، أو آوى محدثاً^۳ فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً.^۴

و من ادعى إلى غير أبيه، أو انتمى إلى غير موالیه^۵ فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً.

و ذمة المسلمین واحدة، يسعى بها أدناهم. فمن أخفر مسلماً فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً.^۶

۱- پایان ص ۲۷۹.

۲- و به موافق این حدیث به بخاری ج ۱، ص ۴۰ و «جامع بیان العلم» ج ۱، ص ۷۱ و شرح حدیث در «ارشاد الساری» ج ۱، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۶۱ و ص ۵۶۲ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۲ و شرح کرمانی للبخاری مکتبه ظاهریه حدیث ۵۲ آخر نصف اول مراجعه کن.

۳- در «طبقات کبیر» ج ۶، ص ۷۷ مشابه بعضی از فقرات و مخالف بعضی از فقرات دیگرش وارد است.

۴- مثل این روایت با لفظی قریب به آن از اعمش در ذم کلام وارد است. (هروی ص ۱۶۳)

۵- در «تذکره الحفاظ» ج ۴، ص ۶۳ روایتی مشابه بعضی و مخالف بعضی از فقرات این حدیث وارد است.

۶- مثل ایاخبر با اختصار از اعمش در «تذکره الحفاظ» ج ۱، ص ۳ آمده و در «جامع

«علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام برای ما خطبه خواند و در آن گفت: کسی که گمان کند در نزد ما چیزی است که آن را می‌خوانیم غیر از کتاب الله تعالی و این صحیفه - راوی گفت: صحیفه‌ای بود که به شمشیرش آویزان بود، و در آن سن‌های مختلف شتر برای مقدار دیه‌های مختلف و کفارات معین شده بود، و دیگر مقداری از دیه جراحات و زخمها - پس چنین گمان برنده‌ای حقا دروغ گفته است.

و در این خطبه نیز فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهر مدینه از دو جانب آن که مابین غیر (زمین مسطح و برآمده) تا ثور (زمین سنگلاخ) باشد حرم است. هر کس در این زمین حدثی و بدعتی ایجاد نماید، و یا بر پادارنده حدثی و بدعتی را مأوی دهد، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و بازخریدی را!

و کسی که در نسب، خود را به غیر پدرش منتسب سازد، یا به غیر موالیانش ببندد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و بازخریدی را!

ذمه و عهده‌داری جمیع مسلمانان، حائز درجه واحدی از اهمیت است؛ برای برآوردن آن پست‌ترین آنان سعی و دنبال می‌کند. پس کسی که نقض عهد با مسلمانی کند و به وی غدر ورزد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و بازخریدی را!

و همچنین خطیب با سند خود از طارق روایت می‌نماید که گفت: دیدم علی علیه السلام را بر فراز منبر که می‌گفت: «ما عندنا کتاب نقرأه علیکم إلا کتاب الله عزوجل و هذه الصحیفة» و صحیفة معلقة فی سیف، علیه حلقة حدید، و بکراته حدید، فیها فرائض الصدقة^۱ قد أخذها من رسول الله صلی الله علیه و آله. «نزد ما کتابی نمی‌باشد که آن را

←

البیان» ج ۱، ص ۷۱ بدان تصریح دارد.

۱- مثل این خبر با لفظی متقارب از شریک در ذم کلام هر وی، ص ۲۶۳ وارد است و در آن است: «و علیه سیف حلیته من حدید» و در آنجا خبر صحیفة دیگری که نزد علی علیه السلام بوده

←

برای شما بخوانیم مگر کتاب الله عزوجل و این صحیفه... و صحیفه‌ای معلق بر شمشیری بود که بر آن حلقه‌ای بود از آهن، و قرقره‌هایش از آهن بود. در آن واجبات مقدار پرداخت صدقات بود، که آن را حضرت از رسول خدا ﷺ اخذ نموده بود.»

شیخ محمود ابوریه از این کتاب بحث مفصلی تحت عنوان: « حدیث صحیفه علی رضی الله عنه » نموده است. وی می‌گوید: این حدیث را جماعت: احمد و شیخین و اصحاب سنن به الفاظ مختلفه نقل نموده‌اند.

اما بخاری آن را از ابوجحیفه در کتاب علم بدین لفظ روایت نموده است که:
قلت لعلی: هل عندکم کتاب؟! قال: لا إلا کتاب الله، أ و فهما أعطاه رجلا مسلما،
أ و ما فی هذه الصحیفة!

قلت: و ما فی هذه الصحیفة؟! قال: العقل، و فکاک الأسیر، و لا یقتل مسلم بکافر!^۳
« من به علی رضی الله عنه گفتم: آیا نزد شما کتابی وجود دارد؟! گفت: نه! مگر کتاب خدا یا فهمی که خداوند بر مرد مسلمانی عطا فرماید، یا آنچه در این صحیفه می‌باشد! گفتم: در این صحیفه چیست؟! گفت: عقل (شتری که صاحبان خون در کنار خانه می‌بندند به عنوان دیه تا آن را از اقوام پدری قاتل به عنوان دیه خون خطائی از

است. (رد دارمی بر بشر مریسی ص ۱۳۰) و «توجیه النظر» ص ۱۶ و ص ۱۷ و خبر کتاب قضاء علی در «توجیه النظر» ص ۸. (تقیید العلم طبع ثانی، نشر دار احیاء السنة النبویة، ص ۸۸ و ص ۸۹).

۲- «تقیید العلم» ص ۸۹.

۳- مع العجب محمد عجاج خطیب در کتاب «السنة قبل التدوین» ص ۳۴۵ به این حقیقت اعتراف نموده و گفته است: و قد اشتهرت صحیفة امیرالمؤمنین: علی بن ابیطالب التی کان یعلقها فی سیفه، فیها أسنان الإبل، و أشياء من الجراحات، و حرم المدينة، و لا یقتل مسلم بکافر. و در تعلیقه آن گوید: انظر «مسند» الإمام احمد ص ۴۴ و ۳۵ و ۱۲۱ و ۱۳۱ ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و «رد الدارمی علی بشر» ص ۱۳۰. و در تفسیر «المنار» ج ۶، ص ۴۷۰ در ضمن تفسیر آیه: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک آورده است که: و از این باب می‌باشد آنچه در صحیحین وارد است از سؤال بعضی از مردم از علی مرتضی: هل خصهم الرسول بشیء من الوحی أو علم الدین؟! یعنی اهل البیت. در اینجا سؤال ابوجحیفه را از حضرت و پاسخ وی را به همین منوال بیان می‌نماید.

ایشان أخذ نمایند) و آزاد ساختن اسیر، و اینکه مسلمان را در برابر کافر نمی‌توان کشت (خون مسلمان هم ارزش با خون کافر نیست)».

و در روایت کشمیهنی «و أن لا یقتل» آمده است تا آخر روایت. و در کتاب جهاد بدین لفظ آمده است که:

قلت لعلی: هل عندکم شیء من الوحی؟ إلا ما فی کتاب الله؟!

قال: لا والذی فلق الحبة، و برأ النسمة، ما أعلمه إلا فهما یعطیه الله رجلا فی

القرآن و ما فی هذه الصحیفة؟!

قلت: و ما فی هذه الصحیفة؟!

قال: العقل، و فکاک الأسیر، و أن لا یقتل مسلم بکافر!.

«به علی علیه السلام گفتم: غیر از آنچه در کتاب الله می‌باشد، آیا در نزد شما از وحی

آسمانی چیزی هست؟! فرمود: نه! قسم به آن که دانه را شکافت، و روح را میدد، من چیزی از وحی را به یاد ندارم که بر من نازل شده باشد، مگر آن فهم و درایتی که خداوند به مردی عطا کند درباره قرآن نازل شده، و آنچه در این صحیفه موجود است!

گفتم: در این صحیفه چه می‌باشد؟!

فرمود: عقل، و آزاد شدن اسیر، و اینکه مسلمی نباید در مقابل کافری به قتل

برسد!»

و در باب دیات بدین عبارت است: سألت علیا علیه السلام: هل عندکم شیء مما لیس

فی القرآن؟!

فقال: و الذی فلق الحبة و برأ النسمة، ما عندنا إلا ما فی القرآن، إلا فهما یعطی

رجل فی کتابه، و ما فی هذه الصحیفة!

قلت: و ما فی هذه الصحیفة؟! قال: العقل، و فکاک الأسیر. الخ.

و در باب حرم مدینه از کتاب حج از ابراهیم تیمی از پدرش بدین عبارت است:

ما عندنا شیء إلا کتاب الله و هذه الصحیفة عن النبی صلی الله علیه و آله:

«المدينة حرم ما بين عائر إلى كذا. من أحدث فيها حدثا، أو آوى محدثا، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين؛ لا يقبل منه صرف ولا عدل.»
و قال: «ذمة المسلمين واحدة؛ فمن أخفر مسلما فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين، لا يقبل منه صرف ولا عدل.»

و در باب ذمة المسلمین از کتاب جزیه بدین عبارت است:
خطبنا علی فقال: ما عندنا کتاب نقرأه إلا کتاب الله و ما فی هذه الصحيفة. قالوا: و ما فی هذه الصحيفة؟

فقال: فيها الجراحات، و أسنان الإبل، و المدينة حرام ما بين عير إلى كذا. فمن أحدث فيها حدثا أو آوى فيها محدثا فعليه لعنة الله والملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل منه صرف و لا عدل.

و من تولى غير مواليه فعليه مثل ذلك. و ذمة المسلمين واحدة؛ فمن أخفر مسلما فعليه مثل ذلك.

و در باب «إثم من عاهد ثم غدر» (گناه کسی که معاهده ببندد و پس از آن غدر کند) بدین عبارت است: عن علی قال: ما كتبنا عن النبي ﷺ إلا القرآن و ما فی هذه الصحيفة: قال النبي ﷺ: «المدينة حرام ما بين عائر إلى كذا، فمن أحدث حدثا أو آوى محدثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل منه صرف و لا عدل. و ذمة المسلمين واحدة يسعى بها أدناهم. فمن أخفر مسلما فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل منه صرف و لا عدل. و من والى قوما بغير إذن مواليه، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل منه صرف و لا عدل.»

و در باب «إثم من تبرأ من مواليه» (گناه کسی که از موالیان خود تبری جوید) بدین عبارت است: ما عندنا کتاب نقرأه إلا کتاب الله و غیر هذه الصحيفة؛ و أخرجها فإذا فيها أشياء من الجراحات و أسنان الإبل و فيها: المدينة حرام - الخ و مسألة ولاء، و به دنبالش مسألة ذمه را مانند آنچه گذشت ذکر کرده است.

و در باب کراهت تعمق و تنازع و غلو در دین از کتاب اعتصام بدین عبارت

است:

خطبنا علی علی منبر من آجر فقال: واللّه ما عندنا من کتاب یقرأ إلا کتاب اللّه و ما فی هذه الصحیفة، فنشرها فإذا فیها: أسنان الإبل؛ و إذا فیها المدینة حرم من عیر إلى کذا، فمن أحدث فیها حدثا فعليه لعنة اللّه و ذمة المسلمین واحدة یسعی بها أدناهم فمن أخفر فعليه ...

و إذا فیها: من والی قوما بغير إذن مواليه فعليه ...

(إلا أنه قال): لا یقبل اللّه منه صرفا و لا عدلا.

اینها مجموعهٔ احادیثی بود که بخاری صاحب « صحیح » در این مورد روایت نموده است؛ و چون مضامین آنها با همدیگر متشابه و مفادشان قریب است لهذا ما از ذکر ترجمهٔ بسیاری از آنها خودداری نمودیم؛ زیرا معانی آنها از همان روایات اولین که نظایر و اشباه اینها بودند معلوم می‌گردد.

سپس شیخ محمود أبوریه می‌گوید: و روایات مسلم و صاحبان سنن به معنی روایات بخاری است. و مسلم تصریح کرده است به آنکه: دو حد مدینه عیر و ثور (نام دو کوه) می‌باشند.

و حافظ ابن حجر در ضمن گفتاری بر حدیث علی رضی الله عنه از طریق ابراهیم تیمی از پدرش گفته است: آن صحیفه تحقیقا مشتمل بوده است بر جمیع آنچه وارد شده است. به معنی آنکه هر شخص راوی از آن چیزی را روایت کرده است؛ یا به جهت آنکه حال او اقتضای ذکر آن را داشته است نه غیر آن را، و یا به جهت آنکه بعضی از راویان تمام آنچه را که در آن بوده است به خاطر نسپرد و حفظ نموده‌اند، و یا به جهت آنکه نشنیده‌اند؛ و بدون شک منقولات ایشان در این مورد نقل به معنی است بدون التزام به لفظ، و بدین سبب است که در ألفاظشان اختلاف است؛ و راویان نگفته‌اند که: حضرت این صحیفه را به تمامی برایشان قرائت نموده، یا از روی آن نوشته‌اند؛ بلکه (عباراتشان دلالت دارد) بر آنکه راوی آنچه را که در آن بوده است، یا بعضی از آن را از حفظ ذکر نموده است. و کسی که همهٔ آن را یا بعضی از آن را

برایشان قرائت نموده است، آنان آن را نوشته‌اند؛ بلکه از حفظ آن را روایت نموده‌اند.

و بعضی از آن عبارت پیغمبر ﷺ است، و بعضی اجمال معنی است مثل قوله: «العقل، و فکاک الأسیر» زیرا که مراد از عقل، دیه قتل است و آن را به عقل اسم گذاری کرده‌اند به جهت آنکه اصل در آن شتری بوده است که آن را تعقیل می‌نموده‌اند یعنی با عقل و دهنه آن را در فضای سرباز خانه مقتول یا عصبه او که مستحق دیه بوده‌اند می‌بسته‌اند.

و أسنان الإبل که در بعضی از روایات وارد شده است، معنیش آن چیزی است که برای سن‌های مختلف شتر دیه یا صدقه شرط می‌گردد - الخ. و محصل کلام آن است که: ما احدی را سراغ نداریم که آنچه را در نص آن صحیفه آمده است بتمامه نوشته باشد و آن را از امیرالمؤمنین اخذ نموده باشد؛ و نه آنکه حضرت آن را به امر پیغمبر ﷺ نوشته باشد؛ به علت آنکه در روایت قتاده از ابی حسان وارد است که: حضرت چیزی شنیدند و نوشتند.

و إذا كان لنا من كلمة نعلق بها على أمر هذه الصحيفة المنسوبة إلى علي عليه السلام با ملاحظه آنچه پیرامون آن روایات مختلفی که در کتب حدیث وارد است آن است که بگوئیم: ما اطمینان به روایاتی که در این باره وارد است نداریم گرچه رواتشان صحیح باشند. و برای تو همین بس آنچه را که یافتی ابن حجر درباره این روایات گفت.

و بازگشت شک و تردید ما به آن است که: اگر علی عليه السلام اراده می‌فرمود تا از رسول خدا چیزی را که برای دین و مسلمین نافع بود بنویسد، برای وی این کافی نبود که مثل این صحیفه را که بنابر گفتارشان در غلاف شمشیرش جای می‌داد بنویسد؛ بلکه او هزاران حدیث را که برای امور مهمه مسلمین به کار می‌آمد می‌نوشت و او صادق بود در تمام چیزهایی که می‌نوشت اگر اراده نوشتن می‌نمود. علاوه بر اینها، ما از روایات وارده در پیرامون این صحیفه فائده بزرگی بردیم؛

چرا که برای ما به ثبوت رسانید که: چگونه جواز نقل به معنی در روایت کار خود را کرد، و آن تحقیقا ضرری عظیم بر دین و بر لغت و ادب بود همان طور که إنشاء الله قریبا این مطلب را روشن خواهیم نمود.^۱

منظور ما از آوردن این روایات کثیره از «صحیح» بخاری به نقل این مرد بیدار سنی مذهب آن بود که: اصل تحقق این صحیفه بنابر روایت کثیره مخالفین، سندی است برای شیعه در کتابت و تدوین امیرالمؤمنین علیه السلام. و اما اشکال او به این نحو که ملاحظه شد وارد نیست؛ به علت آنکه هر راوی گوشه‌ای از آن را روایت و ذکر نموده است و این فقط درباره مسائل حدود دیات و جراحات و نظائرها بوده است؛ و اما جمیع مسائل در امور مهمه و مختلفه در کتاب «جامعه» بوده است که شرح و تفصیل آن گذشت همان طور که ابوریه خود بدان تصریح دارد، در آنجا که می‌گوید: شیعه می‌گوید: اولین کسی که حدیث را گردآوری کرد و در ابواب مختلف مرتب ساخت ابورافع مولای رسول الله بود^۲؛ و وی دارای کتابی است در سنن و احکام و قضایا. شیعه می‌گوید: از ابو رافع مقدم‌تر در ترتیب ابواب الحدیث و جمع آن در ابواب کسی نیست.^۳

و عالم کبیر محمد حسین آل کاشف الغطاء نجفی در کتاب خود به نام

۱- «أضواء على السنة المحمدية، أو دفاع عن الحديث» طبع سوم دارالمعارف مصر، ص

۹۴ تا ص ۹۶.

۲- یعنی ابورافع غلام رسول خدا بود، و اسم او أسلم بود در ابتدا بنده عباس بن عبدالمطلب بود و او را به رسول اکرم بخشید و او برای رسول الله منبری ساخت از اثل الغابته. و کنیز رسول خدا: سلمی^۱ در نکاح ابورافع بود و برای وی عیبدا لله بن ابی رافع را زائید که او کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام شد. (اثل درختی است شبیهه طرفاء که دارای چوبی محکم است و از آن کاسه و بشقاب می‌سازند. و غابه به معنی نیزار است یعنی از نوع درختی که نامش اثل بود و در نیزار روئیده بود.)

۳- ص ۲۷ و ص ۲۸ از کتاب «الشیعة و فنون الإسلام» لمؤلفه سید حسن صدر از علمای

عراق، مطبعة عرفان، صیدا سنه ۱۳۳۱.

«المطالعات و المراجعات و الردود»^۱ می‌گوید: اول کسی که حدیث را در اسلام تدوین کرد پسر ابورافع کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام و خازن او بر بیت المال بوده است. ولیکن حق آن است که: اول کسی که تدوین حدیث نمود، خود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود همچنانکه خبر صحیفه در صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) بر آن دلالت دارد.^۲

از جمله کلام ابوریه بر صحیفه امیرالمؤمنین مطلبی است که آن را از سید رشید رضا نقل می‌کند. او می‌گوید: نختم هذا الموضوع بكلمة قيمة للعلامة السيد رشيد رضا رحمه الله:

بعضی از خبرهای واحد حجت می‌باشند بر کسی که ثابت شود نزد او و دلش بدان مطمئن گردد؛ اما بر غیر او حجت نیست به طوری که برای وی واجب العمل باشد. و به همین علت صحابه جمیع احادیثی را که می‌شنیدند و بدان دعوت می‌شدند نمی‌نوشتند؛ با آنکه ایشان دعوت می‌کردند به متابعت قرآن و عمل به آن و به سنت عملیه متبعه مبینه که قرآن را تفسیر می‌نمود؛ مگر مقدار قلیلی از بیان سنت مانند صحیفه علی رضی الله عنه که مشتمل بود بر بعضی احکام مانند دیه، و آزاد کردن اسیر، و حرم قرار دادن برای مدینه مثل مکه - تا آخر.^۳

آری ابوریه حق دارد، چرا که این روایات را از مصادر عامه همچون بخاری و مسلم تخریج کرده است؛ و عناد ایشان در حذف، و تقطیع، و تحریف، و إسقاط حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام به پایه‌ای است که امروزه بر احدی حتی بر بسیاری از علماء با انصاف اهل سنت پوشیده نیست.

اگر ابوریه در این مطالب به کتب شیعه مراجعه می‌کرد، به قدری برای وی روشن بود که کالشمس فی السماء الضاحیه خودش بدین حقیقت اعتراف می‌نمود.

۱- ص ۵۶.

۲ و ۳- «أضواء على السنة المحمدية» ص ۲۷۲ و ص ۳۷۹.

همچنانکه رئیس المحدثین صاحب دائرةالمعارف کبیر شیعه جدنا الأعلى من جانب ام الوالد: محمد باقر مجلسی قدس سره در کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «بصائر الدرجات» روایت کرده است از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از محمد بن الفضیل، از بکر بن کرب صیرفی که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود:

ما لهم ولكم؟ وما يريدون منكم وما يعييونكم؟! يقولون: الرافضة! نعم والله رفضتم الكذب و اتبعتم الحق. أما والله إن عندنا ما لا نحتاج إلى أحد، والناس يحتاجون إلينا.

إن عندنا الكتاب بإملاء رسول الله ﷺ و خط على عليه السلام بيده، صحيفة طولها سبعون ذراعا، فيها كل حلال و حرام.^۱

«درگیری شما و آنان در چیست؟! و چه از شما می خواهند؟ و چه عیبی از شما می گیرند؟! می گویند: شما رافضی هستید! آری سوگند بخدا شما دروغ را رفض کردید! و از حق متابعت نمودید! سوگند بخدا تحقیقا نزد ما چیزی است که با آن نیازی به احدی نداریم و مردم به ما نیاز دارند!

تحقیقا نزد ما کتابی است به املاء رسول الله ﷺ و خط علی علیه السلام با دست خودش. صحیفه ای است که طولش هفتاد ذراع است، و در آن هر حلالی و هر حرامی موجود می باشد.»

و أيضا در «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از ابو آراکه روایت می کند که گفت: ما با علی علیه السلام در مسکن بودیم و با رفقای خود گفتگو داشتیم که: علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ شمشیر را به ارث برده است؛ و بعضی گفتند: بغلة رسول الله را (استر او را) و بعضی گفتند: صحیفه ای را که در حمایل شمشیر اوست؛ که ناگهان در

۱- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری ج ۲۶، ص ۳۶، حدیث

۶۶. و «بصائر الدرجات» ص ۴۱.

این حال که ما گرم سخن در او بودیم، او وارد شد و گفت:
 و أيم الله لو انشط و يؤذن لحدثكم حتى يحول الحول لا اعيد حرفا.
 و أيم الله إن عندی لصحفا كثيرة قطایع^۱ رسول الله ﷺ و أهل بيته، و إن فیها
 لصحيفة يقال لها: العیطة؛^۲ و ما ورد علی العرب أشد علیهم منها، و إن فیها لستین قبيلة
 من العرب بهرجة ما لها فی دین الله من نصیب.

« و قسم به خدا اگر با نشاط گردم و به من اجازه داده شود، برای شما در مدت
 سال به قدری حدیث بیان کنم تا سال سپری شود و سال دیگر درآید و من در این
 احادیث یک حرف را تکرار ننموده باشم!

و قسم به خدا نزد من صحیفه‌های بسیاری است که آنها قطایع رسول اکرم ﷺ
 و اهل بیت او می‌باشد، و در میان آن صحائف، صحیفه‌ای است که آن را عیطة
 (عیطة) نامند؛ و بر عرب وارد نشده است حادثه‌ای شدیدتر از آن صحیفه! در آن
 صحیفه وارد است که: شصت قبيلة از عرب، مردم بدون ارزش و فرومایه هستند، که
 آنان بهره و نصیبی از دین خدا ندارند.»

مجلسی در بیان خود از «قاموس» نقل نموده است که: بهرج به معنی باطل و
 پست و بدون مقدار است. و بهرجة عبارت است از عدول به واسطهٔ چیزی از جادهٔ
 معتدل به غیر آن. و مبهرج از آبها به آبی گویند که: هرز آب است و کسی جلوی آن را
 نمی‌گیرد. و مبهرج از خونها به خون هدر گویند.^۳

۴- صحیفه الفرائض یا صحیفه کتاب الفرائض یا فرائض علی علیه السلام

مجلسی علیه السلام در «بحار الأنوار» از «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین، از

۱- قطیعه به معنی زمین خراج است و جمع آن قطایع.

۲- در نسخهٔ «بحار» کمپانی عیطة، و در طبع حیدری عیطة مضبوط است.

۳- همین مصدر، از طبع کمپانی ص ۲۸۳، و از طبع حیدری ص ۳۷، حدیث ۶۷. و از

«بصائر الدرجات» ص ۴۱.

جعفر بن بشیر، از حسین، از ابو مخلد، از عبدالملک روایت کرده است که او گفت:
 دعا أبو جعفر عليه السلام بكتاب علي ف جاء به جعفر مثل فخذ الرجل مطوى، فإذا فيه: إن
 النساء ليس لهن من عقار الرجل إذا هو توفى عنها شيء. فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا والله
 خط علي بيده و إملاء رسول الله!^۱

«حضرت امام محمد باقر عليه السلام کتاب علی را طلبیدند، پس جعفر آن را که مانند
 ران مرد بود آورد، و در آن بود: زنهایی که شوهرانشان بمیرند از اراضی آنان ارث
 نمی‌برند. حضرت باقر عليه السلام فرمودند: قسم به خدا این خط علی با دست خود و
 املاء رسول الله می‌باشد!»

آیه الله سید محسن امین عاملی گوید: این کتاب به همین عناوینی که آوردیم
 وارد شده است؛ همان طور که در روایات با همین تعابیر آمده است؛ و محتمل
 است آنکه مراد از کتاب علی که در برخی اخبار وارد شده است همان باشد؛ و
 محتمل است که غیر آن باشد.

این کتاب ایضا نزد ائمه عليهم السلام بوده، و ثقات از اصحاب آن را مشاهده نموده‌اند
 و بسیاری از روایات و محتویات آن در کتب شیعه به روایت ثقات از ثقات تا امروز
 نقل گردیده است.

این کتاب نزد حضرت باقر عليه السلام بوده است. شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب
 کلینی در «کافی» از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل
 بن دراج، از زراره روایت می‌کند که گفت: حضرت ابو جعفر امر کردند تا حضرت
 ابو عبدالله صحیفه فرائض را قرائت کردند. من دیدم: جل آنچه در آن بود بر چهار
 سهم بوده است.

و کلینی ایضا روایت می‌نماید از ابوعلی اشعری از عمر بن اذینه از محمد بن

۱- همین مصدر، از طبع کمپانی ص ۲۸۷، و از طبع حیدری ص ۵۱، حدیث ۱۰۱. و

«بصائر الدرجات» ص ۴۵.

و صفار در «بصائر الدرجات» با سند خود، از سلیمان بن خالد، از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند (تا آنکه می گوید): فلیخرجوا قضایا علی علیه السلام و فرائضه إِنْ كانوا صادقین - (الحديث).

«بنابراین اگر آنان راست می گویند: باید قضایا و فرائض علی علیه السلام را بیاورند و ارائه بدهند» - (تا آخر حدیث).

و ظاهراً مراد حضرت، بنی الحسن می باشند؛ و مراد به قضایا، یا قضایای او در فرائض و مواریث است، یا مطلق قضایای وی که در آن زمان تدوین شده بوده و نزد آل علی علیه السلام بوده است.^۱

۵- کتاب الستین

آیه الله سید محسن امین عاملی رحمته الله کتابی را برای امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است که در آن شصت نوع از انواع علوم قرآن را آنحضرت املاء فرموده است؛ و از برای هر یک از آنها مثالی به خصوص ذکر نموده است. و این کتاب حکم اصل را دارد برای هر کس که در انواع علوم قرآن چیزی نوشته است.

مجلسی در «بحار الأنوار» این کتاب را از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیری که بر قرآن نقل نموده است، و نعمانی آن را از ابن عقده با سند متصل خود از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که آن را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند، روایت می کند. این کتاب به قطع کامل بالغ بر سیزده ورقه مگر ربع ورقه می باشد، و هر صفحه از آن ۲۷ سطر است که هر سطر ۱۳ کلمه دارد.

رافعی در کتاب خود: «إعجاز القرآن» اشاره بدین کتاب می کند و می گوید: شیعه

۱- «أعيان الشيعة» جلد اول، قسمت اول، ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۲ از طبع ثانی سنه ۱۳۶۳

قمری، مطبعة ابن زیدون دمشق.

گمان دارد که: علی شصت نوع از انواع علوم قرآن را املاء کرده است، و برای هر یک از آنها مثالی بخصوصه ذکر نموده است. و این در کتابی است که از امیرالمؤمنین با طرق عدیده‌ای روایت می‌کنند و تا امروز در دست شیعه می‌باشد.

آنگاه می‌گوید: و این گفتار گرچه بر حسب ظاهر، قریب به نظر می‌رسد غیر آنه بالحیلة علی تقریبه صار أبعد منها و أمحض فی الزعم - اه .

«مگر آنکه این کلام به واسطه حیل‌های که در قریب نشان دادن آن به بکار رفته است، از حقیقت دورتر گشته و در پندار و خیال بهتر جا گرفته است.»

و ما گمان می‌کنیم با این عبارتش اشاره به کتاب «الشیعة و فنون الإسلام» کرده است که در دو جای آن، این عبارت ذکر گردیده است، ولیکن نفس رافعی به او اجازه نمی‌دهد که بدین کتاب اعتراف نماید و اذعان نماید که: علی علیه السلام که باب مدینه علم مصطفی صلی الله علیه و آله است شصت نوع از انواع علوم قرآن را در کتابی که شیعه آن را با اسانید خود روایت می‌نمایند و در دستشان تا امروز می‌باشد، املاء کرده باشد، و این گفتار را حیل‌های برای نزدیک ساختن آن به حقیقت قرار داده است.

یا سبحان الله! چگونه ممکن نیست مثل این کتاب از امیرالمؤمنین و سید العلماء و الموحدین و وارث علوم خیر النبیین صلی الله علیه و آله و کسی که رسول خدا در حق او فرمود: أنا مدینه العلم و علی بابها، صادر گردد؟!

و چگونه امکان دارد رافعی آن را تصدیق کند در جائی که راویان آن شیعه هستند و آن کتاب تا امروز در دستشان موجود باشد؟! بلکه خود رافعی به واسطه حیل‌های کردن برای قریب ساختن کلام خود به حقیقت، از حقیقت دورتر شده است. آیا رافعی این را تصدیق نمی‌کند در حالی که در حاشیه همین کتاب «اعجاز القرآن» می‌گوید: بعضی از محققین مشایخ صوفیه دقایقی در تفسیر دارند به جهت روح بلندشان و نور باطنشان که برای غیرشان اتفاق نمی‌افتد. از ایشان است امام سلطان حنفی صاحب مقام مشهور در قاهره .

روزی شیخ الإسلام بلقینی شنید که: وی تفسیر آیه‌ای را می‌نماید، و سپس

گفت: من چهل تفسیر را مطالعه کرده‌ام و هیچ یک از این دقائق را در آن ندیده‌ام. اه.
 رافعی در حاشیه همین کتابش از بعضی از علماء نقل کرده است که: کلام
 خداوند تعالی:

ألم تر إلی ربك کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلاً^۱
 اشاره است به تصویر شمسی.

و کلام خداوند تعالی: ثم استوی إلی السماء و هی دخان^۲ اشاره است به آنکه:
 ماده این عالم کون، اثیر می‌باشد.

و کلام خداوند تعالی درباره آسمانها و زمین: کانتا رتقا ففتنهما^۳ اشاره است به
 آنکه: زمین از منظومه شمسی جدا گردیده است.

و کلام خداوند تعالی: و جعلنا من الماء کل شیء حی^۴ اشاره است به آنکه:
 حیات جمادات به آب متبلور است.^۵

و کلام خداوند تعالی: فأخرجنا به أزواجاً من نبات شتی^۶ دلیل است: بر تلقیح
 در میان نباتات - الی غیر ذلک.

آری این مطالب از علومی که قرآن محتوی آن است بعید نمی‌باشد، در صورتی
 که می‌دانیم: إن فیه تبیان کل شیء؛^۷ ولیکن سخن ما در این است که کسی که این
 مطالب را تصدیق می‌کند چگونه برای وی گران است که تصدیق نماید که علی
 امیرالمؤمنین علیه السلام شصت نوع از علوم قرآن را املاء نموده است؟

در اینجا آیه‌الله امین عاملی می‌فرماید: ما مناسب دیدیم که سند خود را به این

۱- آیه ۴۵، از سوره ۲۵: فرقان.

۲- آیه ۱۱، از سوره ۴۱: فصلت.

۳ و ۴- آیه ۳۰، از سوره ۲۱: انبیاء.

۵- این بنابر آن است که کل شیء حیا خوانده شود ولی آیه کل شیء حی است، یعنی هر

چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم (آفریدیم)، نه آنکه هر چیز را از آب زنده کردیم.

۶- آیه ۵۳، از سوره ۲۰: طه.

۷- اقتباس از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: نحل.

کتابی که آن را به طور اجازة از مشایخ خودمان تا متصل گردد به اهل بیت نبوت علیهم السلام روایت می‌کنیم، ذکر کنیم و مقداری از آن را بیاوریم.

سپس می‌گوید: ما تا ابن عقده که راوی این کتاب با سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، چند طریق داریم و چون حضرت اسناد به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دهند، تا آنحضرت چند طریق داریم که از همه آنها در اینجا فقط یک طریق متصل السند را ذکر می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین با سلسله سند متصل خود تا ابن عقده، و از وی تا اسمعیل ابن جابر که از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌نماید، مفصلاً و مشروحاً اسامی علماء واقع در سلسله روایت را یکایک معنفاً ذکر می‌کنند، تا آنکه حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: **إن الله تبارك و تعالی بعث محمداً صلی الله علیه و آله فختم به الأنبياء فلا نبی بعده، و أنزل علیه کتاباً فختم به الكتب فلا کتاب بعده. أحل فيه حلالاً و حرم حراماً. فحلاله حلال إلى يوم القيامة، و حرامه حرام إلى يوم القيامة.**

در اینجا مرحوم امین تمام ستین مورد یعنی شصت مورد را با اختصار بعضی از آنها طبق الفاظ روایت ذکر می‌کند؛ پس از آن آیاتی را راجع به ناسخ و منسوخ که در این روایت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است ذکر می‌کند، مانند حکم زنای زن در جاهلیت که در خانه حبس می‌شد تا بمیرد، و زنای مرد که مورد شتم و آزار و نفی از مجالس بود؛ و نسخ آن به آیه: **اجراء حد زنا بر زن و مرد در قرآن کریم؛ و مانند مقدار عده زنان که در جاهلیت یک سال تمام بود، و فسخ شد به آیه‌ای که آن را برای آنان چهار ماه و ده روز معین کرد؛**

و مانند حکم مدارا و تحمل اذیتهای مشرکین که به آیات جهاد نسخ شد؛ و مانند وجوب قتال بر مسلمین در وقتی که در برابر یک تن از آنها ده تن از کافرین بودند؛ و نسخ آن به آیه وجوب قتال فقط در وقتی که در برابر یک تن از آنها دو نفر از کافرین باشند؛

و مانند حکم به ارث بردن مسلمین از هم بنا بر اساس اخوت دینی؛ و نسخ آن به

حکم ارث بنا بر اساس خویشاوندی و قرابت رحمت؛
و مانند آیات وجوب نماز به سمت قبله و مسجد الحرام که نسخ وجوب صلوة
را به سوی بیت المقدس نمود؛
و مانند آیات قصاص که نسخ حکم تورات را کرد؛
و مانند نسخ احکام شاقه‌ای که بر بنی اسرائیل واجب بوده است؛
و مانند نسخ حکم به وجوب خودداری از مباشرت با زنان و اکل و شرب در
شبهای ماه مبارک رمضان، به آیه جواز اکل و شرب و آمیزش با زنان در شبها تا طلوع
فجر صادق؛

و بسیاری دیگر از آیات منسوخه به احکام قرآنیة جدیده؛
و بیان مثالهایی از محکم و متشابه و مثالهایی از آیاتی که ظاهرش عموم، و مراد
از آنها خصوص می‌باشد؛ و آیاتی که ظاهرش خصوص و مراد از آنها عموم هستند؛
و آیاتی که لفظش ماضی و معنی آنها مستقبل است، و آیات عزائم و آیات ترخیص،
و احتجاج بر ملحدین و رد بر عبادت کنندگان اصنام و ثنویه، و زنادقه و دهریه و
نصاری و غیرذلک از آنچه صاحب کتاب «اعیان الشیعة» به تفصیل ذکر نموده است
و حاوی مطالب رشیق و انیق می‌باشد ولی ما در اینجا به جهت رعایت اختصار به
اصول آنها اکتفا نمودیم.^۱

۶- کتاب حضرت به مالک أشر و محمد بن الحنفیة

این دو کتاب که صدورش از حضرت قطعی است، و اولی را در «نهج البلاغة»
ذکر کرده است؛ و دومی را صاحب «اعیان» در ترجمه احوال أصبغ بن نباته نقل
نموده است، و سایر کتب حضرت را که در «نهج البلاغة» و غیر آن وارد است

۱- «اعیان الشیعة» طبع ثانی، مطبعة ابن زیدون دمشق، سنة ۱۳۶۳، قسمت اول از جلد

اول، ص ۳۱۸ تا ص ۳۳۰.

می‌توان مجموعاً از مدونات و مصنفات حضرت به شمار آورد؛ چرا که نامه‌هائی است که با دست مبارک خود به خط خود نوشته‌اند.

مرحوم امین همه اینها و بعضی از کتب حضرت را که در احکام فقه نوشته‌اند جدا جدا محاسبه کرده و با مصحف فاطمه مجموع مؤلفاتش را به دوازده عدد بالغ گردانیده است؛ ولی ما در اینجا به واسطه ادغام بعضی در بعضی، و عدم ذکر بعضی به جهت اختصار به همین مقدار اکتفا نمودیم.

۷- مصحف فاطمه علیها السلام یا کتاب فاطمه

را که از کتب معتبره و مسلمه به خط خود آنحضرت بوده است، پایان کتب مدونه و مصنفه او در ردیف إحصاء و شمارش قرار دادیم، بحوله و قوته و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم.

مجلسی در «بحار الأنوار» از «بصائر الدرجات» روایات بسیاری را بیان می‌کند که آنحضرت کتابی داشتند به نام مصحف فاطمه و به خط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛ و در کثیری از این اخبار وارد است که: در آن مصحف چیزی از قرآن موجود نبوده است.

مثل آنچه از «بصائر الدرجات» از عبادین سلیمان، از سعد، از علی بن ابی حمزه از عبد صالح علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عندي مصحف فاطمة ليس فيه شيء من القرآن.^۱

« حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: در نزد من مصحف فاطمه می‌باشد که در آن چیزی از قرآن یافت نمی‌گردد.»

و در بعضی وارد است که: آن گفتار جبرائیل بوده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۵، حدیث ۷۹ و

«بصائر الدرجات» ص ۴۲.

خط خود می نوشتند؛ مثل روایت « بصائر الدرجات » از حضرت صادق علیه السلام تا می رسد بدینجا که می گوید:

قال له: فمصحف فاطمة؟! فسكت طويلا ثم قال: إنكم لتبحثون عما تريدون و عما لا تريدون! إن فاطمة مكثت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسة و سبعين يوما، و قد كان دخلها حزن شديد على أبيها، و كان جبرئيل عليه السلام يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها، و كان على عليه السلام يكتب ذلك. فهذا مصحف فاطمة عليها السلام.^۱

«راوی به آنحضرت گفت: پس مصحف فاطمه کدام است؟!»

حضرت پس از سکوت طویلی گفتند: شما بحث می کنید از چیزهایی که برای شما فایده دارد و خواستنش لازم است، و از چیزهایی که برای شما فایده ندارد و سؤال آن برای شما ضرورتی ندارد! فاطمه علیها السلام پس از پدرش هفتاد و پنج روز در دنیا مکث نمود، و بر فراق پدر غصه و حزن شدیدی بر او عارض می گشت، و جبرائیل علیه السلام به نزد او می آمد و تسلیت و دلداری و تعزیت خوبی بر فراق پدرش برای او می گفت، و جان فاطمه را خوشحال و بشاش می کرد، و از پدرش و محل پدرش به او خبر می داد و او را از آنچه پس از این بر ذریه اش وارد می شود با خبر می ساخت، و علی علیه السلام آن را می نوشت. و این است مصحف فاطمه!»

و در بعضی وارد است که: خداوند فرشته ای را می فرستاد و امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشتند. مثل آنچه مجلسی از « بصائر الدرجات » از احمد بن محمد، از عمران بن عبدالعزیز، از حماد بن عثمان روایت می نماید که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

تظهر الزنادقة سنة ثمانية و عشرين و مائة. و ذلك لأنى نظرت فى مصحف

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۱، حدیث ۷۲. و

« بصائر الدرجات » ص ۴۲.

فاطمه علیها السلام . قال: فقلت: و ما مصحف فاطمة؟!

فقال: إن الله تبارك و تعالی لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله دخل على فاطمة من وفاته من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزوجل. فأرسل إليها ملكا يسلي عنها و يحدثها. فشكت ذلك إلى أميرالمؤمنين عليه السلام . فقال لها: إذا أحست بذلك و سمعت الصوت قولى لى. فأعلمته؛ فجعل يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفا. قال: ثم قال: أما إنه ليس من الحلال و الحرام، ولكن فيه علم ما يكون «زادقه در سنه صد و بیست و هشتم ظهور می کنند، به علت آنکه من در مصحف فاطمه علیها السلام نظر کردم. راوی می گوید: من گفتم: مصحف فاطمه کدام است؟!»

فرمود: خداوند تبارک و تعالی چون روح پیغمبرش صلى الله عليه و آله را به سوی خود قبض نمود، بر فاطمه به قدری اندوه و غم وارد شد که غیر از خداوند عزوجل کس نداند. در این حال خداوند ملکی را فرستاد تا غم و غصه وی را تسلیت و آرامش بخشد و با او به گفتگو پردازد. فاطمه علیها السلام جریان حال خود را به علی علیه السلام عرضه داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام بدو گفت: چون احساس این امر را نمودی و صدای فرشته را شنیدی، مرا آگاه کن. فلهاذا فاطمه او را آگاه می کرد، و علی علیه السلام شروع کرد به نوشتن و هر چه را که می شنید، می نوشت تا به حدی که از آن مصحفی به وجود آمد. راوی می گوید: سپس حضرت گفت: آگاه باشید که: در آن از علم حلال و حرام چیزی نمی باشد ولیکن در آن علم حوادث و وقایع آینده است. مجلسی در بیان خود آورده است: در « قاموس » گوید: أحسست و أحسیت و أحست باسین بدون تکرار که از شواذ تخفیف به شمار می آید، به معنی ظننت و وجدت و أبصرت و علمت می باشد. والشیء: وجدت حسه.^۱

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۴، حدیث ۷۷. و « بصائر

الدرجات » ص ۴۳.

و در بعضی وارد است که: آن مصحف کلام خداست که آن را بر فاطمه فرو می‌فرستاد، و حضرت رسول املاء می‌نمود و حضرت امیرالمؤمنین - علیهم الصلوة والسلام أجمعین - با خط خود می‌نوشتند؛ مثل آنچه که مجلسی از «بصائرالدرجات» با سند متصل خود از محمدبن مسلم روایت می‌کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به اقوامی که نزد وی می‌آمدند و از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود باقی گذاشتند و به علی علیه السلام رد کردند، و از آنچه علی علیه السلام از خود باقی گذاشت و به حسن رد کرد، می‌پرسیدند، گفتند: و لقد خلف رسول الله صلی الله علیه و آله عندنا جلدا ما هو جلد جمال و لا ثور و لا جلد بقرة إلا إهاب شاة، فیها کل ما یحتاج إلیه حتی أُرش الخدش و الظفر.

و خلفت فاطمة علیها السلام مصحفا ما هو قرآن ، ولكنه کلام من کلام الله أنزله علیها، إملاء رسول الله و خط علی علیه السلام.

« و هر آینه تحقیقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نزد ما پوستی را به یادگار گذاشت که آن پوست شتران نبود، و پوست گاو نر نبود، و پوست گاو ماده نبود مگر پوست دباغی نشده گوسپندی بود که در آن تمام چیزهائی که بدان نیاز است حتی غرامت و دیه خراش پوست و ناخن وجود دارد.

و فاطمه علیها السلام از خود به یادگار گذاشت مصحفی را که قرآن نبود، ولیکن از کلام خداوند بود که آن را بر فاطمه فرو فرستاده بود. آن املاء رسول الله و خط علی علیه السلام بود. « مجلسی در بیان خود دارد: فیروزآبادی گفته است: إهاب بر وزن کتاب عبارت است از پوست یا پوست دباغی نشده. و مراد از رسول الله در اینجا جبرئیل علیه السلام می‌باشد.^۱ این از جهت املاء کننده مصحف فاطمه؛ و اما از جهت متن و مفاد، در روایات وارده دیدیم که: قرآن نیست و از حلال و حرام نیست، فقط راجع به حوادث و

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵، و از طبع حیدری ص ۴۱ و ص ۴۲ حدیث ۷۳.

و «بصائرالدرجات» ص ۴۲.

وقایعی است که در آینده تحقق می‌پذیرد، و موجب تسلیت و آرامش خاطر آن مخدرة سدره نشین، بی‌بی دو عالم می‌گردد.

چنانکه مجلسی از «بصائر الدرجات» با سند خود روایت می‌کند از ولید بن صبیح که گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام گفتند: یا ولید! انی نظرت فی مصحف فاطمة علیها السلام قبیل فلم أجد لبنى فلان فیها إلا كغبار النعل.^۱

«ای ولید، من نظر کردم در مصحف فاطمه علیها السلام قدری جلوتر از این وقت، و نیافتم در آن برای بنی فلان اثری را مگر مانند گرد روی کفش!»

آیه‌الله سید محسن امین عاملی درباره مصحف فاطمه علیها السلام چنین انشاء نموده‌اند: ذکر مصحف فاطمه علیها السلام در اخبار اهل بیت علیهم السلام مکررا آمده است. از «ارشاد» مفید، و «احتجاج» طبرسی در حدیثی وارد است که:

كان الصادق علیه السلام يقول: و إن عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمة (إلی ان قال:) و أما مصحف فاطمة علیها السلام ففیه ما یكون من حادث و أسماء من یملك إلی أن تقوم الساعة - الحدیث.

«حضرت صادق علیه السلام این طور می‌گفتند: و حقا در نزد ما جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه علیها السلام می‌باشد (تا آنکه می‌گوید:) و اما مصحف فاطمه علیها السلام پس در آن است حوادث و وقایعی که بعدا پیشامد می‌کند، و اسامی کسانی که سلطنت می‌نمایند تا زمانی که قیامت بر پا گردد» - تا آخر حدیث.

در اینجا مرحوم امین اخبار وارده درباره این مصحف را به طور تفصیل از «بصائر الدرجات» و غیره نقل می‌کند که در پایانش این روایات را می‌آورد که:

از «بصائر» با سند خود از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می‌گفت: ما مات أبو جعفر الباقر علیه السلام حتی قبض مصحف فاطمة. «حضرت باقر ابو جعفر علیه السلام نمردند مگر آنکه مصحف فاطمه را اخذ نمودند.»

۱- همین مصدر، ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۱. و «بصائر الدرجات» ص ۴۴.

و از «بصائر» از عبدالله بن جعفر، از موسی بن جعفر، از وشاء، از أبو حمزه، از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت است که فرمود: مصحف فاطمة ما فيه شيء من كتاب الله، و إنما هو شيء القى عليها بعد موت أبيها صلى الله عليهما.

«از کتاب الله در مصحف فاطمه چیزی نیست؛ و آن عبارت است از چیزی که بعد از رحلت پدرش - صلی الله علیهما - بر وی إلقا شده است.»

و پوشیده نماند که: در این احادیث با قسم و سوگند مؤکد نفی کرده‌اند که چیزی از قرآن در مصحف فاطمه باشد. و ظاهراً علتش آن است که: به سبب آنکه نام آن «مصحف فاطمه» بوده است، این تسمیه موهم آن است که: آن یکی از نسخ مصاحف شریفه باشد. و با عبارت: چیزی از قرآن در آن نمی‌باشد، این توهم و پندار را رد کرده‌اند.

و جل این احادیث از اینکه این مصحف چه چیز را در برداشته است ساکت می‌باشند؛ و در بعضی از آنها وارد است که: ليس فيه من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما يكون. بنابراین، این حدیث تفسیر آن را نموده است؛ و در بعضی وارد است که: إن فيه وصيتها. «وصیت حضرت فاطمه در آن بوده است.» و شاید وصیتنامه یکی از محتویاتش بوده است.

از این گذشته، بعضی از آنها دلالت دارد بر آنکه: آن املاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام بوده است.

و بعضی دلالت دارد بر آنکه: آن عبارت است از آنچه جبرائیل پس از موت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کرده است.

و در «بحار الأنوار» گوید: مراد از رسول الله جبرائیل می‌باشد.

اینجا مرحوم امین می‌گوید: بنابراین تنافی میان روایات از بین می‌رود، ولیکن این تعبیر بعید است، چرا که در عادت نمی‌بینیم از جبرائیل تعبیر به رسول الله شده باشد اگر چه جبرائیل از جمله رسولان الهی می‌باشد. و بنابراین بهتر است آنکه بگوئیم: مصحفهای فاطمه دو عدد بوده‌اند: یکی به املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط

علی علیه السلام، و دیگری از حدیث جبرائیل علیه السلام.

و أنا أقول: چه اشکال دارد که مصحف واحدی بوده باشد به خط علی علیه السلام؛ غایة الأمر مقداری از آن به املاء رسول اکرم در زمان حیاتش، و مقداری از آن از حدیث جبرئیل پس از مماتش؟! و این تقریب از جهاتی مناسبتر به نظر می‌رسد. سپس مرحوم امین فرموده است: هیچ استبعاد و استنکاری نیست در آنکه: جبرئیل با حضرت زهراء - سلام الله علیها - حدیث کند و آن را علی علیه السلام بشنود و بنویسد در کتابی که بر آن مصحف فاطمه اطلاق شده باشد، پس از آنکه موثقین از اصحاب ائمه علیهم السلام این معنی را روایت نموده باشند.

و گویا من کسی را که این را استنکار کند و یا استبعاد نماید، یا آن را غلو بشمارد، از انصاف خارج می‌بینم. چگونه در قدرت خداوند تعالی شک دارد؟ و یا در اینکه مانند بضعة مصطفی: زهرائی اهلیت برای مثل این گونه کرامت را داشته باشد؟ یا در صحت تحقق آن بعد از آنکه موثقین از راویان آن را از ائمه هدی از ذریه زهرا روایت کرده باشند؟!

و تحقیقا از این نوع کرامت عظیمه برای آصف بن برخیا وزیر سلیمان علیه السلام همان طور که قرآن کریم خبر داده است، واقع گردیده است. و او نزد خدا گرامی‌تر از آل محمد نبود، و نه سلیمان گرامی‌تر از محمد صلی الله علیه و آله.

و کتاب عزیز خبر داده است از مادر موسی به قول خدا: و أوحینا إلی ام موسی أن أرضعیه - الآية^۱ «و ما به سوی مادر موسی وحی فرستادیم که: موسی را شیر بده» - تا آخر آیه.

و ابن خلدون می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: إن فیکم محدثین! «در میان شما کسانی می‌باشند که ملائکه با آنها سخن می‌گویند!»

و صاحب «ارشاد الساری» از بعضی صحابه روایت کرده است که: کنت احدث

۱- آیه ۷ از سوره ۲۸: قصص.

حَتَّى اَكْتَوَيْتُ.^۱ «حال من چنین بود که فرشتگان را بدون آنکه ببینم با من سخن می‌گفتند، تا به جایی که افتخار می‌کردم به آنچه در من وجود نداشت!»
و اینکه بعضی از صالحین خضر را دیده بودند که عُمر بن عبدالعزیز را تسدید می‌کرد بدون آنکه سایر مردم او را ببینند؛ همچنانکه به تمام این مسائل از غیر طریق شیعه اشاره شد.

و صاحب «سیره حَلَبِيَّة» و غیر او روایتی نموده‌اند که حاصلش آن است که: بعد از رحلت پیغمبر ﷺ جبرائیل برای تعزیت و تسلیت به سوی اهل بیت عليهم السلام می‌آمد. آنان صدای او را می‌شنیدند ولی شخص او را نمی‌دیدند.

آیا این حقایق رفع استبعاد صدور کرامات از بَعْضَةُ النَّبِيِّ ﷺ و سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و مِنْ سَائِرِ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ نمی‌نماید؟^۲

شیخ الإسلام ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی در کتاب نفیس و گرانقیمت خود «فرائد السّمطين» روایتی را نقل می‌کند که منطبق با محتوی و مضمون مندرجات مصحف فاطمه سلام الله علیها می‌باشد؛ فلماذا ما آن را در اینجا که بحث از آن مصحف شریف می‌باشد ذکر می‌نمائیم.

وی در عنوانی بدین عبارت: [أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا بِكِتَابَةِ مَا يُمْلِيهِ عَلَيْهِ ثُمَّ بَيَانُ بَرَكَاتِ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَأَنَّ أَوْلَهُمْ هُوَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ وَبَعْدَهُ الْحُسَيْنُ وَأَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ] می‌گوید:

۵۲۷ - سید نسابه جلال‌الدین عبدالحمید، از پدرش امام شمس‌الدین شیخ الشّرف فخر بن معد موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمی، از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه^۳ به ما خبر داد و گفت:

۱- اکتوی: تمدّح نفسه بما لیس فیہ. تمدّح: افتخر بما لیس عنده.

۲- «أعیان الشیعة» طبع ثانی، مطبعة ابن زیدون دمشق سنه ۱۳۶۳، قسمت اول از جلد اول، ص ۳۵۳ تا ص ۳۵۸.

۳- در تعلیقه گوید: این حدیث را صدوق در «أمالی» خود ص ۳۵۹ از طبع نجف در حدیث

خبر داد به ما پدرم که گفت: حدیث کرد برای ما سعد بن عبدالله، گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابوطیفیل:

عن أبي جعفر علیه السلام قال: قال النبي صلی الله علیه و آله لأُمير المؤمنين علیه السلام: اكتب ما أملي عليك!

قال: يا نبي الله و تخاف علي السنيان؟! فقال: لست أخاف عليك السنيان وقد دعوت الله عز و جل لك أن يحفظك و لا ينسبك^۱ و لكن اكتب لشركائك! قال: قلت: و من شركائي يا نبي الله؟! قال: الأئمة من ولدك، بهم يسقى أمتي العيش، و بهم يستجاب دعائهم، و بهم يصرف الله عنهم البلاء، و بهم تنزل الرحمة من السماء. و هذا أولهم - و أمأ بيده إلى الحسن، ثم أ و أمأ بيده إلى الحسين علیه السلام ثم قال عليه و آله السلام: الأئمة من ولده.^۲

«از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: بنویس آنچه را که من بر تو املاء می‌کنم. عرض کرد: ای پیغمبر خدا! می‌ترسی از من که نسیان کنم؟ فرمود: من از نسیان تو نگران نمی‌باشم؛ چرا که از خدای عز و جل خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگه دارد و نگذارد چیزی در تو دستخوش فراموشی گردد! ولیکن برای

←

اول از مجلس ۶۳ روایت کرده است و در آن لفظ: «أبأنا أبي» نیست.

۱- در تعلیقه گوید: برای صدر این حدیث شواهد بسیاری است در تفسیر قوله تعالی: «و تعيها ذن و اعية» آیه ۱۲ از سوره الحاقه از کتاب «شواهد التنزيل» ج ۲، ص ۲۷۲، و در باب ۶۹ از کتاب «غایة المرام» ص ۳۶۶.

۲- «فرائد السمطين» للحموئی که از اعلام قرن هفتم و هشتم و متولد در سنه ۶۴۴ و متوفی در سنه ۷۳۰ هجریه بوده است، جلد دوم، باب پنجاهم، ص ۲۵۹.

شرکایت بنویس!

می‌گوید: عرض کردم: ای پیغمبر خدا! شرکای من کیانند؟!

فرمود: امامان پس از تو! به واسطه ایشان است که امّت به باران سیراب می‌شوند، و به واسطه ایشان است که دعایشان مستجاب می‌گردد، و به واسطه ایشان است که خداوند بلا را از آنها برمی‌گرداند، و به واسطه ایشان است که رحمت خدا از آسمان فرود می‌آید.

و این است اول آنها - و اشاره کرد با دستش به حسن، و پس از آن اشاره کرد با دستش به حسین علیه السلام، و سپس رسول خدا - علیه و آله السلام - فرمود: امامان از اولاد او.»

از آنجائی که کتاب «جامعه» غالباً در احکام حلال و حرام بوده است، و کتاب جفر در استخراج وقایع با کلیّات رموز، و مصحف فاطمه برای ذکر وقایع و حوادث آینده به خاطر تسلی حضرت زهراء - سلام الله علیها - می‌توان حدس زد که: این مطالب را حضرت امیر به دستور پیامبر در مصحف فاطمه - سلام الله علیهم اجمعین - کتابت نموده‌اند.

شیخ محمد جواد مغنیه درباره مصحف فاطمه بحثی مفصل می‌کند و از اشتباه عمدی و نسبت‌های ناروائی که علمای عامّه غالباً به شیعه می‌دهند، و در اینجا از تشابه اسمی مصحف سوء استفاده نموده، به شیعه نسبت داده‌اند که: مراد از مصحف فاطمه، قرآنی است که او داشته است غیر از قرآن متعارف، بسیار رنج برده است و اثبات کرده است که تحریف قرآن گرچه به کلمه یا حرف واحدی باشد، چه از ناحیه زیادتی، و یا نقصان، و یا تغییر در نزد شیعه و علمای شیعه محکوم است؛ و بالأخص مطالب شیخ أبوزهره عالم سنّی مذهب مصری معاصرش را مورد خطاب قرار داده و مستدلاً اتهامات وی را دفع می‌نماید، در خاتمه آن می‌گوید: أبوزهره در کتاب «المذاهب الإسلامیة» ص ۲۱ تصریح کرده است که: آن خلافی که نتیجه استنباط باشد محمود العاقبة و حسن نتیجه می‌باشد. بنابراین آیا این حسن

اختصاص به طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر دارد؟!

و پس از آن می‌گوید: و بعد از این درنگ کوتاه با شیخ أبوزهره برمی‌گردیم به سوی بحث از مصحف فاطمه، زیرا که در اخبار اهل البیت ذکر آن و تفسیر آن وارد شده است، که آن از املاء رسول خدا بر علی بوده است.

امام صادق علیه السلام گوید: **عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أَمَا وَاللَّهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِّنَ الْقُرْآنِ، وَ لَكِنَّهُ مِّنْ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَطُّ عَلِيٍّ.**

سید امین در «اعیان» قسم اول از ج ۱، ص ۲۴۸ می‌گوید: نفی امام صادق از اینکه در آن چیزی از قرآن نبوده است به جهت آن است که: نام آن «مصحف فاطمه» می‌باشد. این نام چون **مُوهِم** آن است که: این مصحف یکی از مصاحف شریفه بوده باشد لهذا امام نفی این ایهام را کرده است.

و در کتاب «کافی» آمده است که: منصور نامه‌ای نوشت و از فقهای مدینه در مسأله‌ای از زکاة سؤال کرد؛ هیچ یک از آنها نتوانست پاسخ آن را بدهد مگر امام صادق. و چون از وی سؤال شد: از کجا این مسأله را به دست آوردی؟! گفت: از کتاب فاطمه.^۱

بنابراین مصحف فاطمه کتابی مستقل بوده است، و قرآن نبوده است. علیهذا نسبت تحریف به امامیه بر اساس قولشان به مصحف فاطمه، جهل و افتراء می‌باشد.

و سزاوار آن است که نسبت این قول را به کسانی داد که گمان دارند: عائشه دارای قرآنی بوده است که در آن زیادهایی از این قرآن بوده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب «إتقان» ج ۲، ص ۲۵، طبع حجازی قاهره بدین

۱- کیفیت محاسبه حضرت صادق علیه السلام را با خصوصیات آن مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشیعة» قسمت اول از ج ۱، ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹ از کلینی در «کافی» ذکر نموده است، و ما به جهت رعایت اختصار از آن محاسبه دقیق و منطقی، ضمن بیان او در طی مصحف فاطمه خودداری نمودیم.

حروف تنصیص دارد: *قَالَتْ حَمِيدَةُ بِنْتُ أَبِي يُوْنُسَ: قَرَأَ أَبِي وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً فِي مُصْحَفِ عَائِشَةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصُّفُوفَ الْأُولَى».*

«حقاً خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید درود بفرستید بر او و تسلیم صرف او باشید، و درود بفرستید بر کسانی که در صفهای اول نماز می‌خوانند.»^۱

آیا نمی‌بینی چگونه سنیها غیرخودشان را متهم می‌کنند به اتهامی که خودشان بدان سزاوارترند به تمام معنی الکلّمه؛ همان طور که در مسأله جفر و مسأله ایحاء و الهام همین اتهامات و اولویتهای بر خودشان اقرب و انطب می‌باشد؟!

و در پایان، غرض من در این فصل، و در فصول سابقه این بود که: با حساب ارقام و عدد شماری ثابت نمایم که: چیزی نزد شیعه امامیه نیست مگر آنکه اصل آن به طور تفصیل یا اجمال در نزد اهل سنت وجود دارد، یا منطوقاً و یا مفهوماً، و بنابراین وجهی برای طعن ابوزهره و متقدمین بر او و متأخرین از او به نظر نمی‌رسد مگر تعصب و تأکید بر انقسام و افتراق.

مرحوم مغنیه اینجا در تعلیقه می‌گوید: من چون در هنگام تحریر این کتاب برای تعیین مصادر، در کتابخانه‌های تجارّتی و غیر آنها بحث و تفتیش به عمل می‌آوردم، به دست من کتابی رسید که اسمش «*حَرَكَاتُ الشَّيْخَةِ الْمُتَطَرِّقِينَ وَ أَثَرُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ وَ الْأَدَبِيَّةِ لِأَمْدُنِ الْعِرَاقِ إِبَانَةُ الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ الْأَوَّلِ*» بود، و مؤلفش محمد جابر عبدالعالم مدیر الشئون الاجتماعیّة بجامعة قاهره بود. او در این کتاب عیناً

۱- حقیر گوید: این آیه مسلماً از مجعولات عائشه می‌باشد چون دید که در قرآن صلوات بر پیامبر نازل شد و کیفیت آن را که تعلیم فرمود، صلوات بر آل محمد را ضمیمه نمود و ابوبکر سرش بی کلاه ماند. چون نمی‌توانست اضافه کند: «*وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ*» لهذا چون ابوبکر پیوسته در صف اول نماز می‌خواند، او این صلوات را به جمیع نمازگزاران صف اول تعمیم داد تا کلاهی هم از این نمذ برای پدرش ابوبکر نصیب گردد.

مانند شتر شب کور که به راه افتد و پیوسته زمین خورد و برخیزد در این کتاب شب کور و هرزه‌رو گردیده بود. تمام این کتاب را مشحون به کذب و افتراء نموده بود که البته این مقام و شأن دروغ و اتهام از بسیاری از اسلاف و نیاکان وی به او رسیده است.

ولیکن گفتاری را که در مقدمه آورده بود، و از فَلَاتَاتِ قَلَمِش تراوش کرده و بخواهی و نخواستاری ذکر کرده بود این بود که: «إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ بَيْنَ أَهْلِ السُّنَّةِ مَنْ تَعَصَّبَ عَلَى الشَّيْبَةِ وَأَمْعَنَ فِي ذَلِكَ إِمْعَانًا جَعَلَهُ يَرْمِيهِمْ دُونَ تَثْبُتِ بَاتِّهَامَاتِ يَتَبَيَّنُ لِذِي الْعَيْنِ الْبَصِيرَةِ أَنَّهَا بَاطِلَةٌ أَمْلَاهَا التَّعَصُّبُ وَالتَّشَاخُنُ الْمَذْهَبِيُّ»^۱.

«ما حَقًّا و تحقیقاً می‌دانیم که در میان اهل سنت کسانی هستند که بر علیه شیعه تعصب ورزیده‌اند و به قدری در این امر مبالغه کرده و به نهایت رسیده و راه دور و درازی را پیموده‌اند که بدون تحقیق و تفحص و تثبیت، آنان را به اتهاماتی متهم ساخته‌اند که برای هرچشم بینائی روشن است که آنها اتهامات باطلی می‌باشد که از روی تعصب و کینه مذهبی املا گردیده است.»

مستشار عبدالحلیم جندی نیز گوید: و از میراث علمی نزد شیعه کتابی است که مصحف فاطمه نامیده می‌شود. از حضرت صادق حدیث کرده‌اند چون از مصحف فاطمه از او سؤال شد، گفت: إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ حُمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ قَدْ دَخَلَهَا حُزْنٌ عَلَى أَبِيهَا. وَ كَانَ جَبْرِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عِزَاءَهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيُّ يَكْتُبُ ذَلِكَ. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ!

بنابراین، این مصحف، مصحفی به معنی خاص آن نمی‌باشد که مراد کتاب الله تعالی باشد، بلکه آن عبارت است از یکی از مُدَوَّنَات.^۲

۱- «الشَّيْبَةُ فِي الْمِيزَانِ» قِسْمَتِ أَوَّلٍ: «الشَّيْبَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۵۷ تا ص ۶۲، و طبع مستقل

«الشَّيْبَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۵۶ تا ص ۶۳.

۲- «الإمام جعفر الصادق» جمهوريّة مصر العربيّة، المجلس الأعلى للشؤون الإسلاميّة، طبع

قاهره سنه ۱۳۹۷.

باید دانست که: مصحف فاطمه علیها السلام غیر از لوح فاطمه علیها السلام می باشد. لوح فاطمه به املاء رسول الله و خطّ امیرالمؤمنین - علیهما الصلوة والسلام - نبود بلکه لوحی بود زمردین که از آسمان فرود آمده بود و در آن اسامی و مشخصات ائمه طاهریں علیهم السلام مکتوب بوده است.

شرح و تفصیل آن را در «فرائد السمّطین» بدین گونه ذکر کرده است:

[در حدیث لوحی که خداوند در آن نوشت - یا بعضی از کرام کاتبین خود را امر نمود تا در آن بنویسند - اَسْمَاءُ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ خُدا صلوات الله علیها را سپس آن را به پیغمبر هدیه نمود، و پیغمبر آن را به اُمِّ الْأَوْصِيَاءِ - صلوات الله علیها - هدیه کرد.]

۴۳۲ - خیر دادند به من مشایخ گرامی: سید امام جمال الدّین رضی الله عنهما - احمد بن طاووس حسنی، و سید امام نسابه جلال الدّین عبدالحمید بن فخر بن معذب بن فخر موسوی؛ و علامه زمان نجم الدّین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید که همه از اهل جله می باشند رحمهم الله به واسطه کتابت، از سید امام شمس الدّین شیخ الشّرف فخر بن معذب بن فخر موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمی، از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی^۱ رضی الله عنهم که گفت: حدیث کرد پدرم و محمد بن الحسن رضی الله عنهما که گفتند: حدیث کرد برای ما سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر جمیری جمیعاً از ابوالخیر^۲ صالح بن ابی حمّاد، و حسن بن طریف جمیعاً از بکر بن صالح؛

و حدیث کرد برای ما پدرم و محمد بن موسی بن متوکل، و محمد بن علی

۱- معلّق کتاب در تعلیقه گوید: این روایت را در باب ۲۸ از کتاب «إكمال اللّین» ص ۱۷۹ ط ۱ و ص ۳۰۱ ط ۳، و أيضاً در حدیث دوم از باب ششم از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» ص ۳۴، و أيضاً شیخ طوسی با سند دیگر در جزء ۱۱ از «أمالی» خود، ج ۱، ص ۲۹۷ روایت کرده اند.

۲- حاشیه طبع اول از کتاب «إكمال اللّین» نیز همین طور است، ولیکن به دنبال آن به «خ ل» آورده است و در متن آن: «از ابوالحسن صالح بن ابی حمّاد...» ذکر کرده است.

ماجیلویه، و احمد بن علی [ابن ماجیلویه و احمد بن علی] بن ابراهیم، و حسن بن ابراهیم بن ناتانه^۱، و احمد بن زیاد همدانی رضی الله عنهم؛

گفتند: حدیث کرد برای ما علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بکر بن صالح از عبدالرحمن بن سالم، از ابوبصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام که گفت:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من به تو حاجتی دارم، هر وقت برایت سهل و آسان است من تنها با تو باشم و از آن حاجت بپرسم؟!

جابر گفت: هر وقت شما میل دارید! پدرم با وی خلوت نمود و به او گفت:

يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِي أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَنْ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبًا!

«ای جابر خبر بده به من از لوحی که آن را در دستهای مادرم فاطمه بنت رسول خدا ﷺ دیدی، و از آنچه وی به تو خبر داده است که در آن لوح مکتوب بوده است!»

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من وارد شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا ﷺ تا او را بر ولادت حسین تهنیت گویم؛ دیدم در دستش لوحی سبزم بود و پنداشتم که زمرد می باشد، و دیدم در آن نوشته ای بود سپید شبیه نور خورشید.

عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد ای دختر رسول الله! این لوح چیست؟! فرمود: این لوحی است که خداوند - جل جلاله - آن را به رسولش ﷺ هدیه کرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرانم و اسامی اوصیاء از پسرانم می باشد. آن را پدرم به من عطا نموده است تا مرا بدان بشارت دهد.^۲

۱- در نسخه سید علی نقی و متن «إكمال الدین» این طور آمده است. اما در حاشیه آن از «خ ل» و مانند آن در نسخه طهران از «فرائد السمطين»: «والحسين بن ابراهيم ناتانه» وارد شده است.

۲- عبارت متن «لبيسرتي بذلك» است که بدین عبارت ترجمه شد، و اما در نسخه «إكمال الدین» «لبيسرتي بذلك» آمده است. یعنی مرا بدان مسرور سازد.

جابر عرض کرد: مادرت فاطمه آن را به من داد، من آن را خواندم، و از روی آن برای خودم نسخه برداشتم.

پدرم فرمود: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تُعْرَضَهُ عَلَيَّ؟!^۱

«آیا برای تو مقدور است ای جابر که آن را به من عرضه بداری؟!»

جابر عرض کرد: آری. پس پدرم با جابر رفتند تا به منزل جابر رسیدند، و جابر برای پدرم بیرون آورد صحیفه‌ای را از رَقِّ (پوست نازکی که برای نوشتن آماده می‌ساختند).

پس [پدرم به جابر] فرمود: يَا جَابِرُ! انْظُرْ إِلَيَّ كِتَابَكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ! فَظَنَرَ جَابِرٌ فِي سُخْرِيهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا^۱. فَقَالَ: قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي رَأَيْتُهُ هَكَذَا فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا:

«ای جابر! به نوشته‌ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم! جابر در نسخه‌اش نگاه کرد و پدرم از نزد خود می‌خواند؛ یک حرف پدرم با یک حرف مخالف نبود. حضرت صادق فرمود: جابر گفت: من به خدا سوگند یاد می‌کنم که این طور دیدم که در لوح نوشته شده بود»:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نُزِّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَأَشْكُرُ نِعْمَائِي، وَلَا تَحْجَدُ آيَاتِي، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَمُذِلُّ الظَّالِمِينَ [وَمُبِيرُ الْمُتَكَبِّرِينَ] وَدَيَانُ الدِّينِ.
إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي [أ] وَخَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا
لَأُعَذِّبَهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ، وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَأَنْقَضْتُ مُدَّتَّهُ إِلَّا

۱- غیر از آنچه ما بین معقوفات آمده است، عبارت اصل می‌باشد و در «إكمال الدین» بدین عبارت است: «فقال له: يا جابر! انظر أنت في كتابك لأقرأه أنا عليك. فنظر جابر في نسخه فقرأه عليه أبي ﷺ فوالله ما خالف حرفاً حرفاً. قال جابر: فإني أشهد بالله أنني هكذا رأيته في اللوح مكتوباً.»

جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا!

وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَفَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلِيكَ بَعْدَهُ وَ سِبْطِيكَ حَسَنَ وَ حُسَيْنًا!

فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ.

وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا حَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ حَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ، وَ أَرْفَعُ الشَّهَادَةَ دَرَجَةً.

جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ.

بِعَثْرَتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ.

أَوْلَهُمْ [عَلِيٌّ] سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ (كذا).

وَ ابْنُهُ شَبِيهُ^۱ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنِ لِحُكْمِي.^۲

سَيِّهْلِكَ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ؛ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمَنِّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لِأَسْرَرَّتَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.

وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ لِأَتِيحَسَنَّ [ظ] بَعْدَهُ فِثْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِس^۳، لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَا تَحْتَفِي، وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَسْتَقُونَ.

أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَ أَحَدًا مِنْهُمْ [فَقَدْ] جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ.

وَ وَبِلُ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي.

إِنَّ الْمُكَذِّبَ بِالْثَّامِنِ مُكَذِّبٌ بِجَمِيعِ أَوْلِيَائِي.^۴

۱- این طور در عبارت اصل وارد است اما در « اکمال الدین»: « و ابنه سمی جدّه المحمود»

می باشد و در حاشیه آن: « و ابنه شبه خ ل » است.

۲- این طور در اصل وارد است و اما در « اکمال الدین»: « لحکمتی» می باشد.

۳- در تعلیقه گوید: این طور در اصل آمده است. و أقول: الحنّیس: اللیل الشّدید الظلمة. ج

حنّادس. و در « اکمال الدین» این طور وارد است: « و انتجبت بعده فتاة لأن حفظه فرض لا ينقطع و حجة لا تخفى و أن أوليائي لا ينقطع أبداً» .

۴ - ظاهراً همین است که موافق است با عبارت « اکمال الدین» مگر آنکه در آن است: « بکلّ

وَ عَلِيٌّ وَ لِيٌّ وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيَّ [عَاتِقِهِ] أَعْبَاءَ النَّبُوَّةِ، وَ أَمْتَحُهُ بِالِاضْطِرَّاعِ [بِهَا]،^۱ يَثْلُثُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرٍ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ [ذُو الْقَرَيْنَيْنِ] إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأُقِرَّنَ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ آرْتُ عَلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي^۲ وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي.

فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَأْوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ.^۳
وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيٍّ وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ خِي.

وَ أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ.
ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ.
وَ سَيِّدُ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَ يَتَّهَادُونَ رُؤُوسَهُمْ كَمَا يَتَّهَادُونَ رُؤُوسَ الشُّرَكَ
وَ الدَّيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرِقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جِلِيْنَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ
بِدِمَائِهِمْ [وَ يَنْشَأُ] الْوَيْلُ وَ الرَّيْنُ فِي نِسَائِهِمْ.^۴
أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسَ (كَذَا)، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ،
وَ أَرْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ.^۵

^۱ «أوليائي» و در هر دو اصل من این طور است: «إنّ المكذّب بالثلاثة» ...

۱- و مثل آن در متن «اکمال الدین» است و در حاشیه آن: «وَأَمْتَحُهُ خ ل» می باشد.

۲- در هر دو اصل چنین است و در «اکمال الدین»: «حکمتی» می باشد.

۳- این است ظاهر موافق با «اکمال الدین». اما در دو اصل: «فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ ... أَهْلَ بَيْتِي»

می باشد. رجوع نمائید به حدیث ۲ از باب ۶ از «عیون اخبار الرضا» ص ۳۴ و جزء ۱۱ از «أمالی» طوسی ج ۱، ص ۲۹۷.

۴- این طور در دو اصل من است، و در «اکمال الدین»: «و ستذلّ أولیائی فی زمانه و یتهادون

[و یتهادی خ ل] رُؤُوسَهُمْ کَمَا تَتَّهَادَى رُؤُوسَ الثُّرْكَ وَ الدَّيْلَمِ» می باشد.

۵- آنچه در میان معوقین آمده است در اینجا و در آنچه گذشت مأخوذ می باشد از کتاب

«اکمال الدین». و در آن همچنین وارد است که: «تصبغ الأرض من دمائهم...»

۶- در «اکمال الدین» نیز همین طور است، ولی در نسخه ای از همان کتاب - چنانکه در

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

«به اسم الله که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. این کتابی است از نزد خداوند عزیز و حکیم،

برای محمد نور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او. این کتاب را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان فرود آورده است.

عظیم بشمار ای محمد اسماء مرا، و سپاس بگزار نعمتهای مرا، و انکار مکن آلاء مرا! به علت آنکه حقاً و حقیقتاً منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. شکننده و خرد کننده جبارانم و به ذلت و سرافکننده درآورنده ظالمان [و نابود سازنده متکبران] و شدیداً به حساب رسنده و حکم نماینده و جزا و پاداش دهنده روز بازپسین.

حقاً و حقیقتاً منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. کسی که امید و چشمداشت به غیر فضل من داشته باشد [یا] و از غیر عدل من بهراسد چنان او را عذاب کنم که احدی از عالمیان را آن گونه عذاب نکرده باشم.

پس فقط مرا عبادت کن! و فقط بر من توکل نما! من حقاً و حقیقتاً پیامبری را برینگیختم که ایام وی را به کمال و تمام رسانیده باشم و وی مدتش سپری گردد، مگر آنکه برای او وصی قرار دادم.

و حقاً و حقیقتاً من تو را بر تمامی پیغمبران برتری بخشیدم، و وصی تو را بر تمامی اوصیاء فضیلت دادم.

و بعد از او تو را به دو بچه شیرت و دو نواده دختری ات: حسن و حسین گرامی داشتم.

پس حسن را پس از انقضای دوران پدرش معدن علم خودم قرار دادم. و حسین را خزانهدار وحی خودم نمودم، و با شهادت معزز و مکرم کردم، و

←

هامش آن آورده- چنین است: «و أرفع القيود والأغلال» .

سعادت را پایان امر او ساختم. پس او برترین مردی است که به درجه شهادت نائل گردیده است، و در مرتبه و مقام دارای رفیع‌ترین درجه شهیدان می‌باشد.

من کلمه تامّه خودم را با وی قرار دادم، و حجّت بالغه‌ام را نزد او نهادم. با عترت اوست که من پاداش می‌دهم، و ثواب و عذاب را مشخص می‌گردانم.

اول آنها [علی] سیّد و آقای عبادت کنندگان، و زینت اولیای گذشته است.

و پسرش شبیه جدّ محمودش می‌باشد محمّد، شکافنده علم من و معدن حکم من می‌باشد.

البته بزودی آنان که در جعفر شک نمایند به هلاکت می‌رسند. ردّ کننده او ردّ کننده من است. این گفتاری است که از من محقق است. هر آینه البته من جایگاه وی را گرامی می‌دارم و او را در میان پیروانش و یارانش و اولیانش خشنود و خرسند می‌کنم.

و پس از او موسی را برگزیدم، و البته مهیّا و ساخته و آماده می‌کنم (ظ) پس از او فتنه کور و کورکننده و امتحان ظلمانی و تاریک را همچون شب تار؛ چرا که ریسمان امر و فرض من پاره نمی‌گردد، و حجّت من پنهان نمی‌شود، و اولیای من ناکام و بدبخت نمی‌گردند.

آگاه باشید! هر کس که یکی از ایشان را انکار نماید [تحقیقاً] نعمت مرا انکار کرده است، و هر کس که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد تحقیقاً بر من افترا بسته است.

و وای بر افترا بندگان و منکران پس از سپری شدن دوران بنده‌ام موسی که حبیب من است و انتخاب شده و اختیار شده من.

آن کس که هشتمین آنها را تکذیب کند تمامی اولیای مرا تکذیب کرده است. و علی ولیّ من است، و یار و یاور من است، و آن کس است که من بر [گرده و شانه] او بارها و مشکلات نبوّت را می‌گذارم، و قدرت و قوّت کشش آن را به او

عنایت می‌نمایم. وی را عَفْرِیت^۱ (شیطان خبیث حیل‌گر و سیاستمدار زرنگ) مستکبر می‌گشود، و مدفون می‌گردد در شهری که آن را بنده صالح من [ذوالقرنین] بنا کرده است، و دفن او در کنار بدترین خلق من است.

کلام استوار از من بروز کرد که: من تر و تازه و شاداب می‌کنم چشم وی را به محمد پسرش و خلیفه او پس از دوران حیاتش. بنابراین آن پسر وارث علم من و معدن حکم من است، و محلّ سِرِّ من و حِجَّت من بر بندگان من می‌باشد.

پس من بهشت را مأوای او کردم، و شفاعت وی را درباره هفتاد تن از اهل بیتش پذیرفتم آنان که همگی مستحق آتش بوده‌اند.

و پایان دادم به خیر و سعادت برای پسرش علی: ولیّ من، و یار و معین من، و گواه و شاهد و حاضر بر خلق من، و امین من بر وحی من.

و بیرون آوردم از او دعوت کننده به سوی راهم را، و گنجینه‌دار برای علمم: حسن را.

و سپس کامل کردم امر او را به واسطه پسرش که رحمت است برای جهانیان. بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب.

و حتماً اولیای من در زمان او به ذلّت و پستی کشیده خواهند شد، و سرهایشان را به عنوان هدیه و تحفه می‌برند همچنانکه سرهای ترک و دیلم را هدیه می‌برند.

پس کشته می‌گردند، و آتش زده می‌شوند، و پیوسته به حالت ترس و رعب و دهشت زیست می‌کنند. زمین از خونشان رنگین می‌گردد [و بر پا می‌شود] ویل و فریاد و ناله دلخراش در میان زنهایشان.

به حقیقت ایشانند اولیای من، به برکت ایشان است که من برمی‌گردانم هر فتنه و بلای کور و تاریک و ظلمانی چون شب دیجور را، و به برکت ایشان است که

۱- عَفْرِیت: خبیث منکر. النَّافذ فی الأمر مع دُهاء، خواه از جنّ باشد یا انس و یا از

شیاطین، جمع آن عَفَاریت، مؤنثش: عَفْرِیته می‌باشد.

زلزله‌ها را از بین می‌برم، و مشکلات و زنجیرهای غم انگیز را مرتفع می‌کنم. بر ایشان باد پیوسته صلواتی و رحمتی از جانب پروردگارشان، و ایشانند البتّه راه‌یافتگان.»

عبدالرحمن بن سالم می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام مدّت روزگارت نشنیدی مگر این حدیث را، هر آینه برای تو کافی می‌باشد. بنابراین آن را محفوظ بدار مگر از اهلش.^۱

مجلسی رحمته الله علیه این حدیث را از «إكمال الدين و إتمام التعمّة» و «عیون اخبار الرضا» که هر دو کتاب از شیخ صدوق می‌باشند روایت نموده است. و سپس از «احتجاج» طبرسی^۲ مثل این روایت را، و از «اختصاص» شیخ مفید با سند دیگر^۳ و از «غیبت» شیخ طوسی نیز با سند دیگر^۴ و از «غیبت» نعمانی^۵ نیز با سند دیگر^۶ روایت نموده است و پس از آن در حلّ بعضی از مشکلات آن بیان مفصّلی دارد.^۶

مجلسی^۷ نیز در «بحار الأنوار» از «إكمال الدين» و «عیون» از طالقانی، از حسن بن اسمعیل، از سعید بن محمد قَطّان، از رویانی، از عبدالعظیم حسنی، از علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب روایت می‌کند که او گفت: برای من روایت کرد عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش از جدّش علیه السلام که: محمد بن علی باقرالعلوم جمع کرد جمیع پسرانش را و در ایشان بود عمویشان زید

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، باب الثانی و الثلاثون، ص ۱۳۶ الی ص ۱۳۹.

۲- «احتجاج» ص ۴۱ و ص ۴۲.

۳- «اختصاص» ص ۲۱۰ تا ص ۲۱۲.

۴- «غیبت» شیخ ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۳.

۵- «غیبت» نعمانی ص ۲۹ تا ص ۳۱.

۶- «بحار الأنوار» تاریخ امیرالمؤمنین باب ۴۰ در نصوص خداوند بر ائمه علیهم السلام: از خبر لوح و خواتیم، از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۰ و ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ج ۳۶ ص ۱۹۵ تا ص ۲۰۰، و «إكمال الدين» ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰. و «عیون أخبار الرضا» ص ۲۵ تا ص ۲۷.

بن علی علیه السلام پس بیرون آورد برای آنان مکتوبی را به خطّ علی علیه السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن نوشته بود: هَذَا كِتَابُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. - و حدیث لوح را ذکر می کند تا می رسد به آنجا که - وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. و پس از آن در آخرش عبدالعظیم می گوید: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَخُرُوجِهِ وَقَدْ سَمِعَ أَبَاهُ يَقُولُ هَذَا وَيَحْكِيهِ؛ ثُمَّ قَالَ: هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَدِينُهُ وَدِينُ مَلَائِكَتِهِ، فَضَنَّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَأَوْلِيَائِهِ.^۱ «عجب تمام عجب برای محمد بن جعفر است که در حالی که از پدرش شنیده بود این را و برای غیر نقل می کرد، خودش خروج کرد. و سپس عبدالعظیم می گوید: این سرّ خداست و دین او و دین ملائکه اوست، آن را پنهان بدار مگر از اهلس و اولیائش.»

و همچنین این حدیث شریف را کلینی^۲ و شیخ طبرسی^۳ روایت نموده اند.

ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی روایتی را به دنبال روایت اول که از وی آوردیم ذکر می کند و می گوید: [و با سندی که گذشت ابن بابویه می گوید] و حدیث کرد برای ما علی بن الحسین [شاذویه] مؤدّب، و احمد بن هارون فامی رضی الله عنهما که گفتند: حدیث کرد برای ما محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از مالک سلولی، از دُرست، از عبدالحمید، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن جبله، از أبو السّفاتج، از جابر جعفی، از ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

من وارد شدم بر [مولایم] فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

قُدَّامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يَعِشَى الْأَبْصَارَ،

فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا: ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ، وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ، وَثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي آخِرِهِ، وَ

۱- «بحار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲ و طبع حیدری ج ۳۶، ص ۲۰۱. و در «سفینه البحار» ج ۲، ص ۵۱۶ ماده ل و ح اجمال این حدیث را از عبدالعظیم حسنی آورده است.

۲- «اصول کافی» ج ۱، ص ۵۲۷ و ص ۵۲۸.

۳- «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۳۷۱ تا ص ۳۷۳.

ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِي طَرْفِهِ. فَعَدَّدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ.

فَقُلْتُ: أَسْمَاءٌ مَنْ هَذَا؟!

قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ: أَوْلَهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ وَوَلَدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ!

قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَ عَلِيًّا [وَ] عَلِيًّا [وَ]

عَلِيًّا [وَ] عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ.^۱

«و در مقابل او لوحی بود که از شدت درخشش نزدیک بود شعاعش چشمها را بپوشاند.

در آن دوازده اسم بود: سه تا در روبرویش، و سه تا در داخلش، و سه تا در آخرش، و سه تا در جانبش. چون آنها را شمردم دیدم دوازده تا می شود.

پس گفتم: اسامی چه کسانی می باشند اینها؟!

فاطمه گفت: اینها اسامی اوصیای پیغمبرند: اول آنها پسر عمویم، و یازده نفر فرزندانم که آخرین آنها قائم می باشد.

جابر گفت: در این حال من دیدم محمد محمد محمد را در سه موضع، و علی

[وَ] علی [وَ] علی [وَ] علی را در چهار موضع.»

مجلسی این روایت را با همین سند از کتاب «إكمال الدّین» و «عیون أخبار الرضا» روایت می کند.^۲

حموئی أيضاً از شیخ صدوق بدین گونه روایت می کند که [و همچنین گفت]: و

حدیث کرد برای ما احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمة الله که گفت: حدیث کرد برای

ما پدرم، از محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از حسن بن محبوب، از أبوالجّارود،

از حضرت امام ابو جعفر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

۱- «فرائد السمّین» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ۴۳۳.

۲- «بحارالانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۱۲۲، و طبع حیدری ج ۳۶، ص ۲۰۱، حدیث ۴ و

«إكمال الدّین» ص ۱۸۱، و «عیون» ص ۲۸ و شیخ طبرسی نیز در «إعلام الوری» ص ۳۷۳ و ص ۳۷۴ آن را ذکر کرده است.

من وارد شدم بر فاطمه عليها السلام، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ: فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ. ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۱

مجلسی نیز این روایت را از «إكمال الدّین» و «عیون» با همین سند روایت کرده است.^۲ و أيضاً از «خصال» صدوق با سند دیگر^۳ و از «إكمال الدّین» با دو سند^۴ و از «عیون» با سند دیگر^۵ و از «غیبت» شیخ طوسی^۶ با سند دیگر عین متن این روایت را آورده است.

باید دانست که: حَمُوئی به دنبال این سه روایت، روایت چهارمی را که به شماره ۴۳۵ واقع می‌شود از همین شیخ صدوق روایت می‌کند که مضمون آن مفصل و جالب است، و اسامی و کنیه‌های امامان را با نام مادرشان از جابر، در لوح فاطمه عليها السلام روایت نموده است،^۷ ولی چون ما آن را در ج ۱۳ «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در درس ۱۹۱ تا ۱۹۵، ص ۳۰۲ تا ص ۳۰۳ آورده بودیم، در اینجا به جهت عدم تکرار خودداری شد.

و مجلسی در «بحارالانوار» با عین سند حَمُوئی که از صدوق می‌باشد روایت نموده است.^۸

و همچنین باید دانست: اخبار وارده راجع به نامه‌های آسمانی سر به مهر درباره ولایت امیرالمؤمنین و امامت ائمه اثنا عشر که به نام و نشانی هر یک جدا توسط

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ۴۳۴.

۲- همین مصدر از «بحارالانوار» از «إكمال الدّین» ص ۱۸۱، و «عیون الاخبار» ص ۲۸.

۳- «خصال» ج ۲، ص ۷۸.

۴- «إكمال الدّین» ص ۱۵۷.

۵- «عیون الاخبار» ص ۲۸.

۶- «غیبت» شیخ، ص ۱۰۰.

۷- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱.

۸- همین مصدر از «بحارالانوار» کمپانی: ص ۱۲۰، و از حیدری ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴ و

«إكمال الدّین» ص ۱۷۸، و «عیون الاخبار» ص ۲۴ و ص ۲۵.

جبرائیل می آمده است، غیر از اخبار راجع به لوح می باشند؛ گر چه مجلسی رحمته الله علیه همه آنها را به واسطه اشتراک در مفاد و مضمون در باب واحدی ذکر کرده است؛ و ما برای مزید بصیرت در اینجا به ذکر چند روایت از روایات خواتیم (مهرها) تبرک می جوئیم:

مجلسی رحمه الله از «اکمال الدین» و «امالی» شیخ صدوق روایت می کند از ابن الولید، از ابن ابان، از حسین بن سعید، از محمد بن الحسین کنانی، از جدش، از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذَا الْكِتَابُ وَصِيَّتِكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!
 فَقَالَ: وَمَنْ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي يَا جَبْرَائِيلُ!
 فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام! وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ^۱ مِنْ ذَهَبٍ. فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ يُفَكَّ خَاتَمًا مِنْهَا وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ.
 فَفَكَ علیه السلام خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ. ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام، فَفَكَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ أُخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، وَأَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَفَعَلَ.

۱- خاتم با فتحه تاء عبارت است از: مَا يُخْتَمُ بِهِ الشَّيْءُ « آنچه با آن چیزی را مهر می کنند» مثل مهر دستی و یا نگین انگشتری که با آن آخر نامه ها را مهر می کرده اند. و به انگشتری خاتم گویند به جهت آنکه: برای اینکه، همیشه مهر انسان نزد او بوده باشد و در غیبت و حضور آسان باشد نامه ها و معاهده ها و پیمانها را مهر کند؛ لهذا نام صاحب خاتم را روی نگین ثبت می کردند و با افزودن نامی از خدا و اسماء حسنی او. و در موقع مهر زدن، انگشتری را از دست بیرون آورده مهر می کردند و باز دوباره در دستشان می نمودند. در این صورت در این روایت خاتم به معنی مهری است که برای محکم نمودن و مهر و موم کردن آن صحیفه استعمال شده است. و خاتم النبیین را هم به همین جهت خاتم گویند، چون « مَنْ يُخْتَمُ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ » بوده و پس از او پیامبری نخواهد بود.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام، فَفَكَ خَاتماً فَوَجَدَ فِيهِ: اصْمُتْ وَالزَّمْ مَنْزِلَكَ،
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛ فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، فَفَكَ خَاتماً فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَلَا
تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ!

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ فَفَكَكْتُ خَاتماً فَوَجَدْتُ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَأَشْرُ عُلُومَ أَهْلِ
بَيْتِكَ، وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ، وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ، وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ؛
فَفَعَلْتُ.

ثُمَّ لَدَفَعُهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ كَذَلِكَ
أَبْدَأَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ^۱.

«فرمود: حَقّاً و حقیقهً خداوند عزوجلّ پیش از آنکه پیامبرش بمیرد نامه‌ای به
سوی او نازل نمود و گفت: ای محمد، این نامه عبارت است از وصیّتی به سوی
نجیب از اهل بیت تو!

گفت: نجیب از اهل بیت من کیست ای جبرائیل؟!

گفت: علی بن ابیطالب عليهما السلام است و بر آن نامه مُهرهائی زده شده بود از طلا.
پیامبر صلی الله علیه و آله آن نامه را به علی عليه السلام ردّ فرمود، وی را امر نمود که تا آن را بگشاید، و
مهری را از آن برگیرد، و به آنچه در آن از دستورالعمل نوشته است عمل نماید.

امیرالمؤمنین عليه السلام مهری از سر نامه برگرفت، و بدان عمل کرد، و سپس آن را به
پسرش حسن عليه السلام ردّ کرد. حسن مهری را از نامه برگرفت، و بدانچه در آن بود عمل
نمود، و سپس آن را به حسین عليه السلام ردّ نمود.

حسین مهری را از نامه گشود، و در آن یافت که چنین نوشته است: گروهی را

۱- «بحار الأنوار» باب ۴۰، نصوص الله عليهم من خبر اللوح والخواتيم، و ما نصّ به عليهم في

الكتب السالفة و غيرها، از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین، از طبع کمپانی؛ ج ۹ ص ۱۲۰، و از طبع
مطبعة حیدری ج ۳۶، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳، حدیث ۱ و کتاب «إكمال الدين» ص ۳۷۶، و «أمالي»
صدوق، ص ۲۴۲.

برای شهادت برانگیز! چرا که شهادتی برای ایشان نمی‌باشد مگر در معیت تو! و جانت را به خدای عزوجل بفروش! و حسین بدان عمل کرد.

و سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام ردّ کرد، و او مهری را از آن برگرفت و در آن یافت که نوشته است: سکوت را پیشه کن، و ملازم خانه‌ات باش، و خدای را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سوی تو آید؛ و او بدان عمل نمود.

و سپس آن را به محمد بن علی علیه السلام ردّ نمود، و وی مهری را از آن باز کرد و در آن یافت: برای مردم حدیث و گفتگو کن، و رأی و فتوای خودت را بازگو نما، و از هیچ کس غیر از خدا مترس، زیرا که احدی قدرت تسلط و غلبه بر تو را ندارد!

و پس از آن پدرم آن را به من ردّ نمود، من مهری را از سر آن برگشودم، و در آن یافتم: با مردم به حدیث پرداز، و فتوی و رأیت را آشکارا کن، و علوم اهل بیئت را انتشار بده، و گفتار و رفتار و منهج و عقیده پدران صالحت را به منصّه راستی بنشان، و صدق و راستی و درستی ایشان را اعلام نما، و از هیچ کس غیر از خدا مهراس؛ و تو در امان و حفظ و مصونیت ما خواهی بود! و من بدان عمل کردم.

و من این نامه را به موسی بن جعفر می‌دهم؛ و به همین منوال وی به کسی که پس از اوست می‌دهد؛ و سپس همین طور ابدأً تا قیام مهدی علیه السلام خواهد بود.

و از «أمالی» شیخ، از صدوق، از ابن ولید مثل این روایت را آورده است.^۱

مجلسی همین مضمون را با ادنی اختلافی در عبارت نیز با سندی از «علل

الشرایع»^۲ و با سندی دگر از «إكمال الدین»^۳ روایت می‌نماید.^۴

۱- «أمالی» شیخ طوسی، ص ۲۸۲.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی، ص ۱۲۲، و طبع حیدری ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴، و «علل الشرایع» ص ۶۸.

۳- همین مصدر و «إكمال الدین» ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵.

۴- همین مصدر، از طبع کمپانی، ص ۱۲۴، و طبع حیدری ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰، و «غیبت»

نعمانی، ص ۲۴.

و با اختلاف بیشتری در عبارت و اتحاد مضمون از « غیبت » نعمانی روایت می‌کند.^۱ و أيضاً با دو سند دیگر مختصر، مضمون آن را از « غیبت » نعمانی روایت می‌نماید.^۲

باری از آنچه ذکر شد، مبرهن شد که: اولین مُدَوَّن در اسلام وجود اقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که با کتابت کتاب جَامِعَه و جَفْر، و کتاب السُّنَّین در علوم قرآن، و کتاب دیات، و کتاب فرائض و مواریث، و مصحف فاطمه، و مجموع رساله‌ها و نامه‌هایی که نوشته است از جمله نامه وی به مالک اشتر هنگامی که او را به عنوان حکومت به مصر فرستاد، بدون شک و تردید اولین مقام کاتب و مؤلف و مُصَنَّف و مُدَوَّن را در اسلام حائز است.

از آن حضرت که بگذریم، اولین مُدَوَّن اَبُو رَافِع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، که از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام، چه در حال حیات رسول الله و چه در زمان ممات وی بوده است. شرح حال او را آیه الله سیّد حسن صدر بدین عبارت بیان می‌کند:

أَبُو رَافِع مَوْلَى الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله

نخستین کسی که تدوین حدیث نمود

از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی که پس از او تدوین حدیث کرد اَبُو رَافِع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

نَجَاشِی در اول کتاب خود که فهرست اَسْمَاءِ مُصَنِّفِیْنَ شیعیان است بدین عبارت تصریح دارد:

طَبَقَةُ أَوْلَى أَبُو رَافِعِ غَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله است. اسم او اَسْلَمَ بود، و در ابتدا غلام عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بود، پس وی را به پیغمبر بخشید. و هنگامی که او

۱- همین مصدر؛ و «غیبت» نعمانی، ص ۲۴ و ص ۲۵.

۲- همین مصدر. و «غیبت» نعمانی، ص ۲۴ و ص ۲۵.

بشارت اسلام آوردن عباس را به پیامبر داد پیغمبر او را آزاد نمودند. ابورافع در زمان قدیم در مکه اسلام آورد و به مدینه مهاجرت نمود، و با پیغمبر در جنگها و مشاهد حضور یافت، و پس از ارتحال پیغمبر ملازم امیرالمؤمنین علیه السلام شد و از برگزیدگان شیعیان او بود، و در حروب و جنگهای آنحضرت حضور داشت و پاسدار بیت المال او در کوفه بود.

و دو پسرش: عبیدالله و علی دو کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. تا آنکه می گوید: و ابورافع دارای کتاب سنن و احکام و قضایا می باشد. سپس نجاشی اسناد خود را به ابورافع، باب باب: نماز، و روزه، و حج، و زکوة و قضایا ذکر می کند.

ابن حجر در کتاب «تقریب» خود می گوید: ابو رافع قبطی غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله اسمش ابراهیم بود؛ و بعضی گفته اند: أسلم یا ثابت یا هرْمُز بود. وی بنا بر قول صحیح در خلافت علی وفات کرد.

من می گویم: اول خلافت علی امیرالمؤمنین سنه سی و پنجم از هجرت بوده است، بنابراین ضرورت ایجاب می کند که: قبل از وی در تألیف کسی دست نیازیده باشد.^۱ و همچنین سید حسن صدر می گوید:

الصَّحِيفَةُ الْأُولَى

در نخستین کس که جمع حدیث نمود؛ و آن را در ابوابی مرتب گردانید

از صحابه شیعه، ابو رافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

نجاشی در کتاب فهرست اسامی مصنفین از شیعه می گوید: و کتاب سنن و احکام و قضایا متعلق به ابو رافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. سپس نجاشی اسناد خود را به روایت کتاب باباً باباً ذکر می کند.

در اینجا مرحوم صدر به عین آنچه از ایشان ذکر کردیم در اینجا می آورد و پس از

۱- «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۰.

آن می گوید:

بنابراین با اتفاق در کلام می توان گفت که: در تدوین و ترتیب حدیث و جمع آن در بابهای مختلف، قدیمتر از وی کسی نبوده است، به علت آنکه آنان را که در جمع آوری حدیث ذکر کرده اند همگی در اثناء قرن دوم می باشند، همچنانکه در «تذریب» سیوطی آمده است، و در آنجا از ابن حجر در «فتح الباری» حکایت نموده است که: اولین کسی که حدیث را مُدَوَّن کرد به امر عمر بن عبدالعزیز، ابن شهاب زُهَری بود.

بنابراین در ابتدا و سر صد سال از هجرت بوده است. چون خلافت عمر در سنه نود و هشت و یا نود و نه بود، و او در سنه صد و یک وفات کرد. و ما در آنچه ابن حجر إفاده کرده است اشکالی داریم که آن را در اصل (کتاب تأسیس الشیعة) ذکر نموده ایم.^۱

آیه الله سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی ایضاً به همین نهج در کتاب «الفصول المهمّة» ذکر کرده است. او می گوید:

أبو رافع قِبْطِي غلام رسول الله صلی الله علیه و آله بود؛ نامش أُسْلَم یا ابراهیم، و بعضی گفته اند: هُرْمُز و بعضی گفته اند: ثابت، و بعضی غیر از اینها را نیز گفته اند. وی دارای اولاد و أحفادی بوده است که همگی از سرسپردگان به اهل بیت و خواص ایشان بوده اند.

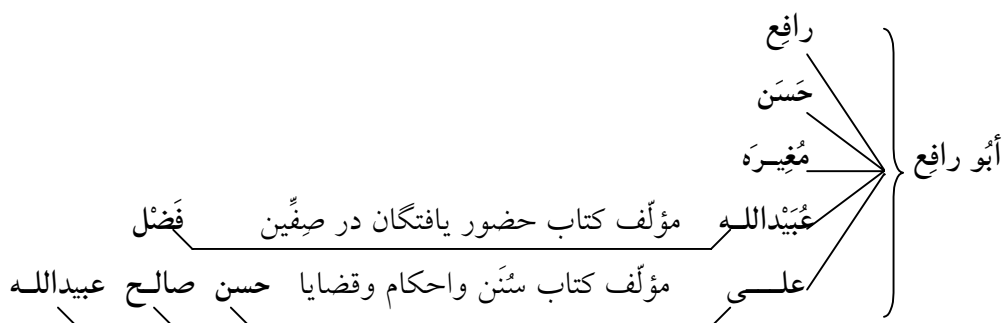
أما اولاد: یکی رافع، و دیگری حسن، و سیمی مُغیره، و چهارمی عُبَیدالله می باشد (که او درباره خصوص اصحابی که در صِفِّین با علی بن ابیطالب علیه السلام حضور داشتند کتاب مستقلی نگاشته است و صاحب کتاب «الإصابة» و غیره از وی نقل می کنند).

و پنجمی آنها علی است که کتابی در فنون فقه بر مذهب اهل البیت نوشته

۱- «الشیعة و فنون الاسلام» مطبعة صیدا سنه ۱۳۳۱ ص ۶۶.

است. کتاب او اولین کتاب فقهی است که بعد از صحیفه علی علیه السلام در اسلام تدوین شده و به عمل آمده است.

و اما اُحفاد و نوادگان وی عبارتند از: حسن و صالح و عبیدالله اولاد علی بن ابی رافع، و فضل بن عبیدالله بن ابی رافع؛ و او دارای فوئیه‌ای است که جمیعاً از صالحین بوده‌اند.^۱



و صدیقنا الأکرم مرحوم آیه الله حاجّ سیّد محمّد علی قاضی طباطبائی تبریزی قدس سرّه در تعلیق خود بر کتاب «جَنَّة المأوی» در پایان معرفی و تحسین از کتاب سُلَیْم بن قَیْس هِلالی بدین حقیقت اشاره نموده‌اند. عین عبارت ایشان این طور است:

کتابی است جلیل و مُعْتَمَدٌ عَلَیْهِ که آن را سلیم بن قَیْس متوفی در حدود سنه (۹۰) هـ تصنیف کرده است. وی از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از اصحاب و خواصّ او بوده است.

کتاب سلیم از اصول مشهوره مورد اعتماد نزد خاصّه و عامّه بوده است. و امام کبیر نُعمانی رَحْمَةُ اللهِ در کتاب «غیبت» خود بدین عبارت درباره آن تصریح می‌کند:

در میان جمیع شیعه از کسانی که متحمّل علم بوده و آن را از ائمّه علیهم السلام روایت می‌کنند خلافتی نیست در اینکه: کتاب سُلَیْم بن قَیْس هِلالی اصلی است از بزرگترین اصولی که آن را اهل علم و حاملان حدیث اهل بیت علیهم السلام روایت نموده‌اند، و از

۱- «الفصول المهمّة فی تألیف الأئمّه» طبع پنجم، مطبعة نُعمان، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

قدیمی ترین اصول شیعه می باشد، به علت آنکه جمیع محتویاتی که این اصل در بردارد عبارت است از روایات رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ و مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و کسانی که همطراز و هم منهج با آنان بوده اند، از افرادی که رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ را دریافته اند و در محضرشان بوده اند و از آن دو نفر شنیده اند. و آن کتابی است که از اصول شیعه می باشد که بدان رجوع می کنند و بر آن اتکاء و اعتماد دارند. (ه)

و ابن ندیم در «فهرست» می گوید: آن اولین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده است؛ و مراد و منظورش آن است که: اولین کتابی است که در آن امر شیعه ظاهر شده است، همان طور که در حدیث مروی از امام صادق علیؑ در توصیف آن آمده است که: کتاب سُلیم اُبجد شیعه است.

حضرت فرمود: مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَلَا يَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْئاً؛ وَهُوَ أَبْجَدُ الشَّيْبَةِ، وَهُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

«هر کس از شیعیان و محبان ما نزدش کتاب سُلیم بن قیس هلالی نباشد، در نزد وی از امر ما چیزی وجود ندارد و از اسباب ما چیزی را نمی داند؛ و آن ابجد شیعه و سِرِّی از اسرار آل محمد ﷺ می باشد.»

و قاضی بدرالدین سُبکی متوفی در سنه (۷۶۹ هـ) در کتابش: «محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل» گوید: اولین کتابی که برای شیعه تصنیف شد، کتاب سُلیم بن قیس بوده است. (اه)

اما قاریان عزیز می دانند که: کتاب سُنن تصنیف ابورافع که در دهه چهارم^۱ همان که معاویه خانه اش را پس از مرگش خرید، عادهً بر تصنیف سُلیم که متوفی در سنه

۱- در عبارت ایشان دهه پنجم ضبط شده است؛ اما سهو القلم است؛ چون همه نوشته اند: در اوان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیؑ وفات یافته است؛ و خلافت آنحضرت در سنه سی و پنج از هجرت می باشد.

(۹۰) می باشد تقدّم دارد.^۱

و عالم خبیر: سید محمد صادق بحر العلوم در مقدمه کتاب سُلیم بن قیس بدین حقیقت تصریح نموده اند، و عین عبارات ابن ندیم در «فهرست» و قاضی بدرالدین سبکی را نقل می کنند، و سپس اشاره به تقدّم تصنیف ابو رافع می نمایند.^۲

مُحَمَّد عَجَّاج خطیب که خود اصراری تمام در تدوین حدیث اهل سنت دارد، بدین امر خواهی نخواهی اعتراف نموده و می گوید:

و نزد ابو رافع غلام رسول اکرم ﷺ (که ولادتش غیر معلوم، و وفاتش در سنه ۳۵ هجری می باشد)^۳ کتابی بوده است که در آن استفتاح صلوة بوده است؛ و آن را به ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث که (ولادتش غیر معلوم، و وفاتش در سنه ۹۴ هجری بوده است و)^۴ یکی از فقهای سبّعه بوده است ردّ نموده است.^۵

آیه الله سید حسن صدر تحت عنوان: **تَقْدُمُ الشَّيْخَةِ فِي تَأْسِيسِ عُلُومِ الْحَدِيثِ**؛ و در ذیل آن در عنوان: **أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ الْحَدِيثَ النَّبَوِيَّ** و در تحت آن عبارت: **صَحِيفَةُ أَوْلَى فِي لَوْلِ مَنْ جَمَعَ الْحَدِيثَ النَّبَوِيَّ فِي الْإِسْلَامِ وَدَوَّعُهُ**، را آورده و در آن اولین نفر ابورافع را ذکر کرده، و سپس بحثی درباره تأخر اهل سنت تا دو قرن از تدوین و گردآوری حدیث بحثی مستدل دارند؛ و حتی سیوطی را که می گوید: تدوین حدیث در رأس قرن دوم به امر عمر بن عبدالعزیز به وجود آمده است شدیداً ردّ می نمایند.

ایشان می فرماید: ابو رافع غلام رسول الله ﷺ اولین کس بوده است که حدیث را تدوین کرده است. و بعد از شرحی از تأخر اهل سنت، دوباره برمی گردند به ابورافع، و

۱- کتاب «جَنَّةُ الْمَأْوَى» تألیف شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، طبع تبریز، سنه ۱۳۸۰ هجری قمری، تعلیق سید محمد علی قاضی طباطبائی، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷.

۲- کتاب سُلیم، طبع سوم نجف اشرف ص ۵.

۳- گفته شده است وفات او پس از قتل عثمان بوده است. و گفته شده است: در خلافت علی بوده است.

۴- «نظرة عامة في تاريخ الفقه الإسلامي» ص ۱۱۸.

۵- «السنة قبل التدوين» طبع دارالفکر، ص ۳۴۶.

خصوصیات تألیف وی را ذکر می‌کنند که ما آن را در همین درس در ص ۳۳۳ آوردیم.

اما آنچه را که بر تأخر اهل سنت استدلال می‌نمایند این است که می‌گویند: و حافظ جلال الدین سیوطی در کتاب خود: «تَدْرِيبُ الرَّأْيِ» به خطا رفته است، از آنجا که پنداشته است: تدوین حدیث در رأس صدۀ دوم از هجرت بوده است.

سیوطی می‌گوید: و اما ابتدای تدوین حدیث در رأس صد سال در ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز و به امر او واقع گشت؛ چرا که در «صحيح» بخاری در أبواب علم آورده است که: عُمَرُ بن عبدالعزیز به أبوبکر بن حَزْم نوشت: نظر کن به احادیثی که از رسول خدا ﷺ می‌باشد و آنها را بنویس؛ زیرا که من می‌ترسم علم مندرس شود با از میان رفتن علماء!

و ابونعیم در «تاریخ اصفهان» بدین عبارت ذکر نموده است که: عمر بن عبدالعزیز به سوی آفاق نوشت: نظر کنید در حدیث رسول الله و آن را جمع کنید! در «فتح الباری» گفته است: از این امر استفاده می‌شود ابتدای تدوین حدیث نبوی. و پس از آن سیوطی افاده کرده است که: اول کسی که حدیث را به امر عمر بن عبدالعزیز تدوین نمود ابن شهاب زهّری بوده است. (این است آنچه سیوطی در «تدریب الرأوی» آورده است).

سید حسن صدر می‌فرماید: من می‌گویم: خلافت عمر بن عبدالعزیز تنها دو سال و پنج ماه طول کشید؛ به علت آنکه ابتدایش دهم شهر صفر سنۀ نود و هشت، و یا نود و نه بوده است، و مرگ او در سنۀ صد و یک، پنجم یا ششم رجب و یا بیستم رجب بوده است؛ و زمان امر او به جمع‌آوری حدیث تاریخ ندارد، و ناقلی هم امتثال او را به تدوین حدیث نقل ننموده است که در زمان او تحقق پذیرفته باشد.

پس گفتار حافظ ابن حجر از باب حدس و اعتبار و تخمین می‌باشد نه از نقل عمل به فرمان او بالعیان. و اگر برای امر او امتثالی بود و اهل علم جمع‌آوری حدیث را عیاناً مشاهده می‌نمودند، تصریح نمی‌کردند که افراد حدیث رسول خدا ﷺ و

مستقلاًّ تدوین نمودن آن در رأس صدۀ سوم واقع شد، همچنانکه شیخ الإسلام و غیر او به آن اعتراف نموده‌اند:

ابن حَجْر می‌گوید: اولین کس که حدیث و آثار را جمع کرد در مکه ابن جُرَیح بود، و ابن إسحق یا مالک در مدینه، و ربیع بن صبیح یا سعید بن ابی عُرُوبَة یا حمّاد بن سلّمه در بصره، و سُفیان ثُوْرِي در کوفه، و أوزاعی در شام، و هِیْثَم در واسط، و مَعْمَر در یمن، و جریر بن عبدالحمید در ری، و ابن مبارک در خراسان. عراقی و ابن حجر می‌گویند: و این جماعت در عصر واحد بوده‌اند، و نمی‌دانیم سبقت با کدام یک از آنها بوده است؟

ابن حَجْر می‌گوید: تا اینکه بعضی از امامان حدیث رأیشان بر آن قرار داده شد که احادیث پیغمبر ﷺ را بخصوصها تنها جمع‌آوری و تدوین کنند؛ و این در پایان قرن دوم و رأس صدۀ سوم متحقّق گشت؛ و جماعتی را از این صاحب رأیها می‌شمارد. و طَبَّی می‌گوید: اولین کس که از سَلَف تدوین حدیث کرد ابن جُرَیح بود؛ و بعضی گفته‌اند: مالک، و بعضی گفته‌اند: ربیع بن صبیح. و سپس تدوین انتشار یافت و فوئادش به ظهور پیوست. (تمام شد کلام ابن حَجْر).

در اینجا مرحوم صدر برای تأیید سخن خود می‌گوید: آیا نمی‌بینی او را که کسی را قبل از تدوین ابن جریح ذکر ننموده است؟!

و همچنین حافظ ذَهَبی در «تَذْکِرَةُ الْحَفَظِ» تصریح نموده است که: اولین زمان تصنیف و تدوین سُنَن و تألیف فروع پس از انقراض دولت بنی‌امیه و تحوّل دولت به بنی‌عبّاس بوده است. او گفته است: پس از آن، این امر در زمان رشید رو به فزونی گذاشت و تصانیف زیاده گشت و حفظ علماء در سینه‌هایشان رو به نقصان نهاد.

چون کتب به صورت آماده و تدوین بود، مردم بدانها اتکال نمودند. و اما قبل از این زمان، علم صحابه و تابعین در سینه‌هایشان بود. سینه‌ها خزینه‌های نگهداری علومشان بود. (تمام شد کلام ذهبی).

و نباید به ذهبی غیر او را قیاس نمود در خُبْرَوِیَّت به تواریخ در امثال این امور. او

آنچه را که سیوطی ذکر کرده ذکر ننموده است، بلکه تمام کسانی که راجع به کتب اولین از علمای سنت چیزی نوشته‌اند مطلب سیوطی را ذکر نکرده‌اند. مگر آنکه بگوئیم: مُسْتَبْعَد است به مثل قول عمر بن عبدالعزیز أخذ نکنند. و شاید پس از وی به جمع‌آوری پرداخته‌اند.

بنابراین حکم به جمع حدیث در رأس صدۀ دوم که پایان قرن اول می‌باشد، گفتار راست و استوار و ثابت شده‌ای نیست. خداوند ما را از شتابزدگی در گفتار مصون بدارد.

چون این مطلب معلوم شد، بدانکه: شیعه نخستین کسانی می‌باشند که در عصر خلفاء النبی المختار - علیه و علیهم الصلوة والسلام - اقتدا به امامشان امیرالمؤمنین علیه السلام نمودند. امیرالمؤمنین در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله تصنیف فرمود.

در اینجا مرحوم صدر شرحی از تدوین جامعه، از اصل «بصائر الدرجات» ذکر می‌کند و سپس از تدوین ابو رافع مفصلاً سخن به میان می‌آورد.^۱

محمد عبّاج خطیب در کتاب خود، بعد از ذکر کلام المرجع الدینی الأكبر السید حسن الصّدر (۱۲۷۲-۱۳۵۴ هـ) در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» بدین گونه ایرادهای او را به پندار خود یکایک ردّ می‌کند.

وی می‌گوید: آنچه را که سیوطی ذکر کرده است، غلط و پندار نیست بلکه حقیقت علمی است که برای ما در بحثهای گذشته روشن شد.

و اما کوتاهی مدّت خلافت عمر بن عبدالعزیز و عدم تاریخ زمان امر وی، منافات با استجابت علماء امر خلیفه را ندارد. و اما اینکه ناقلی این را نقل ننموده است حکمی است که دلیل آن را ردّ می‌کند؛ زیرا ناقلین بسیارند. و ابن عبدالبرّ تصریح دارد بر آنکه: ابن شهاب امر خلیفه را امثال نمود و حدیث را در دفاتری نگاشت و

۱- «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» ص ۲۷۸ تا ص ۲۸۰.

خلیفه یک دفتر از آن را به سوی هر زمینی که در آنجا حکومت داشت فرستاد.^۱ و آنچه ابن حَجَر ذکر کرده است از باب حدس و تخمین نمی‌باشد. و آنچه علماء حدیث ذکر کرده‌اند که: احادیث رسول الله ﷺ را جداگانه تدوین نمودن، در رأس قرن سوم و انتهای صدهٔ دوم تحقّق یافت، منافاتی با تدوین آن به واسطهٔ استجابت امر خلیفه: عمر بن عبدالعزیز ندارد. و ما شک نداریم که بعضی از مُدَوّنات نخستین در عصر رسول اکرم ﷺ از فتاویٰ صحابه خالی بوده است.

و قوی‌ترین دلیل بر این، «صحیفهٔ صادقه» و «صحیفهٔ صحیحه» می‌باشد، گرچه بعضی از مصنفین عمل صحابه و فتاویٰ ایشان را ایضاً در کنار حدیث می‌نوشتند. و این منافات ندارد با آنکه تدوین حدیث در رأس صدهٔ اول و پیش از آن صورت گرفته باشد.

و استشهاد صدر به آنچه ذهبی در «تذکره الحفظاء» ذکر نموده است، فائده‌ای ندارد؛ به جهت آنکه حافظ ذهبی حالت و کیفیت نقل حدیث را در قرن اول به طور تلخیص ذکر نموده است و به دراست تدوین تفصیلاً به طریق درس موضوعی نپرداخته است. و معذک می‌بینیم او را که در تراجم کسانی از علماء در شهرهایشان که تصنیف نموده‌اند ذکر می‌کند آنهایی را که در این امر تقدّم داشته‌اند. و بر عهدهٔ ذهبی نیست که در موضوع تدوین به تفصیل سخن گوید زیرا کتاب تذکرهٔ او در رجال حدیث است نه در علم حدیث و مصطلح آن.

و اما اینکه آنچه را که سیوطی ذکر کرده است هیچ یک از علمای پیشین که راجع به حدیث و علوم آن چیزی نگاشته‌اند ذکر نموده‌اند؛ این گفتار مردود است به آنچه بحث ما از آن پرده برگرفت؛ زیرا که رامهرمی این را ذکر نموده است؛ و علت کراهت کسانی را که در صدر اول کتابت را مکروه داشته‌اند مبین ساخته است، و میان روایاتی که کتابت را تجویز نموده و روایاتی که آن را نهی کرده جمع کرده است.

۱- «جامع بیان العلم و فضله» ج ۱، ص ۷۶.

گرچه رامهرمزی همچون سیوطی این مطلب را با عبارت صریح نقل نکرده است، ولیکن از مطالب او فهمیده می‌گردد که بعضی از علماء در قرن اول تدوین نموده‌اند^۱، همان طور که اهتمام عمر بن عبد العزیز را به نشر سنت و محافظت بر آن مبین کرد.^۲ و خطیب بغدادی کتابش: (تقیید العلم) را برای عرض سیر تدوین در عصر اوّل قرار داده است و بسیاری از حقایق را که بر مردم پنهان بود روشن نموده است و به اثبات رسانیده است که بعضی از طلاب و اهل علم ممارست بر تدوین در عهد رسول خدا ﷺ و پس از آن داشته‌اند.

و أبو عبید قاسم بن سلام (۱۵۷-۲۲۴ هـ) با سندش از محمد بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده است که گفت: « چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید فرستاد به مدینه و کتاب رسول الله ﷺ در صدقات و کتاب عمر بن خطاب ... را طلب کرد و از آن دو، نسخه‌ای برای او برداشتند. »^۳

بنابراین گمان ندارم پس از این امور انسانی ادّعا کند که امر عمر بن عبدالعزیز نافذ نشد یا بدان عمل نمودند. و علیهذا آنچه علمای حدیث بدان رفته‌اند که ابتدای تدوین حدیث در رأس صده اول بوده است از باب شتابزدگی در گفتار و حدس و تخمین نبوده است. و گفتارشان محمول است بر تدوین رسمی که دولت بر آن همّت گماشته بود، و اما تدوین شخصی و فردی، از عهد رسول خدا ﷺ بوده است.

سید حسن صدر بعد از این کلام، کتابی را برای علی رضی الله عنه که پیچیده بهم و عظیم بوده است ذکر کرده است، و صحیفه‌ای را که به شمشیرش مُعَلَّق بوده است ذکر نموده است، و سپس کتابی را برای ابو رافع غلام رسول الله ﷺ ذکر کرده است که آن را کتاب « سنن و احکام و قضایا » نامیده است؛ و ابو رافع در اول خلافت

۱ و ۲- «المحدث الفاضل» به ترتیب ص ۷۱: آ - ۷۱: ب و ص ۱۵۳: آ.

۳- «کتاب الأموال» ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹.

علی رضی الله عنه فوت کرده است.

سید حسن صدر می‌گوید: و اول خلافت علی امیرالمؤمنین سنه سی و پنج از هجرت می‌باشد. بر این اساس، قدیمتر از وی به ضرورت تاریخ در فنّ تألیف نیامده است.^۱

محمد عجاج خطیب می‌گوید: اگر این خبر صحیح باشد، در این صورت ابورافع از کسانی است که در عصر صحابه تدوین نموده است، در حالی که قبل از وی عبدالله بن عمرو دست به تدوین زده است که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

و اگر این خبر صحیح باشد و کتاب او مرتّب بر ابوابی (نماز، و روزه، و حجّ، و زکوة، و قضایا) همچنانکه سید حسن صدر ذکر کرده است بوده باشد، شرف اولویّت برای او در تألیف بوده است نه در تدوین. و صحتّ این مطلب ما را بر آن تحمیل نمی‌کند که آنچه را که بر حسب تاریخ به ثبوت پیوسته است که اخبار تدوین در عهد عمر بن عبدالعزیز بوده است، نفی کنیم.^۲

ما در اینجا عین ترجمه مطالب او حتّی تعلیقه‌هایش را ذکر نمودیم تا همه

۱- محمد عجاج خطیب در تعلیقه گوید: این گفتار از کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ حکایت شد؛ و آنچه را که از ابورافع نقل کرده است از شیخ ابوالعباس نجاشی ذکر کرده است. و پس از آن سید حسن صدر گوید: «اولین کس که در آثار تصنیف کرده است مولانا ابو عبدالله سلمان فارسی (ر)... و اوّل کس که در حدیث و آثار پس از مؤسّسین تصنیف نموده است ابوذر غفاری صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. وی کتاب خطبه‌ای دارد که در آن شرح امور واقعه بعد از پیغمبر را شرح نموده است. این قضیه را شیخ ابو جعفر طوسی در «فهرست» ذکر نموده است. و پس از آن ذکر می‌کند کتابی را برای عبیدالله بن ابی رافع در قضایای امیرالمؤمنین، و کتاب اسامی کسانی را که با امیرالمؤمنین در جمل و صفین و نهروان از صحابه حضور داشته‌اند. و پس از آن ذکر می‌کند: اخبار کتبی را از کسانی را که اهل سنت در آنان طعن زده‌اند مانند حارث بن عبدالله أغور همدانی، یا اخبار کتبی را که نزد اهل سنت به ثبوت پیوسته است. نظرکن به «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۲ و ما بعد آن.

۲- «السنة قبل التدوین» ص ۳۶۴ تا ص ۳۶۸.

جوانب اشکال وی مشخص گردد. و اگر حقّاً بخواهیم راستی و درستی گفتار مرحوم سید حسن صدر را روشن و مبرهن سازیم و در یکایک از اشتباههای مستشکل به ایشان سخن به تفصیل پردازیم تحقیقاً یک جلد کتاب خواهد شد؛ ولی در اینجا ناچاریم برای رفع شبهه قدری گفتار را گسترش دهیم گرچه مستلزم فی الجمله تفصیل گردد.

اولاً شرحی را از عالم بیدار و غیر متعصب سنی مذهب مصری - حشره الله مع امیرالمؤمنین و ابناء المعصومین، و اُبَعْدَهُ مِمَّنْ یَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَ یُبْغِضُهُ - : شیخ محمود ابوریّه در کتاب ارزشمند و گرامی: « أَضْوَاءٌ عَلَی السُّنَّةِ الْمَحْمَدِیَّةِ » که مطالعه و دقت از ابتدا تا انتهای آن برای هر طالب علمی که قدم در صراط حدیث و فقه و اصول می نهد به نظر حقیر فقیر ضروری می رسد، بیان می نمائیم:

وی در تدوین حدیث، در تحت عنوان: کَیْفَ نَشَأَ تَدْوِیْنُ الْحَدِیْثِ بیانی دارد تا می رسد بدینجا که می گوید:

در آنچه سابقاً در فصل پیشین گذشت دیدی که صحابه در عصر ابوبکر قرآن را در موضع واحدی گرد آوردند، از آنچه در حیات رسول الله - صلوات الله علیه - نوشته شده بود و آنچه از حفظ در سینه هایشان داشته اند، و آنها بدین امر عنایت مهمّ و بالائی را مبذول نمودند.

اما احادیث رسول را نوشتند و جمع نکردند برای آنکه مانند قرآن در عصر پیغمبر نوشته نگردیده بود. - تا می رسد بدینجا که می گوید:

شیخ ابوبکر بن عقل صقلی در فوائده بنا بر روایت ابن بشکوال می گوید: علّت آنکه صحابه سنن رسول الله ﷺ را در مصحف واحدی مثل قرآن جمع ننمودند، این بود که سنن رسول خدا انتشار یافته بود و درست آن از نادرست آن معلوم نبود و صاحبان نقل سنت به قوه حافظه شان اعتماد داشتند؛ اما در قرآن چنین نبود.

و الفاظ سنت از زیاده و نقصان محفوظ نبود همچنانکه خداوند قرآن را با نظم

بدیعیش محفوظ داشت، آن نظمی که خلایق از آوردن ماندنش عاجز ماندند. بنابراین در آنچه از قرآن گردآوری کردند همه با هم مجتمع بودند، اما در حروف سنن و نقل نظم کلامش از جهت نصّ و عبارت مختلف بودند. بنابراین تدوین آنچه مورد اختلاف می باشد درست نبود.^۱

امر روایت به همین منوالی که ذکر نمودیم پیوسته ادامه می یافت. قوه ذاکره و حافظه در آن هر کاری که می خواست بکنند می کرد. سنّت در طول عهد صحابه و مقدار بسیاری از ابتدای عهد تابعین نوشته نشد و تدوین نگشت تا آنکه سنّت را - بنابر آنچه گفته اند - در آخر عهد تابعین تدوین نمودند.^۲

هروی می گوید:^۳ دأب و دَیْدن صحابه و تابعین آن نبوده است که احادیث را بنویسند، بلکه آنها را لفظ به لفظ تأدیه می کردند و از حفظ اخذ می نمودند، مگر کتاب صدقات و چیز اندکی را که شخص بحاث و فحاص بعد از استقصاء به دست می آورد.

تا به جایی رسید که از نابودی و از میان برداشته شدن سنّت ترسیدند؛ چون علماء حافظ سنّت در مرگ سرعت کردند. در این حال عمر بن عبدالعزیز، أبابکر خزّمی را^۴ به واسطه نامه ای که به سویش نوشت امر نمود که: انظر ماکان من سنّة أو حدیث فاکتبه. «نظر کن آنچه را که از سنّت یا حدیث می باشد بنویس!» و مالک در «موطأ» به روایت محمد بن حسن می گوید: عمر بن عبدالعزیز به

۱- ص ۴۸ و ص ۴۹ از شرح شروط أئمة پنجگانه حازمی.

۲- آخر عصر تابعین که حدود سنه یک صد و پنجاه می باشد و مرز میان متقدمین و متأخرین را سنه ۳۰۰ هجری گرفته اند.

۳- ص ۷ از ج ۱، «ارشاد السناری» شرح قسطلانی، و ص ۱۰ از ج ۱، شرح زرقانی بر «موطأ» .

۴- ابوبکر بن محمد انصاری، جدش از اصحاب رسول الله بود و خودش تابعی فقیه می باشد. عمر بن عبدالعزیز وی را بر حکومت و قضاوت مدینه از جانب خود گماشت. مالک می گوید: آن مقداری که نزد ابوبکر بن حزم از علم قضاوت موجود است نزد احدی در مدینه موجود نمی باشد. وی در سنه ۱۲۰ هـ فوت نمود.

ابوبکر بن حزم نوشت: **أَنْ اِنظُرْ مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ سُنَّتهِ فَاکْتُبْهُ لِي! فَإِنِّي خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَ ذَهَابَ الْعُلَمَاءِ!** «نظر کن به آنچه از حدیث رسول الله یا سنتهای او می باشد برای من بنویس! چرا که من از میان رفتن علم و رفتن علماء نگرانم!»^۱

و به او توصیه نمود تا آنچه را نزد عمره دختر عبدالرحمن انصاری - و وی شاگرد عائشه رضی الله عنها بوده است - و آنچه را که نزد قاسم بن محمد بن ابی بکر می باشد برای او بنویسد.

اما امر عمر بن عبدالعزیز در رأس صده اول بوده است.^۱

و چنین مشهود است که چون مرگ گریبان عمر بن عبدالعزیز را گرفت، ابن حزم از کتابت حدیث منصرف گشت، خصوصاً وقتی که پس از عمر بن عبدالعزیز، یزید ابن عبدالملک ولایت امر را قبض نمود، و این در سنه ۱۰۱ هـ بوده است.

و همچنین تمامی افرادی که با ابوبکر بن حزم دست به کتابت زده بودند منصرف گشتند، و در امر تدوین فترتی رخ داد تا در سنه ۱۰۵ هـ هشام بن عبدالملک ولایت امر را عهده دار شد و ابن شهاب زهیری را در این امر به کار واداشت.^۲ بلکه گفته اند: وی او را بر تدوین حدیث اکراه نمود، چون که آنان از کتابت حدیث -

۱- عمر بن عبدالعزیز در سنه ۹۹ هـ به امارت رسید و در سنه ۱۰۱ هـ فوت کرد با ستمی که به واسطه عدالتش به او خوراندند. و اینک این کلمه بلیغه را از جاحظ درباره این امام عادل به تو عطا می کنیم: جاحظ در کتاب « فضل هاشم بر عبد شمس » می گوید: و آنچه امر عمر بن عبدالعزیز را نیکو کرد و حالش را شبیه مردم احمق و بی اعتنا جلوه گر ساخت آن بود که: او به دنبال قومی به امارت رسید که تمام شرایع دینی و سنت های پیغمبر صلی الله علیه و آله را واژگون کرده بودند، و مردم پیش از وی از ظلم و جور و تهاون به اسلام در کیفیت و حالی بودند که در برابر آن، آنچه از او مشاهده و معاینه کردند و او را بر آن اعمال و رفتار مأنوس و مألوف می دیدند بسیار کوچک به نظر می رسید. لهذا به واسطه کمتر بودن از آن امور فظیحه در وی او را در عداد ائمه راشدین به شمار آوردند. (ص ۹۱ از رسائل جاحظ جمع سندوی؛ و ص ۲۰۴ از کتاب « تمهید تاریخ فلسفه اسلامیّه » علامه مصطفی عبدالرزاق).

۲- محمد بن مسلم بن شهاب زهیری یکی از پیشوایان عامه است که در سنه ۱۲۴ هـ فوت

نموده است.

همچنانکه بعداً برای تو روشن می‌گردد - اِکراه داشتند. امّا دیر زمانی این کراهت نپائید تا تبدیل به رضایت گردید، و ابن شهاب از خِصِّصین هشام و دارای مقامی رفیع نزد وی گشت و با او حجّ نمود و هشام او را «معلّم اولاد خود» قرار داد تا اینکه پیش از هشام به فاصله یک سال بمرد، و هشام در سنّه ۱۲۵ هـ فوت نمود.

به مرگ هشام ارکان دولت بنی‌امیه متزلزل گشت و رفته رفته به تدریج اضطراب در آن پدید آمد.

پس از آن تدوین در طبقه‌ای که دنبال طبقه زُهری بود شیوع پیدا کرد و این امر به واسطه تشجیع بنی‌عبّاس صورت گرفت.

ابن شهاب زُهری را که اولین تدوین‌کننده حدیث شمرده‌اند شاید به جهت آن بوده است که بنی‌امیه از او اخذ کرده و پیروی می‌نمودند.

در «تذکره الحفاظ» گوید: خالد بن معدان جمعی هفتاد صحابی را ملاقات کرد و حدیث را می‌نوشت و دارای مصنّفاتی می‌باشد؛ ولیکن از این مصنّفات ذکری در کتب حدیث به میان نیامده است. ابن معدان در سنّه ۱۰۴ هـ فوت نموده است.

و حافظ ابن حَجَر در مقدمه «فَتْحُ الْبَارِی» پس از آنکه مبین ساخته است که آثار پیامبر در عصر اصحاب و اَعْظَم تابعین در جوامع مُدَوَّن و مرْتَب نبوده است به جهت آنکه آنان را از کتابت نهی کرده بودند همان طور که در «صحیح» مسلم ثابت است، چنین گوید: «پس از آن چون علماء در شهرها زیاد شدند و بدعتها از ناحیه خوارج و روافض... رو به فزونی گذارد، در اواخر عصر تابعین، تدوین آثار و تبویب اخبار قدم به مرحله ثبوت نهاد - الخ -».

بخاری و ترمذی از ابوهریره روایت نموده‌اند که وی گفت: هیچ کدام از اصحاب پیغمبر ﷺ روایتشان از من بیشتر نبود مگر روایات عبدالله بن عمرو به سبب آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.^۱ و مُحَدِّثین آنچه را که در صحیفه محدثی یا عالمی

۱- بغدادی آورده است که: آنچه عبدالله بن عمرو در صحیفه خود که آن را «صحیفه صادق»

یافت می‌شد روایت صحیحۀ مرویّه از او به شمار نمی‌آوردند مگر آنکه آن محدث می‌گفت: من این روایت را از راوی آن شنیده‌ام، و آن را «وَجَادَه» نام می‌نهادند. علامه شیخ مُصطَفی عبدالرزّاق می‌گوید: «از عللی که باعث شد و حاجت به تدوین سنن را تأکید کرد شیوع روایت حدیث، و قَلت و ثوق به بعضی از راویان، و ظهور کذب در حدیث از رسول اکرم ﷺ به واسطهٔ اَسباب مذهبی و علل سیاسی بود. اما اول زمان تدوین سنت به معنی حقیقی در میان سالهای ۱۲۰ هـ و سالهای ۱۵۰ هـ واقع گشت.»^۱

علماء به تدوین حدیث دست نیازیدند مگر از روی کراهت

چون علماء را امر به تدوین حدیث نمودند، آنان استتجابت امر نکردند مگر از روی اکراه. و این به جهت آن بود که ایشان از کتابت حدیث، پس از آنکه سُنّت صحابه قبل از آنان بر عدم کتابت و تدوین بوده است، پرهیز می‌کرده‌اند. مَعمر از زُهَری نقل می‌کند که گفت: كُنَّا نَكْرَهُ كِتَابَ الْعِلْمِ حَتَّى أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ^۲ هُوَ لِأَيِّ الْأَمْرَاءِ، فَرَأَيْنَا أَلَّا نَمْنَعَهُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۳

«ما این طور بودیم که از نوشتن علم ناخوشایند بودیم تا آنکه ما را این امیران به کتابت اکراه کردند، و در این صورت دیدیم که آن را از احدی از مسلمین منع ننمائیم.»

← می‌نماید تدوین نموده بود و مانند جان خود آن را حفظ می‌کرد، فقط ادعیه و صلواتی بود که بدان مراجعه می‌نمود (برای اطلاع از معرفت آنچه در این صحیفه بوده است به کتاب « شیخ المضیره » مراجعه گردد).

۱- ص ۱۹۵ و ۱۹۸ از کتاب « تمهید لتاریخ الفلسفة الإسلامیة ».

۲- أبوالملیح گوید: آن کس که زُهَری را اکراه بر کتابت حدیث کرد هشام بود، و مردم پس از آن شروع به نوشتن نمودند. و روایت ابن سعد در « طبقات » این طور می‌باشد: « فَرَأَيْنَا أَلَّا نَمْنَعَهُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ »، ص ۱۳۵، ج ۲، ق/۲.

۳- ص ۱۰۷ از کتاب « تقیید العلم ».

و زهّری نیز این طور می گوید: اسْتَكْتَبَنِي الْمُلُوكُ فَأَكْتَبْتُهُمْ، فَاسْتَحْيَيْتُ اللَّهَ إِذْ كَتَبَهَا الْمُلُوكُ إِلَّا أَكْتَبَهَا لِغَيْرِهِمْ.^۱

«پادشاهان مرا به کتابت احادیث وادار کردند پس من برای آنان نوشتم. در این صورت از خدا شرمم آمد که پادشاهان برای خودشان نوشته‌اند، من برای غیر ایشان ننویسم.»

و این فقط بدان سبب بود که مسلمین در اول اسلام همشان مقصور بر کتابت قرآن بود. اما حدیث را از طریق روایت و نقل سنت به هم می‌سپردند و در این امر تنها به قوه‌ی ذاکره و حافظه‌ی خود متکی بوده‌اند.

در عصر بنی‌امیه، تدوین مرتّب و منظّمی را اعتبار نکردند

علماء، عصر بنی‌امیه را عصر تصنیف منظّم به شمار نیاورده‌اند، زیرا از آثار این عصر کتابهای جامعه و موبّهای را نیافته‌اند، و آنچه را که یافته‌اند فقط آن بوده است که در قالب عمل و نوشتن ریخته شده است و علم واحدی را متحمّل نمی‌گردیده است، بلکه حدیث و فقه و نحو و لغت و خبر و امثال اینها را در مجموعه‌ی واحدی به هم ضمیمه نموده بودند.

استاد عالم أحمد سیکندری در کتاب خود: «تاریخ آداب اللّغة العربیّة»^۲ گوید: عصر دولت بنی‌امیه منقّضی گشت و غیر از قواعد نحو و برخی احادیث و اقوال فقهاء از صحابه در تفسیر چیزی مدوّن نگشت. و روایت شده است که: خالد بن یزید^۳ کتابهایی را در علم فلک و کیمیا ترتیب داد، و معاویه، عبید بن ساریه را^۴ از

۱- ص ۷۷، ج ۱ «جامع بین العلم و فضله» ابن عبدالبرّ.

۲- ص ۷۲.

۳- آورده‌اند که خالد بن یزید بن معاویه کتب فلاسفه و نجوم و کیمیا و طبّ و حرّوب و غیرها را به عربی ترجمه کرد. و ترجمه‌ها احیاناً از لغت یونان به عبرانیّه و از عبرانیّه به سریانیّه و از سریانیّه به عربیّه بوده است. و او نخستین کسی است که کتب برای او گرد آمد و آنها را در

صنعا طلبید و او برای وی کتاب « الْمُلُوكُ وَالْأَخْبَارُ الْمَاضِيَّةُ » را نوشت، و وَهَب بن مُبَّه و زُهْرِي و موسی بن عَقَبَة در این زمینه أيضاً کتابهایی را نگاشتند.

ولیکن اینها قانع نمی‌کند که بَحَّاثین در تاریخ علوم و تصنیف، عصر بنی امیه را عصر تصنیف محسوب دارند، زیرا که در آن عصر کتابهای جامع شاملِ مَبُوبِ مفصّل نقش هستی به خود نگرفت. و تمام اینها مجموعه‌هائی بود که بر حسب ورودشان و اتّفاق روایتشان تدوین می‌شدند.^۵

غزالی در «احیاء العلوم» می‌گوید: «کتب و تصانیف، چیزهای حادثی می‌باشند و حتّی یکی از آنها در عصر صحابه و صدر عصر تابعین نبود، و حدوث آنها پس از سنه ۱۲۰ هـ و پس از وفات جمیع صحابه و جُلُّ تابعین رضی الله عنهم بوده، و بعد از وفات سعید بن مُسَیب (وفات او سنه ۱۰۵ هـ) و حسن بَصْرِي (وفات او سنه ۱۱۰ هـ) و بعد از وفات خوبان و برگزیدگان از تابعین بوده است.

بلکه نخستین اصحاب، کتابت حدیث را ناپسند می‌شمردند و تصنیف کتب را مکروه می‌داشتند برای اینکه مردم از حفظ قرآن بدانها مشغول نگردند و از تدبّر و تفکر باز نمانند، و می‌گفتند: سنت را حفظ کنید همین طور که ما حفظ کرده‌ایم...^۶

و ملخّص و محصّل آنچه ذکر شد آن است که: اولین مرحله تدوین حدیث از

←
خزینه نهاد - او در سال ۸۵ هـ بمرد.

۴- عبید بن ساریه؛ و در روایت شریه جرهمی: معاویه وی را از یمن به شام طلب کرد برای آنکه از او اخبار پادشاهان عرب و عجم را بپرسد. و امر کرد تا آنچه را که می‌گوید تدوین کنند و به او نسبت دهند، و این اولین تدوین در علم تاریخ می‌باشد. (« فهرست » ابن ندیم طبع لیبسک ص ۸۹) و جاحظ در کتاب «بخلاء» گوید: او نمی‌دانست مگر ظاهر لفظ را. یعنی فقط راوی بود.

۵- این گفتار را ابوریّه از کتاب « تاریخ آداب اللّغة العربیة فی العصر العبّاسی » مطبوع در مطبعة سعادت مصر سنه ۱۳۳۰ از تدوین و تصنیف در عصر عبّاسی، ج ۱، از ص ۷۱ تا ص ۷۴ تألیف شیخ احمد سکندری مدرس در مدرسه دارالعلوم، بنا به تعلیقه ص ۳۵۱ از ج ۱ کتاب « النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة » طبع دارالکتب المصریة، طبع اول مطبعة دارالکتب المصریة در قاهره سنه ۱۳۴۸ ذکر کرده است.

۶- ص ۷۹، ج ۱، از طبع بولاق سنه ۱۲۹۶ هـ.

اواخر عصر بنی امیّه نشأت گرفت و بر طریقی غیر مرتّب از صحف پیچیده به هم و غیر منظم بدون آنکه بر ابواب و فصولی منقسم باشد، بوده است. و امکان دارد این طرز تدوین بر اساس تدریسی که در مجالس علمی آن زمان برپا می‌گشته است تحقق یافته باشد، زیرا که آن مجالس اختصاص به علمی از علوم نداشت و مجلس واحد مشتمل بر علوم متعدّده‌ای بوده است. عطاء می‌گوید: من مجلسی را گرامی‌تر و عظیم‌تر از مجلس ابن عباس ندیدم و از جهت کثرت فقه و عظمت هیبت مانند آن نیافتم. اصحاب عربیّت از او سؤال می‌کردند، و اصحاب قرآن از او سؤال می‌کردند، و اصحاب شعر از او سؤال می‌کردند و همه ایشان از وادی گسترده و پهناوری بیرون می‌شدند.^۱ و عمربن دینار می‌گوید: من مجلسی را به جامعیت مجلس ابن عباس در هر خیری ندیدم: حلال و حرام و تفسیر قرآن و عربیّت و شعر. این طور اول از تدوین بود و از آن هیچ کتابی به ما واصل نگردیده است.

تدوین در عصر عباسی

سیکندری می‌گوید :

علماء در عصر عباسی نشاطی و سرعتی به تهذیب آنچه در کتب نوشته شده بود و به تدوین آنچه در سینه‌ها به حفظ نگهداری شده بود ابراز داشتند، و آنها را مرتّب و مبوب نموده به صورت کتابهائی در قالب تصنیف ریختند. و از قویترین اسباب در اقبال علماء بر تصنیف در این عصر، ترغیب و اهتمام خلیفه ابوجعفر منصور^۲ بر آن، و حمل او ائمه از فقهاء را بر جمع حدیث و فقه بود.

۱- از عبدالرحمن بن ابی الزناد از پدرش روایت است که او گفت: ما هر چه را از حلال و حرام بود می‌نوشتیم؛ اما ابن شهاب هر چه را که می‌شنید می‌نوشت. (ص ۷۳ ج ۱، جامع بیان العلم و فضله.)

۲- ابوجعفر منصور اولین خلیفه‌ای است که برای او کتابهای سریانی و عجمی به عربی ←

وی علیرغم بُخلی که داشت، در این راه اموال سرشاری را مصرف نمود. و چنین آورده‌اند که: عنایت وی در تشیید و تعضید علوم اسلامیّه متوقّف نگردید، بلکه او علماء و مترجمین را وادار می‌نمود آنان که از سریان و فارس بودند تا از فارسی و یونانی به عربی نقل کنند: علوم طبّ و سیاست و حکمت و فلک و تنجیم و آداب و منطق و غیرها را.^۱

بر این اصل او اولین حاکمی بود که برای وی کتبی از لغت‌های دیگر به عربی ترجمه شد، با وجود آنکه عنایت او به حدیث و جمع‌آوری و تدوین آن، عنایت فائقی بوده است تا به جائی که چون به او گفته شد: هَلْ بَقِيَ مِنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا شَيْءٌ لَمْ تَنْلُهُ؟! فَقَالَ: بَقِيَتْ حَصَلَةٌ: أَنْ أَقْعُدَ فِي مِصْطَبَةٍ وَ حَوْلِي أَصْحَابُ الْحَدِيثِ!

«آیا از لذات دنیا چیزی هنوز باقی مانده است که بدان نائل نگشته باشی؟! گفت: یک چیز باقی مانده است: آنکه روی مصطبه و تختی بنشینم و گرداگرد من اصحاب حدیث بوده باشند!»

و چنانکه در بعضی از روایات وارد است: منصور همان کس است که به مالک ابن انس اشاره نمود تا کتاب «مَوْطَأً» را بسازد.

صَوَلِيّ می‌گوید: منصور اعلم مردم به حدیث و انساب بود. و شگفتی نیست در آنکه رجال حدیث در عهد منصور زیاد گردند و علماء در طلب آثار رسول اشتداد و اهتمام نمایند و در گردآوری و تدوینش رغبت کنند، با وجود آنکه عمر بن عبدالعزیز گفته است: إِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ السُّوقِ يُجْلَبُ إِلَيْهَا مَا يُنْفَقُ فِيهَا؛ فَإِنْ كَانَ بَرًّا أَتَوْهُ بَرِّهِمْ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا أَتَوْهُ بِفُجُورِهِمْ.^۲

← ترجمه گشت. و نخستین کسی است که میان بنی‌عبّاس و علویین تفرقه افکند پس از آنکه امرشان بر نهج واحد بود. در سنه ۱۳۶ هـ دست به ولایت امور زد و در سنه ۱۵۸ هـ بمرد.

۱- ص ۷۲ از کتاب «تاریخ آداب اللّغة العربیّة» سکندری.

۲- در اینجا روایت دیگری است که أبو حازمِ أَعْرَجَ به سلیمان بن عبدالملک گفت: إِنْ مَا السُّلْطَانَ سَوْقٌ فَمَا يَنْفَقُ عِنْدَهُ حَمَلٌ إِلَيْهِ. «سلطان فقط حکم بازاری را دارد، پس آنچه نزد او رواج

«حقاً و تحقیقاً سلطان به منزله بازار است که بدانجا کشانده می‌گردد متاعی که در آنجا مشتری دارد. اگر سلطان شخص پرهیزکار و پاکدامنی بود پرهیزکاری خود را برای او می‌برند، و اگر شخص فاسق و فاجری بود فسق و فجورشان را برای او می‌برند.»

ابن تغری بردی در حوادث سنه ۱۴۳ بدین عبارت ذیل گوید:
 ذَهَبِيّی گوید: و در این عصر (سنه ۱۴۳ هـ) علماء اسلام در تدوین حدیث و فقه و تفسیر، شروع نمودند:

- ابن جُرَیح^۱ در مکه، تصانیف را تصنیف نمود (و در سنه ۱۵۰ هـ بمرد).
- و سعید بن ابی عُرْوَبَة تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶ بمرد).
- و حَمَّاد بن ابی سَلِمَة (در سنه ۱۶۷ بمرد) و غیر این دو نفر در بصره .
- و أَبُو حَنِيفَه، فقه و رأی را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۰ بمرد).
- و أوزاعی در شام تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶ و یا ۱۵۷ بمرد).
- و مالک در مدینه «موطأ» را تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۹ بمرد).
- و ابن إسحق «مغازی» را تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۱ بمرد).
- و مَعْمَر در یمن تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۳ بمرد).
- و سُفیان ثَوْرِيّ، کتاب «جامع» را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱۶۱ بمرد).
- و پس از اندکی هشام^۲ کتب خود را تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۸ بمرد).
- و کَیْث بن سَعْد تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۵ بمرد).
- و عبدالله بن لهیعه تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۴ بمرد).
- و پس از آن ابن مُبارک تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۱ بمرد).
- و قاضی أبویوسف یعقوب (و در سنه ۱۸۲ بمرد).

←
 دارد به سوی او حمل می‌گردد.»

۱- وی عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج رومی است.

۲- وی هشیم است و از اهل واسط بوده است.

و ابن وهب (و در سنه ۱۹۷ بمرد).

و تبویب و تدوین علم رو به فزونی نهاد و کتب عربیّت و لغت و تاریخ و ایّام النَّاس مرتّب و مبوب گردید. و قبل از این عصر سایر علماء - و در روایتی (أئمّه) - چنین بودند که از حفظ تکلم می نمودند و علم را از صحیفه های غیر مرتّب روایت می کردند - تا پایان گفتار ذهبی.^۱

و به علّت آنکه این دانشمندان در عصر واحدی می زیستند، علی التّحقیق معلوم نمی گردد که کدام یک از آنان در تدوین اُسبق بوده اند. لهذا بعضی گفته اند: نخستین مُصنّف سعیدبن ابی عُرُوبَة بوده است، و بعضی ابن جُرّیج، و بعضی ربیع بن صبیح، و بعضی حَمّادبن سلّمه را به شمار آورده اند.

ابن حَجَر می گوید: اوّلین کس که به جمع حدیث پرداخت ربیع بن صبیح، و سعیدبن ابی عُرُوبَة بوده است تا اینکه بزرگان طبقه ٲالثه^۲ قیام نمودند و احکام را تدوین کردند.

در این صورت مالک کتاب «موطأ» را نوشت و در آن احادیث قویّه اهل حجاز را انتخاب و اختیار نمود و آن را با اقوال صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده اند ممزوج کرد.

دو حافظ: ابن حجر و عراقی می گویند: این جماعت در عصر واحد بوده اند؛ لهذا معلوم نمی شود کدام یک در تدوین سبقت داشته اند. و سپس به دنبال آنان جماعت کثیری از اهل عصرشان آمدند و در کیفیت نسج عمل بر منوال ایشان

۱- ص ۳۵۱ ج ۱ از کتاب «النجوم الزاهرة» و ص ۱۰۱ «تاریخ الخلفاء» سیوطی بنا به تعلیقۀ ابوریّه. و چون برای تطبیق به کتاب «النجوم الزاهرة» مراجعه شد، کاملاً حکایت، مطابق اصل بود به استثنای سنه وفات این علماء اهل تدوین که ابوریّه از نزد خود اضافه نموده است. و انتهای کلام ذهبی که ابوریّه بدان اشاره نموده است، این می باشد: فَسَهْلٌ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ تَنَاوَلُ الْعِلْمَ فَأَخَذَ الْحَفِظُ بِتِنَاقُصٍ، فَلِلَّهِ الْأَمْرُ كُلُّهُ. انتهى کلام الذّهبی.

۲- طبقه در اصطلاح مشایخ عبارت است از جماعتی که در سنّ و ملاقات مشایخشان اشتراک دارند.

بوده‌اند، تا اینکه بعضی از پیشوایان علمی چنین دریافتند که باید حدیث پیامبر را بخصوصه جدا نوشت و تدوین نمود. و این پس از پایان قرن دوم و رأس صدۀ سوم بوده است.

و از این مجموعه‌ها به دست ما نرسیده است مگر «مَوْطَأُ» مالک، و توصیفی فقط از برخی مجموعه‌های دگر. و همچنین در این عصر حدیث رسول الله با اقوال صحابه و فتاوی تابعین و ما بعد از تابعین در تدوین ممزوج بوده است همان طور که ابن حجر گفته است. و روزگار تدوین بر همین منهای سپری شد تا انتهای دویست سال از هجرت؛ و این طوّر دوم از اطوار تدوین بوده است.

تدوین بعد از دویست سال

تدوین پس از انقضای دویست سال صورت دیگری به خود گرفت. و آن این بود که حدیث رسول الله را جداگانه تدوین نمودند پس از آنکه مشوب بود به غیر آن که از حدیث نبود. بنابراین عبیدالله بن موسی عَبَسَى کوفی (متوفی در سنه ۲۱۳ هـ) مسندی تصنیف نمود. و مُسَدَّد بن مُسَرِّهَد بَصْرَی (متوفی در سنه ۲۸۸ هـ) مسندی تصنیف کرد. و حمیدی (متوفی در سنه ۲۱۹ هـ) مسندی نوشت و غیر ایشان. اُثْمَةُ حدیث پس از ایشان به دنبال اثر آنان رفتند، مانند امام احمد (متوفی در سنه ۲۴۱) و اسحق بن راهوّه (متوفی در سنه ۲۳۷) و غیرهما.

این تصانیف که به مسانید نامیده می‌شوند گرچه دارای مزیت افراد حدیث به تنهایی در تدوین می‌باشند و حدیث را با غیر آن مخلوط ننموده‌اند از اقوال صحابه و غیر اقوال صحابه، الا آنکه در آنها میان حدیث صحیح و غیر صحیح - از آنچه سیل روایت در این زمان از هر گونه حدیث به سويشان حمل می‌کرد - جمع گردیده بود به جهت آنکه تا این عصر، تقسیم حدیث به آنچه بر آن اصطلاح کرده بودند از صحیح و حسن و ضعیف نبود.

و به همین سبب بود که رتبه این مسانید از رتبه کتب سُنَن پائین‌تر بود، و به طور

مطلق جائز نبود استدلال و احتجاج به آنها. و ما باید پس از این درباره این مسانید بحث نمائیم و از منزله و مرتبه آنها در میان کتب حدیث معروفه سخن گوئیم.

امر تدوین بر این نُهج مستمر بماند تا آنکه طبقه بخاری رسید و از آنجا تألیف، صورت جدیدی به خود گرفت و در دور دگری وارد شد، و آن دوره تنقیح و امتحان و اختبار بود. حافظ ابن حجر در مقدمه «فَتْحُ الْبَارِي» گوید: از آنجائی که بخاری این تصانیف را دید و آنها را روایت کرد و از رائحه طیبه و بوی خوش آن استشمام نمود و از رخساره آن پرده بر گرفت، چنان یافت که آنها به حسب وضع در آنها روایات صحیحه و حسنه را مشتمل است و بسیاری از آنها را عنوان ضعیف شامل می‌گردد^۱ بنابراین نمی‌توان به آنها کلام راست و شایسته گفت؛ پس همت خود را برانگیخت برای جمع حدیث صحیحی که در آن شخص امین شک نمی‌آورد، و عزمش را استوار ساخت تا آنچه را که از استادش: امیرالمؤمنین در حدیث و فقه: اسحق بن ابراهیم حَنْظَلِي معروف به ابن راهویّه شنیده است به کار بندد ...

أبو عبدالله بن اسمعيل بخاری می‌گوید: ما نزد اسحق بن راهویّه بودیم، وی گفت: «ای کاش شما کتاب مختصری از صحیح سنت رسول الله ﷺ جمع می‌کردید!» گفتار او در دل من نشست و شروع کردم در جمع جامع صحیح.^۲

اطواری که تدوین در آن، حالات مختلفی به خود گرفت

از آنچه گذشت دستگیر شد که: احادیث رسول الله - صلوات الله علیه - را نه در زمان حیاتش و نه در عصر صحابه و بزرگان تابعین تدوین نمودند، و اینکه تدوین پا به عرصه وجود نگذارد مگر در قرن دوم از هجرت در اواخر عهد بنی‌امیه، و اینکه تدوین در طریق واحدی راه خود را نپیمود بلکه در اطوار مختلفه‌ای انقلاب

۱- ابوریّه در تعلیقه گوید: بلکه جعل و وضع حدیث، همان طور که برای تو مبین خواهد شد.

۲- ص ۴ از مقدمه «فتح الباری» تألیف ابن حجر.

حاصل نمود.

در ابتدای امر مجموعه‌ای بود از روایت راویان از آنچه قوه حافظه آنان آن را حفظ کرده بود، و آن تدوین در صحیفه‌هایی بوده است که جامع مَبُوبِی آنها را محصور نمی‌کرده است. و این صحف با وجود حدیث، فقه و نحو و لغت و شعر و امثال این امور را در برداشته است از آن چیزهایی که طفولیت تدوین بدان حکم می‌نموده است.

و این «طُورُ أول» از تدوین بوده است، و به ما از آن چیزی در کتاب مخصوص جامعی نرسیده است.

پس از آن، تدوین، «دوره دوم» خود را شروع کرد و آن در عصر عباسیون بود. علماء - به واسطه آنچه از شهر فارس به دست آوردند - آنچه را که در آن صحیفه‌ها بود مُهَدَّب و مُرْتَّب نمودند، بعد از آنکه روایات زیادی را که در این عصر موجب زیادی آن می‌شد بدانها اضافه کردند. و در هر قسم از اینها کتابهایی نوشتند که آنها را بر عده ابوابی از حدیث و آنچه مربوط به حدیث می‌شد، از اقوال صحابه و فتاوی تابعین تقسیم کردند، و در آنها مطلب ادبی و یا شعری را داخل نمودند. و بسیاری از متقدّمین، اسم حدیث را بر آنچه شامل آثار صحابه و تابعین می‌شد اطلاق می‌کردند.

و تدوین، این مَنهَج را به خود گرفت به جهت تبعیت از ارتقاء تألیف در عصر بنی‌عبّاس. و علوم از یکدیگر جدا گشتند، بعضی از بعضی تمیّز پیدا نمودند و مسائل هر علمی علیحده گرد آمد. و تدوین طور دوم خود را بدین کیفیت تا آخر صده دوم به طور استمرار پیمود. و از آن کتب مَبُوبِیه در این دوره به دست ما غیر از «مُوطَأ» مالک رَحْمَةُ اللهِ چیزی واصل نگردیده است.

و پس از انقضاء صده دوم، تدوین شروع کرد تا در طریق دیگری گام نهد و بدین سبب آن را در «طور سوم» داخل نمود. علماء شروع نمودند تا آنچه از احادیث را که در عصرشان مدوّن گردیده بود بعد از آنکه مشوب به اقوال صحابه و غیرهم بود

همان طور که گفتیم - جدا کردند. و در این باره مُسَنَد‌های بسیاری تصنیف گردید که مشهورترین آنها «مسند» احمد حنبل می‌باشد که تا به حال در میان ما وجود دارد. و از آن در هنگام کلام از کتب حدیث سخن خواهیم گفت و مقدار مرتبه و منزله آن را از صحت، و قیمتش را در میان کتب حدیث روشن خواهیم نمود.

مُسَنَد عبارت است از جمیع آنچه از هر صحابی روایت شده است - یعنی مطالبی که به او اسناد داده می‌شود - همه را در ابوابی جداگانه قرار دهند. موضوع حدیث خواه هر چه باشد، و درجه آن از صحت خواه هر چه باشد، به جهت آنکه تا آن اوان تمیز صحیح از غیر صحیح در تألیف به ظهور نییوسته بود.

این مسانید تمام احادیث صحیح و احادیث مجعوله و موضوعه را به طوری که گفتیم در بر خود داشت. و عمل بدین نهج پیوسته ادامه داشت تا بخاری و طبقه او به ظهور آمدند؛ و بنابر این تدوین به «طُور رابع» انتقال پیدا کرد، و آن دوره «تنقیح و اختیار» بوده است همان طور که قریباً ذکر نمودیم. در این دوران کتب مختصره‌ای را از حدیث برگزیدند که در آنها انتخاب نمودند آنچه را که صحیح شناختند طبق طریقه‌شان در بحث، همچنانکه بخاری و مسلم و پیروانشان انجام دادند. از هویت و ماهیت این کتابها در وقت گفتار از کتب حدیث سخن خواهیم داشت.

این طُور از تصنیف طُور اخیر می‌باشد؛ چرا که این کتب در نزد اهل سنت رنگ اعتماد به خود گرفت.

اما شیعه پس برای خودشان در حدیث کتابهایی را دارند که بدانها اعتماد می‌کنند، و وثوق ندارند به کتابی مگر بدانها. «وَلِكُلِّ قَوْمٍ سُنَّةٌ وَ إِمَامُهَا» و از برای هر طائفه و قومی سنتی است بخصوص و امامی است که حافظ آن سنت است.»

و از اینجا برای تو به طور خلاصه به دست آمد که: تدوین مُعْتَمَدٌ عَلَیْهِ نزد

جمهور واقع نشد مگر در نیمه قرن سوم تا قرن چهارم.^۱
در اینجا شیخ محمود أبوریّه شروع می‌کند به بیان و تفصیل معایب تأخیر تدوین.

باری منظور ما از شرح و بیان أبوریّه، پاسخ و جوابی است که در ضمن گفتار او به ادعاهای بیجا و بی‌موقع محمّد عجاج داده شده است. در این بیان، بدو تدوین را دانستیم، و سیر حدیث را تا طور چهارم آن که تصحیح حدیث پس از افراد و مجزاً نمودن آن از اقوال و آراء صحابه و آثار دیگر و علوم مباینه با نفس حدیث چون شعر و لغت بود، دانستیم که بالأخره تدوین سنت به طور مجزاً در رأس قرن سوم و پایان صده دوم بوده است. و اهتمام عمر بن عبدالعزیز بدین امر، به چند جهت نقش عملی مهم ایفا نمود:

اولاً - به جهت آنکه خلافتش دو سال و اندی دوام یافت و معلوم نشد که امر وی به تدوین در ابتدا بوده است، یا وسط، یا انتها؟ چرا که در صورت انتها یا وسط نزدیک به انتها، به واسطه موانع خارجی صورت تحقّق طبعاً به خود نخواهد گرفت. و این است مفاد و مغزای سخن سیّد صدر در عدم معلوم بودن تاریخ امر او.

ثانیاً - او را به واسطه عدالت نسبی، و محبت به اهل بیت، و عدم افراط در بذل اموال به بنی‌امیه طبق حکام سابق بر او، سمّ دادند و کشتند؛ و خلیفه تازه روی کار آمده: یزید بن عبدالملک هم کاری نکرد و امری از او برای تدوین صورت نگرفت، تا پس از چهار سال که او بمرد و حکومت به هشام بن عبدالملک رسید.

ثالثاً - عمده امر عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم بود نه به ابن شهاب زهّری. او به ابن حزم نامه‌ای نوشت و وی را به تدوین سنت رسول الله فرا خواند. اما ابن حزم به واسطه منع خلفای پیشین بالأخصّ ابوبکر و عمر از کتابت، چون تدوین

۱- «أضواء على السنة المحمدية أو دفاع عن الحديث» طبع سوّم دارالمعارف مصر، ص

را خلاف مشروع و مباین با سیره صحابه می دانست از این عمل خودداری کرد و دعوت ابن عبدالعزیز را نپذیرفت و پیوسته تعلل نمود تا او بمرد و تا چهار و پنج سالی که یزید خلیفه شد و امری از او صادر نشد، ابن حَزْم موقع را مغتنم شمرده از تدوین منصرف شد، و وفات عَمَر و روی کار آمدن یزید را بهره آسمانی و موقعیت دینی روحانی برای خود به شمار می آورد.

رابعاً - ابن شهاب به واسطه نزدیکی با دربار بنی امیه و هشام بن عبدالملک و قریب مدت بیست سال در امارت و ولایت او بودن و سفر و حضر را با وی گذرانیدن، دعوت او را پذیرفت و دست به تدوین زد (البته تدوینی که به معنی مجموعه‌ای از تدوین معروف آن عصر بوده است از سنت و حدیث و آراء صحابه و خلفای اولین ابوبکر و عمر و عثمان و شعر و ادبیت عرب و امثالها).

به همین جهت است که چون عالم مشخص و میرز درباری بود، و بنی امیه آراء و احکامشان را از او اخذ می کردند و مصدر قضاوت‌های حُکام امویان بود و بدین جهت شهرتی یافته بود، تدوین را به او نسبت دادند، آنهم نه در زمان عمر بن عبدالعزیز بلکه در سالیان پس از وی.

خالد بن مَعْدَان حِمَیْی با وجود آنکه هفتاد صحابی را ادراک کرده بود و بیست سال زودتر از زُهَری از دنیا رفته بود (چون فوت او در سنه ۱۰۴ و فوت زهری در سنه ۱۲۴ می باشد) و دارای کتاب و تدوین بود، معذک چون درباری نبود او را نخستین مُدَوِّن به شمار نیاوردند، با آنکه بنا به روش اهل و امت عامه اگر اهل انصاف باشند باید او را اولین تدوین کننده به حساب آرند.

سید محمد رشید رضا که او را از جهت واقعیت اول مُدَوِّن می شمرد و می گوید: زُهَری فقط از جهت معروفیت اولین مدوّن است،^۱ همین عجاج خطیب به

۱- مجله « المنار » ج ۱۰، ص ۷۵۴. او از شاگردان شاخص شیخ محمد عبده می باشد که تفسیر « المنار » به املائی شیخ و به قلم اوست. تولدش در سنه ۱۲۸۲ و وفاتش در سنه ۱۳۵۴ هـ است.

وی می‌تازد و دو اشکال به او می‌نماید که هیچ یک از آنها دارای وزن و اعتبار نمی‌باشد.^۱

ذهبی مردی است که از جهت تاریخ و علوم حدیث و اطلاع واسع بر نظیر این امور در میان عامّه بی نظیر و یا لأقل کم نظیر می‌باشد. در این صورت شهادت او را در برابر گفتار سیوطی رد نمودن و بدون دلیل نپذیرفتن، از انصاف به دور است. و اما اینکه ایشان عبدالله بن عمرو را صاحب «صحیفه صادقه» شمرده و آن را از مدوّنات خالصه در سنّت رسول الله در زمان آنحضرت و اقدم و أسبق از همه صحایف حتّی صحیفه ابورافع شمرده است، این هم ادّعائی است که اگر آن را بشکافیم از درون آن مطالب عَفْن و کریه الرّائحة آنقدر بیرون می‌آید که مشام هر انسانی را آلوده می‌نماید.

عبدالله بن عمرو بن العاص، پسر عمرو عاص معروف و مشهور است که در خلاف با رسول خدا ﷺ و ایراد شعر در هَجْوِ آن حضرت مقدار عظیمی از تاریخ را اشغال کرده است.

پسرش عبدالله خدمت پیامبر می‌رسید و مطالبی را می‌نوشت و از موافقین با حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود، چرا که با مطالبی که از پیامبر شنیده بود درباره آن حضرت به مقام شامخ و ولایت او خبیر و بصیر بود.

و لهذا هنگامی که معاویه به پدرش عمرو عاص در مصر کاغذ نوشت و او را به جنگ با آن حضرت به شام فرا خواند و عمرو عاص با دو پسرش: محمّد و عبدالله مشورت کرد، محمّد پدر را به جنگ تحریض و ترغیب نمود، اما عبدالله پدر را نکوهش کرد و فضایل مولا را برایش شمرد و نشان داد که: مخاصمه با حضرت به خاطر حکومت مصر و معاونت معاویه در شام، فروختن آخرت به دنیا و رهسپار جهنّم شدن است.

۱- «السنة قبل التدوين» ص ۳۶۲ تا ص ۳۶۴ تحت عنوان: آراء في التدوين.

عمرو عاص به سخن او گوش فرا نداد و حرف محمّد را شنید و به سوی شام روانه شد. ولی معذّک در تاریخ ندیده‌ایم که عبدالله عملاً با عمرو عاص مخالفت کرده باشد و برای کمک و معاونت امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین به یاران و اصحاب او بیبوند، بلکه با پدرش در میان اصحاب معاویه - علیه الهاویة - بود.^۱

راجع به روایات مرویّه از عبدالله بن عمرو، و کتاب وی به نام «صحیفه صادق» که خودش آن را بدین اسم نامیده است، مطالب ضدّ و نقیض در میان علمای عامّه و کتابهایشان بسیار است:

در روایات کثیری از ابوهزیره که در جعل و تزویر در حدیث به خاطر طرفداری از معاویه و دربار او و مخالفت و خصومت با امیرالمؤمنین علیه السلام، یگانه فرد شاخص در میان اهل سنت است و روایاتش سراسر کتب عامّه را فرا گرفته است، چنین وارد است که می‌گفت: هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتش به اندازه من نمی‌باشد مگر عبدالله بن عمرو عاص به جهت آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.

ابوریّه به تبع سیّد عبدالحسین شرف الدین در کتاب «ابوهزیره» کتابی به نام «شیخ المضرّیة: ابوهزیره» تدوین نموده است و به دنبال آن کتاب «أضواء» را نگاشته و پرده از مطالبی برداشته است که تا به حال در میان عامّه چنین پرده‌برداری به وجود نیامده است.

و ما در اینجا برای شناختن هویت کتاب «صحیفه صادق» و روایات عمرو، ناچاریم برخی از مطالب وی را که در ضمن ابحاث ابوهزیره و یا دخالت اسرائیلیات و اخبار مکذوبه نوشته است در اینجا ذکر نماییم. ابوریّه در تحت عنوان: «الإسرائیلیّات فی الحدیث» می‌گوید:

از آنجائی که شوکت دعوت محمّديه قوّت یافت و بازویش استوار گشت و در

۱- درج ۲، از همین دوره «امام شناسی» درس ۲۵ تا درس ۳۰ صفحه ۲۴۰ تا ۲۴۲ مقداری از شرح حال عمرو عاص و ولایتش را به امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس رجوعش را به واسطه وعده معاویه حکومت مصر را به او آورده‌ایم.

برابر خود هر قدرتی را که منازعه می نمود خرد می کرد و درهم می کوبید، کسانی که در مقابل آن ایستادگی می کردند و راه آن را بر مردم سدّ می نمودند، پس از آنکه از دستبرد بدان با عِدّه و عُده قوّت و نزاع عاجز شدند و فروماندند، هیچ چاره‌ای نیندیشیدند مگر آنکه از طریق حيله و خدعه حمله‌ور شده و با مکر و کید آن را درهم شکنند.

و چون عداوت یهود به مؤمنین از همه مردم شدیدتر بود؛ زیرا که ایشان خود را ملّت برگزیده خدا می پنداشتند و برای کسی غیر از خودشان قائل به فضیلتی نبودند و برای پیامبری بعد از موسی اقرار به رسالت نداشتند، راهبان و علمای آنان - مخصوصاً وقتی که امرشان مغلوب شد و از دیارشان اخراج شدند^۱ - چاره‌ای ندیدند از آنکه با استعانت از مکر و با توسّل به زیرکی وارد مبارزه گردند تا به مراد و مطلوبشان واصل گردند.

بنابراین اساس، مکر یهودی آنان را رهبری کرد تا تظاهر به اسلام نمایند و در باطنشان دین خود را محترم و گرامی بدانند. و قویترین کهنه از جهت زیرکی و شدیدترینشان از لحاظ مکر و فریب و خدعه، کَعْبُ الْأَخْبَار، و وَهَبُ بْنُ مُبَّه، و عبدالله بن سلام بوده‌اند.

آنان چون دریافتند که حيله‌هایشان به واسطه اظهار کردن ورع و تقوای دروغین، رونق یافت و مسلمین بدیشان آرامش یافته‌اند و گولشان را خورده‌اند، اولین همّتشان را مصروف بر آن نمودند که مسلمین را از باطن دین و صمیم ایمانشان ضربه زنند، به اینکه دسّ و تزویر کنند در اصول اسلام که بر آنها قیام دارد آنچه از اساطیر و خرافات که می‌خواهند و از اساطیر و اوهام و تُرّهاتی که خوشایند دارند؛ به جهت آنکه اصول دین را ضعیف و سست نمایند.

۱- عمر یهود خیبر را به اذرعات و غیرها در سنه ۲۰ هـ اخراج کرد، و یهود نجران را به کوفه اخراج نمود، و وادی القری و نجران را میان مسلمین تقسیم کرد (ص ۱۰۸، ج ۸ « البدایة و النهایة » ابن کثیر) و این اخراج مخصوص کسانی بود که با رسول خدا ﷺ معاهده‌ای نداشتند.

و به سبب آنکه از دستبرد به قرآن کریم عاجز شدند - چون قرآن با تدوین محفوظ بود و هزاران نفر از مسلمین نگهبان و پاسدار آن بودند و بدین لحاظ قرآن در حفظ و مصونیتی آنچنان درآمده بود که غیر ممکن بود در آن کلمه‌ای را زیاد کنند و یا حرفی را دسّ و تغییر دهند - به سوی حدیث کردن و روایت آوردن از رسول پرداختند، و به افتراء آن قدر که می‌خواستند وجهه‌گیری نمودند. بر پیغمبر مطالب و احادیثی را افتراء بستند که از آن حضرت صادر نگردیده بود.^۱

و آنچه آنها را بر این امر یاری و کمک می‌کرد آن بود که احادیثی که از رسول خدا در حیاتش صادر شده بود، نه معالشی محدود و نه اصولش محفوظ بود؛ چرا که در عصر آن حضرت - صلوات الله علیه - حدیث نوشته نشد به طوری که قرآن نوشته شده بود، و نه آنکه اصحابش پس از وی نوشتند. و در توان و قدرت هر شخص هوا پرستی و یا مداخله‌کننده ناشایستی در آن صورت می‌تواند بوده باشد که با افتراءات خودش به پیامبر دسّ و تزویر و خدعه نماید و با دروغش بر او بجهد و این کیدشان را بر ایشان آسان ساخت این که مشاهده کردند که صحابه در معرفت آنچه نمی‌دانند از امور گذشته عالم به آنها رجوع می‌نمایند.

و یهود به علت آنکه دارای کتاب بوده‌اند و به علت آنکه در میانشان علماء بوده‌اند، آسائید عرب به شمار می‌آمدند در آنچه از امور ادیان سالفه برایشان مجهول بوده است، اگر در کارشان مخلص و صادق بوده باشند.

حکیم: ابن خلدون چون در مقام گفتار از تفسیر نقلی برمی‌آید و آنکه آن مشتمل بر غثّ و سمین و مقبول و مردود است، می‌گوید: و سبب این آن است که عرب اهل علم و کتاب نیستند، بلکه فقط بدوی بودن و امّی بودن بر آنان غلبه دارد. و چون میل پیدا می‌کردند تا اشراف حاصل کنند برای دانستن چیزهایی که نفوس

۱- ابن جوزی می‌گوید: چون قدرت نداشتند که در قرآن داخل سازند چیزی را که از قرآن نبوده است، گروههایی شروع کردند که در حدیث زیادتی‌هایی را وارد کنند، و تزویر و وضع کنند چیزهایی را که پیغمبر نگفته بوده است. (ص ۱۴، ج ۲، تاریخ ابن عساکر).

بشر به آنها اشراف پیدا می‌کند که بفهمد و بداند از اسباب و علل موجودات عالم تکوین و ابتدای آفرینش و اسرار وجود، فقط از آن کسانی که پیش از آنان اهل کتاب بوده‌اند می‌پرسیدند و از آنها استفاده می‌نمودند.^۱ و ایشان عبارت بوده‌اند از اهل تورات از یهودیان، و از کسانی که اسلام آورده و پیرو دینشان شده بودند از مسیحیان مانند کعبُ الأُخْبَار، و وهب بن مُنبّه، و عبدالله بن سلام و امثالهم.

بر این اساس تفاسیرشان از منقولاتی که نزد آنان بود مملو گشت. و علمای تفسیر در امثال این امور تساهل ورزیدند و کتب تفسیر از این منقولات پر شد؛ و اصل همه آنها همان طور که گفتیم از تورات می‌باشد یا از آنچه خودشان افتراء بسته‌اند.^۲

و در جای دیگر از مقدمه خود می‌گوید: و بسیار اتفاق افتاده است برای مورّخین و مفسّرین و استادان و پیشوایان علوم نقلیه که در حکایات و وقایع به غلط در افتاده‌اند. و این به جهت آن بوده است که بر مجرد نقل خواه درست باشد و خواه نادرست، اعتماد نموده‌اند و آنها را به اصولشان عرضه نداشته‌اند و به آشاهشان قیاس نکرده‌اند و به معیار حکمت، توزین و آزمایش ننموده‌اند و وقوف بر طبایع موجودات نداشته‌اند و در اخباری که به دستشان می‌رسیده است تحکیم نظر و بصیرت در نقد و اختیار درشان موجود نبوده است. بنابراین از حقّ به دور افکنده شده گمراه شدند و در بیابان اوهام و غلط، حیران و سرگشته فرو مانده‌اند.^۳

و دکتور أحمد أمين می‌گوید:

بعضی از صحابه به وهب بن مُنبّه و کعبُ الأُخْبَار و عبدالله بن سلام متّصل شده‌اند، و تابعین به ابن جُرّیج^۴ متّصل گشتند؛ و این جماعت معلومات و کارهائی

۱- دأب و عادت ابن اسحق این بود که علوم را از یهود و نصاری اخذ می‌کرد و در کتابهای خود، ایشان را به اهل علم اوّل می‌نامید. (ص ۸، ج ۱۸، معجم الأدباء.)

۲ و ۳- «مقدمه ابن خلدون» به ترتیب صفحه ۴۳۹ و ۴۴۰ و صفحه ۹.

۴- در «الکنی و الألقاب» محدث قمی ج ۱، ص ۲۸۰ در ترجمه ابن الرومی می‌گوید:

داشته‌اند که آنها را از تورات و انجیل و شروح و حواشی آنها روایت می‌کرده‌اند. بنابراین مسلمین باکی در خود ندیدند که در کنار آیات قرآن آنها را هم حکایت بنمایند. و روی این اصل بود که منابع قرآن و تفسیر، متورّم شده، صورت ضخامت به خود گرفت. (ا هـ)^۱

روی این زمینه کلی بود که آن کشیشان و علمای آنان در دین اسلام اکاذیب و تُرّهاتی را انتشار دادند که گاهی چنین می‌پنداشتند آنها از کتابشان بوده و یا از مکنون علمشان سرچشمه گرفته است، و گاهی ادّعا می‌کردند آنها را از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند با وجود آنکه از دروغها و افتراءهای خودشان بوده است. و از کجا صحابه راهی به فهم آنها و تمیز صدق از کذب کلامشان را داشته‌اند که بتوانند با تفتّن دریابند و تمیز غثّ و سمین را بدهند؟!

و صحابه از طرفی به لغت عبرانی^۲ که کتب آنها بود علم و شناسائی نداشتند، و از طرف دیگر از جهت دُهاء و زیرکی، و از جهت مکر و خدعه ضعیف‌تر و پائین‌تر از ایشان بودند. و به واسطه این علل و اسباب بود که در میان صحابه بازار این اکاذیب رواج پیدا کرد و اصحاب و تابعینشان هر آنچه را که این زیرکان القاء می‌نمودند بدون نقد و آزمایش تلقّی به قبول می‌کردند و چنین اعتبار می‌نمودند که صحیح است و شکّی در آن نمی‌باشد.^۳

أُبوریه نیز در تحت عنوان: « هَلْ يَجُوزُ رُؤَايَةُ الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ » می‌گوید:

شریعت اسلامیّه آمد و تمام شرایع ما قبل خود را نسخ کرد - و اگر چه باقی گذاشت اصول عقائد و آنچه را که با آن معارضه‌ای نداشت از اموری که خداوند

← ابوالحسن علی بن العباس بن جریر (سریخ خ ل).

۱- ص ۱۳۹، ج ۲، «ضُحَى الْإِسْلَام».

۲- بخاری روایت کرده است از ابوریّه که: اهل کتاب، تورات را به لغت عبری

می‌خوانده‌اند و برای اهل اسلام به لغت عربی بازگو می‌کرده‌اند. ص ۲۸۵، ج ۲.

۳- «أضواء على السنّة المحمّديّة» طبع سوم از ص ۱۴۵ تا ص ۱۴۷.

پیمبران خود را به سوی خلافت با آن امور ارسال فرمود - و قرآن کریم روشن ساخت که اهل کتاب (یهود و نصاری) از نزد خود کتابهایی را نوشته‌اند تا در برابر آن ثمن قلیلی را اخذ کنند.

و بدین علت بود که رسول خدا مسلمین را نهی نمودند که از اهل کتاب امری را اخذ کنند که مخالف اصول دین خدا و آداب و احکامش بوده باشد. و چون یک نفر از مسلمین را می‌دید که از آنان چیزی نقل می‌نماید به شدت به غضب درمی‌آمد. احمد بن حنبل از جابر بن عبدالله روایت کرده است که: عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ کتابی را که از بعضی اهل کتاب به دستش رسیده بود به نزد پیغمبر آورد و آن را بر پیغمبر قرائت کرد.

پیامبر به غضب آمد و گفت: أَمْهَوْتُكُمْ فِيهَا يَا بَنَ الْخَطَّابِ؟! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي!

«ای پسر خطّاب! آیا شما خودتان را در این حفره مطالب کتاب سقوط می‌دهید؟! سوگند به آن کس که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود چاره‌ای غیر از متابعت مرا نداشت.»

و در روایتی وارد است که: فَغَضِبَ وَقَالَ: لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَيْفَةٍ! لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوكُمْ بِحَقِّ فَتَكْذِبُوا بِهِ، أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ.

«رسول خدا خشمگین شد و فرمود: تحقیقاً من آن را برای شما سپید و پاکیزه و مُصَفَّى آورده‌ام! شما از اهل کتاب چیزی را نپرسید؛ زیرا به شما خبر به حق می‌دهند و آن خبر را تکذیب می‌کنید، و یا خبر به باطل می‌دهند و شما آن خبر را تصدیق می‌نمائید!»

و بخاری از ابوهریره روایت کرده است که: لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا

۱- هَوَكَ يَهْوُكَ هَوَكًا كَان هَوَكًا: یعنی احمق شد. هَوَكَ تَهْوِيكَ: حَفَرَ الْهَوَاةَ، یعنی حفره را کند.

هَوَاةٌ: حَمَمَةٌ، یعنی او را تحمیق کرد و نسبت به حُمُق داد.

تُكذِّبُوهُمْ، وَ قُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ آلِهَتُكُمْ وَ أَحَدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

«رسول خدا فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب! و بگوئید: ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده است و به آنچه به سوی شما نازل شده است، و خدای ما و خدای شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم شدگانیم!»

و بخاری از حدیث زهری از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

كَيْفَ سَأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَ كِتَابُكُمْ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَحَدٌ الْكُتُبُ تَقْرَؤُونَهُ مَحْضًا لَمْ يَشُبْ. وَقَدْ حَدَّثَكُمْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَ غَيَّرُوهُ وَ كَتَبُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ وَ قَالُوا: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا! أَلَا يَنْهَاهُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ؟! لَأَوَّالَهُ مَارَ آيَاتُنَا مِنْهُمْ رَجُلًا يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ!

«شما درباره مسئله‌ای از اهل کتاب چیزی را می‌پرسید در حالی که کتاب شما که آن را خداوند بر رسول خدا نازل کرده است تازه‌ترین کتب سماوی است، شما آن را می‌خوانید پاک و صافی بدون آنکه غشی و خیانتی و اختلاطی در آن به وجود آمده باشد. و این کتاب با شما گفتاری داشته است که: اهل کتاب، کتاب الله شان را تبدیل و تغییر داده‌اند و با دستهای خود کتابی را نوشتند و گفتند: این از نزد خداست برای آنکه با فروش آن ثمن اندکی خریداری کنند.

آیا این علوم و معارفی که به شما رسیده است شما را از سؤال یهود و نصاری نهی نکرده است؟! نه، سوگند به خدا ما از ایشان حتی یک نفر را هم ندیدیم که درباره آنچه بر شما نازل شده است از شما چیزی را سؤال کند.»

و ابن جریر از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که وی گفت: لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَهْدُوكُمْ وَ قَدْ ضَلُّوا. إِمَّا أَنْ تُكذِّبُوا بِحَقِّ أَوْ تُصَدِّقُوا بِبَاطِلٍ!

«شما راجع به چیزی از اهل کتاب سؤال ننمائید؛ زیرا در حالی که خودشان

گمراه می‌باشند نمی‌توانند شما را هدایت کنند! بنابراین در برابر سخنانشان یا تکذیب حق را می‌کنید و یا تصدیق باطل را!»

این است روایات صحیح‌های که با عقل و دین موافقت دارد، آن روایاتی که نزد محققین معروف هستند.^۱

اینها بعضی از آن چیزهایی است که از پیغمبر - صلوات الله علیه - روایت شده است درباره نهی اخذ از اهل کتاب. ولیکن دیری نپائید که امر منقلب شد، پس از آنکه بعضی از مسلمین گول خوردند از کسانی که از جمله علماء و اخبار یهود بوده و از روی مکر و خدعه اسلام اختیار کرده بودند.

در این حال ظاهر شد احادیثی که به پیغمبر ﷺ نسبت می‌دادند که اخذ از یهود و نصاری را مباح کرده و آنچه را که از آن نهی به عمل آمده بود نسخ می‌نمود.

أبوهریره و عبدالله بن عمرو عاص و غیرهما روایت کردند که رسول خدا گفت: حَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ! « از بنی اسرائیل حدیث کنید بدون هیچ باکی! » باید دانست که أبوهریره و عبدالله بن عمرو از شاگردان کُغَب الْأَخْبَار بوده‌اند.

و اخبار وارد است به آنکه: دومی - که عبدالله بن عمرو بن العاص باشد - در روز جنگ یرموک زَامِلَتَيْنِ^۲ از علوم اهل کتاب را به غنیمت به چنگ آورد و دأبش این طور بود که از آن دو زامله روایت می‌کرد. و ابن حَجَر این جمله را اضافه دارد که:

فَتَجَنَّبَ الْأَخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ أُمَّةِ التَّابِعِينَ.^۳ « بدین جهت بود که بسیاری از پیشوایان تابعین از گرفتن و روایت کردن از او اجتناب کردند.^۴ »

۱- ص ۴، ج ۱، «تفسیر ابن کثیر».

۲- زامله عبارت است از شتری که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند؛ و بعضی گفته‌اند: هر حیوانی که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند خواه شتر باشد یا غیر شتر. (« لسان العرب » مادة زَمَل، ج ۱۳، ص ۳۲۹)

۳- ص ۱۶۷، ج ۱، «فتح الباری» در شرح «صحیح» بخاری.

۴- «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوم، ص ۱۶۳ و ص ۱۶۴.

باری تمام اینها مطالبی بود برای شناختن ریشه اسرائیلیات و کیفیت نفوذ کعب الأخبار و أقران او و دسّ و تزویر در روایات چه از ناحیه خودشان، و چه از ناحیه إسناد به رسول الله ﷺ. و چون دانسته شد که اعظم از تلامذه کعب الأخبار ابوهریره و عبدالله بن عمرو بوده‌اند، میزان سخافت و بی‌مقداری تمام مرویات این دو نفر دستگیر می‌گردد که آن روایات ساخته و پرداخته این یهودی اسلام نمای سابقه‌دار منافق بوده است، مضافاً به آنکه در میان اهل سنت از لحاظ کثرت روایت مانند این دو نفر را سراغ نداریم به طوری که کتب عامّه مشحون از روایات آنهاست و اصول و فروعشان بدانها وابسته می‌باشد. و اگر بنا بشود روایات این دو نفر و استادشان کعب الأخبار از کتابها اخراج گردد - که چاره‌ای هم جز اخراج ندارند - قسمت معظم کتابها فرو می‌ریزد و عامّه دست خالی می‌مانند، و این مسأله‌ای است که به شدت دارد بنیان و بنیاد کتب صحاح و مسانید و سنن آنها را تهدید می‌کند و با تحقیقات عالم محقق سید شرف الدین عاملی، و به پیروی از او با تحقیقات عالم نبیه و روشن ضمیر شیخ محمود ابوریّه و تألیف کتابهای نفیس و مدققانه: «أبوهریره» و «شیخ المصیرة» غوغا و اضطرابی در حوزه‌ها و مجامع و محافل اهل سنت برپا شده است. مضافاً به آنکه تحقیقات و اکتشافات مستشرقین و آفتابی ساختن اکاذیب و دروغهای ابوهریره و عبدالله بن عمرو و ماشابههما تکانی شدیدتر به سنت توخالی و بدون محتوای آنان می‌دهد و راه گریز و گزیری نخواهند یافت جز رجوع به روایات و حدیث و تاریخ و تفسیر اهل البیت چنانکه انشاءالله تعالی روی این اصل مباحثی در آتیه خواهیم داشت.

أبوریّه در کتاب «شیخ المصیرة: أبوهریره» بحثی در تحت عنوان «أبوهریره أكثر الصحابة تخديناً» آورده است که چون با مطلب فعلی ما که بحث پیرامون عبدالله بن عمرو و «صحیفه صادق» می‌باشد تناسب بسیار دارد و ضمناً از عبدالله و صحیفه وی بحث به عمل آمده است، لازم است بدان اشاره کنیم:

وی می‌گوید: رجال حدیث اتفاق و اجماع کرده‌اند بر آنکه ابوهریره از جهت

کثرت حدیث از رسول الله مانند ندارد در حالی که همان طور که گفتیم: فقط یک سال و نه ماه با پیغمبر مصاحبت داشته است.

أبو محمد بن حَزْم ذکر نموده است که: «مُسْنَد» بقی بن مخلد^۱ فقط از حدیث ابوهریره به تعداد ۵۳۷۴ حدیث را در بردارد که بخاری ۴۴۶ حدیث از آن را روایت کرده است و این موجب آن شده است که صحابه احادیث ابوهریره را انکار کرده و وی را همان طور که بعداً خواهیم دید مرد مُنْکَری به شمار آورند.

این حقیقتی است معروف و مشهور ولیکن ما او را طبق روایت بخاری و غیر او^۲ چنین می‌یابیم که می‌گوید:

« مَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ أَحَدٌ أَكْثَرَ حَدِيثًا مِنِّي إِلَّا مَا كَانَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو؛^۳ فَقَدْ كَانَ يَكْتُبُ وَلَا أَكْتُبُ.»^۴

«هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتشان از من بیشتر نیست مگر حدیثی که از عبدالله بن عمرو می‌باشد؛ زیرا که او حدیث را می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.»

اینک اگر مقایسه‌ای از تمام مرویات ابن عمرو با ابوهریره انجام دهیم چنین در

۱- وی ابو عبدالرحمن بقی بن مخلد اندلسی است که از حفاظ حدیث و ائمه دین بوده و اندلس را از علم سرشار خود پر کرده است. او تفسیری دارد که آن را بر تفسیر ابن جریر فضیلت داده‌اند و برای او در حدیث، «مُصَنَّف کبیر» اوست که آن را در حدیث هر صحابی بر اساس فقه و بیان احکام مرتب گردانیده است. بنابراین آن مُصَنَّف و مسند می‌باشد. او مردی بود حرّ و آزاد و از احدی تقلید نکرد. در سنه ۱۸۱ هـ متولد و در سنه ۲۷۶ وفات یافت.

۲- ص ۱۶۷، ج ۱، «فتح الباری».

۳- وی یکی از عبدالله‌های سه‌گانه می‌باشد که از کعب الأخبار روایت کرده‌اند و در روز جنگ یرموک به دو بار شتر (زاملتین) از کتب اهل کتاب رسید و آن دو را برای مردم نقل و روایت می‌نمود. و بدین سبب بود که عدّه کثیری از ائمه تابعین از اخذ روایت از او تجنّب می‌ورزیدند و به وی گفته می‌شد: «لَا تَحْدِثْنَا عَنِ الزَّامَلْتَيْنِ.» «برای ما از آن دو بار شتر کتاب حدیث مگو»

۴- این قضیه را ابن حجر در ص ۱۶۷ از ج ۱، «فتح الباری» آورده است و در «مسند» احمد از ابوهریره روایت است که: «أَنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَ كُنْتُ لَا أَكْتُبُ بِيَدِي.» «ابن عمرو با دستش می‌نوشت و من با دستم نمی‌نوشتم»

می‌یابیم که: ابن عمّرو در نزد ابن جَوْزِی ۷۰۰ حدیث دارد یعنی به نسبت ۱/۸ از آنچه ابوهریره روایت نموده است. بخاری از او هفت و مسلم بیست روایت آورده است. و شاید این اعتراف ابوهریره از وی در اوّل امرش هنگامی که در میان بزرگان صحابه و علمائشان می‌زیست صادر گردیده است؛ چرا که می‌ترسید آنچه را که روایت نموده است بر او انکار کنند. ولیکن چون برای وی جوّ خالی ماند و روایت برای او مباح گردید - پس از مقتل عمّرو، و موت بزرگان از اصحاب^۱ - ابوهریره زیادت‌ر روایت می‌کرد و در این قضیه راه افراط می‌پیمود، و مخصوصاً در عهد معاویه که از پشتیبانی شدید وی برخوردار بود؛ معاویه‌ای که قدر او را بالا برد و تکیه‌گاه و پشت و پناه او بود به طوری که ان‌شاء الله تعالی خواهی دید.

و بعضی گمان نموده‌اند که از این گفتار ابوهریره چنین مستفاد می‌شود که: عبدالله بن عمّرو تحقیقاً تمام مسموعات خود را از رسول خدا نوشته است، و بدین عمل تمام مروّیات او متواتر لفظی و معنوی می‌گردد. و تمام مکتوبات وی پس از او به واسطه کتابت همچنین محفوظ مانده است همان طوری که قرآن با کتابت محفوظ مانده است؛ و علیهذا مروّیات او افاده علم می‌کند و اصل صحیح معتمد در میان مسلمین می‌باشد پس از کتاب الله المبین.

ولیکن آنچه معروف است آن است که احادیث ابن‌عمرو در کتب اهل سنت از همان طریقی به دست آمده است که تمام احادیث غیر او از صحابه به دست آمده است و آن طریقی روایت است، نه سبیل کتابت. و تمام آنچه از مکتوباتش اینک

۱- از خیمه‌بن عبدالرحمن روایت است که: به ابوهریره گفتیم: حدّثنی! او گفت: تسألنی و بینکم علماء أصحاب محمّد و المجار من الشیطان. «چگونه از من می‌پرسی که برای تو حدیث گویم در حالی که در میان شما علماء، اصحاب محمّد، و در پناه آورده شده خدا از شیطان وجود دارند؟» مراد از در پناه آورده شده، عمّار یاسر می‌باشد. و عمار بن یاسر در وقعه صفین سنه ۳۷ به شهادت رسید. و از این حدیث، روشن می‌گردد که: ابوهریره تا این تاریخ می‌ترسیده است برای مردم از رسول خدا صلوات الله علیه، حدیث نماید.

دانسته می‌شود همین است که: او صحیفه‌ای داشته است که آن را «صادقه» می‌نامیده است. و چنین ذکر نموده‌اند که این صحیفه فقط حامل ادعیه‌ای بوده است که منسوب به پیغمبر بوده است که انسان چون صبح کند و یا شب کند آن ادعیه را بگوید. و چنین مشهود است که این صحیفه دارای قیمتی نمی‌باشد و با چیزی هموزن نیست.

در کتاب «تأویل مُخْتَلَفِ الْحَدِيثِ»^۱ و کتاب «معارف»^۲ که هر دوی آنها از ابن قتیبه می‌باشد، بدین عبارت وارد است:

مغیره گفت: برای عبدالله بن عمرو صحیفه‌ای است که صادقانه نامیده می‌شود، و من دوست ندارم آن را در برابر دو فلس (دو پول سیاه اندک) بخرم و برای خودم بوده باشد: كَاتَتْ لِعَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو صَحِيفَةً تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا يَسُرُّنِي اَنْهَا لِي بِفَلْسَيْنِ. ۳، ۴

۱ و ۲- به ترتیب ص ۹۳ و ص ۲۰۰.

۳- از «مسند» احمد از ابو راشد حبرانی روایت است که گفت: من به نزد عبدالله بن عمرو بن العاص آمدم و گفتم: برای ما آنچه را از رسول خدا شنیده‌ای بیان کن صحیفه‌ای را در برابرم افکند و گفت: این است آنچه رسول خدا ﷺ برای من نوشته است. چون در آن نگریستم دیدم در آن است که: ابوبکر صدیق گفت: ای رسول الله به من تعلیم کن در وقتی که در صبح و یا در شب وارد می‌شوم چه بگویم رسول خدا گفت: ای ابوبکر بگو: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِكِهِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّكَه، وَ أَنْ اقْتَرِفَ عَلَيَّ نَفْسِي سَوْءًا أَوْ أَجْرَةً أَلِيَّ مُسْلِمًا. تا آخر حدیث شماره ۶۸۵۱ ج ۸۴، «مسند» احمد شرح شیخ احمد شاکر آمده است.

و مجاهد می‌گوید: من نزد عبدالله بن عمرو صحیفه‌ای را دیدم چون از آن پرسیدم، گفت: هذه الصّادقة فيها ما سمعت من رسول الله ﷺ ليس بيني وبينه أحدٌ «این صادقانه است که در آن است آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام در حالی که میان من و او هیچ کس نبود» ص ۳۸۹، ج ۷ «طبقات» ابن سعد.

و مقریزی روایت کرده است از حیوة بن شريح که گفت من وارد شدم بر حسین بن شفی بن مانع أصبجی و او می‌گفت: فَعَلَ وَاللّٰهِ فَلَانٌ «قسم به خدا که فلان کس کار را کرد.» گفتم: چه کار را کرده؟ فقال: عمد إلى کتابین کان شفی سمعهما من عبدالله بن عمرو بن العاص، أحدهما: قضی رسول

←

باری اینک که قدری هویت کعب الأحبار و ابوهریره و عبدالله بن عمرو روشن شد، باید دانست که: روایات هیچیک از آنان نزد شیعه اعتبار ندارد، و حدیثشان مردود است، و چون سندی به یکی از ایشان منتهی گردد آن روایت از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اما عامه که تمام اصحاب رسول خدا را به معنای اعم آن یعنی هر کس با اسلام ظاهری آنحضرت را ملاقات کرده باشد، عادل و بدون گناه می‌دانند و جمیع صحابه را منزّه و مبرّی از کذب و خیانت معرفی می‌کنند، طبعاً این روایات را دارای هر مضمونی باشد می‌پذیرند و به مجرد آنکه سندش به صحابی منتهی گردد بدون چون و چرا بدون ملاحظه تطبیق مضمون آن با واقع هرچه باشد می‌پذیرند. البته روایات کعب یهودی مخرب و از میان براندازنده اسلام، و ابوهریره صدرنشین کاخ تزویر و خدعه و جعل روایت کاذبه در دربار معاویه اولین متهتک در اسلام، برای آنان مهم نیست چون صحابه جمیعاً مغفور و مورد رحمت خداوندی می‌باشند، از معاویه و غیره همگی صحیح القول و العمل نزد ایشان به شمار می‌آیند.

روی این اصل از طرفی، و از طرف دیگر خصوصیت عرق طرفداری از بنی‌امیه و امثالهم و بی‌ارزشی و بلکه بی‌اعتباری اهل بیت که از لابلاهی صفحات کتاب «السُّنَّة قبل التدوین» مشهود است، مُصنّف کتاب: محمد عجّاج خطیب برای «صحیفه صادقه» عبدالله بن عمرو، و صحیفه صحیحّه وهب بن مُنبّه ارزش والائی

←
الله فی کذا و قال رسول الله کذا. و الآخر ما یكون من الأحداث إلی یوم القیامة، فرمی بهما بین الخولة والرّباب. ص ۳۳۳، ج ۲ «خطط» مقریزی: «گفت: به دو کتابی که شفی (پدرم) آنها را از عبدالله بن عمرو شنیده بود روی نمود، که یکی از آن دو این بود که: رسول خدا فلان حکم را کرد، و رسول خدا فلان قول را گفت؛ و دیگری عبارت بود از وقایع و حوادثی که تا روز قیامت پیدا می‌شود؛ و آن دو مکتوب را در میان خوله و رباب بیفکنند.» خوله و رباب نام دو کشتی بزرگ است از کشتیهای جسر که هر دو در سر جسر لنگر می‌اندازند آن محلی که پشت فسطاط (چادر) است. و چون بزرگ هستند کشتیهای دیگر از زیر آن عبور می‌کنند.

۴- «شیخ المضیره»، طبع دوم ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰.

قائل است و با هر گونه سعی و کوشش و إرائه مطالب غیر واقعی می‌خواهد آن صحیفه را از صحف معتبره معموله مشهوره، و صاحبش را صحابی معصوم و منزّه از کذب و خیانت قلمداد کند، اما اُنّی له ذلک؟ در جایی می‌بینیم که در خود اهل سنت آنان که عِرْق نَصَب و عداوت با آل محمد را ندارند، صریحاً این صحیفه را به واسطه خیانت‌های مصنّفش از درجه اعتبار ساقط می‌دانند.

اینک قدری به برخی از گفتار محمد عجّاج نظر انداخته و سپس بحث مختصری را پیرامون آن می‌آوریم:

او می‌گوید: الصّحیفه الصّادقه لعبدالله بن عمرو بن العاص (تولد ۷ سال قبل از هجرت، و وفات ۶۵ بعد از هجرت).

رسول خدا ﷺ به عبدالله بن عمرو رضی الله عنه اجازه داد تا حدیثش را بنویسد به جهت اینکه نویسنده خوبی بود؛ بنابراین او از آن حضرت بسیار نوشت. و صحیفه ابن عمرو رضی الله عنه موسوم شد به «صحیفه صادق» همان طور که نویسنده‌اش این نام را برای آن می‌خواست، به سبب آنکه آن را از رسول الله صلی الله علیه (وآله) و سلّم نوشته است بنابراین راستین روایتی است که از پیغمبر روایت شده است. آن را مجاهد بن جبر (۲۱-۱۰۴ هـ) نزد عبدالله بن عمرو دیده است و رفته است تا آن را بگیرد، و عبدالله به وی گفته است: مَهْ يَا غُلَامَ بَنِي مَخْرُومٍ. «آرام باش ای جوان از طائفه بنی مخزوم!»

مجاهد می‌گوید: من به او گفتم: تو چیزی را نوشته‌ای که از من کتمان داری! گفت: (هذه الصّادقه فیها ما سمعته من رسول الله صلی الله علیه (وآله) و سلّم و لیس ببنی و بینه أحدٌ).^۱ «این صحیفه‌ای است که در آن است آنچه را من از رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلّم شنیده‌ام در حالی که میان من و او یک نفر دیگر نبوده است.»

۱- «المحدث الفاصل» نسخه دمشق، ص ۲ ب ج ۴، و «طبقات» ابن سعد، ص ۱۸۹

قسمت ۱، ج ۷، و مانند آن در «تقیید العلم» ص ۸۴.

و این صحیفه بسیار برای ابن عمرو، عزیز و گرامی بود تا به جائی که گفته بود: مَا يَرْغُبُنِي فِي الْحَيَاةِ إِلَّا الصَّادِقَةُ وَالْوَهْطُ.^۱ «من عشقی به زندگی ندارم مگر آنکه صادق و وهط مرا به میل زندگی وامی دارند.»

و چه بسا آن را از ترس گم شدن در صندوقی که دارای حلقه‌هایی بوده است نگهداری می‌کرد.^۲ و این صحیفه را پس از مرگ او اهلش نگهداری نمودند! و به نظر أرجح آن است که: نواده وی عمرو بن شُعَيْب عادتش این بود که از آن روایت می‌نمود.^۳

و همان طور که ابن اثیر می‌گوید، صحیفه عبدالله بن عمرو هزار حدیث را در برداشته است؛^۴ الا اینکه جمیع احادیث مرویة عمرو بن شُعَيْب از پدرش از جدش بالغ بر پانصد عدد نمی‌گردد. و از آنجائی که «صحیفه صادق» همان طور که ابن عمرو با خط خودش نوشته است به دست ما نرسیده است، اما امام احمد محتوای آن را در مسندش نقل کرده است همچنانکه کتب سنن دیگر مقدار بسیاری از آن را در بر گرفته است.

و برای این صحیفه اهمیت علمی عظیمی است؛ چون وثیقه علمی تاریخی‌ای می‌باشد که اثبات کتابت حدیث شریف نبوی را می‌کند که در مقابل رسول الله و با اجازه او تحقّق پذیرفته است.

در اینجا محمد عجاج بر این گفتار خود تعلیقه‌ای دارد و آن اینکه: بعضی از اهل علم بر «صحیفه صادق» طعن و اشکال وارد کرده‌اند مانند مُغِيرَةَ بن مقسم ضَبِّي

۱- «سنن» دارمی، ج ۱، ص ۱۲۷. و در همین جا آمده است که: وَهَطُ زَمِينِي بُوْدَةُ اسْتِ بَرَايَ عَمْرُو عَاصِ كِهْ اَنْ رَا بِهْ صَدَقَاتِ دَاوْدُ بُوْدُ وَخُودِش قِيَامُ بِهْ اَنْ رَا بَرْعَهْدِهْ دَاشْتِ.

۲- «مسند» امام احمد، ص ۱۷۱ حدیث ۶۶۴۵، ج ۱. و کتاب علم مقدسی، ص ۳۰ با اسناد صحیح.

۳- «تهذیب التّهذیب» ج ۸، ص ۴۸ و ص ۴۹.

۴- «أسد الغابة» ج ۳، ص ۲۳۳.

همان کس که گفت: **كَانَتْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو صَحِيفَةٌ تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا تُسْرَتُنِي أَنَّهُا لِي بِفُلْسَيْنِ.** «برای عبدالله بن عمرو صحیفه‌ای بوده است به نام صادق، و من خوش ندارم که آن در مقابل دو فلس برای من باشد.» نظر کن در «تأویل مختلف الحدیث» ص ۹۳. و در «میزان الاعتدال» ص ۲۹۰، ج ۲ به این عبارت است: **مَا يُسْرَتُنِي أَنَّ صَحِيفَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عِنْدِي بِتَمْرَيْنِ أَوْ بِفُلْسَيْنِ.** «مرا خوشایند نیست که صحیفه عبدالله بن عمرو نزد من باشد در برابر دو دانه خرما یا دو فلس.»

آنگاه عجاج می‌گوید: اگر این روایت از مغیره به صحّت پیوندد جائز نیست آن را بر ظاهرش حمل کنیم و قبولش نمائیم به طوری که همین معنی مقتضای آن باشد؛ چون مغیره آن را در معرض روایات ضعیفه ذکر کرده است. و اگر نسخه ابن عمرو ضعیف باشد ضعف آن به علت **وجاده**^۱ بودنش می‌باشد؛ چرا که مغیره قبول نمی‌کند اینکه در نزد وی این صحیفه باشد به طریقی که راویان آن را حمل می‌نمایند. چون **وجاده** ضعیفترین طرق تحمّل روایت است. علماء اهل حدیث دوست نداشتند آنکه اخبار را از صحیفه‌ها نقل کنند، بلکه از مشایخ نقل نمایند.

و جائز نیست کلام مغیره را بر غیر این، حمل نمائیم به علت آنکه ثابت شده است که: عبدالله آن را در برابر رسول الله صلی الله علیه (وآله) و سلم نوشته است. - تا آخر تعلیقہ مفصل او.

سپس عجاج دنبال مطلب را ادامه می‌دهد که: عبدالله بر شاگردانش حدیث را املاء می‌نمود^۲ و از او تلمیذش: حسین بن شفی بن ماتع أصحیحی در مصر دو کتاب را نقل کرده است: یکی از آندو در آن این بوده است: **قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**

۱- بعضی اوقات مشایخ احادیث و روایات را برای شاگرد می‌خوانند و به او اجازه روایت می‌دهند، و بعضی اوقات شاگردان نزد مشایخ می‌خوانند و آنان اجازه روایت می‌دهند، و بعضی اوقات حدیثی را به نوشته شیخی می‌یابند و آن شیخ می‌گوید: این نوشتجات حدیث من می‌باشد. این را طریق **وجاده** نامند.

۲- «تاریخ دمشق» ج ۶، ص ۴۹.

وآله) و سلم فی کذا، و قال رسول الله صلی الله علیه و آله) و سلم کذا. و در دیگری:
مَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

و الآن ما متعرض نمی شویم مگر صحیفه صادق را، چرا که در نزد ابن عمرو کتب
کثیره‌ای از اهل کتاب بوده است که در روز یَرْمُوكَ به غنیمت به وی رسیده است در
زَامِلَتَيْنِ (دو عدد بار شتر).

و بشر مریسی ادعا نموده است که: عبدالله بن عمرو برای مردم کتب آن دو بار
شتر را از زبان پیغمبر روایت می‌نموده است، و لهذا به او گفته می‌شده است:
لَا تُحَدِّثُنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ! «برای ما از زبان رسول الله از کتب بنی اسرائیل که در دو
زامله به تو رسیده است، حدیث بیان مکن!»

و این دعوائی است باطل چرا که تحقیقاً ابن عمرو در نقلش و روایتش امین بوده
است. او ابداً چیزی را که از پیغمبر روایت می‌کند به اهل کتاب نسبت نمی‌دهد، و
چیزی را که از اهل کتاب روایت می‌کند به پیغمبر صلی الله علیه و آله) و سلم
نسبت نمی‌دهد.^۲

در اینجا أيضاً عجاج در تعلیقه می‌گوید: محمود ابوریّه صاحب کتاب «أضواء
على السنة المحمدية» در صفحه ۱۶۲ هامش (۳) گوید: عبدالله بن عمرو به دو
زامله از کتب اهل کتاب رسید و آنها را برای مردم (از پیغمبر) روایت می‌کرد، بدین
واسطه کثیری از ائمه تابعین از اخذ روایات وی اجتناب کردند و به او می‌گفتند:
لَا تُحَدِّثُنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ . (ص ۱۶۶، ج ۱، فتح الباری) - انتهى.

پس از آن می‌گوید: و بسیار عجیب است که انسانی مثل این خبر را بشنود و
تصدیق نماید؛ زیرا که اصحاب پیامبر ﷺ از جهت لسان، راستگوترین مردم
بوده‌اند و از جهت دل، پاکیزه‌ترین و از جهت خلوص، خالص‌ترین تمام مردم نسبت

۱- «خِطَط» مقریزی ج ۲، ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳. و در اینجا عجاج ذیل روایت را که به شطراً

افکنند دو کتاب ابن عمرو باشد، و ما از ابوریّه نقل کردیم، ساقط نموده است.

۲- «السنة قبل التدوين» طبع سوم، ص ۳۴۸ تا ص ۳۵۱.

به رسول الله بوده‌اند. در این صورت کذب و دروغ امثال عبدالله بن عمرو رضی الله عنه بر رسول خدا معقول نمی‌باشد تا آنکه آنچه را که از اهل کتاب شنیده‌اند به پیغمبر نسبت دهند.

چون این مطلب را دیدم با شتاب به سوی «فتح الباری» گریختم؛ و خدا گواه است که آن خالی از عبارت اَبُورِیّه بود. پس در قول ابن حجر لفظ (از پیغمبر) نیست. آن را کاتب از نزد خود افزوده است.

آیا تکذیب صحابه و افتراء بر آنها و انتحال بر علماء امثال ابن حجر و غیره از امانت علمیّه شمرده می‌شود؟؟ و تحقیقاً بر ما سوءنیت ابوریّه در مواضع کثیری ثابت گردیده است که برخی از آنها در ضمن بحث ما در پیرامون ابوهریره ظاهر می‌شود.^۱

اینک که اطراف و جوانب گفتار عجّاج خطیب به دست آمد و فی‌الجمله مُدَّعَا و دلیل او مبین شد، موقع آن است که فی‌الجمله بررسی نموده و نقاط ضعف و اشکال وی را در آن مکشوف داریم:

وی همانطور که دیده شد عبدالله بن عمرو را امین در نقل، و صحیفه او را صحیفه مکتوبه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند و آن را اولین کتاب مُدَوَّن در اسلام می‌شمرد، و از کتاب ابورافع مقدّم می‌پندارد، ولی در تمام این مدعاها محلّ تأمل و اشکال هست.

اولاً- امانت او را در نقل چگونه می‌توانیم بپذیریم در جایی که دیدیم: ابن قتیبه دینوری عالم جلیل و متبّع و امام اهل سنت و متفق علیه در میان جمیع دانشمندان عامّه، صحیفه او را در کتاب «المؤتلف و الممتلف» و در کتاب «معارف» تضعیف می‌کند؟!!

و عالم خبیر اهل تسنن که در گفتارش برای عامّه جای اشکال نیست: مُغیره بن

۱- همین مصدر، پاورقی ص ۳۵۱.

مقسم ضبّی آن را به دو دانه خرما و یا به دو پولک سیاه (فَلَسین) نمی خرد؟! و بشر مریسی که گفتارش میان عامّه سَنَد و مُسْتَنَد است صریحاً او را تفسیق نموده و گفته است: وی روایات مأخوذه از دو بار شتر از کتب واصله از غنیمت یرمُوک را مطالعه کرده و آنها را از قول رسول الله به مردم می گفته و نسبت به آنحضرت می داده است؟!

و ابن حَجَر در «فتح الباری» آورده است که: به واسطه نقل بار شتری از کتب اهل کتاب، کثیری از ائمه تابعین از روایات او خودداری و تجنّب نموده اند؟! ما می گوئیم: اولاً- نقل از رسول الله و اسناد زاملتین یهود و بنی اسرائیل را به آن حضرت خیانت عظیمی است؛ و تجنّب کثیری از ائمه تابعین از روایات او و از صحیفه صادقّه او بدون جهت نمی باشد. و اینکه عجاج می گوید: این قول باطل است زیرا تحقیقاً عبدالله بن عمرو امین در نقل بوده است و مگر می شود صحابی رسول الله دروغ بگوید و خیانت کند؟!

این سخن مصادره به مطلوب و وارد ساختن دلیل را در عین مدّعا است. آری صحابه همگی عادل نبوده اند، مانند سایر افراد بشر در میانشان صحیح و سقیم، و درست و نادرست، و صالح و طالح بوده اند. و این توهم بیجا و باطل عامّه است که جمیع صحابه را چهارده قرن است که عادل و پاک و منزّه از گناه، و صادق و صدیق می پندارند و بدانها برچسب عصمت و طهارت می زنند؛ خواه کعب الأحبار و وهب بن مُنبّه و عبدالله بن سلام باشند، یا ابوهَریره و عبدالله بن عمرو بن العاص، یا خود عمرو عاص و معاویه بن ابی سفیان، یا مُغیره بن شُعبه و ابوعبیده جراح، و یا عثمان بن عفّان و مروان بن حکم، و یا ابوبکر و عُمَر. و بالأخره هر کس با پیامبر ملاقاتی با اسلام داشت او صحابی است و بدون گناه. این است منطق عامّه.

این منطق در نظر آنان اسلام را واژگون، فرشته را به صورت دیو، و دیو را به صورت فرشته تبدیل نموده است. تا به جایی که امروزه در میان خود عامّه افرادی همچون دکتر طه حسین، و شیخ محمد عبده، و سید محمد رشید رضا، و احمد

امین و عبدالحلیم جُنْدی و شیخ محمود اُبُورِیّه و امثالهم، افراد بسیاری پیدا شده‌اند که پا بر روی این اعتقاد جاهلی نهاده، و صریحاً در کتب عدیده خود اعلام نموده‌اند: سنّت رسول الله آزاد نمی‌گردد مگر آنکه از اعتقاد به عدالت صحابه و از حَصْر اجتهاد در امامان اربعه عامّه دست برداریم. و ما چون بحث از عدالت صحابه را بحثی مستقل انشاءالله در آینده خواهیم داشت، فعلاً به همین مختصر اکتفا می‌گردد.

حالا شما فرض کنید: عبدالله بن عمرو، مطالب اسرائیلیات زاملتین را به پیغمبر هم نسبت نداده باشد، بلکه از نزد خود گفته باشد و یا با بیان سند از کتب یهود بیان کرده باشد؛ این هم خیانت است. در جائی که آن روایات اُکیده و مؤکده از رسول الله را در منع مطالعه کتب اهل کتاب و عصبانیت و غضب آن حضرت را به عمّر دیدیم که فقط باید قرآن رسول الله را که پاک و مُنْقَی می‌باشد قرائت کرد و سنّت او را فقط به کار بست؛ در این صورت مطالعه و بیان کتب منسوخه مزوره مُحَرَفَه یهود و نصاری مجوّز ندارد؛ خصوصاً با نهی اکید آیات قرآن از نزدیکی و آشنائی و پیوند با ایشان که خود قسمت معظمی از کتاب الله را شامل گردیده است.

این مسأله غامضی نیست؛ هر کس مختصر اطلاع از روایات و سیره رسول الله داشته باشد به مختصر تأمل در می‌یابد که: روایت ابوهریره و عبدالله بن عمرو از رسول خدا که: حَدُّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ! «از اسرائیلیات بدون هیچ واهمه و باک هر چه می‌خواهید روایت کنید!» روایتی دروغ و مجعول و موضوع می‌باشد که این دو نفر شیاد دروغپرداز برای رواج بازارشان وضع نموده‌اند.

اگر روایتی را مجهول دانستیم باید در متن و مضمون به کتاب خدا عرضه بداریم. این روایت مرویه از ایشان را چون به کتاب الله عرضه می‌داریم قرآن به شدّت آن را طرد و رد می‌کند و باید آن را طبق دستور: فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ به دیوار بزنیم به جرم مخالفت با کتاب الله.

عجیب است که عجاج با اعتراف به سنّ عبدالله بن عمرو که در سنه ۶۵ هجری

مرده است، و اعتراف به صحیفه و کتاب ابورافع که آن هم بدون شک در سنه ۳۵ هـ وفات کرده است، معذک اصرار دارد که: کتاب عبدالله مقدم است بر ابورافع با اینکه سی سال ابورافع مقدم بوده است.^۱ و نیز بنگرید بدین عبارت او: اگر خبر کتاب ابورافع صحیح باشد شرف اولویت برای او در تألیف بوده است نه در تدوین! مگر در اینجا تألیف غیر از تدوین است؟! مگر ابورافع که غلام عباس و سپس غلام پیامبر بود و در زمان حضرت با کنیز حضرت سلمی ازدواج کرد و در زمان حضرت رافع بزرگترین اولاد او به دنیا آمد و طبعاً عاقله مرد و سال دیده بوده است و کتاب «سنن و احکام و قضایا» را در زمان خود رسول اکرم تدوین کرده است، از عبدالله بن عمرو که تولدش ۷ سال قبل از هجرت بوده، و در زمان رحلت رسول الله نوجوانی ۱۸ ساله بوده است، مقدم در همه چیز محسوب نمی‌گردد؟! من متحیرم از محاسبه عجاج خطیب که با چه محاسبه‌ای وی را بر ابورافع در تدوین مقدم شمرده است؟

اگر میزان تقدم، کتابت در زمان پیغمبر است، و فرض کنید که صحیفه صادق هم در زمان آن حضرت نوشته شده باشد، ابورافع هم کتاب سنن و احکام و قضایا را در زمان رسول الله نوشته است! و اگر میزان تقدم سن بوده است، ابورافع از عبدالله مسین تر بوده است! و اگر میزان تقدم در وفات است، ابورافع سی سال زودتر از عبدالله رحلت کرده است.

آری هر چه فکر می‌کنم فقط گناه ابورافع تشیع او و ولای خالص او به مولی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است که خود و خاندانش از فدویان و شیعیان آنحضرت بوده‌اند. این است گناه ابورافع که باید در این محاسبه او را از عبدالله بن عمرو با آن صحیفه مجهوله مطعونه مؤخر داشت.

۱- در ص ۳۴۶ از «السنة قبل التدوین» گوید: و كان عند أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وآله) و سلم (۳۵ هـ) كتاب فيه استفتاح الصلوة، دفعه إلى أبي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث (۹۴ هـ) أحد الفقهاء السبعة. انظر «الكفاية»، ص ۳۳۰.

اینجا به خاطر دارم عبارتی را که شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواء» پس از بیان جریانهای از تنهایی مولی الموالی و بی مقدار شمردن ارزشهای او و بی‌اعتنائی نمودن به او و خود را مقدّم بر آن بحر بیکران و دریای پهناور علم دانستن، آورده و کآنّه بدون اختیار این جمله از دهانش پریده است که: لَكَ اللهُ يَا عَلِيُّ!

آخر ای عجاج! ای مرد اهل مطالعه جامعه امروز! مگر سیّد حسن صدر در کتاب خود غیر از تقدّم ابورافع در تدوین که از شیعیان می‌باشد چه خطا و گناهی از وی سر زده بود تا شما دو صفحه مطالبی بی سروپا و بدون ارزش علمی، در مقام ردّ او ساخته و پرداخته و تحویل دادید؟!

هر طلبه نوباوه می‌داند که: رَدُّ مُغِيرَةَ ضَبِّي بِرِصْفِيَّةٍ صَادِقَةٍ که به قدر دو فلس در نزد او قیمت ندارد، عنوان وجاده بودن آن نیست بلکه همان خیانتی است که مانند بسیاری از ائمه تابعین از عبدالله دیده‌اند.

خوب است زودتر از گفتارتان و از حمایت کتب سنن که مشحون از روایات ابوهریره و امثاله می‌باشد، دست بردارید و الا گرفتار مناقشات امثال کُلْدَزَيْبِهر آلمانی خواهید شد و یکسره فاتحه جمیع کتب سنن و مسانیدتان را می‌خوانند که خوانده‌اند، آن وقت است که به حرف ماگوش خواهید داد و اعتراف خواهید نمود که اولین مُدَوِّن در اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام، و سپس ابورافع و سلمان و ابوذر و صحیفه سجّادیّه است تا برسد به کتابهای حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام.

شما در کتاب ۵۳۵ صفحه‌ای خود که درباره تدوین در اسلام بحث نموده‌اید، با چند سطر فقط اشاره‌ای به تدوین امیرالمؤمنین علیه السلام نموده‌اید^۱ و فقط با یک سطر و نیم درباره حضرت باقر و با یک سطر و نیم درباره حضرت صادق بحث کرده‌اید:

۱- «السنة قبل التدوين» ص ۳۴۵. وقد اشتهرت صحيفة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب التي كان يعلّقها في سيفه؛ فيها أسنان الإبل، و أشياء من الجراحات، و حرم المدينة، و لا يقتل مسلم بكافر. (انظر مسند الإمام أحمد، ص ۴۴ و ۳۵ و ۱۲۱ و ۱۳۱، ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و ردّ الدارمی علی بشرص ۱۳۰)

وَ كَانَ عِنْدَ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (۵۶- ۱۱۴ هـ) كُتُبٌ كَثِيرَةٌ سَمِعَ بَعْضَهَا مِنْهُ ابْنُهُ جَعْفَرُ الصَّادِقُ، وَقَرَأَ بَعْضَهَا.^۱ « و نزد محمد باقر بن علی بن حسین (۵۶-۱۱۴ هـ) کتب کثیره‌ای بود که بعضی از آنها را پسرش جعفر صادق شنید، و بعضی از آنها را خواند.»

وَ كَانَ عِنْدَ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ (۸۰- ۱۴۸ هـ) رَسَائِلٌ وَأَحَادِيثٌ وَنُسَخٌ، وَ كَانَ مِنْ ثِقَاتِ الْمُحَدِّثِينَ.^۲ « و نزد جعفر صادق پسر محمد باقر (۸۰-۱۴۸ هـ) رساله‌هایی و احادیث و نسخه‌هایی بوده است، و او از موثّقین محدّثین بوده است.»

علم حضرت صادق جهان را فرا گرفته است؛ نام نبردن از وی و از مکتب عظیم وی و با چند کلمه مطلب را بهم سرآوردن، جز ارائه عرقِ اُمویّت و جانبداری از دربار معاویه و همدستانش چیزی را در بر ندارد. مُسْتَشَارِ عَبْدِ الْحَلِيمِ جندی مرد سنی مذهب مصری کتابی به نام «الإمام جعفر الصادق» می‌نویسد؛ کتاب ۳۸۸ صفحه‌ای؛ و به قدری دقیق و گسترده بحث می‌کند که حقاً انسان در شگفت می‌ماند که این مرد سنی مذهب بوده است. وی درباره حضرت صادق عليه السلام اثبات می‌کند که نه تنها تشیع مرهون علم و خدمت حضرت امام صادق، بلکه جمیع اسلام وابسته و پیوسته بدان امام می‌باشد و بلکه عالم بشریت و جهان علم و حقیقت امروزه متکی به علوم جعفری می‌باشد. این است امام صادق!

و اما نصّ عبارت ابوریّه که از «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۶۷ حکایت نموده است

این است:

فَقَدَّرَ وَى أَبُوهِرَيْرَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَ غَيْرَهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: حَدِّثُوا عَنِّى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ! وَأَبُوهِرَيْرَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو مِنْ تَلَامِيذِ كَعْبِ الْأَخْبَارِ؛ وَقَدْ جَاءَتْ الْأَخْبَارُ بِأَنَّ الثَّانِي - وَ هُوَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ - أَصَابَ

۱- همین مصدر، ص ۳۵۴.

۲- همین مصدر، ص ۳۵۸.

يَوْمَ الْيَوْمِوكَ زَامِلَتَيْنِ مِنْ عِلْمِ اَهْلِ الْكِتَابِ فَكَانَ يُحَدِّثُ مِنْهُمَا.

و زاد ابن حَجَرٍ: فَتَجَنَّبَ الْاِخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ اُمَّةِ التَّابِعِينَ.^۱

و آنچه را که ابن حَجَر در «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۶۷ هفت سطر به آخر صفحه مانده، در مقام دلیل چهارم، از علّت عدم أخذ علماء، و در علّت قلت روایات عبدالله بن عمرو نسبت به ابوهریره، با وجود آنکه ابوهریره اعتراف دارد بر آنکه: روایات عبدالله از روایات او بیشتر می باشد، آن است که:

رَابِعُهَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ كَانَ قَدْ ظَفَرَ فِي الشَّامِ بِحَمَلٍ مِنْ كُتُبِ اَهْلِ الْكِتَابِ فَكَانَ يُنْظَرُ فِيهَا وَيُحَدِّثُ مِنْهَا، فَتَجَنَّبَ الْاِخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ اُمَّةِ التَّابِعِينَ؛ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ.^۲

اینک هر چه می نگریم تفاوتی در حکایت ابوهریره با نقل ابن حَجَر نمی باشد و نسبت دسّ و تزویر به ابوهریره دادن بدون مورد است.

و محصل گفتار ما اثبات اولین مُدَوّن در اسلام بودن ابورافع است، بعد از مقام ثبوت، و لله الحمد و له الشکر با این بحث روشن شد که: گفتار آیه الله سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» بحثی است صحیح و نظریه ای است مطابق با واقع.

باری در ابتدای فصل از ابورافع ذکر شد که: عبیدالله بن اَبی رافع کتابی فیمن حَضَرَ صِفِّينَ مَعَ عَلِيِّ و اولاده؛ و عَلِيِّ بْنِ اَبِي رَافِعٍ كِتَابِي فِي فَنُونِ الْفِقْهِ عَلِي مَذْهَبِ اَهْلِ الْبَيْتِ تَأْلِيفَ كَرَدَهْ.^۳

سَلْمَانَ فَارِسِي و اَبُوذَرِّ غِفَارِي، دُو صَحَابِي مُدَوّن بُوْدَه اَنْد

سید حسن صدر فرموده است: اَوَّلَ مَنْ صَنَّفَ فِي الْاَثَارِ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَلْمَانَ

۱- «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوم، ص ۱۶۲.

۲- «فتح الباری بشرح صحيح البخاری» الطبعة الرابعة، ۱۴۰۸ هـ، دار احیاء التراث العربی.

۳- «الفصول المهمة فی تألیف الأمة» آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین موسوی، طبع

پنجم، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

الفارسی. « اولین کسی که در آثار تصنیف نمود مولانا أبو عبدالله سلمان فارسی رضی الله عنه صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بود. »

وی کتاب حدیث جاثلیق رومی را که پس از رسول اکرم، او را پادشاه روم فرستاد، تصنیف نموده است. شیخ أبو جعفر طوسی در « فهرست مصنفین شیعه » او را ذکر نموده است. و شیخ رشیدالدین أبو عبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب خود در رجال شیعه به نام « معالم العلماء » گوید: و صحیح آن است که اولین مصنف در آثار، امیرالمؤمنین و پس از وی سلمان فارسی بوده است.

و از ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی متوفی در سنه دویست و پنجاه در کتاب « الزیّته » در جزء سوم در تفسیر الفاظ متداوله در میان اهل علم گذشت که می گوید: « اولین اسمی که در اسلام در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شد لفظ شیعه بود. و این لقب چهار نفر از صحابه رسول الله بود: « ابوذر، و سلمان فارسی، و مقداد بن أسود، و عمّار بن یاسر، تا اوان صفین که این اسم در میان موالیان علی علیه السلام منتشر گشت. » بنابراین به نصّ امام ابوحاتم، این چهار نفر صحابه از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

سپس مرحوم سید حسن صدر فرموده است: بدانکه اولین تصنیف کننده در آثار بعد از سلمان فارسی ابوذر غفاری بوده است.

ابوذر صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد که دارای کتاب « الخطبة » است که در آن امور واقعه پس از پیغمبر را شرح نموده است. آن را شیخ ابوجعفر طوسی در « فهرست » ذکر کرده است و اسناد خودش را در روایت آن به ابوذر رسانیده است.

و شیخ ابن شهر آشوب مازندرانی در « معالم العلماء » گوید: صحیح آن است که: اولین کسی که در آثار تصنیف نموده است، امیرالمؤمنین علیه السلام، و پس از وی سلمان فارسی، و سپس ابوذر غفاری رضی الله عنهما بوده‌اند.^۱

۱- « تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام » ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

و در کتاب «الشّیعة و فنون الإسلام» فرماید: شیخ رشید الدّین ابن شهر آشوب در اول کتابش: «معالم العلماء» در جواب ترتیبی که در تصنیف از غزالی حکایت نموده است که: اولین کتابی که در اسلام تصنیف شده است کتاب ابن جریح در آثار؛ و «حُرُوفُ التَّفْسِیر» از مجاهد و عطاء در مکه، و سپس کتاب معمر بن راشد صنّعی در یمن، و پس از آن کتاب «موطأ» مالک بن انس، و سپس «جامع» سفیان ثوری می باشد، با این عبارت پاسخ داده است که: بلکه صحیح آن است که: اولین کسی که در اسلام تصنیف نمود امیرالمؤمنین علیه السلام، و پس از او سلمان فارسی رضی الله عنه و پس از او ابوذر غفاری رضی الله عنه، و پس از او اصْبَغ بن نُباته، و پس از او عبیدالله بن اَبی رافع، و پس از او «صحیفه کامله» از زین العابدین علیه السلام بوده است - تا آخر گفتارش.

و شیخ ابوالعبّاس نجاشی طبقه اول از مصنفین را به مانند ما ذکر کرده است مگر اینکه تعیین سابق از آنها را ننموده است؛ و همچنین ترتیب میانشان را بیان نکرده است. و همچنین شیخ ابوجعفر طوسی ایشان را بدون ترتیب ذکر کرده است. بنابراین شاید شیخ ابن شهر آشوب برخورد کرده باشد بر چیزی که او بدان برخورد نکرده است. واللّٰه سبّحانه وکلی التّوفیق.

تنبیه: حافظ ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب تصریح نموده است که: تشیع در تابعین و تابعین بسیار بوده است با وجود دین و ورع و صدق. و سپس گفته است: اگر حدیث این جماعت رد گردد تحقیقاً جمله ای از آثار نبویه از میان رفته است؛ و این مفسده آشکاری است. - انتهی کلام ذهبی.

در اینجا سید حسن صدر می فرماید: قُلْتُ: در این گفتاری که از این حافظ کبیر ظهور نموده است تدبّر کن و شرف تقدّم کسانی را که ذکر نمودیم و سپس ذکر خواهیم نمود از تابعین و تابعین تابعین از شیعه دریاب!

* * *

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ، وَ الْمُرْتَضَى عَلِيٍّ، وَ الْبَتُولِ فَاطِمَةَ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ عَلَى التَّسْعَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ؛ وَ الْعَنِ اللَّهْمِ ظَالِمِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَ مُنْكَرِي فِضَائِلِهِمْ وَ مُنَاقِبِهِمْ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

لله الحمد و له المنة كه اين مجلد از «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در عصر روز جمعه يك ساعت به غروب مانده چهارم شهر ربيع الثاني يکهارار و چهارصد و سيزده هجريه قمریه به قلم حقير فقير مسكين مستكين در شهر مقدس رضوی تحت قبه و آستانه منوره آنحضرت - عليه و على آباءه و أبناءه أفضل السلام و التحيه و الإكرام - پايان پذيرفت.

و أنا الأحقر السيّد محمد الحسين الحسيني الطهراني بن السيّد محمد الصادق بن السيّد إبراهيم الطهراني.